

الحمد لله رب العالمين

مبانی پژوهش چندروشی

جان بروئر
آلبرت هانتر

ترجمه دکتر رضا فاضل

مرکز تحقیقات صداوسیما

بروئر، جان، ۱۹۳۶، م.

Brewer, John

مبانی پژوهش چند روشی / جان بروئر، آلبرت هانتز؛ مترجم رضا فاضل.

تهران: صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات، ۱۳۸۸

۲۳۰۰۰ ریال، فیپا: ۱-۱۶-۷۳۷۸-۹۶۴-۹۷۸

عنوان اصلی: Foundations of multimethod research: synthesizing styles

علوم اجتماعی - تحقیق - روش‌شناسی

هانتز، آلبرت، ۱۹۴۲- م.

Hunter, Albert

فاضل، رضا، مترجم

صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات

۱۳۸۸ م ۲ ۳۷ ب / H ۶۲

۳۰۰/۷۲

۱۹۱۱۳۸۲



مبانی پژوهش چند روشی

جان بروئر و آلبرت هانتز

مترجم: رضا فاضل

چاپ اول: ۱۳۸۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۳۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: سروش

کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز تحقیقات می‌باشد.

شابک: ۱-۱۶-۷۳۷۸-۹۶۴-۹۷۸-۱۶-1 ISBN:978-964-7378-16-1

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان هتل استقلال، ساختمان اداری جام جم،

طبقه دوم، مرکز تحقیقات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

تلفن و نمابر: ۲۲۰۱۳۵۸۶

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
مقدمه	۱۱
مقدمه تاریخی	۱۳
تاریخچه پژوهش چند روشی	۱۵
چهار نمونه اولیه	۱۷
مطالعات هوتورن	۱۸
یانکی سیتی	۲۰
دموکراسی اتحادیه‌ای	۲۲
ماریتال	۲۳
تنوع و تلفیق روش‌شناختی در دیدگاه تاریخی	۲۸
فصل یک: رهیافت چند روشی و نوید آن	۳۷
چهار روش پژوهشی ناقص اما سودمند	۳۷
یک مثال: سنجش جرم	۳۸
دیدگاه گسترده‌تر چند روشی	۴۰
سنجش چندگانه (یا سه سویه‌نگری)	۴۱
تفسیر همگرایی و واگرایی	۴۴
به کارگیری رهیافت چند رسانه‌ای در تمام مراحل پژوهش	۴۷
یافتن اتفاق نظر در خانه‌ای از میان سراهای بسیار	۴۸
نظم بدون سنت‌گرایی	۵۰
سبک‌های پژوهش	۵۱
رهیافت روشمند	۵۲
پروژه‌های چند روشی	۵۳
فصل دو: شک‌گرایی سالم درباره نظریه و روش	۵۵
جهت‌دهی نظریه به سمت پژوهش و برعکس	۵۵
تعمیم‌های تجربی و نظریه‌ها	۵۶

۵۹	عملیاتی کردن و عملیاتی‌گرایی چندگانه
۶۰	ساختن نظریه‌ها و آزمون آنها
۶۲	اعتبار و تحقیق‌پذیری
۶۴	شک سالم
۶۶	پرسش‌های اهل شک
۷۱	ارزیابی چهار سبک پژوهش
۷۵	پنجمین سبک: رویکرد چند روشی

فصل سه: صورت‌بندی مسائل پژوهش

۸۳	نقش مسائل پژوهش در فرایند پژوهش
۸۵	چه زمان و چگونه مسائل را صورت‌بندی کنیم؟ یک مباحثه
۸۶	غلبه بر قیود روش شناختی در صورت‌بندی مسئله
۸۹	ایجاد نظریه‌ها در برابر تأیید نظریه‌های موجود
۹۱	آشکارسازی تجربی مسائل پژوهش
۹۲	اهمیت اساسی روش شناختی
۹۵	مسائل پژوهشی برخاسته از پژوهش چندروشی
۱۰۰	نقش نظریه در صورت‌بندی مسئله
۱۰۱	نظریه‌پردازی نامتمرکز و شناخت انباشتی
۱۰۲	عمل‌گرایی پارادایمی
۱۰۵	ترکیب استعاره‌ها برای ایجاد مسائل پژوهش

فصل چهار: گردآوری داده‌ها با چند روش

۱۰۹	گوناگونی روش‌های گردآوری داده‌ها
۱۱۲	روش‌های ترکیبی
۱۱۴	روش‌های کمی و کیفی
۱۱۵	تصمیم‌گیری درباره گردآوری نوع داده‌ها
۱۱۶	اعتباربخشی در برابر اکتشاف
۱۱۷	استقلال
۱۱۸	عایق‌بندی
۱۲۰	وابستگی متقابل
۱۲۱	یکپارچگی
۱۲۲	مقایسه‌پذیری در برابر مقابله
۱۲۴	تحلیل هزینه-سود در روش‌های مختلف گردآوری داده‌ها
۱۲۵	پژوهش میدانی و بدون واکنش
۱۲۷	پژوهش‌های پیمایشی و آزمایشی
۱۲۹	هزینه‌های پژوهش چند روشی

۱۳۳	فصل پنج: یافتن اهداف مطالعه.....
۱۳۴	دو راهی تعداد کم و تعداد زیاد.....
۱۳۴	نمونه‌گیری و هزینه‌های دقت.....
۱۳۵	واحدها و جمعیت‌ها.....
۱۳۶	واحدها و متغیرها.....
۱۳۹	انواع واحدها.....
۱۴۰	آثار و فرآورده‌های رفتار.....
۱۴۵	واحدهای مشاهده و واحدهای تحلیل.....
۱۴۷	انواع نمونه‌گیری.....
۱۴۸	نمونه‌گیری احتمالی.....
۱۵۰	نمونه‌گیری غیر احتمالی.....
۱۵۴	نمونه‌گیری و تعمیم.....
۱۵۵	معرف بودن نظری و آماری.....
۱۵۷	محدودیت‌های روش شناختی بر جمعیت‌ها.....
۱۵۸	نمونه‌گیری بُعدی.....
۱۶۰	نمونه‌گیری و ذکر جزء و اراده کل.....
۱۶۳	نمونه‌گیری در سراسر مراحل پژوهش.....
۱۶۵	فصل شش: سنجش مفاهیم و ارزیابی اعتبار سنجش.....
۱۶۶	تعریف سنجش علمی اجتماعی.....
۱۶۸	داوری موفقیت سنجش از طریق واقعیت‌ها نه به طور خیالی.....
۱۶۹	اعتباربخشی ظاهری و محتوایی.....
۱۷۰	آزمون‌های قابلیت اعتماد و اعتباربخشی همگرا.....
۱۷۱	اعتباربخشی پیش‌بینی‌کننده و تمایزی.....
۱۷۳	اعتباربخشی سازه‌ای: تعریف مجدد اعتبار سنجش.....
۱۷۵	طراحی مطالعات اعتباربخشی.....
۱۷۶	تمیز قابلیت اعتماد از اعتبار همگرا.....
۱۷۸	رهیافت چند خصیصه‌ای- چند روشی به اعتباربخشی سازه‌ای.....
۱۸۱	اگر سنجش با شکست روبه‌رو شد، چه باید کرد (و چگونه باید از این شکست در امان ماند).....
۱۸۲	سنجش و معنا.....
۱۸۴	مشخص کردن مدل‌های سنجش.....
۱۹۰	فصل هفت: تبیین علی پدیده‌های اجتماعی.....
۱۹۰	معیارهای اصلی علیت.....
۱۹۲	تفسیر ارتباط‌های علی.....

۱۹۴.....	قوانین علی و گفتارهای قانون‌وار
۱۹۶.....	اشکال تحلیل علی.....
۱۹۶.....	مشاهده طبیعت گرایانه.....
۱۹۷.....	آزمایش.....
۱۹۸.....	تحلیل چند متغیری.....
۱۹۹.....	ارزیابی اعتبار پژوهش علی.....
۲۰۱.....	نقاط قوت و ضعف کلی روش‌های پژوهشی.....
۲۰۳.....	ارزیابی‌های چند روشی اعتبار درونی و بیرونی.....
۲۰۸.....	اعتبار چند آزمونی.....
۲۰۹.....	تکرارها در برابر امتدادها.....
۲۱۳.....	همگرا و واگرا.....
۲۱۹.....	فصل هشت: پی‌نوشتی درباره پسامدرنیسم.....
۲۲۰.....	نقد پسامدرن
۲۲۲.....	روایت
۲۲۶.....	سخنوری
۲۲۸.....	ساخت اجتماعی
۲۲۹.....	چند مثال پژوهشی.....
۲۳۴.....	فناوری روش.....
۲۴۱.....	فصل نه: انتشار پژوهش.....
۲۴۱.....	زمینه اجتماعی پژوهش چند روشی.....
۲۴۲.....	سیاست داخلی.....
۲۴۴.....	انتشار پژوهش.....
۲۴۹.....	سیاست بیرونی.....
۲۴۹.....	تعریف مسائل.....
۲۵۳.....	ارزشیابی نتایج.....
۲۵۶.....	ملاحظه اخلاقیات در پژوهش.....
۲۶۰.....	پژوهش چندروشی در ارتباط با جامعه.....
۲۶۵.....	فهرست اعلام.....

پیشگفتار

تلاش‌های نظری و عملی دانش پژوهان حوزه علوم اجتماعی در چند قرن گذشته، به شکل‌گیری و تکامل روش‌های میدانی، پیمایشی، آزمایشی و پژوهش بدون واکنش انجامید که امروزه در تحقیقات اجتماعی از آنها استفاده می‌شود. هر یک از این روش‌ها اگر به طور مناسب به کار روند، می‌توانند به تعمیم‌های نظری و تجربی به نسبت معتبری درباره زندگی اجتماعی منجر شوند. با این همه باید پذیرفت که هر یک از روش‌های موجود نقاط ضعفی دارند و از این رو یافته‌ها و نتایج ناشی از آنها می‌تواند مورد پرسش و تردید قرار گیرد.

یکی از راه‌های غلبه بر کاستی‌های مذکور، ترکیب روش‌های موجود علوم اجتماعی است که می‌توان آن را پژوهش «چند روشی» و «ترکیبی» نامید. در چارچوب روش‌های ترکیبی، پژوهشگر ضمن پذیرش محدودیت و نارسایی روش‌های پژوهش، درصدد است تا با ترکیب نظام‌مند و منطقی این روش‌ها و تکیه بر نقاط قوت آنها، داده‌ها و نتایج معتبری ارائه دهد. این روش پژوهشی، با اتکا بر این واقعیت که هیچ روشی کامل نیست و نواقص و محدودیت‌های خاص خود را دارد، راه را برای ارائه نظریه‌پردازی هموار می‌سازد و این چشم‌انداز را به روی محقق می‌گشاید که امکان دستیابی به دانش اجتماعی معتبر همچنان وجود دارد. بنابراین بحث درباره روش‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی حایز اهمیت و شایسته توجه است.

مرکز تحقیقات صداوسیما به منظور توسعه متون مربوط به روش تحقیق در علوم

اجتماعی، بویژه رسانه‌های جمعی و برای کمک به ارتقای دانش پژوهشگران رسانه ملی، کتاب «مبانی پژوهش چند روشی» را که بر تبیین روش مذکور و چگونگی به‌کارگیری آن در مراحل مختلف پژوهش، تمرکز دارد، ترجمه و منتشر کرده است. امید که مورد توجه و استفاده صاحب‌نظران، پژوهشگران، دانشجویان و سایر علاقه‌مندان به پژوهش در حوزه رسانه و ارتباطات قرار گیرد.

مرکز تحقیقات صداوسیما

مقدمه

این کتاب دربارهٔ پژوهش چند روشی است - این روش چیست، از کجا سرچشمه گرفته است، و به کجا می‌رود. کتاب پیشین ما، پژوهش چند روشی: تلفیقی از سبک‌ها (بروئر و هانتز، ۱۹۸۹) از دانشوران اجتماعی دعوت کرد تا برای ترکیب سبک‌ها یا روش‌های مختلف در یک طرح پژوهشی راهبردهای آگاهانه و منظمی را ایجاد کنند. دانشوران اجتماعی به این دعوت پاسخ مثبت دادند.

پژوهش چند روشی را دیگر نباید تنها رویایی تحقّق نیافته دانست؛ استفاده گسترده از این روش به معنای آن است که اکنون این روش واقعیتی تثبیت شده است. پژوهشگران اجتماعی عمدتاً پژوهش چند روشی را به منزله سبکی مستقل پذیرفته‌اند؛ سبکی که قدرت فزاینده‌ای از اقتناع و داعیه‌های نیرومندی برای اعتبار [پژوهش] فراهم می‌سازد. این کتاب برگرفته از کتاب پیشین ماست و ضمن آنکه به توضیح ماهیت تکاملی پژوهش چند روشی می‌پردازد، مبانی تاریخی و معرفت‌شناختی آن را نیز می‌کاود.

علوم اجتماعی به ایجاد منازعه بین مخالفان روش‌ها یا سبک‌های مختلف پژوهش شهرت دارد. از یک دیدگاه، این مباحثات درباره روش، نشانه‌ای از سلامت است. شک‌گرایی بخش اساسی کاوش علمی است و روش‌های مختلف، معرف دیدگاه‌های انتقادآمیز مهم هستند. اما، شناخت فزاینده این واقعیت که روش‌های گوناگون پژوهش راه‌حل‌های ممکن را برای مشکلات هر یک عرضه می‌دارد نیز به همان اندازه حایز اهمیت است. این مطلب فرض اصلی این کتاب است.

البته بسیاری از دانشوران اجتماعی خود را دنباله‌رو رهیافت پژوهش چند روشی

می‌دانند، و بسیاری دیگر هنگام طراحی پروژه‌های پژوهشی خود به یک راهبرد چند روشی می‌پیوندند. شاید شناخته‌شده‌ترین کاربرد، از میان راهبردهای چند روشی، سنجش چند روشی، یا سه سویه‌نگری^۱، باشد، اما، چنانکه بسیاری از پژوهشگران نیز پی برده‌اند، رهیافت چند روشی، کاربردها و نتایج بسیار وسیع‌تری دارد. نظریه‌پردازی و آزمون نظریه، صورت‌بندی مسئله و گردآوری داده‌ها، نمونه‌گیری و تعمیم، آزمون فرضیه و تحلیل علی، تحلیل مسئله اجتماعی و سیاستگذاری و حتی نگارش و انتشار نتایج می‌توانند از دیدگاه چند روشی در تحقیق اجتماعی بهره‌مند شوند.

ما برای پرداختن به این کاربردها و نتایج گسترده پژوهش چند روشی و نیز به منظور فراهم ساختن بنیاد گسترده‌تر و زمینه‌ای تکاملی برای این روش با توجه به خاستگاه‌های تاریخی و زمینه آن در فرضیه‌ها و علایق پوزیتیویستی و توجه آن به این فرضیه‌ها و علایق و نتایج آن برای یک دیدگاه فراپوزیتیویستی این کتاب جدید را نوشته‌ایم. کتاب با مقدمه‌ای تاریخی آغاز می‌شود که برخی از تحولات و نمونه‌های نخستین پژوهش چند روشی را پی می‌گیرد، گو این که در آن زمان از چنین عنوانی برخوردار نبود. در فصل یک راهبرد اصلی پژوهش چند روشی عرضه شده است. در فصل دو ارتباط پژوهش چند روشی با نظریه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در فصل‌های بعدی نیز اساساً این سلسله مراحل در فرآیند پژوهش دنبال می‌شود. در فصل سه به صورت‌بندی مسائل از دیدگاه پژوهش چند روشی پرداخته شده است، در فصل چهار گردآوری داده‌ها، فصل پنج نمونه‌گیری و تعمیم، فصل شش سنجش و اعتباربخشی سنجشی^۲ و فصل هفت آزمون فرضیه علی و تحلیل نتایج آزمون پژوهش چند روشی مورد بحث قرار گرفته است. در فصل هشت با نگاهی به سبک‌های تحلیلی جدیدتر که بر معانی و بیان، ترکیب‌گرایی اجتماعی^۳، و گزارش تأکید دارند، نتایج پژوهش چند روشی در زمینه تحولات اخیر اثبات‌گرایی در علوم اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. کتاب با بحثی درباره جایگاه روش پژوهش چند روشی در علوم اجتماعی و ارتباط این روش با مسائل و علایق گسترده‌تر اجتماعی به پایان می‌رسد.

1. triangulation

2. measurement validation

3. social constructivism

مقدمه تاریخی

نام پژوهش چند روشی از مقاله معروف کمپل و فیسک درباره اعتباربخشی سنجش در سال ۱۹۵۹ گرفته شده است. کمپل بعدها این مطلب را این گونه بیان کرد: «فیسک و من یکی از نخستین تلاش‌های عمومی در روان‌شناسی را علیه پوزیتیویسم منطقی به کار بردیم که در «تعریف عملیاتی» اصطلاحات نظری نمونه شد. ما در آن مقاله چند ویژه‌ای - چند روشی اعلام کردیم که باید به تمام سنجه‌های روانشناختی در برابر سنجه‌های ناقص، و نیز در برابر اعتبار ناشناخته دیگر، اعتبار بخشیده شود. در آغاز کار سنجه‌هایی بنیادی وجود نداشت (فیسک و شودر،^۱ ۱۹۸۶: ۱۳۰) دیری نپایید که بسیاری از دانشوران اجتماعی از جمله خود ما اصطلاح «چند روشی» را به کار بردیم که هم نقدی بود بر بسیاری از پژوهش‌های اجتماعی و هم راهبرد ممکن برای پیشرفت؛ این نقد نسبت به اتکا و اطمینان بیش از حد به هر نوع یگانه‌ای از روش پژوهش هشدار می‌داد و این راهبرد عبارت بود از به کارگیری انواع مختلف روش‌ها و هماهنگی هر یک از این روش‌ها با یکدیگر.

ماکس وبر (۱۹۴۹)، در نوشته‌های خود درباره روش‌شناسی علوم اجتماعی با تأکید می‌گفت: «تنها با آشکار ساختن مسائل بنیادی و حل آنهاست که علوم به وجود می‌آیند و روش‌ها توسعه می‌یابند... تأملات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی محض هرگز در این تحولات نقش حیاتی ایفا نکرده‌اند.»، اما وبر این تأکید را هم داشت که: «این گونه بحث‌ها [تأملات روش‌شناختی و معرفت‌شناختی محض] تنها هنگامی می‌توانند برای فعالیت علمی حایز اهمیت باشند که وقتی در یک «دیدگاه» تغییرات قابل توجهی صورت می‌گیرد، این

1. Shweder

تغییرات داده‌های تازه‌ای را برای تحلیل به دست دهند. در نتیجه، این ایده شکل می‌گیرد که «دیدگاه» جدید نیز مستلزم بازنگری اشکال و شیوه‌های منطقی برای انجام آن فعالیت علمی است. همچنین بحث‌های مذکور زمانی اهمیت می‌یابند که درباره «ماهیت» کار شخص انجام‌دهنده این فعالیت عدم قطعیت‌هایی^۱ پدیدار شود (ص ۱۱۶). کار کمپل و فیسک (۱۹۵۹) در چنین زمانی پدیدار شد. فیسک و شودر (۱۹۸۶) فضای روشنفکری آن دوره را به خوبی توصیف کرده‌اند.

زمانی نه چندان دور، ایده عقلانیت با نتایج یافته‌های علم اثباتی (یعنی عینی) یکسان تلقی می‌شد. در آن زمان نتایج علم اثباتی مورد احترام بود؛ زیرا دانشمندان روشی واحد برای کشف حقایق داشتند و می‌دانستند که برای کشف دانش سودمند چگونه آن روش را به کار گیرند... چرخش تفکر در دوران معاصر تردیدهای جدی نسبت به قطعیت معیارها، قواعد، یا روش‌های تفکر علمی یا عقلانی به وجود آورد. ایده عینیت از جوانب بسیاری، مورد حمله قرار گرفته و از سوی دیگر به اشکال گوناگون از آن دفاع شده، شفاف‌سازی شده، مورد بازنگری قرار گرفته و کنار گذاشته شده است (ص ۱۶ و ص ۱۷).

در دهه ۱۹۸۰ بسیاری از دانشوران اجتماعی کوشیدند دیدگاهی اثبات‌گرایانه در کار خود اتخاذ کنند و الگویی برای اعمال آن بیابند. به نظر ما طرح ایده پژوهش چند روشی کامل‌تر مرحله بسیار امیدبخشی برای انجام پژوهش بود و به جای یک مسیر کاوش جزئی، مسیری واقع‌بینانه^۲ را عرضه می‌داشت.

ما برای معرفی پژوهش چند روشی به منزله یک راهبرد پژوهشی متمایز که در سرتاسر فرآیند پژوهش کاربرد دارد، نخستین ویراست این کتاب را در اواخر دهه ۱۹۸۰ منتشر کردیم. تا آنجا که اطلاع داشتیم، این نخستین تلاش در حد و اندازه یک کتاب برای پرداختن به این رهیافت با چنین شیوه مشخص و جامعی بود. گرچه آن زمان ایده پژوهش چند روشی و اجرای آن تازگی نداشت و امتحان خود را پس داده بود، اما به اندازه امروز

1. uncertainty

2. pragmatic

شناخته شده نبود. در واقع یک فرض اصلی کتاب این بود که نوید پژوهش چند روشی، نو بودن آن نیست، بلکه انجام کامل‌تر، منظم‌تر، و آگاهانه‌تر روشی است که در گذشته به کار می‌رفته است. هر کدام از ما به طور شخصی پژوهش‌هایی را در قالب مطالعات چند روشی منتشر کرده بودیم و می‌دانستیم که همکاران حرفه‌ای ما نیز چه در دستنوشته‌ها و چه در محافل خودمانی خودشان چنین کرده بودند. به همین دلیل ما برای یافتن نمونه‌های پژوهشی مشکلی نداشتیم، لذا مطالعه‌ای درباره جرم و جنایت را به منزله یک نمونه اصلی انتخاب کردیم؛ حوزه‌ای که در آن زمان با تأسیس «پژوهش‌های مربوط به بزه‌دیدگی در وزارت دادگستری ایالات متحده» برای تکمیل «گزارش‌های دفتر اداره فدرال درباره جرایم یکسان» به طور گسترده‌ای به رسمیت شناخته و اجرای آنها در حیطه سیاستگذاری عمومی در عمل نهادینه شده بود.

شاید به دلیل سادگی ایده‌هایی که به ذهنمان خطور کرد، احساس کردیم نیازی به ارائه تاریخچه‌ای از این رهیافت، فراتر از نقل قول و بحث مختصری درباره کارهای پیشین وجود ندارد، اما ۱۵ سال بعد، با خواندن کتاب دریافتیم زمینه تاریخی‌ای که ما در آن زمان بدیهی فرض کرده بودیم، دیگر برای خوانندگان آشنا نیست. همچنین به مطالبی دست یافتیم که هنگام نگارش نخستین، یا ناشناخته بودند یا در دسترس ما نبودند. بنابراین تصمیم گرفته شد به مقدمه کتاب، تاریخچه‌ای نیز اضافه کنیم و امیدوار باشیم که پیشینه سودمندی برای خوانندگان کنونی و نیز اطلاعات تازه‌ای برای خوانندگان چاپ پیشین به دست دهد.

تاریخچه پژوهش چند روشی

گرچه کار کمپل و فیسک از اهمیت زیادی برخوردار است، منطق اصلی کاوش چند روشی به یقین حاوی مبانی گسترده‌تر و قدیمی‌تری از مقاله آنان درباره روش روان‌شناسی است. مثلاً مارک بلوک^۱ مورخ فرانسوی (۱۹۵۳) می‌نویسد: «تنوع شواهد تاریخی تقریباً بی‌نهایت است... هر آنچه انسان می‌گوید و می‌نویسد، هر آنچه می‌سازد، و هر آنچه لمس

1. Marc Bloch

می‌کند، می‌تواند حاوی آموزه‌هایی به ما باشد. این تصور که برای هر مسئله تاریخی نوع واحدی از سند با نوع مشخصی از کاربرد وجود دارد، توهم محض است. برعکس، هر اندازه پژوهش عمیق‌تر باشد، باید شواهد بیشتری از انواع مختلف آن گردآوری شود. کدام مورخ دینی با بررسی چند رساله یا کتاب دعا راضی می‌شود؟ او کاملاً می‌داند که نقاشی‌ها و مجسمه‌های دیوارهای اماکن مقدس و تزئینات معابد، دست کم به اندازه هزار دستنوشته معاصر درباره باورها و احساس‌های مردگان به او آگاهی می‌دهد.» (ص ۶۶ و ص ۶۷). و استفان جی گولد^۱ (۱۹۸۹) درباره نوع دیگری از تاریخ، دیرینه‌شناسی، نوشته است: «ما با قدرت داده‌های غنی و گوناگون خود پیامدهای رویدادهای خود را ثبت می‌کنیم؛ ما از ناتوانی خود برای دیدن مستقیم گذشته متأسف نیستیم. ما در جستجوی الگوی مکرری هستیم که از طریق شواهدی نشان داده می‌شوند که آنقدر فراوان و گوناگونند که هیچ تفسیر هماهنگ‌کننده دیگری تاب و تحمل آن را ندارد، گو اینکه هر قلم، اگر جداگانه در نظر گرفته شود، دلیل قاطعی به دست نخواهد داد.» مثلاً گولد به گوناگونی شواهدی که تکامل چارلز داروین بر آن متکی است، اشاره می‌کند و به فیلسوف علم قرن نوزدهم ویلیام ویول^۲ روی می‌آورد تا منطق استدلالی داروین را تشریح کند. گولد (۱۹۸۹) می‌نویسد، ویول کلمه *Consilience*، را به معنای «تطبیق و تلفیق» ابداع کرد تا هنگامی که منابع مستقل زیادی دست به دست هم می‌دهند تا الگوی تاریخی خاصی را نشان دهند، اطمینان به دست آمده را بیشتر کند. وی راهبرد هماهنگ کردن نتایج بسیار متفاوت از منابع گوناگون را تطبیق و تلفیق استقرایی نامید (ص ۲۸۲).

همچنین، عمل واقعی به کارگیری پژوهش چند روشی به یقین پیش از تعریف و طرح عنوان «پژوهش چند روشی» به منزله سبک پژوهش متمایز بوده است. چنانکه پلِت^۳ (۱۹۹۶) در کتاب خود با عنوان «تاریخ روش‌های جامعه‌شناختی در آمریکا از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰» می‌نویسد: «نیازی نیست که همه جنبه‌های پژوهشی که در عمل به کار گرفته شد، به رشته تحریر درآید یا به منزله یک مورد متمایز مفهوم‌سازی شود» (ص ۳۲). در واقع وی درمی‌یابد که تکنگاری‌های صورت گرفته درباره روش‌های خاص، به جای آنکه پیش از

1. Gould
3. Platt

2. Whewell

استفاده از این روش‌ها بیاید، به دنبال آنها آمد. وی در این زمینه یکی از ادعاهای ماکس وبر (۱۹۴۹) را تأیید می‌کند که می‌گوید: روش‌شناسی تنها می‌تواند ما را با وسایلی که ارزش خود را در عمل نشان داده‌اند به خوبی آشنا سازد. روش‌شناسی پیش شرط کار فکری ثمربخش است، همان‌گونه که آگاهی تن پیش شرط راه رفتن درست است (ص ۱۱۵). و این به یقین درباره پژوهش چند روشی صادق است. به نظر ما، نمونه‌های پژوهش چند روشی حتی بیش از آنکه نویسندگان آنها آگاه باشند، به فراوانی در متون علوم اجتماعی یافت می‌شوند. گزارش مصاحبه از یک آزمایش، آزمون مقدماتی پرسش‌های پیمایش، نقل قول خردمندانه از یک متصدی آرشیو، به کارگیری تجربه‌های شخصی - همه این شیوه‌ها که مثال‌هایی از یک روش دوم هستند، گاهی اوقات بدون آنکه پژوهنده آگاه باشد، بخش مقدماتی یک پژوهش را تشکیل می‌دهند. به علاوه، مطالعات اولیه بسیاری وجود دارد که در آنها روش‌های چندگانه در سطح «آگاهی صریح»^۱ به وضوح به کار گرفته شده است که می‌توان آنها را نمونه‌های اولیه پژوهش چند روشی به شمار آورد.

چهار نمونه اولیه

کون^۲ (۱۹۷۰) می‌گوید که، در پژوهش علمی، مثال نقش بسیار مهمی برای آشنا کردن تازه کارها، نه تنها با محتوا بلکه با سبک پژوهش خوب، ایفا می‌کند. اکنون نگاه کوتاهی به چهار مطالعه به منزله مثال‌هایی درباره استفاده از راهبردهای چند روشی می‌اندازیم: گزارش روتلیز برگز^۳ و دیکسون (۱۹۳۹) درباره «مطالعات هوتورن»^۴؛ مطالعات دلبیو لوبدوارنر و همکارانش (۱۹۴۱) درباره «یانکی سیتی»؛ مطالعه لیپست^۵، ترو^۶، کلمن (۱۹۵۶) درباره «دموکراسی اتحادیه‌ای»؛ و سرانجام «جامعه‌نگاری بیکاری در روستای مارینتال» در اتریش از سوی لازارسفلد، یهودا^۷، تسایسل^۸ (۱۹۷۳/۱۹۳۳).

۱. explicit consciousness، عبارتی که از «وبر» به امانت گرفته شده است.

2. Kuhn

3. Roethlisberger

4. Hawthorn

5. Lipset

6. Trow

7. Jahoda

8. Zeisel

مطالعات هوتورن

در سال ۱۹۲۴، مدیریت کارخانه هوتورن وابسته به شرکت وسترن الکتریک در نزدیکی شیکاگو رشته‌ای از آزمایش‌ها را برای آزمون تأثیرات احتمالی افزایش چراغ‌ها در روحیه و بهره‌وری کارگران آغاز کردند. البته، به جای آن چیزی را کشف کردند که به «تأثیر هوتورن» مشهور شد. در واقع بهره‌وری بیشتر کارخانه ناشی از افزایش چراغ‌ها و روشن‌تر کردن کارگاه نبود، بلکه برخاسته از این احساس کارگران بود که می‌دیدند از سوی مدیران کارخانه مورد توجه بیشتر قرار گرفته‌اند.

مثلاً با افزایش نور، بازده کارگران افزایش یافت و وقتی نور به حالت اول برگردانده شد یا حتی از سطح اولیه آن کمتر شد، از بازده آنان کاسته شد. مدیریت هوتورن که این یافته‌ها توجه آنها را جلب کرده بود، به «بخش روابط صنعتی» دانشگاه هاروارد که به تازگی تأسیس شده بود، روی آوردند و از سال ۱۹۲۷، این پژوهش پنج سال دیگر ادامه یافت. این پژوهش، چنانکه روتلیز برگر و دیکسون گزارش کردند، از سه بررسی متوالی تشکیل شد: مطالعه اتاق آزمایش مونتاژ رله، طرح مصاحبه، و مطالعه اتاق مشاهده سیم‌پیچی. هر یک از این بررسی‌ها برای کمک به تفسیر و شرح و بسط مرحله پیشین طراحی شده بود.

مطالعه اتاق آزمایش مونتاژ رله برای کمک به شناخت بهتر نخستین یافته‌های آزمایشی مدیریت هوتورن طراحی شد. پژوهشگران، مطالعه‌ای آزمایشی در مقیاسی بسیار کوچک متشکل از شش زن را که کار آنان در میان کارهای دیگر کارخانه اهمیت خاصی داشت (یعنی اساساً نمونه و خاص بود) ترتیب دادند. آنگاه زنان به مدت چند سال تحت شرایط کاری متفاوت مورد آزمایش قرار گرفتند. مانند آزمایش‌های پیشین، به طور کلی بهره‌وری آنان افزایش یافت. اما به نظر می‌رسد این آزمایش کمتر آزمایشی کلاسیک و بیشتر مطالعه‌ای میدانی از یک آزمایش برای تعیین چگونگی ایجاد یک اثر خاص است. برای مثال، یک «مشاهده‌گر اتاق آزمایش» در اتاق حضور داشت، و زنان به طور انفرادی به شیوه‌های گوناگون، از جمله پرسش درباره زندگینامه آنان، مورد مصاحبه و آزمون قرار می‌گرفتند. چنانکه روتلیز برگر و دیکسون (۱۹۳۹) خاطر نشان می‌سازند، این کند و کاو در آزمایش موجب نوعی مفهوم‌سازی اساسی در موضوع پژوهش شد:

پژوهشگران دیگر علاقه‌ای به آزمون تأثیرات متغیرهای یگانه نداشتند. آنان به جای آزمایش‌های کنترل شده، یک موقعیت اجتماعی را جایگزین کردند که به منزله نظامی از عناصر وابسته به یکدیگر و نیازمند توصیف و شناخت بود... این موقعیت نه تنها شامل رویدادهای خارجی بلکه شامل معنایی بود که افراد به آنها می‌دادند و نسبت به آنها دلمشغولی داشتند. پژوهشگران به جای آنکه تلاش کنند این عوامل روان‌شناختی را ثابت نگه دارند، باید آنها را متغیرهایی مهم در موقعیت تلقی می‌کردند. در ارزیابی تغییرات خارجی‌ای که به وقوع می‌پیوست، توجه به این عوامل روان‌شناختی باید به اندازه توجهی می‌بود که به بهره‌وری کارگران معطوف می‌شد (صص ۱۸۴ - ۱۸۳).

آنان، با بازاندیشی این مسئله همزمان به دو مسیر روش‌شناختی مختلف هدایت شدند و هر دو جهت را دنبال کردند. تأکید بر «عوامل روان‌شناختی» منجر به برنامه مصاحبه شد که طی آن با ۱۶۰۰ کارمند بالغ بر ۱۰/۰۰۰ مصاحبه انجام گرفت. در مصاحبه‌ها نخست پرسش‌هایی درباره شرایط کاری و غیره مطرح شد. اما بعد مصاحبه‌ها بیشتر هدایت نشده^۱ بودند و برنامه شکل مشاوره و همچنین گردآوری داده‌ها را به خود گرفت.

تأکید آنها بر «موقعیت اجتماعی» نیز مسیر دیگری را پیش‌روی آنها گذاشت: ایجاد «اتاق مشاهده سیم پیچی». این یک میدانگاه^۲ کاملاً غیر آزمایشی بود که در آن پژوهشگران با استفاده از فنون کار میدانی استاندارد، توانستند به طور مستقیم کار و روابط اجتماعی روزانه و عادی کارگران را مشاهده کنند. البته مشاهدات آنان، پیش درآمد شناخت کنونی ما از تأثیر متقابل رفتار رسمی و غیررسمی و نیز شناخت ساختار در سازمان‌ها شد.

امروزه منتقدان، با توجه به دانش کنونی ما از فنون پژوهش، به شدت از طرح آزمایشی مطالعات هوتورن انتقاد می‌کنند و نسبت به این که آیا داده‌ها واقعاً یک تأثیر هوتورن را نشان داده‌اند یا نه، به شدت تردید دارند (برای مثال، جونز، ۱۹۹۲). اما اگرچه این مطالعه نمونه ضعیفی از آزمایش است، در کل مثال خوبی است از استفاده هدفمند از روش‌های چندگانه که می‌تواند خطوط جدید و ارزشمندی از کاوش را به روی ما بگشاید.

1. nondirective

2. Fieldsite

یانکی سیتی

شاید به نظر بعید برسد که شهر بندری نیوبری پورت در ایالت ماساچوست مکان مناسبی برای مطالعه‌ای باشد که نشان دهد که این بندر معرف ماهیت زندگی اجتماعی محلی^۱ در ایالات متحده است. اما، دبلیولوید وارنر که انسان‌شناسی خوانده بود، مانند پژوهش لیندز^۲ در میدلزتون بسیار علاقه‌مند به ثبت کامل زندگی روزمره و ساختار فعالیت‌های یک اجتماع محلی بود که نهادها و ساکنان آن به نحوی می‌توانستند معرف مسائل گسترده‌تری از زندگی اجتماعی در ایالات متحده باشند. (هانتز، ۱۹۹۰ الف، ۱۹۹۰ ب)

این بدان معنا بود که اجتماع محلی باید ضمن داشتن مبنای اقتصاد صنعتی، دارای طبقات اجتماعی، قومیت و حجم گوناگونی باشد تا به شمار محدودی از پژوهشگران اجازه دهد تا زندگی اجتماعی متغیر «اجتماع محلی» را مشاهده و مستند سازند. با این دستور کار گسترده، وارنر گروهی پژوهشگر را گرد هم آورد که با استفاده از انواع روش‌ها به او این امکان را می‌داد تا تاریخ این اجتماع محلی، نظام قشربندی و ساختار طبقاتی، ساختار نهادهای عمده آن (از جمله زندگی اقتصادی و دینی) و معناهای فرهنگی و نمادگرایی را به طور مشخص‌تر ثبت و ضبط کند. او برای مطالعه این موضوع‌های گوناگون و پرسش‌های مختلف پیش‌رو، نیازمند نگاه باز و سخاوتمندانه‌ای نسبت به انواع راهبردها و روش‌های پژوهشی بود تا به داده‌های لازم برای پاسخگویی به آن پرسش‌ها دست یابد. نقل مشروح روش‌های گوناگونی که مورد استفاده قرار گرفتند و حساسیت پژوهشگران نسبت به این واقعیت که روش‌های مختلف برای پاسخ دادن به پرسش‌های متفاوت نقاط قوت و ضعف مختلفی دارند، ارزشمند است.

روش اساسی و بسیار مهمی که برای گردآوری مطالب در میدان به کار بردیم، مصاحبه بود... علاوه بر مصاحبه، انواع گوناگون مشاهده‌های مستمر^۳ انجام گرفت؛ شمار زیادی از اسناد چاپی گردآوری شد؛ سرگذشت پژوهشی تاریخی^۴، زندگینامه‌ها^۵، زندگینامه شخصی^۶

1. community life

3. sustained interviews

5. biography

2. Lynds

4. case histories

6. autobiography

و دیگر تاریخچه‌های خصوصی از طریق اطلاع‌دهندگان گردآوری شدند؛ از خانه‌ها و اشیای دیگری که حایز اهمیت بودند عکس گرفته شد؛ یک بررسی هوایی نیز انجام گرفت. بررسی‌های بسیار دیگری نیز دنبال شد، و روزنامه‌ها به طور منظم مورد استفاده قرار گرفتند. توزیع انواع گوناگون پدیده‌ها برنامه‌ریزی شد. هر یک از این فنون به طور مشروح و مجزا توصیف خواهند شد و استفاده از آنها در پژوهش «یانکی سیتی» براساس آزمون‌های زیر مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت؛ (۱) قابلیت اعتماد؛ (۲) زمان لازم؛ (۳) حوزه روابط عمومی تحت پوشش؛ (۴) بینش نسبت به رفتار اجتماعی که پژوهشگر در نتیجه استفاده از این فن به دست می‌آورد؛ (۵) عمق تطبیقی یا سطحی بودن؛ (۶) ارزش دوره‌های مختلف پژوهش و نه دوره‌های دیگر؛ (۷) استفاده‌های ویژه، از جمله کمی کردن رفتاری که تعریف و تفکیک شده و برای سنجش آماده شده بود؛ (۸) دسترسی به تفکیک و تعریف رفتار اجتماعی در زمانی که ناشناخته است یا هنوز به حد کافی برای تعریف درک نشده است؛ و (۹) استفاده‌های ویژه مرتبط با فنون خاص.

به بیان دقیق‌تر، وارنر و لانت^۱ (۱۹۴۱) توصیف می‌کنند که چگونه «اطلاع‌دهنده اصلی» یعنی رهبری در اجتماع محلی را پیدا کردند که آنان را به دیگران معرفی کرد و چگونه پرسشنامه‌های کمی همراه با مصاحبه‌ها تکمیل شدند. آنان از جمله، بایگانی‌ها و سوابقی را که شامل گزارش‌های جنایی پلیس محلی، سوابق مدرسه، سوابق و آمارهای اداره بهداشت بود، دسته‌بندی کردند. تحلیل ارائه شده از سوی آنان به روشنی نشان می‌دهد که آنها در مقاطع گوناگون، به روش‌های مختلف وزن‌های مختلفی دادند، اما برای دستیابی به هدف اصلی خود مبنی بر مستند کردن دور کاملی از زندگی اجتماعی در این اجتماع محلی، از قدرت ترکیب این روش‌های چندگانه سخن به میان آوردند. آنان به وضوح میان گزینه‌های دوگانه‌ای پل زدند که امروزه غالباً «ایدئولوگ‌های روش‌شناختی» از قبیل طرفداران کمی در برابر کیفی، طرفداران استقرایی در برابر طرفداران قیاسی و غیره، به خطا، در برابر آن می‌ایستند. پژوهشگران «یانکی سیتی» که بر محتوا متمرکز بودند، از استفاده عمل‌گرایانه آگاهانه اما منظم روش‌های تلفیقی برای دستیابی به هدف سخن می‌گویند.

1. Lunt

دموکراسی اتحادیه‌ای

فیلسوفان، هزاران سال درباره شکل آرمانی حکومت بحث کرده‌اند و در روزگار ما دموکراسی را به منزله شکلی از حکومت که پایبند به ارزش‌های اصلی فرهنگ است، برگزیده‌اند. پرسش بعدی (پرسشی تجربی) این است: چگونه یک فرد نظام سیاسی دموکراتیک را می‌سازد و حفظ می‌کند؟ این پرسشی است که سیمور مارتین لیپست^۱، مارتین ترو و جیمز کلمن (۱۹۵۶) کوشیدند در مطالعه تاریخی درباره «اتحادیه بین‌المللی امور چاپ در امریکای شمالی» به آن پاسخ دهند.

پژوهشگران تشخیص دادند که کاوش این مسائل، مستلزم تمایز قایل شدن بین سه سطح یا واحد تحلیل است: اتحادیه به مثابه یک کل، واحدهای بینابینی اتحادیه‌های محلی، و سرانجام فرد انحصاری اتحادیه. آنان فوراً دریافتند که لازم است بین عمق و گستره مقدار داده‌هایی که باید از سطوح مختلف گردآوری می‌شد، موازنه برقرار کنند. چنانکه آنان درباره راهبرد آمارگیری نمونه‌ای میان این سه سطح می‌نویسند:

اگر در هر فروشگاه با مردان بیشتری مصاحبه می‌شد، فرصت کافی برای مصاحبه کامل و عمقی از همه آنها وجود نداشت، پس برای مصاحبه کامل [به دلیل ضیق وقت] مجبور می‌شدیم فروشگاه‌های کمتری را تحت پوشش قرار دهیم. بنابراین کسب شناخت درباره فروشگاه‌ها به بهای از دست دادن شناخت کل افراد یا اتحادیه‌ها تمام می‌شد. (لیپست، ترو، و کلمن، ۱۹۵۶: ۴۷۳)

پژوهشگران با استفاده از سه سطح متمایز در تحلیل خود، ملزم به شناسایی انواع مختلف داده‌های مناسب برای هر سطح شدند. لیپست و همکاران (۱۹۵۶) در نمودار جامعی که «داده‌های گردآوری شده» را بر حسب «انواع واحدها» نشان می‌دهد، تصویر روشنی از راهبرد چند روشی خود عرضه می‌دارند (ص ۴۷۴). آنان برای «کل سیستم» (اتحادیه به منزله یک کل)، استفاده از سوابق و مطالب بایگانی شده را در نظر گرفتند: «مسائل؛ داده‌ها درباره اشتغال؛ قوانین اتحادیه؛ سیاستگذاری‌ها؛ داده‌های تاریخی؛ گزارش‌های مجمع.»

1. Lipset

پژوهشگران برای «واحد‌های بینابینی»، از تاریخچه‌های محلی و سوابق رای‌گیری؛ با مسائل مربوط به سطح ملی؛ و حجم محل‌ها استفاده کردند و سرانجام نیز برای «سطح فردی» با رهبران و نمونه‌ای از مردان مصاحبه کردند. به طور خلاصه، پژوهشگران از مجموعه داده‌هایی که از روش‌های مختلف گردآوری شده بود، (اطلاعات بایگانی شده و سوابق، آمارهای نمونه‌ای و مصاحبه‌ها) استفاده و آنها را در تحلیلی نوآورانه درهم ادغام کردند. این اقدام این امکان را به آنان داد که تأثیرات ساختاری را که واحدهای بزرگ بر واحدهای جزء داشتند، و شیوه جمع شدن واحدهای جزء برای ایجاد جنبه‌های ساختاری منحصر به فرد واحدهای بزرگ‌تر و فراگیر^۱ را مورد بررسی قرار دهند.

یکی از درس‌های مهمی که باید از دموکراسی اتحادیه‌ای آموخت آن است که ترکیب روش‌های مختلف در یک تحقیق باب پرسش‌های نظری تازه‌ای را به تحقیق می‌گشاید که در گذشته بررسی نشده بودند. در این جا، این جنبه‌های ساختاری اتحادیه بود که مشارکت دموکراتیک اعضای آن را افزایش داد (یعنی ایجاد یک روزنامه مستقل در اتحادیه) و ویژگی‌های خاص اعضا بود که موجب افزایش ویژگی‌های ساختاری شد (یعنی سوادآموزی بالای اعضا). بدیهی است پژوهش چند روشی نتایج فراتر از پرسش‌های روش شناختی اعتبار و قابلیت اعتماد فزاینده دربر دارد و به طور مستقیم می‌تواند به پیشرفت‌های نظری گسترده‌تری در میدان کمک کند.

مارینتال

در آغاز رکود اقتصادی بزرگ دهه ۱۹۳۰، ماری یهودا، پل اف. لازارسفلد و هانز تسایسل - سه اتریشی جوانی که بعدها از اتریش مهاجرت کردند و در خارج دانشمندان بزرگی شدند - با مطالعه در روستای صنعتی اتریش به نام مارینتال که تقریباً تمام ساکنان آن بیکار بودند، درباره تأثیر بیکاری گسترده و طولانی تحقیق کردند. آنان بیش از یک سال به گردآوری داده‌ها پرداختند و گزارش کردند که حدود ۱۲۰ روز کاری را در مارینتال گذراندند و طی آن حدود ۳۳ کیلوگرم مطلب اندوختند (یهودا، لازارسفلد، و تسایسل،

1. inclusive

۱۹۷۱: ۹). اما این صرفاً وزن داده‌های آنان نیست که این مطالعه را حایز اهمیت می‌کند، بلکه اهمیت ماندگار نتایجی است که نویسندگان آن کسب کردند و راهبرد پژوهشی‌ای است که آنان آگاهانه به کار بردند. لازارسفلد در نوشته خود در سال ۱۹۷۱ خاطرنشان می‌سازد که «یکی از نظریه‌های اصلی مطالعه ماریتال این بود که بیکاری طولانی موجب ایجاد دلمردگی در فرد می‌شود که قربانیان آن حتی از اندک فرصت‌هایی که برای آنان باقی مانده است، استفاده نمی‌کنند. دور باطل بین کاهش فرصت‌ها برای افراد و کاهش سطح انگیزه در افراد، به کانون تمام بحث‌های بعدی تبدیل شده است.» همچنین وی متذکر می‌شود:

«ترکیب کمی‌سازی و تحلیل تفسیری [که در این مطالعه به کار گرفته شده است] امروزه در صف مقدم علاقه اعضای حرفه پژوهش قرار گرفته است» (یهودا، لازارسفلد، و تسایسل، صص xi, vii)، اما هیچ یک از این تلاش‌ها تا سال‌ها بعد به طور گسترده درک نشد. شاید آنان این تلاش‌ها را خیلی زود آغاز کرده بودند.

پژوهش یهودا، لازارسفلد، و تسایسل در سال ۱۹۳۳ در قالب کتابی با عنوان «بیکاران ماریتال»^۱ انتشار یافت و ترجمه آن ۴۰ سال بعد با عنوان *ماریتال: جامعه‌شناسی یک اجتماع بیکار منتشر شد*. در طول این مدت، این کتاب در اروپا به اثری کلاسیک در جامعه‌شناسی تبدیل شد، اما در ایالات متحده، تا زمان ترجمه آن، کمتر شناخته شده بود؛ چنانکه یهودا (۱۹۹۲) می‌گوید، این تحقیق تا زمان تجدید چاپ آن در آلمان در دهه ۱۹۶۰ در کمتر جایی مورد توجه قرار گرفت. وی این بی‌توجهی را به این واقعیت نسبت می‌دهد که در سال ۱۹۳۳ که هیتلر بر اریکه قدرت تکیه زده بود، ناشر اصلی از قرار دادن نام سه نویسنده یهودی بر روی جلد کتاب پرهیز کرد و همین امر موجب شد تا کار آنان تقریباً نادیده گرفته شود.

ترجمه این اثر از سوی نویسندگان تا سال ۱۹۷۱ به تاخیر افتاد، زیرا (به نوشته لازارسفلد) «جنبه‌های خاصی از رهیافت ما ساده و ابتدایی بود... بسیاری از معیارهایی که من و همکارانم بعدها در تدریس خود بر آنها پافشاری می‌کردیم، نادیده گرفته شد.» اما با تاکید ادامه می‌دهد: «با این همه، ما برنامه روش شناختی کاملاً مشخصی داشتیم.» (یهودا، لازارسفلد و تسایسل، ۱۹۷۱، ص x)

آنان نوشتند: «ایده ما یافتن روش‌هایی بود که استفاده از داده‌های عددی را با داده‌های حاصل از غوطه‌ور شدن [مشارکت مستقیم] (sich einleben) در موقعیت ترکیب کنیم»* (ص ۱). راهبرد آنان بررسی «هر مسیری بود که موجب نزدیکی به هدف می‌شد» (ص ۲). این راهبرد شامل گردآوری داده‌های شخصی برای هر عضو از ۴۷۸ خانواده در روستا، به علاوه یک دفتر خاطرات خانواده؛ زندگینامه‌ها، برگه‌های حضور و غیاب، سوابق غذایی برای نمونه‌های کوچک‌تر؛ مشاهده مشارکتی هر روزه و نیز فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده ویژه (از جمله طرح توزیع پوشاک)؛ و انواع داده‌ها از بایگانی‌های رسمی بود. لازارسفلد برای انجام چنین مطالعه جامعه‌شناختی «چهار قاعده» را تدوین کرد که بعدها در پیشگفتار خود در نخستین ترجمه این پژوهش در سال ۱۹۷۱ آنها را به شرح زیر خلاصه می‌کند:

۱. برای هر پدیده مشخصی باید مشاهدات عینی و نیز گزارش‌های درون‌نگرانه وجود داشته باشد.
۲. مطالعات موردی باید به دقت با اطلاعات آماری ترکیب شود.
۳. اطلاعات جدید باید با اطلاعات مربوط به مراحل پیشین موضوع مورد مطالعه تکمیل شود.
۴. داده‌های طبیعی و آزمایشی باید با هم ترکیب شوند. منظور از آزمایشی عمدتاً پرسشنامه‌ها و گزارش‌های درخواست شده^۱ است، در حالی که منظور از طبیعی چیزی است که امروزه از «سنجه‌های بدون مزاحمت»^۲ - یعنی داده‌هایی از زندگی روزمره، بدون مداخله پژوهشگر - به دست می‌آید (ص xiv).

وی این خلاصه را چنین به پایان می‌رساند: «نمی‌شود گفت که من کاملاً به قوانین اصلی توسعه سنت پژوهشی وین آگاه بودم، اما ساختار آن به قدری واضح بود که وقتی در این کشور [ایالات متحده] اوقات فراغتم را می‌گذراندم به خوبی می‌توانستم آن را حل‌جی کنم و درباره‌اش بیندیشم» (صص xv - xiv).

*. در اینجا منظور از «غوطه‌ور شدن در موقعیت» عبارت از مشاهده مشارکتی در میان آزمودنی‌هاست - م.

1. solicited reports

2. unobtrusive measures

لازارسفلد در نگارش تاریخچه این مطالعه در سال ۱۹۷۱، سرمشق بودن روش‌شناسی آن و نیز «چگونگی استفاده جدید از آن روش» را از نظر دور نداشت. «ترکیب کمی‌سازی و تحلیل تفسیری مطالب کیفی امروزه در صف مقدم علاقه‌امضای این حرفه است» (ص xii). وی روش‌شناسی متنوع ماریتال را به تأثیر کارل بولر^۱ روان‌شناس وینی منتسب می‌داند که «نیاز به فراتر رفتن از یک رهیافت یا یک دسته از اطلاعات را برای رسیدن به نوعی یکپارچگی مفهومی گسترده مورد تأکید قرار می‌داد» (صص xii - xiii). سپس وی ضمن جمع‌بندی اهمیت این چهار قاعده، با استفاده از اصطلاح چند روشی «سه سویه‌نگری» آنها را با روش‌شناسی معاصر پیوند می‌زند: «توصیف صرف کافی نبود. برای پشتیبانی از آن، باید انواع داده‌ها درباره هر مورد تحقیق، گردآوری می‌شد؛ درست مانند این که محل واقعی یک شیء دور دست را بتوان تنها با سه سویه‌نگری، و نگرستن به آن از جوانب و جهت‌های گوناگون یافت» (ص xiv).

ماری یهودا در سال ۱۹۹۲ می‌نویسد که وی حتی در پیوند دادن مطالعه ماریتال (با «رویکرد بسیار باز و نامحدود آن») با پژوهش چند روشی جدید بی‌پرده‌تر عمل کرد. «بنابراین، از رویکردهای سه سویه‌نگرانه کمی و کیفی استفاده شد و داده‌های اقتصادی و روان‌شناختی در کنار هم قرار گرفتند. این روش سودمند اغلب در پژوهش‌های جدید از قلم افتاده است. هنگامی که یک نتیجه مهم به وسیله انواع روش‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرند، اطمینان به نتیجه آن افزایش می‌یابد.» سپس یهودا یکی از پرسش‌های اصلی را مطرح می‌سازد که روش چندگانه باید در برابر آن قرار گیرد و نیاز به تحلیل کامل این راهبرد را خاطر نشان می‌سازد: «اما درباره نمونه‌هایی که در آن‌ها استفاده از روش سه سویه‌نگری باعث دستیابی به نتایج مختلف شده است چه باید بگوییم؟ چنین موردی عملاً در ماریتال رخ داد... اما از آنجا که راهی برای برخورد با آن وجود نداشت، بدون سروصدا نادیده گرفته شد» (ص ۳۵۵).

ذکر این نکته نهایی لازم است که باید زمینه تاریخی خاص ماریتال و سنت پژوهشی گسترده‌ای که ماریتال به آن تعلق داشت، مورد توجه قرار گیرد. یهودا، لازارسفلد و تسایسل (۱۹۷۱) مطالعه خود را جامعه‌سنجی نامیدند، شاید به این علت که «هدف این پژوهش «اجتماع محلی» بیکار بود «نه فرد بیکار» (ص ۲۰).

«جامعه‌سنجی» اصطلاحی است که به نظر ما برای بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر نامأنوس است (دست‌کم برای ما نامأنوس بود) اما این اصطلاح به طور گسترده‌ای در گفتمان اروپاییان مورد استفاده قرار می‌گرفت. بارنز و بکر در سال ۱۹۳۸ آن را این‌گونه توضیح دادند: بهترین نمونه‌های مشابه جامعه‌سنجی در امریکا شاید «میدل تاون و میدل تاون در حال گذار» از لیند^۱، «خمیره شهر کوچک» از بلومنتال و انواع مطالعات زیست بومی در شهر شیکاگو بود (ص ۹۲۹). تسایسل در پس گفتاری بر مجلد ماریتال، مروری تاریخی و ارزیابی‌ای روش‌شناختی از پژوهش جامعه‌سنجی از آغاز آن به دست داد. این تاریخچه از اواخر قرن هفدهم با ظهور «پیمایش‌های داون» از سوی سر ویلیام پتی و «کالبد شناسی سیاسی ایرلند» تا «پیمایش‌های اجتماعی» در امریکا و بویژه کار جامعه‌شناسان شیکاگو آغاز و تا سال ۱۹۳۰ ادامه می‌یابد.

تاریخچه‌ای که تسایسل به دست داده است، به خاطر توجه او به مطالعات گوناگونی که روش‌های گوناگون تحقیق را به کار برده‌اند، حایز اهمیت است؛ برای مثال، فراتر رفتن از منابع بایگانی شده تا به کارگیری پرسشنامه، مصاحبه، مشاهده میدانی مستقیم؛ ترکیب فنون کیفی و کمی. توضیح او درباره کار تجربی ماکس وبر به دلیل تاکید آن بر آگاهی شخص «وبر» از روش‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «نقطه عطف تازه‌ای از کار جامعه‌سنجی با پژوهش‌های گسترده ... از تصمیمات شغلی کارگران در شاخه‌های مختلف صنعت آغاز گردید. این کار که به ابتکار ماکس وبر و برادرش آلبرت انجام گرفت، شامل سلسله‌ای از تک‌نگاری‌ها درباره شماری از کارخانه‌های مختلف بود که در آن داده‌های اصلی.... از فهرست حقوق‌بگیران و سوابق کارخانه‌های مذکور، و از مصاحبه با کارگران و کارکنان مربوط به مدیریت به دست آمد. این تحقیق تحلیلی درباره عملکرد کارگران در محل کار آنان برحسب سن، جنس، پیشینه اجتماعی، علایق سیاسی و ویژگی‌هایی از این قبیل بود». تسایسل به تاکید خود چنین ادامه داده است که «قضیه انتخاب داده‌های مناسب در اینجا گام بسیار آگاهانه‌ای در توسعه جامعه‌سنجی بود..... اما هنگامی که مسئله تعریف شد... و این دومین جنبه قاطع این مطالعات بود - تلاش جدی صورت گرفت تا حد امکان

1. Lynd

توصیف به طور کامل انجام گیرد. تمام جنبه‌های رفتاری که احتمالاً تحت تأثیر شغل صنعتی قرار داشت، مورد توجه بود ... هر آنچه که از الگوی زندگی و کار دست‌کم نداشت، هدف تحقیق قرار گرفت (صص ۱۱۷-۱۱۸).

تنوع و تلفیق روش‌شناختی در دیدگاه تاریخی

پژوهش اجتماعی در ایالات متحده، از آغاز آن در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به لحاظ روش شناختی متنوع، و غالباً کسب و کاری جنجالی بوده است. تمایز بین آنچه ما به آن روش‌های کیفی و کمی می‌گوییم، می‌تواند یکی از عمده‌ترین و نخستین ابعاد تعریف شده این تنوع و جنجال به شمار رود. چنانکه کامیک^۱ و خیه^۲ (۱۹۹۴) نشان داده‌اند، روش‌های آماری که از اروپا به سایر نقاط گسترش یافت، شروع به تکمیل و چالش با رویکردهای مقایسه‌ای و تاریخی کرد که بیشتر کتابخانه‌ای و بایگانی محور بودند و سپس در دانشگاه‌های امریکا غالب شد. تا سال ۱۹۲۰، این تنوع افزایش یافت و شامل روش‌های میدانی کیفی از قبیل «مطالعه موردی» نیز شد. چنانکه ارنست دبلیو بورگس در سال ۱۹۲۷ می‌نویسد:

رشد این درک و فهم، بویژه در میان جامعه‌شناسان جوان که آینده علم آنان بیشتر در پژوهش میدانی نهفته است تا در «یادگیری کتاب»، شور و اشتیاق بیشتری را در فن تحقیق برانگیخته است. پروفیسور فرانکلین اچ. کیدینگر سال‌ها بر به کارگیری روش آماری پافشاری کرده است، حال آن که پروفیسور چارلز هورتون کولی بر درون‌نگری همدلانه^۳ تاکید دارد. در عین حال، روش‌های آماری و مطالعه موردی برای جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و در مرتبه نخست از سوی کسانی غیر از جامعه‌شناسان، به کار می‌رود. (بورگس، ۱۹۷۴-۱۹۲۷، ص ۳۶۷)

بورگس (۱۹۷۴-۱۹۲۷) بویژه به استفاده روزنامه‌نگاران، مددکاران اجتماعی و انسان‌شناسان فرهنگی از مطالعه موردی به عنوان روشی جداگانه اشاره می‌کند که تنها به منزله خدمتی به

1. Camic

2. Xie

3. sympathetic introspection

آمار در نظر گرفته نمی‌شود و اغلب نیز پرسشنامه‌ای برای آن تنظیم می‌کنند و از طریق آن داده‌ها به عدد و رقم تبدیل می‌شوند و در جداول جای می‌گیرند. بورگس در این‌باره به دبلیو هیلی^۱، روان‌شناس اشاره می‌کند که پس از مطالعه ۱۰۰۰ پرونده بزهکاری نوجوانان نتیجه گرفت که آمار هرگز کل مطالعه را نشان نمی‌دهد» (ص ۳۷۰).

بورگس همچنین تاکید کرد که «روش‌های آماری و مطالعه موردی در کشمکش با یکدیگر نیستند، در واقع آنها مکمل یکدیگرند. مقایسه‌ها و همبستگی‌های آماری غالباً از طریق روش مطالعه موردی رهنمودهایی برای پژوهش پیشنهاد می‌کنند، و مطالب اسنادی در حالی که فرایندهای اجتماعی را آشکار می‌سازند، به طور گریزناپذیری راه رسیدن به شاخص‌های اجتماعی مناسب‌تر را هموار می‌سازند (ص ۳۷۳). وی پیش‌بینی کرد که عمل متقابل این دو روش به یقین ثمربخش خواهد بود» (ص ۳۷۳). با توجه به مطالب بالا می‌توان نتیجه گرفت که دانشوران اجتماعی از آغاز تلاش کرده‌اند نوعی سازش میان تفاوت‌های روش شناختی و بهره‌برداری از امتیازهایی که انواع روش‌ها می‌توانند داشته باشند، برقرار کنند. برای مثال، رین هارز (۱۹۹۲)، در مطالعه پژوهش فمینیستی خود توجه ما را به کار مارگارت هاگود^۲ (۱۹۳۹) جلب کرده است. هاگود در پژوهش خود درباره باروری زنان سفیدپوست جنوب تصمیم گرفت که (به زبان خود هاگود) «هم برای گریز از برخورد آماری محدود و مطالعات موردی قالبی، واقع‌نگرتر و جامع‌نگرتر تلاش کند و هم تا جایی که ممکن است برخی از جنبه‌های آماری، موردی و پیمایشی را با یکدیگر ترکیب کند (به نقل از رین هارتز^۳ ۱۹۹۲، صص ۱۹۸-۱۹۷). لحن سنجیده اما محتاطانه مارگارت هاگود حاکی از جسارت و عزمی است که میل به جدا شدن از سبک‌های پژوهشی شناخته شده را نشان می‌دهد.

اما نوگرایی با حمایت اجتماعی آسان‌تر می‌شود. مورخان روش‌های جامعه شناختی بر این باورند که مکتب بلندآوازه جامعه‌شناسی شیکاگو که پیش از جنگ جهانی دوم تاسیس شد و بورگس همراه با رابرت ای پارک (روزنامه‌نگار پیشین) عضو پیش‌تاز آن بود، چنین حمایتی را فراهم ساخت (ترنر و ترنر، ۱۹۹۰: ۴۵-۵۳). پلات (۱۹۹۶) می‌نویسد: «بخش

1. Healy

2. Hagood

3. Reinhartz

داخلی مکتب شیکاگو واحد بسیار معناداری برای اعضای آن بود؛ زیرا در آن واحد با پژوهش، بیشتر به مثابه یک فعالیت مشترک رفتار می شد تا یک دیدگاه یا روش خاص. ... با وجود شکاف میان آمار و مطالعه موردی، داده‌ها مشترک بودند و برای نظریه‌ها و تکنوگاری‌ها معمولاً از روش‌ها و داده‌های چندگانه استفاده می شد» (ص ۲۰۳).

کورتز^۱ (۱۹۹۵) در تاریخچه جامعه‌شناسی در دانشگاه شیکاگو، گوناگونی و تلفیق روش‌های مختلف را طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به شرح زیر مشخص می‌سازد:

مکتب شیکاگو سه نوع روش جامعه‌شناسی گسترده را با هم ترکیب کرد: (۱) مطالعه موردی که توصیفی از «کل»^۲ بود؛ (۲) روش تاریخی که استفاده از زندگی‌نامه شخصی، یادداشت‌های روزانه و نامه‌های شخصی را دربرمی‌گرفت؛ و (۳) روش آماری که داده‌ها از طریق سنجش به دست می‌آمدند. به کارگیری روش‌ها طی یک فرایند طرح پژوهشی به این ترتیب است: نخست داده‌های آماری موجود، شرح‌های تاریخی و گزارش‌های توصیفی بررسی شدند. آنگاه مطالعات موردی به صورت مشاهده، مصاحبه پژوهشی^۳، یا یادداشت روزانه انجام گرفت. برای شناخت سنت‌ها و گذشته گروه از روش‌های تاریخی استفاده شد. سرانجام، تحلیل‌های آماری براساس نتایج مطالعه موردی صورت گرفت. تاکید بر روش‌های پژوهش تکمیلی وجهه مشخصه مکتب شیکاگو بود که نوعی آزاداندیشی نسبت به رهیافت‌های مختلف و توجه به پژوهش با کیفیت بالا را منعکس می‌کرد (ص ۲۳۵).

اما شاید این توصیف بیشتر به منزله بازسازی یک نوع آرمانی از روش‌شناسی اولیه مکتب شیکاگو باشد تا توصیفی از آگاهی روش‌شناختی اولیه آن جامعه‌شناسان؛ چنانکه پلات نیز در مصاحبه با یکی از نخستین اعضای «بخش مکتب شیکاگو» نقل می‌کند: «من زمانی وارد این بخش شدم که کسی به فکر چند و چون یک روش [تحقیق] نبود. پارک یک روزنامه‌نگار بود. من به آنجا رفتم و متوجه ماجرا شدم» (ص ۵۲).

1. Cortese

2. whole

3. research interview

در میان پژوهش‌های مختلفی که از ابتدا وجود داشت، شاید «پیمایش اجتماعی» به آنچه که ما امروز مطالعه چند روشی می‌نامیم، از همه نزدیک‌تر بود. امروز وقتی از یک پیمایش سخن می‌گوییم، معمولاً مطالعه‌ای پرسشنامه‌ای نمونه‌ای از یک جمعیت مورد نظر ماست، اما در سال‌های اولیه قرن بیستم اصطلاح «پیمایش» اغلب برای مشخص کردن موضوع کاملاً متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ چیزی مشابه مطالعات جامعه‌سنجی که پیشتر مورد بحث قرار گرفت. جورج لوند بری^۱، در کتاب درسی خود، روش‌های پژوهش که در سال ۱۹۴۱ منتشر شد، می‌نویسد:

پیمایش اجتماعی یک روش پژوهش ویژه نیست... پیمایش به نوعی سازماندهی کار میدانی است... عمل طبقه‌بندی پیمایش به مثابه یک روش پژوهش متمایز، یا حتی قرار دادن آن بر یک مبنای همپایه با روش‌هایی مانند روش تاریخی، روش موردی و روش آماری خطای آشکار است. در یک پیمایش معمولاً همه این روش‌ها به کار می‌رود. در واقع، پیمایش بدون این روش‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد. اصطلاح «پیمایش» صرفاً درجه معینی از گستردگی و هماهنگی در محتوا یا موضوع یک پژوهش را نشان می‌دهد. (صص ۳۸۸-۳۸۹)

بیست سال بعد، اورت هیوز- با توجه به روش کار میدانی آن‌گونه که اکنون ما آن را درک می‌کنیم- به گذشته نگریست و نوشت:

تا یک نسل پیش شاید عبارت کار میدانی آنچه را که بعدها «پیمایش میدانی» نامیده شد، به ذهن متبادر می‌کرد. در آغاز قرن، پیمایشگران اجتماعی به بیغوله‌های شهرهای بزرگ بریتانیا، ایتالیا و امریکای شمالی می‌رفتند تا «شرایطی» را که فقیران شهرهای صنعتی در آن به سر می‌بردند، مشاهده کنند. آنگاه، این فقیران را در جدول‌های آماری ساده بر حسب مصرف غذا و لباس، دستمزد، بیماری و جرم گزارش می‌کردند. اما، چنانکه رابرت ای پارک می‌گفت، آنان یافته‌های خود را «کامل، آزادانه و گزنده» توصیف می‌کردند به امید آن که توده‌های مردم برانگیخته شوند و وضع را تغییر دهند. (یونکر، ۱۹۶۰: viii)

درباره روش آزمایش نیز اتفاق مشابهی رخ داد. اما امروز طرح‌های آزمایشی «حقیقی» را نه تنها از کار غیر آزمایشی بلکه از «نیمه» آزمایش‌ها به روشنی متمایز می‌کنیم. گرین وود، در سال ۱۹۴۵ با بررسی «بیش از یکصد گفتار درباره آنچه که یک آزمایش جامعه‌شناسی می‌تواند باشد یا باید باشد» گفت، در دوره پیشین به احتمال قوی نه تنها «آزمایش محض»^۱ بلکه «آزمایش کنترل نشده»، «آزمایش پس رویدادی»^۲، «آزمایش آزمون و خطا»^۳، «آزمایش طبیعی» و «مطالعه مشاهده‌ای کنترل شده» وارد عرصه پژوهش شدند (ص ۸). و حتی این نظم در حال ظهور و بسیار متفاوت، در مقایسه با روش‌شناسی که گفتار پارک و بورگس در سال ۱۹۲۴ را به ذهن متبادر می‌کرد، مبنی بر اینکه «اکنون به نظر می‌رسد جامعه‌شناسی کم و بیش به علمی آزمایشی تبدیل می‌شود» (پارک و بورگس) درست است.

پلات (۱۹۸۳) با نگاهی تاریخی خاطرنشان کرد که مفاهیم روش‌های پژوهش «نقش مجموعه‌ها را ایفا می‌کنند». در این مجموعه‌ها «عمل‌های یکسان یا مشابه ممکن است به طرق مختلف مفهوم‌سازی شوند، به طوری که حتی اگر دو نمونه از این مجموعه‌ها کل حوزه [پژوهش] را تشکیل دهند، تقریباً همان مرزها درون آن رسم می‌شود و جنبه‌هایی که برای تعریف آن دو در نظر گرفته می‌شود، ممکن است با هم متفاوت باشند. حتی این امکان وجود دارد که یک کلمه به طرق گوناگون مورد استفاده قرار گیرد و مفهوم آن در هر ایده متفاوت باشد. (ص ۳۷۹)

وی همچنین می‌گوید، این مجموعه‌ها از بحث‌های مشخص تاریخی روش شناختی پدیدار می‌شوند. این امر در اینجا صدق می‌کند.

روش‌های پژوهش اجتماعی در نیمه اول و دوم قرن تخصصی‌تر و به دقت باز تعریف شدند. یک عامل شتاب‌دهنده عمده برای این بازتعریف شاید ظهور و افزایش سلطه پژوهش پیمایشی مدرن بر علوم اجتماعی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم باشد (سیبیر، ۱۹۷۳؛ ترنر و ترنر، ۱۹۹۰؛ پلات، ۱۹۹۶). مثلاً این امر برخی از متخصصان کار میدانی را ترغیب کرد تا این روش را، با وجود توانایی‌های خاص آن، مستقل از سنت پیمایش اجتماعی در حال افول و به جای آن به منزله روش هم‌رتبه‌ای با پژوهش پیمایشی

1. pure experiment

2. ex post facto experiment

3. trial and error experiment

جدید، تعریف کنند. هیوز می‌نویسد، در پژوهش پیمایشی جدید «رفتن به میدان به منزله بیرون رفتن و مصاحبه کردن با نمونه آماری است. [در اینجا] برای مشاهده میدانی غیر رسمی جایگاهی تعیین شده است، اما به آن «مطالعه مقدماتی»^۱ یا «مطالعه اکتشافی»^۲ می‌گویند که پیش از کار اصلی تکمیل پرسشنامه انجام می‌گیرد... اما پژوهش میدانی چیزی بیش از یک گام مقدماتی برای پیمایش‌های آماری گسترده است. پژوهش میدانی بخش در حال پیشرفت^۳ علوم اجتماعی است. اگر کار میدانی فشرده به جای آن که پیش از پیمایش‌ها قرار گیرد، به دنبال آن‌ها می‌آید، اکثر پیمایش‌ها... بسیار سودمندتر می‌بودند». (یونکر، ۱۹۵۷: x. i)

تمایز جدید سبک‌های پژوهش نیز پژوهشگران را به انجام مقایسه و گاه منازعه بر سر نقاط قوت و ضعف نسبی روش‌های گوناگون هدایت کرده است. چنین مقایسه‌هایی اغلب می‌تواند باعث خشم شود، اما در عین حال می‌تواند روشنگر نیز باشد. برای مثال، تحلیل تطبیقی کمپل در سال ۱۹۵۷ درباره قابلیت‌های طرح‌های پژوهشی مختلف برای آزمون فرضیه‌های علی، در واقع ساختار ایده اعتبار علی را که به طور انحصاری بر روش آزمایشی مبتنی بود، درهم شکست.

اعتبار بر حسب دو معیار اصلی ارزیابی می‌شود: نخستین معیار اینکه آیا محرک آزمایشی تفاوت معنی‌داری را در این مورد خاص ایجاد کرد؟ دومین معیار اعتبار بیرونی^۴، معرف بودن^۵، یا تعمیم‌پذیری^۶ است: این تأثیر به چه جمعیت، محیط، و متغیرهایی قابل تعمیم است. هر دو معیار آشکارا حایز اهمیت هستند؛ هر چند چنین به نظر می‌رسد که آنها تا حدی با هم ناسازگارند، زیرا کنترل‌های لازم برای اعتبار درونی معمولاً تعمیم‌پذیری را به مخاطره می‌اندازد. (کمپل، ۱۹۵۷: ۲۹۷)

هرچند کمپل با دادن حداقل اولویت به اعتبار درونی، سهم اندکی را برای آزمایش قایل شد، اما با این کار معیاری چند وجهی برای پژوهش علی ایجاد کرد که روش‌های آزمایش حقیقی و روش‌های غیر آزمایشی نتوانستند به آن دست یابند.

1. Pilot study

3. ongoing

5. representativeness

2. explanatory

4. external validity

6. generalizability

وب، کمپل، شوارتز و زشرست (۱۹۶۶) براساس کار کمپل و فیسک (۱۹۵۹) در نقد خود از پژوهش پیمایشی و با تحوّل ایده روش‌های بدون واکنش خود، ایده پژوهش چند روشی را یک گام به پیش بردند. این روش‌ها، از داده‌های بایگانی شده که به طور طبیعی رخ می‌دهند و داده‌هایی که با فنون مشاهده‌ای بدون مزاحمت به دست می‌آیند، تشکیل شده است. آنان به چند منظوره بودن پژوهش پیمایشی و قدرت آمارگیری نمونه‌ای اذعان دارند، اما آسیب‌پذیری پیمایش را در برابر خطای واکنشی^۱ و محدودیت‌های دستیابی به محتوا و جمعیت‌هایی که مستلزم مصاحبه، تهیه پرسشنامه، و آمارگیری نمونه‌ای است، مورد انتقاد قرار دادند. هرچند با این واقعیت هم این روش با کاربرد گسترده آن به تنهایی به کار گرفته می‌شود، مخالفت کردند: «هیچ روش پژوهشی بدون سوگیری نیست. باید مصاحبه‌ها و پرسشنامه‌ها با روش‌هایی که متغیرهای یکسانی را در علوم اجتماعی می‌سنجند اما ضعف‌های مختلف روش شناختی دارند، تکمیل شوند». (وب و همکاران، ۱۹۶۶: ۱)

در اواخر دهه ۱۹۵۰ پژوهشگران میدانی و پیمایشی درگیر بحث جدیدی بر سر شایستگی‌های نسبی روش‌های خود شدند. بکر و گیر^۲، در مقایسه این دو سبک پژوهشی تاکید می‌کنند که «سرانجام، کامل‌ترین شکل گردآوری داده‌های جامعه‌شناختی به صورت مشاهده‌گر مشارکتی انجام می‌گیرد.... بنابراین، مشاهده مشارکتی می‌تواند ملاک و معیار سنجش ما برای کامل بودن داده‌های گردآوری شده از طریق دیگر شیوه‌ها باشد.» (ص ۲۸). آنان بیشتر به داده‌های مربوط به رویدادهای قابل مشاهده مستقیم اشاره داشتند. اما ترو (۱۹۵۷)، قاطعانه با این گفته مخالفت ورزید که «یک روش معین گردآوری داده‌ها- هر روشی- به سبب دارا بودن کیفیت‌های ویژه و ماهیت مسئله مورد مطالعه، دارای نوعی برتری ذاتی نسبت به روش‌های دیگر است.... انواع مختلف اطلاعات درباره جامعه اصلی از طرق مختلف کامل‌تر و اقتصادی‌تر گردآوری می‌شود.... مسئله مورد پژوهش خود به روشنی روش پژوهش را تعیین می‌کند» (ص ۳۳). چند سال بعد، زلدیچ^۳ (۱۹۶۲) «کارایی و بسندگی اطلاعاتی» روش‌های پژوهش میدانی و پیمایشی را برای گردآوری انواع مختلف داده‌های علوم اجتماعی شامل توزیع فراوانی‌ها، رویدادها و تاریخ‌ها، و هنجارها و

1. reactive error

2. Geer

3. Zelditch

پایگاه‌های نهادینه شده مورد مقایسه قرار داد. وی گفت که هر سبک پژوهش «نمونه و بهترین شکل» گردآوری برخی- اما نه همه- از انواع داده‌هاست.

مقایسه زلدیچ مبنای روشنی برای نوعی تقسیم کار به دست داد که این دو سبک پژوهشی رقیب بتوانند برای فراهم ساختن طیفی از داده‌های علوم اجتماعی که هیچ یک از این دو روش به تنهایی نمی‌تواند به طور مؤثر یا کارآمد آن را فراهم آورد، با هم همکاری کنند.

به نظر می‌رسد پیش‌بینی بورگس درباره کنش متقابل ثمربخش بین سبک‌های پژوهشی کمی و کیفی (که پیشتر نقل شد)، بیش از اندازه خوشبینانه بوده است. اما در دهه ۱۹۷۰ سام د. سیبر (۱۹۷۳) کنش متقابل ثمربخشی را که بورگس پیش‌بینی کرده بود، تأیید کرد. وی اظهار داشت که «عجیب است چنین توجه اندکی به مسائل فکری و سازمانی و به چشم‌اندازهای کنش متقابل روش‌های پژوهش، معطوف شده است. شمار اندکی از روش‌شناسان تلاش کرده‌اند تا نتایج رهیافت‌های گوناگون را با هم مقایسه کنند، اما این تلاش‌ها در درون این چهارچوب سنتی فنونی طراحی شده‌اند که نمی‌توان آنها را به شکل ترکیبی به کار برد زیرا مسئله باید پیامدهای استفاده از این یا آن فن را معین کند» (ص ۱۳۳۷). آنگاه وی نشان داد که دو سبک پژوهش به ظاهر متضاد روش‌های میدانی و پیمایش، اغلب به طور سودمندی در طراحی، گردآوری داده‌ها و مراحل برخی از پروژه‌های پژوهشی با هم تلفیق شده‌اند.

سیبر (۱۹۷۳) نتیجه گرفت که «تقریباً می‌توان گفت، از پیوند روش‌شناسی‌های پیمایشی و میدانی نوعی روش جدید پژوهشی متولد می‌شود.» وی خاطر نشان کرد، «فنون خاص به دلیل دارا بودن نقش‌های ویژه، باید در مجموعه‌ای از روش‌های به هم متصل جرح و تعدیل شوند. به عقیده ما، ترکیب سازگاری‌های میان روش‌هاست که سبک پژوهش مشخص و جدیدی را به وجود می‌آورد.» (ص ۱۳۳۷). کار سیبر به دلیل تعیین پژوهش چند روشی به منزله یک سبک پژوهش مشخص حایز اهمیت است. از نظر سیبر، پژوهش چند روشی باید با ترکیب سبک‌های مختلف موجود به شیوه‌های برنامه‌ریزی شده و نه با مقابله با نتایج این سبک‌ها و پرسیدن اینکه کدام سبک بهترین است، ایجاد شود.

سیبر برای انجام این مهم، بنا را بر کار کمپل و فیسک و همکارانشان نهاد، اما آن را

دست‌کم در دو جهت مهم بسط داد. وی نشان داد که یک رویکرد چند روشی به پژوهش را نه تنها می‌توان برای بررسی اعتبار نتایج پژوهش (با استفاده از حوزه‌های پژوهشی مختلف که اطلاعات یکدیگر را همپوشانی می‌کنند) به طور ثمربخشی به کار برد، بلکه همچنین می‌توان با استفاده از هر روش، به واسطه توانایی‌های ویژه آن، در هر مرحله از فرایند پژوهش هر یک از روش‌های دیگر را اصلاح و آنها را بر روی یکدیگر بنا کرد.

در نخستین دهه‌های قرن بیستم، پیش از آنکه دانشمندان علوم اجتماعی امریکایی واقعاً پژوهش زیادی انجام دهند، «آمار» در برابر «مطالعات موردی» مسئله‌ای داغ و در زمان خود نماینده وجه تمایز روش کمی در برابر روش کیفی بود که تا امروز ادامه دارد. در دهه‌های پایانی قرن، این تمایز بسیار شدید و اختلاف‌نظرها بیشتر شده بود. در آن زمان پژوهش پیمایشی در برابر پژوهش میدانی، آزمایش در برابر پژوهش مشاهده‌ای و نیمه آزمایشی، و روش بدون واکنش در برابر روش همراه با واکنش، همگی مورد بحث بودند و به تمایزهای مهم درون و بین پژوهش کیفی و کمی اشاره داشتند. پیدایش این چهار روش پژوهش و بحث‌ها و منازعات مربوط به آنها ایده پژوهش چند روشی و شیوه‌ای را که ما ارائه داده‌ایم، شکل دادند و خوانندگان نحوه این شکل‌گیری را در مباحث این کتاب به وضوح خواهند دید.

ما آموخته‌ایم که از تضاد طولانی و گسترده بین روش‌های کمی و کیفی فراتر رویم و به تمایزات تازه‌تر و ظریف‌تری وارد شویم که تفاوت‌های مهم درون و نیز بین سبک‌های پژوهشی کیفی و کمی را تشخیص می‌دهند. و بنابراین برای ما امکان بهره‌برداری از آنها را فراهم می‌سازند.

رهیافت چند روشی و نوید آن

امروزه پژوهش اجتماعی تقریباً از هر جهت، از جمله روش‌شناسی بسیار متنوع است. پژوهشگران رشته‌های فرعی^۱ علوم اجتماعی اکنون هزاران مسئله اجتماعی را - نه تنها از برخی دیدگاه‌های نظری گوناگون بلکه نیز با انواع کاملاً متفاوت روش‌های پژوهش - مطالعه می‌کنند. این تنوع روش‌ها حاکی از وجود فرصت‌های ارزشمندی برای اعتباربخشی کیفی^۲ و بارورسازی متقابل^۳ روش‌های پژوهش، و یافته‌ها و نظریه‌هاست. اما برای بهره‌برداری از این فرصت‌ها، باید راهبردهای پژوهشی جهانی‌تری را ایجاد کنیم. از این رو به رهیافت‌هایی نیاز است که با کاوش منظم مسیرهای جدید پژوهشی، طیف متنوعی از روش‌های شناختی به دست آید. پژوهش چند روشی یکی از این رهیافت‌هاست.

چهار روش پژوهشی ناقص اما سودمند

روش‌های معمولی که امروز پژوهشگران اجتماعی به کار می‌گیرند، عبارتند از پژوهش میدانی، پژوهش پیمایشی، آزمایش، و پژوهش بدون واکنش. هر یک از این چهار روش یا سبک پژوهشی شامل راهبرد متفاوتی برای گردآوری داده‌هاست. پژوهشگران میدانی به طور مستقیم مردم و رویدادها را در محیط اجتماعی طبیعی مورد مشاهده قرار می‌دهند. پژوهشگران پیمایشی، با نمونه‌ای از پاسخگویانی مصاحبه و پرسشنامه‌ها را تکمیل می‌کنند که از طریق روش‌های آماری از درون جمعیت‌هایی که پدیده مورد مطالعه در آنها رخ

1. subdiscipline

2. cross- validating

3. cross fertilizing

می‌دهد، انتخاب شده‌اند. آزمایشگران پدیده‌ها را تحت شرایط کنترل شده و حساب شده‌ای که آزمایشگر برای آزمون فرضیه‌های علی خاص ایجاد کرده است، مطالعه می‌کنند، اما راهبرد پژوهش بدون واکنش (وب، کمپل، شوارتز، و زشرست، ۱۹۶۶) اندکی بیشتر مستلزم توضیح است. پژوهش میدانی، پیمایش‌ها و آزمایش‌ها همگی شامل تماس اجتماعی بین پژوهشگران و آزمودنی‌های آنان و غالباً مستلزم همکاری خوب و صمیمانه برای ایجاد داده‌هاست. برای پرهیز از خطای واکنشی^۱ (مثلاً تأثیرات موش آزمایشگاهی) و جلب همکاری آزمودنی‌ها، پژوهشگران، پژوهش بدون واکنش یا فنون مشاهده‌ای بدون مزاحمت را به کار می‌برند یا دست‌ساخته‌ها^۲، بایگانی‌ها، آمارهای رسمی و دیگر محصولات فرعی طبیعی زندگی اجتماعی گذشته را مطالعه می‌کنند.

هر روشی، اگر به خوبی و به طور مناسب به کار گرفته شود، می‌تواند منجر به تعمیم‌های نظری و تجربی بالقوه معتبر درباره جامعه و زندگی اجتماعی شود. اما تفسیر یافته‌های هر یک از این روش‌ها در بهترین حالت کاری نامطمئن است. ریشه اصلی این بی‌اطمینانی آنجاست که هر مطالعه‌ای که یک نوع روش پژوهش منفرد را به کار می‌گیرد- هنوز بیشتر مطالعات تنها از یک روش استفاده می‌کنند- فرضیه‌های «رقیب آزمون نشده‌ای (یا تفسیرهای دیگری از داده‌ها) را بر جای می‌گذارد که اعتبار یافته‌های به دست آمده را زیر سؤال می‌برند. برخی از این فرضیه‌های رقیب تن به آزمون نمی‌دهند، زیرا فراسوی قابلیت‌های عملی، نظری یا روش شناختی جاری ما هستند. اما بسیاری از فرضیه‌های دیگر صرفاً از آزمون می‌گریزند و این فرار به دو دلیل صورت می‌گیرد: یا به این دلیل که روش خاص به کار گرفته شده از تامين داده‌های لازم برای آزمون آنها ناتوان است، یا این فرضیه‌ها از سوگیری‌های ذاتی در یک روش منفرد نشئت گرفته‌اند. از این لحاظ، هر نوع روشی به تنهایی ناقص است.

یک مثال: سنجش جرم

دو نمونه از روش‌هایی را که امروز برای سنجش فراوانی ارتکاب جرایم از آنها استفاده می‌شود، مورد توجه قرار دهید. یکی از این دو روش، قدیمی‌تر و جزو یکی از فنون

1. reactive error

2. artifacts

پژوهش بدون واکنش است که داده‌هایی را که به طور طبیعی رخ می‌دهند، مورد استفاده قرار می‌دهد. دیگری یک روش پیمایشی به نسبت جدید است.

در گذشته اغلب میزان جرایم با استفاده از داده‌های به دست آمده از دفتر ثبت وقایع پلیس^۱ یا از «جرایمی که پلیس تشخیص داده بود»، تعیین می‌شد.

این داده‌ها تمام تخلفاتی را شامل می‌شود که مورد توجه مقامات قرار می‌گرفت و پژوهش‌های رسمی نیز وقوع آنها را تأیید می‌کردند. اما، از آنجا که پلیس معمولاً تنها پس از ثبت یک شکایت رسمی وارد عمل می‌شود (به جز در موارد تخلفات فسق و فجور^۲ و ترافیک) در داده‌های آنها، جای جرایمی که قربانیان و دیگر طرف‌های مربوط آنها را گزارش نمی‌کنند، خالی است. بنابراین هنگامی که آمارهای رسمی تنها ابزارهای سنجش است، بخش بزرگی از جرایم و اعمال جنایتکارانه گزارش نشده و ناشناخته باقی می‌ماند (که غالباً به آنها «چهره تاریک جرم» اطلاق می‌شود).

برای سنجش بهتر و رفع سایه بی‌اطمینانی «چهره تاریک جرم» بر بسیاری از پژوهش‌های مربوط به جرم‌شناسی، استفاده از روشی متفاوت، یعنی پیمایش قربانیان بزه، به شدت در سال‌های اخیر افزایش یافته است. در این پیمایش‌ها، نمونه‌ای از افراد که با وسواس از جمعیت بزرگی بیرون کشیده شده‌اند، درباره جرایمی که ممکن است در گذشته نزدیک نسبت به آنان صورت گرفته باشد، مورد مصاحبه قرار می‌گیرند. آنگاه میزان جرایم با توجه به گزارش پاسخگویان برآورد می‌شود. البته این امکان وجود دارد که پاسخگویان به همان دلایلی که جرایم را به پلیس گزارش نکرده‌اند (ترس، شرم، غفلت)، از ذکر جرایم به مصاحبه‌گر پیمایش نیز خودداری کنند. اما با این همه، پیمایش‌ها نشان داده‌اند که شمار قابل توجهی از جرایمی که پاسخگویان برای مصاحبه‌گران توصیف می‌کنند، پیشتر به پلیس گزارش نشده است. این یافته‌ها استفاده کورکورانه از داده‌های رسمی جرم را به شدت زیر سؤال می‌برد. چنانکه اسکوگان^۳ (۱۹۷۷) هشدار می‌دهد: «اکنون لازم است همه تفسیرهای ظاهر فریب، و خطا مبنای^۴ مختلف دریافته‌های پژوهشی

1. police blotter

۲. vice offences, اصطلاح عام برای جرایم ضد اخلاقی مانند روسپیگری، رفتار خشن جنسی و هرزگی-م.

3. Skogan

4. error based

مبتنی بر داده‌های رسمی گزارش شده از جرم [گزارش‌های حاصل از دفاتر ثبت پلیس] را مردود بشماریم.» (اسکوگان، ۱۹۷۷: ۴۳)

اما اکنون گروهی اعتبار پیمایش‌های مربوط به قربانیان بزه را نیز زیر سؤال برده‌اند. برای مثال، لوین^۱ (۱۹۷۶) می‌گوید، ممکن است پاسخگویان پیمایش، رویدادهایی را که به لحاظ حقوقی و فنی تنها ناراحتی‌های شخصی جزئی به شمار می‌روند با جرم اشتباه بگیرند، یا ممکن است پاسخگویان جنایت‌های واقعی را در گذشته‌ای نزدیک‌تر از زمانی که واقعاً به وقوع پیوسته است، به یاد بیاورند و به این ترتیب به طور مصنوعی میزان جنایت‌های جاری را بالا ببرند. همچنین ممکن است پاسخگویان درباره آنچه که بر سرشان آمده است گرافه‌گویی کنند. یا حتی آشکارا دروغ بگویند. تا خود را مهم‌تر جلوه دهند، جدی بودن جرم را به عنوان مسئله‌ای اجتماعی بیشتر مورد تاکید قرار دهند، یا شاید چیزهایی را بگویند که فکر می‌کنند مصاحبه‌گر سمج از شنیدن آنها خشنود می‌شود. به علاوه پژوهشگران پیمایشی بسیار پرشور که مشتاق‌اند نشان دهند پیمایش‌ها نسبت به آمارهای رسمی ابزارهای سنجش حساس‌تری هستند، ممکن است آشکارا مایل به پذیرش گزارش‌های پاسخگویان برحسب ارزش اسمی آن باشند. لوین (۱۹۷۶) به طور کلی‌تر می‌گوید، «در حالی که در گزارش‌های پلیس برخی جرایم گزارش نمی‌شود، ممکن است داده‌های پیمایش‌ها نیز، با گزارش بیش از حد جرم، به شکل غیر حقیقی، مستند و واقعی نباشند.» (لوین، ۱۹۷۶: ۳۱۰-۳۰۹)

سنجش جرم به خودی‌خود موضوع مهمی است، ولی ما در اینجا بیشتر آن را به منزله مثالی از یک مسئله کلی‌تر در پژوهش علوم اجتماعی امروز معرفی می‌کنیم: برای یک موضوع پژوهشی، از دو روش به نسبت قابل اعتماد استفاده می‌شود و داده‌های هیچ یک از این دو روش بدون ابهام نیستند. در مقابل، ضعف‌های خاص هر روش ممکن است واقعیت اجتماعی را از جهات گوناگون تحریف کنند.

دیدگاه گسترده‌تر چند روشی

از نظر برخی از مصرف‌کنندگان پژوهش اجتماعی، اذعان ما به اینکه روش‌ها اشتباه‌پذیرند، شاید اثبات این نکته باشد که گویا علوم اجتماعی تجربی، در نهایت بی‌فایده

1. Levine

است. اما واقعیت این است که اطلاع بیشتر از ضعف خاص روش‌های مورد استفاده، بسیاری از پژوهشگران را به دستیابی به نتایج مختلف هدایت کرده است: نباید با روش‌های علوم اجتماعی به مثابه راه‌های غیر قابل ترکیبی برخورد کرد که ناگزیر به انتخاب یکی از آنها باشیم و سپس منفعلانه توان انتخاب‌های خود را پردازیم. ممکن است روش‌های علوم اجتماعی نقاط ضعفی داشته باشند، اما خوشبختانه نقاط ضعف آنها مشابه یکدیگر نیستند. گوناگونی عیوب به ما اجازه می‌دهد که روش‌ها را نه تنها برای دستیابی به نقاط قوت خاص هر یک، بلکه برای جبران نواقص و محدودیت‌های ویژه آنها با هم ترکیب کنیم. رهیافت چند روشی عمدتاً بر مبنای این بینش ایجاد شده است. راهبرد اساسی این رهیافت عبارت است از: بررسی مسئله پژوهش با سلاحی از روش‌ها که علاوه بر نقاط قوت خاص هر یک که ضعف‌های دیگری را برطرف می‌سازد، ضعف‌های ناهمسانی نیز دارند.

این راهبرد چند روشی، ساده اما قدرتمند است. زیرا اگرچه روش‌های گوناگون علوم اجتماعی ضعف‌های به واقع متفاوتی داشته باشند، یافته‌های مشابه آنها می‌تواند با اعتماد بسیار بیشتری از یافته‌های یک روش منفرد تضمین شود. هر مجموعه جدید از داده‌ها این اطمینان را به ما می‌دهد که نتایج پژوهش به جای خطای روش شناختی، واقعیت را منعکس می‌کند. یافته‌های متفاوت نیز حایز اهمیت‌اند، اما به دلیل دیگری. آنها نیاز به تحلیل بیشتر یک موضوع پژوهشی را نشان می‌دهند و در تفسیر اهمیت هر مجموعه از داده‌ها باید جانب احتیاط را رعایت کرد.

سنجش چندگانه (یا سه سویه‌نگری)

هنگامی که راهبرد چند روشی برای سنجش موضوعات (از جمله سنجش جرم) به کار رود، شگرد سه سویه‌نگری را پیشنهاد می‌دهد (کمپل و فیسک، ۱۹۵۹؛ وب و همکاران، ۱۹۶۶؛ دنزین، ۱۹۷۸). سنجش به طور کلی، فرایند اختصاص دادن ارزش‌ها یا مقادیر (یعنی یا نام‌ها یا اعداد) کیفی یا کمی به پدیده‌های اجتماعی است. سنجش سه سویه^۱ با تمرکز بر یک پدیده از جهات روش شناختی مختلف، می‌کوشد تا ارزش‌های آن پدیده را به طور

1. triangulated measurement

دقیق‌تری تعیین کند. برای آنکه ابزار سنجشی سودمند باشد، باید هم نتایج پایدار به دست دهد و هم اینکه همان پدیده موردنظر را به دقت بسنجد. هنگامی که دو ابزار قابل اعتماد، نتایج متناقضی به دست می‌دهند، آنگاه اعتبار هر یک مورد تردید قرار می‌گیرد. و در برابر، هنگامی که یافته‌های روش‌های مختلف با هم مطابقت دارند، اطمینان ما بیشتر می‌شود. اما تجربه اغلب نشان داده است که بدون پژوهش تجربه واقعی بعید است که بتوان به توافق دست یافت.

برای مثال، ما دیده‌ایم که آمارهای رسمی و پیمایش‌های مربوط به قربانیان بزه در یک جامعه اغلب ناقص هستند. رهیافت چند روشی این تناقض‌ها را این‌گونه توجیه می‌کند که باید این واقعیت را پذیرفت که هیچ روشی به تنهایی کامل و عالی نمی‌سنجد و از این واقعیت بهره‌برداری کنیم که سنجش چندگانه این فرصت را فراهم می‌سازد که اعتبار هر روش را با در نظر گرفتن اعتبار روش‌های دیگر ارزیابی کنیم. نتیجه‌گیری لوین (۱۹۷۶) درباره سنجش جرم، نگرش چند روشی را به خوبی تبیین می‌کند:

تنها خدای دانا، قادر به فراهم ساختن فهرست دقیقی از جرم است، و از آنجا که ما فاقد چنین قدرتی هستیم عاقلانه‌ترین کار آن است که یک نمایه جرم براساس آمارهای ناقص گوناگون پذیرفته شده تهیه نماییم، نه این که وانمود کنیم که هر منبع واحدی از داده‌ها تصویر کاملی از واقعیت را به دست می‌دهد. (لوین، ۱۹۷۶: ۳۲۶)

البته جرم نه تنها مورد توجه دانشمندان است بلکه موضوع مورد علاقه مردم و دولت نیز است. از سال ۱۹۲۹، وزارت دادگستری امریکا جرم را با داده‌های گردآوری شده از مراکز پلیس محلی در سراسر کشور که از سوی اف بی آی در «گزارش یکپارچه جرم» این سازمان تنظیم شده بود، سنجیده است.

در سال ۱۹۷۲، وزارت دادگستری با آگاهی از محدودیت‌های داده‌های پلیس، برنامه تازه‌ای را با همکاری «اداره آمار دادگستری» آغاز کرد: «پیمایش ملی قربانیان بزه جنایی». وزارت دادگستری تأکید می‌کند که هیچ یک از این دو برنامه را نمی‌توان جایگزین دیگری کرد؛ آنها «قدرت واحدی» دارند و برای تکمیل یکدیگر طراحی شده و انجام گرفته‌اند. «گزارش یکپارچه جرم، آماری از شمار جرایمی که به دواير مجری قانون در سراسر کشور

گزارش شده است، به دست می‌دهد.... پیمایش ملی قربانیان بزه جنایی منبع عمده اطلاعات درباره ویژگی‌های بزه‌دیدگی جنایی و درباره شمار انواع جرایمی است که به مقامات مجری قانون گزارش نشده‌اند» (وزارت دادگستری ایالات متحده، ۲۰۰۳). یکی از مهم‌ترین کاربردهای آمار رسمی درباره جرایم عبارت از ردیابی روند تغییرات جرایم در طول زمان است. وزارت دادگستری بر ارزش این برنامه‌های مختلف برای سنجش چنین تغییراتی تأکید می‌ورزد. پیش از انجام «پیمایش ملی قربانیان بزه جنایی»، نمی‌توان تعیین کرد که تغییرات سراسری در میزان جرایمی که به وسیله «گزارش یکپارچه جرم» سنجیده شده است، ناشی از افزایش‌ها یا کاهش‌های واقعی است یا ناشی از تفاوت در گزارش ثبت جرایم.

براساس گزارش وزارت دادگستری، از زمان شروع «پیمایشی درباره قربانیان بزه جنایی» اطلاعات پی‌درپی و درازمدت درباره جرایم که به وسیله «گزارش یکپارچه جرم» و گزارش «پیمایش ملی درباره قربانیان بزه جنایی» بررسی شده، میل به همگرایی داشته و از این‌رو، اعتماد به سنجه‌ها و روندها را افزایش داده است.

اما استثناهایی نیز وجود دارد. مثلاً در سال ۲۰۰۰، اف بی آی اخباری را منتشر کرد مبنی بر اینکه رویداد جرم خشن که «گزارش یکپارچه جرم» آمار آن را داد، پس از چند سال کاهش، ظاهراً ثابت باقی مانده است. اما دو هفته بعد، «اداره آمار دادگستری» اخبار بسیار بهتری را منتشر کرد مبنی بر اینکه حادثه جرم خشن که «پیمایش ملی قربانیان بزه جنایی» آن را سنجید، حدود ۱۵ درصد کاهش یافته است. رسانه‌های خبری نسبت به این تفاوت با ناامیدی واکنش نشان دادند و نسبت به اعتبار روش‌های به کار رفته ابراز تردید کردند. رند^۱ و رنسون^۲ (۲۰۰۲) گفتند این واکنش رسانه‌ها ناشی از ابهام در اهداف، امتیازها و نقاط ضعف «گزارش یکپارچه جرم» و «پیمایش ملی قربانیان بزه جنایی» بوده است. (رند و رنسون، ۲۰۰۲: ۴۷)

آنان همچنین نشان می‌دهند که مقایسه دقیق یافته‌های این دو آمار، ناهمگرایی در این مورد را تبیین می‌کند. آنان نتیجه می‌گیرند که «کاهش شدید آمار جرایم در سال‌های ۱۹۹۹-۲۰۰۰ که به وسیله «پیمایش ملی قربانیان بزه جنایی» سنجیده شد، بیشتر ناشی از آن است که قربانیان جنایت به پلیس مراجعه نکرده بودند.

1. Rand

2. Rennison

جرایم خشنی که به پلیس گزارش نشد، ۲۰ درصد کاهش یافت، در حالی که جرایم خشنی که به پلیس گزارش شد، ۶ درصد کاهش یافت». (رند و رنیسون، ۲۰۰۲: ۵۰) به عبارت دیگر، ظاهراً کاهش روند پیشین جرم خشن در آن سال ادامه یافته، اما در سنجش‌های «گزارش یکپارچه جرم» ثبت نشده بود، زیرا در سال پیش، قربانیان بیشتری با پلیس تماس گرفته بودند. از آنجا که برآوردهای روند جرم در ایالات متحده که از این دو برنامه به دست آمده است، اکنون برای اهداف اجتماعی پلیس به طور مرتب مورد مقایسه قرار می‌گیرد و منتشر می‌شود، نیاز به بهبود توانایی تفسیر همگرایی و واگرایی یافته‌های چند روشی، به وضوح برای عموم و نیز برای حوزه دانشگاهی حایز اهمیت است.

تفسیر همگرایی و واگرایی

به نظر می‌رسد که شواهد حاصل از دو منبع معمولاً می‌تواند متقاعد کننده‌تر از شواهدی باشد که تنها از یک منبع به دست می‌آید. اما این فرض می‌تواند گمراه‌کننده باشد. اگر منابع خطای ناشناخته به طور یکسان بر هر یک از روش‌ها تأثیر بگذارند، حتی سنجش‌های چندگانه‌ای که به شدت با هم توافق دارند ممکن است اشتباه باشند. یافته‌های همگرا تنها زمانی قانع‌کننده‌اند که بتوان به طور تجربی ثابت کرد که منابع خطا در روش‌های گردآوری آنها وجود نداشته است. سه سویه‌نگری موفقیت‌آمیز مستلزم تحلیل دقیق هر روش در ارتباط با روش‌های دیگر و نیز در ارتباط با درخواست‌های مسئله پژوهش است.

برای مثال، ممکن است ترکیب پیمایش‌ها و داده‌های رسمی از یک جرم، مثل تجاوز جنسی، تصویر سه سویه‌نگرانه‌ای به دست دهد که قربانی بزه از گزارش کردن آن اکراه دارد. اما پژوهش پیمایشی درباره تخلفات رانندگی هنگامی که با داده‌های پلیس در همان زمان و مکان مقایسه شود، نتایج چندان روشنگرانه‌ای به دست نمی‌دهد. شهروندان اغلب از نقض مقررات رانندگی یکدیگر (یا حتی خودشان) آنقدر آگاه نیستند که اطلاع‌رسان‌های قابل اعتمادی باشند (مثلاً، چند وقت یک بار متوجه راننده پشت سری خود در یک چهارراه شده‌اید که به علامت «ایست» اعتنا کرده باشد، یا خود شما متوجه شده‌اید که پشت چراغ قرمز روی خط عابر پیاده ایستاده‌اید؟) در این مورد مقایسه داده‌ها درباره

دستگیری‌های ترافیکی با نتایج مطالعه‌ای میدانی که در آن یک مشاهده‌گر آزموده به طور منظم رفتار رانندگان را ثبت می‌کند، حاوی اطلاعات بیشتری است.

این فرض دیدگاه چند روشی که هیچ روشی کامل نیست، پژوهشگر را بر آن می‌دارد تا برای تعیین دقیق موضوع مورد سنجش، منابع خطای سنجش را به دقت مورد مطالعه قرار دهد. اگر روش‌های مختلف پدیده یکسانی را بسنجند، هنگامی که خطاها اصلاح شوند، یافته‌های آن روش‌ها همگرا خواهند شد. اما اگر روش‌ها پدیده‌های مختلف را بسنجند، آنگاه حتی اگر منابع خطا و اگر شناخته شوند و برطرف گردند، همگرایی به توافق کامل نمی‌رسد. مثلاً در یکی از نخستین مقایسه‌های پیمایش و داده‌های رسمی جرم، انیس^۱ (۱۹۶۷) میزگردی از مقامات پلیس و دادستان‌ها تشکیل داد تا درباره ۳۴۰۰ «جرمی» که پاسخگویان پیمایش یک نمونه سراسری گزارش داده بودند، داوری کنند. این میزگرد کارشناسانه ۱۳۰۰ گزارش قربانیان بزه را رد کرد. با وجود این، ۲۱۰۰ حادثه باقیمانده حاکی از آن بود که میزان واقعی جرم طی دوره زمانی مورد مطالعه شاید نزدیک به دو برابر بیشتر از میزان گزارش رسمی بود.

اختلاف‌های شدید و مکرر یافته‌های پژوهشی، دانشوران اجتماعی را به بازناندیشی مسائل پژوهشی هدایت می‌کنند. بنابراین، گرچه هنوز بسیاری از پژوهشگران، از داده‌های رسمی به منزله سنجش ناقص برای تعیین میزان جرم واقعی استفاده می‌کنند، بسیاری دیگر از پژوهشگران معتقدند این داده‌ها در واقع میزان اعمال قانون را بیش از میزان سرپیچی از قانون می‌سنجند. برخی از پژوهشگران نیز بر آن شده‌اند که روی هم رفته مفهوم جرم را به شکل تازه‌ای تعریف کنند. آنان پیشنهاد می‌دهند که مفیدتر و دقیق‌تر است که جرم را به منزله پدیده‌ای به شمار آوریم که از چندین نوع فرعی تشکیل شده که ممکن است کاملاً با هم متفاوت باشند و هیچ روش واحدی ادعا نمی‌کند که می‌تواند «جرم واقعی» را به طور رضایت‌بخشی بسنجد.

مثلاً بلاک (۱۹۷۰) کژروی را هرگونه رفتاری تعریف می‌کند که به محض کشف آن احتمال مجازات کژرو وجود خواهد داشت. بلاک علاوه بر آن چهار نوع فرعی کژروی

جنایی را از یکدیگر متمایز می‌کند. جرایم کشف نشده‌ای وجود دارند که با فنونی مانند پیمایش آزار و شکنجه جنایی سنجیده می‌شوند. جرایمی هم هستند که کشف شده‌اند، اما هنوز مجازاتی برای آنها در نظر گرفته نشده است یا هرگز مجازات نمی‌شوند (که با داده‌هایی مانند «جرایمی که برای پلیس معلوم است» سنجیده می‌شوند). برخی جرایم، هم کشف شده و هم مورد مجازات قرار گرفته‌اند (که با اطلاعات رسمی دستگیری و محکومیت سنجیده می‌شوند). نوع چهارم، جرایمی هستند که پلیس از طریق شکایت شهروندان آنها را کشف کرده است، اما به طور رسمی ثبت نشده‌اند. از آنجا که هیچ اقدام رسمی اتخاذ نشده است، این آخرین نوع جرم-مانند جرم کشف نشده- در آمار رسمی ثبت نمی‌شود.

همچنین بلاک (۱۹۷۰) برای مطالعه این چهارمین نوع جرم (که همچنین با پیمایش‌های مربوط به آزار و شکنجه جنایی سنجیده شده است) روش دیگری را معرفی می‌کند که به کمک آن می‌توان شرایطی را که پلیس به جرایم گزارش شده رسیدگی نکرده است، شناسایی کرد. وی مشاهده‌گرانی را آموزش داد و در سه شهر امریکا آنان را همراه با ماموران پلیس بر سر نوبت‌های کاری عادی ماموران فرستاد تا طی سلسله مطالعات میدانی عملکرد پلیس را نسبت به شکایت‌های تلفنی شهروندان مشاهده و ثبت کنند. برخلاف اتهام‌های فراوان [که به پلیس نسبت داده می‌شد]، شواهدی درباره تبعیض نژادی به دست نیامد. پلیس جرایمی را که سیاه‌پوستان گزارش می‌دادند، همانند جرایمی که از سوی سفیدپوستان گزارش می‌شد، به طور رسمی ثبت می‌کرد. اما بلاک (۱۹۷۰) کشف کرد، در مواردی که جرم به لحاظ قانونی شدید بود، مواردی که شکایت‌ها ترجیحاً پلیس را وادار به اتخاذ عمل می‌کرد، مواردی که مجرم مظنون با شاکی غریبه بود (و نه یک خویشاوند یا آشنا)، مواردی که شکایت به روال متفاوتی صورت می‌گرفت، و مواردی که شکایت از سوی یک نفر یقه سفید بود تا یک کارگر یقه چرک، پلیس بیش از سایر موارد، پس از شکایت گزارشی رسمی تنظیم می‌کرد.

بلاک (۱۹۷۰) نتیجه می‌گیرد، احتمال اینکه برای یک عمل کجروانه جنایتکارانه مجازات در نظر گرفته شود، به شدت به هویت قربانی و نحوه ارائه شکایت او به پلیس بستگی دارد. بنابراین، تعداد نامعلوم جرایم گزارش نشده، که ما پیشتر به آن اشاره کردیم، با تعداد جرایم نامعلومی همراه است که قربانیان گزارش می‌کنند، اما پلیس تمایلی به گزارش آنها ندارد.

به کارگیری رهیافت چند رسانه‌ای در تمام مراحل پژوهش

برای تعیین ماهیت و فراوانی پدیده‌های اجتماعی، سنجش تجربی امری ضروری است. گمانه‌زنی‌ها و برداشت‌ها چندان مهم نیستند، اما سنجش هم با وجود اهمیت بالای آن، تنها یک گام یا یک مرحله در فرایند پژوهش است. پژوهشگر برای آن که بداند چه چیز را باید بسنجد و چه روش‌های مناسبی را برگزیند، باید هم مسئله پژوهش را صورت‌بندی کند تا کل پژوهش را پیش ببرد و هم راه‌حلی نظری برای آن مسئله بیابد. برای انجام سنجش‌های عملی، باید داده‌ها را برای نمونه‌های مناسب از افراد، محیط‌های اجتماعی یا گروه‌ها گردآوری کرد. برای مشاهده نتایج سنجش یک مسئله و نظریه‌های مربوط به آن نیز باید داده‌ها را به شیوه‌ای منظم گردآوری و تحلیل کرد. سرانجام، برای آن که معلوم شود سنجش‌ها و نتایج آنها چه تأثیری بر دانش گذاشته‌اند، متن پژوهش باید منتشر شود. صورت‌بندی مسائل پژوهش، ایجاد و آزمون نظریه‌ها، نمونه‌گیری، گردآوری و تحلیل داده‌ها، و گزارش‌های نتایج پژوهش - در کنار سنجش - مراحل اصلی فرایند پژوهش هستند.

تصمیم به اتخاذ رویکرد سنجش چند روشی، نه تنها بر سنجش بلکه بر تمام مراحل پژوهش تأثیر می‌گذارد. در واقع، برای حل مسائل در مراحل دیگر فرایند پژوهش و نیز برای پاسخ دادن به پرسش‌های دقیق درباره اعتبار سنجش، از سنجش چند روشی استفاده می‌کنند. این تأثیرات و کاربردهای سه سویه‌نگری و دیگر شگردها، از جمله چالش‌های جدیدی که استفاده از روش‌های چندگانه برای تحلیل داده‌ها، نوشتن و ارزشیابی مقاله‌های پژوهشی، انتشار و انجام پژوهش در روالی اخلاقی را مطرح می‌کند، باید به دقت بررسی شوند.

اما نوید پژوهش چند روشی بسیار بیشتر از تأثیر آن بر هر یک از مراحل پژوهش است. برای به کارگیری رهیافت چند روشی در هر مرحله، معمولاً باید ساختار یک پدیده اجتماعی، محیط، و جزء جزء فرایندهای اجتماعی، بسیار کامل‌تر از زمانی تحلیل شود که یک روش واحد مورد استفاده قرار می‌گیرد. دیدگاه چند روشی با بسط دامنه پژوهشی که از این روش استفاده کرده است، نویدهای بیشتری درباره نتایج مهم جامعه‌شناختی و فرصت‌های بیشتری برای درستی و اکتشاف به دست می‌دهد. به علاوه، به اعتقاد ما، این رهیافت، ما را به کاهش برخی از تنگناها و کشمکش‌های مداوم در علوم اجتماعی که اکنون لاینحل باقی مانده‌اند، امیدوار می‌سازد.

یافتن اتفاق نظر در خانه‌ای از میان سراهای بسیار

بدیهی است که هدف از به کارگیری روش‌های پژوهش، مطالعه مسائل اساسی است. اما در همه حوزه‌های علوم اجتماعی گرایشی قوی به روش‌هایی خاص وجود دارد که کاربران آن به شدت برای آن روش‌ها ارزش قائلند و این روش‌ها خود به هدف دفاع علیه روش‌های رقیب تبدیل شده‌اند. در سال ۱۹۵۷ ترو^۱ در تبادل نظری بر سر قابلیت‌های نسبی مشاهده مشارکتی و مصاحبه، توصیه‌ای فصیح درباره این کوتاه‌بینی نظری نوشت که پیوسته از آن نقل قول شده است. ما نیز این توصیه را نقل می‌کنیم، زیرا این توصیه موضع چند روشی را به خوبی بیان می‌کند.

هر پینه‌دوزی فکر می‌کند چرم مهم‌ترین ماده در کفش است. بسیاری از دانشوران علوم اجتماعی از جمله نویسنده حاضر، روش مطلوبی را برای خود دارند که با آن آشنا هستند و در کاربرد آن از مهارت برخوردارند. و من تصور می‌کنم که ما بیشتر مسائلی را برای تحقیق انتخاب می‌کنیم که به نظر می‌رسد با حمله این روش‌ها به آنها دچار آسیب می‌شوند. البته دست‌کم ما می‌کوشیم کمتر از پینه‌دوزان کوتاه‌بین باشیم. بهتر است با بحث‌های «مشاهده مشارکتی» در برابر مصاحبه مطلب را ادامه دهیم. چنانکه به طور فراوان به بحث‌های مربوط به روان‌شناسی در برابر جامعه‌شناسی پرداختیم. و با به کارگیری ابزارهای مفهومی و روش شناختی بسیار گسترده‌ای که در اختیار داریم، مسائل خود را حل کنیم. (ترو، ۱۹۵۷: ۳۵)

امروز، مانند سال ۱۹۵۷، اختلاف‌های روش شناختی عمیقی در علوم اجتماعی وجود دارد. بحث‌ها در طول زمان فرو ننشسته است. به نظر می‌رسد تمایل ما نیز برای دنبال کردن روش‌های مورد علاقه‌مان کاهش پیدا نکرده است، اما برخی امور تغییر کرده‌اند. از دهه ۱۹۵۰، علوم اجتماعی رشد بسیار داشته است و با این رشد، اکنون هیچ حوزه عمده‌ای وجود ندارد که به طور انحصاری با یک روش مورد مطالعه قرار گیرد. در حالی که علوم اجتماعی در سطح پژوهشگران خاص و طرح‌های پژوهشی خاص به صورت تک روشی

1. Trou

باقی مانده است، این مجموع تلاش‌ها منجر به رویکردی چند روشی به مسائل شده است. در اکثر حوزه‌های اساسی، پیمایش، آزمایش، مطالعات میدانی و تحلیل داده‌های رخدادهای طبیعی دوشادوش آثار نوشته شده [درباره روش پژوهش] قرار دارد. این پیشرفت به وضوح در جهتی است که ترو به آن اشاره کرده است. اما این روش نیز مانند بسیاری از پیشرفت‌ها، به نوبه خود، مشکلاتی به بار آورده است.

توسعه رشته‌های علوم اجتماعی چند روشی که در آنها برخی از پژوهشگران عمدتاً سرگرم پژوهش تک روشی هستند، در میان پژوهشگران علوم اجتماعی مسائل فکری جدی به بار می‌آورد و همبستگی اجتماعی میان آنان را برهم می‌زند. چنانکه رانگ می‌گوید (۱۹۷۸): «به نظر نمی‌رسد که هرگز علوم اجتماعی در زمینه اتخاذ روش‌های پژوهش این چنین دچار تضارب آرا بوده باشد. در واقع، آرزوهای گذشته برای متمرکز شدن بر یک معیار روش شناختی واحد یا حتی به سوی اتحاد نظریه و پژوهش، رو به افول نهاده است.» (رانگ، ۱۹۷۸: ۲۸) اتخاذ روش‌های پژوهش گوناگون می‌تواند به یک رشته علمی، قدرت‌های گوناگون ببخشد، اما همچنین می‌تواند منجر به گسیختگی، سردرگمی، و گفتگوی بی‌ثمر شود. به همین دلیل، بسیاری از دانشوران اجتماعی نیاز به دستیابی به اتفاق نظر بیشتری را احساس می‌کنند. مثلاً بلیلاک (۱۹۷۸) جامعه‌شناس می‌نویسد:

ما باید در کاربرد اصطلاحات و عملیات پژوهش خود به اتفاق نظر بیشتری دست یابیم. از نظر عده‌ای، این اتفاق نظر خفه کردن نوآوری و اعمال بنیادگرایی است. اما توافق بر سر مفاهیم یا عملیات پژوهش به هیچ‌وجه نمی‌تواند به معنای توافق بر سر فرض‌های تجربی باشد، و نمی‌تواند گزاره‌هایی را که ما برای ارتباط دادن این متغیرها به کار می‌بریم، به میزان زیادی محدود کند. به نظر می‌رسد ما تقریباً برای راضی کردن هر کس به حد کافی متغیر، موضوع‌های پژوهشی، جهت‌گیری‌ها و مواضع نظری در اختیار داریم... مسئله ما کمبود گوناگونی نیست، و نیازی هم نیست که بیم آن را داشته باشیم که این کمبود در آینده نزدیک برای ما مسئله‌ساز شود. اما برای آنکه این گوناگونی منجر به تعالی حقیقی دانش سودمند گردد، باید- به هر طریق ممکن- شکل آشکارتری از نظم ایجاد شود.

(بلیلاک، ۱۹۷۸: ۲۲)

نظم بدون سنت‌گرایی

به نظر ما، شمار کمی از پژوهشگران نیاز به اتفاق نظر درباره به کارگیری شیوه چند روشی را انکار می‌کنند. پرسش‌های مهم‌تر آنند که چگونه باید این اتفاق نظر را به دست آورد و چگونه این کار را فارغ از تعصب نسبت به شیوه تک روشی انجام داد؟ در حال حاضر، ادغام دیدگاه‌های متفاوت و اغلب متعارض و یافته‌های تجربی حاصل از روش‌های پژوهش گوناگون، به طور عمده پس از اجرای تحقیق و در سطح بسیار بالای تجرید انجام می‌پذیرد. ادغام روش‌ها در طرح اولیه پژوهش‌ها به ندرت صورت می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که هر یک از ما اغلب کار خود را با این نیت و امید انجام می‌دهیم و منتشر می‌کنیم که کسان دیگری بعداً پژوهش ما را با پژوهش‌های دیگر ترکیب کنند. ما از نظریه‌پردازان انتظار داریم تا چتری از ایده‌های گسترده را برای تبیین - یا دست‌کم قابل درک ساختن - تمام آنچه پژوهش ما کشف و پیشنهاد کرده است، بسازند و از روش‌شناسان نیز می‌خواهیم هم کوره‌راه‌های منطقی بین جاده‌های پژوهش ما را دنبال کنند و هم به ما اطمینان بدهند که همه این جاده‌ها به مسیری روشن منتهی می‌شوند و ممکن است روزی به هم برسند و شناخت جامع‌تری از دنیای اجتماعی به دست دهند.

در میان آثار مکتوب علوم اجتماعی، نوشته‌های نظری و روش‌شناختی ترکیب‌کنندگان روش‌ها که به طور گسترده‌ای خواننده و به کرات به آنها استناد می‌شود، وجود دارد. اما اغلب ترکیب‌های پیشنهادی آنان به سود روش‌های غیر ترکیبی رد می‌شود. کار آنان اغلب به شدت مستقل، اما باز هم تنها به عنوان بیانی شیوا از یک مکتب فکری دیگر تلقی می‌شود. در نتیجه، ما اکنون جهت‌گیری‌ها، نقطه نظرها و دیدگاه‌های بسیاری را داریم که فرد ناآزموده ممکن است به آسانی موضوع علوم اجتماعی را درک نکند، در حالی که تلاش می‌کند بین رویکردهای گوناگون به آن موضوع، به درستی تمایز قایل شود.

یکی از راه‌های گسترش رویکرد چند روشی آن است که از دانشوران معینی از علوم اجتماعی دعوت کنیم تا از آغاز و در سرتاسر مسیر پژوهش‌های خاص خود، روش‌ها را در هم بیامیزند. در پژوهش چند روشی، پژوهشگر باید با گوناگونی روبه‌رو شود و بکوشد تا تضادها را از ابتدا برطرف سازد. به نظر ما، چالش بیان مسائل جدید (یا بازگویی مسائل دیرین) - برای اینکه بتوانیم این مسائل را با روش‌های مختلف مطالعه کنیم، راه‌های مشترک مقایسه و ارزیابی

نتایج مختلف را بیابیم، و تضادهایی را که کاربرد روش‌های مختلف ممکن است به بار آورند، برطرف سازیم. راه بسیار نویدبخشی برای شروع ایجاد نظم بدون سنت‌گرایی است.

تأکید ما بر ارزش پژوهش‌های چند روشی به معنای تکذیب منافع فراوانی که از ترکیب شمار زیادی از مطالعات یک روشی گوناگون به دست می‌آید، نیست. همچنین منظور ما این نیست که همه پژوهش‌ها باید چند روشی انجام شوند تا شناخت ما را درباره زندگی اجتماعی منسجم‌تر کنند. هدف اصلی دیدگاه چند روشی نیاز مبرم به هماهنگ کردن روش‌ها از راه‌های مختلف است. تفاوتی نمی‌کند که این هماهنگی، از مطالعه‌ای چند روشی یا از مقایسه یافته‌های چند طرح تک روشی که به طور مستقل انجام گرفته‌اند، حاصل شود. پژوهشگران معین که از روش‌های یگانه دلخواه استفاده می‌کنند و می‌خواهند ارزش‌های منحصر به فرد روش‌های خود را نشان دهند، به یقین می‌توانند با جمع‌بندی و اصلاح دقیق کار یکدیگر به نتایج چند روشی دست یابند.

کنش متقابل بین همکاران- حتی همکاران علاقه‌مند به روش‌های کاملاً مختلف- می‌تواند به نیروی تلفیقی قدرتمندی تبدیل شود. آزمون بسیاری از رشته‌های علمی به وضوح نشان می‌دهد که پژوهش‌های تک روشی گوناگون نه مانع یک کانون مشترک قوی درباره مسائل پژوهشی کاملاً شناخته شده هستند و نه مانع ارتباطات کارآمد بین دانشورانی که روش‌های مختلف را مورد استفاده قرار می‌دهند. برای مثال، در پژوهش‌های مربوط به بیماری‌های واگیردار، نتایج آزمایش‌ها روی آزمودنی‌های انسان و حیوان، مطالعات موردی بالینی، پیمایش‌های مربوط به سلامتی، تحلیل‌های آماری سوابق پزشکی، اغلب برای حل معماهای مهم پزشکی، از قبیل ارتباط بین کشیدن سیگار و ابتلا به سرطان ریه مفیدند. اما در حالی که همکاری گسترده میان همقطارانی که به طور مستقل کار می‌کنند، دشوار است، (چنانکه نظایر آن در علوم اجتماعی بسیار مشهود است) آنگاه، پژوهش‌های چند روشی معین این امتیاز بزرگ را دارند که نتایج روش‌های مختلف از سوی تنها یک پژوهشگر درهم ادغام می‌شود.

سبک‌های پژوهش

ما در سراسر این کتاب آگاهانه به انواع کلی روش‌های پژوهش به منزله سبک‌های پژوهش اشاره کردیم. جهت‌گیری‌ها، دیدگاه‌ها، راهبردها و اصطلاحاتی از این قبیل همگی

به طور مشابه ایده و راه‌های متفاوت نگریستن به جهان و انجام کاوش تجربی آن را بیان می‌کنند. علاوه بر آن، اصطلاح سبک‌ها گویای نوعی بعد زیبایی شناختی است. برتری روش شناختی یک پژوهشگر در این نیست که ضرورتاً از معیارهای علمی پژوهشگران دیگر تبعیت کند، یا در این نیست که به جای اتخاذ، روش‌های مبتنی بر طبقه‌بندی و روش‌های کیفی ابتدایی، از فنون تحلیلی و کمی جدید استفاده کند، بلکه در این است که روشی را برگزیند که پژوهش اجتماعی او را به بهترین نحو و کامل از آب درآورد.

یک پژوهش برای آنکه «خوب» از آب درآید کافی نیست که ماهرانه انجام گیرد. «نوگرایان» ممکن است به فنون «ابتدایی» ارج نهند و برعکس، اما ممکن است هر یک مهارت‌ها و تلاش‌های دیگری را بیهوده تلقی کنند، زیرا پنداشت‌ها، پرسش‌ها یا مسائل اولیه‌ای که فنون پژوهشی برای آنها به کار رفته است، پیش پا افتاده یا مبهم تلقی شوند. سبک‌های روش شناختی نه تنها نشان دهنده تفاوت در فنون (مانند روش‌های کیفی در برابر کمی) بلکه بیانگر دیدگاه‌های متفاوت شناخت‌شناسی علم و اهداف نهایی آن و کمک به تفکر و تلاش انسان است.

اینها مسائلی نیستند که هر پژوهش جدیدی بتواند به طور کامل درباره آن بحث کند. آموزش، اجتماعی شدن، الگوهای نقش، ساخت نظام‌های پاداش و دیگر جنبه‌های سازمان اجتماعی علوم اجتماعی ما را به این تصمیم‌گیری‌های متفاوت هدایت می‌کند که کدام مسائل نظری حایز اهمیت و کدام سبک‌های روش شناختی مناسبند. سبک‌های پژوهشی صرفاً از سلیقه معینی به وجود نمی‌آیند، بلکه آنها به لحاظ اجتماعی در مجامع روشنفکری، و شبکه‌های متخصصان هم‌اندیش شکل می‌گیرند. ورود به این مجامع، آموزش و تبلیغ کردن در درون آنها باعث حمایت متقابل افراد از یکدیگر می‌شود، اما در عین حال شکاف‌ها و اختلاف‌ها و کشمکش‌های میان کارشناسان سبک‌های مختلف را استمرار می‌بخشد.

رهیافت روشمند

البته توصیه نقل شده پیشین «ترو» برای شمار زیادی از دانشوران علوم اجتماعی ضرورتی ندارد. مردان و زنانی که با کم توجهی به عادت و رسم، روش‌های خود را با مسائل خود سازگار کرده‌اند. برخی به طور رسمی کار خود را چند روشی نامیدند؛ برخی

دیگر چنین نکردند، اما آشکارا از چند روش سود بردند. همچنین شمار زیادی از دانشوران اجتماعی در یک یا چند مرحله از طرح‌های به ظاهر یک روشی خود، به طور محدود و به یقین کمتر آگاهانه، از چند روش استفاده کرده‌اند. مثلاً، فردی که طرح اولیه این کتاب را خوانده بود، خاطرنشان کرد: «در مطالعات پرسشنامه‌ای پستی خود، نه تنها زمانی که بی‌پاسخ‌ها را مورد آزمون مقدماتی و مصاحبه قرار می‌دادم، بلکه هنگامی که در حال طراحی پیمایش‌ها، با مقامات در جمعیت‌های هدف گفتگو می‌کردم، با تعجب دریافتم که از دیدگاه چند روشی استفاده می‌کرده‌ام.

ممکن است این پژوهشگران از دیدگاه روش شناختی کلی که بر شیوه‌های کار مرسوم آنان مبتنی است، آگاه نباشند، اما آنان با بهره‌گیری از عقل سلیم علمی برای به دست آوردن اطلاعات و بینش‌هایی که روش اصلی آنان نمی‌تواند فراهم سازد، به راحتی روش‌های تکمیلی را به کار می‌گیرند. به عبارت دیگر، بسیاری از دانشوران اجتماعی (ولو به طور تلویحی) در کار خود از رهیافت چند روشی استفاده می‌کنند. این یافته مهمی برای شیوه کار پژوهش‌های جاری است، زیرا به این معناست که نوید پژوهش چند روشی کسب و کار خطرناکی نیست که در گذشته هرگز انجام نشده یا به ندرت انجام گرفته است، بلکه انجام منظم‌تر، کامل‌تر، و روشمندتر از کاری است که شاید ما در گذشته تنها به طور ادواری، ناقص، و شاید آشفته و درهم‌وبرهم انجام داده‌ایم.

پروژه‌های چند روشی

پژوهش چند روشی، با توجه به معنای گسترده آن، شامل هر روشی است که به پژوهشگر کمک می‌کند تا پدیده‌های اجتماعی را با چند روش بررسی کند. اما طرح‌های چند روشی واقعی، مورد علاقه خاص هستند. آنها یا مطالعات انفرادی یا برنامه‌های پیچیده‌تر پژوهش‌های پیوسته‌ای هستند که به طور روشمند روش‌های میدانی، پیمایشی، آزمایشی و بدون واکنش را با یکدیگر ترکیب می‌کنند تا به پرسش‌های پژوهش پاسخ دهند. این نوع تحقیق در نوع خود به منزله سبکی پژوهشی تلقی می‌شود. سبکی که مانند سبک‌های متداول‌تر، شیوه‌های متمایزی دارد. گاهی اوقات به کارگیری روش‌های پژوهش مختلف برای یک مسئله پژوهشی در یک پروژه واحد، بویژه در کتاب‌های درسی روش

تحقیق مقدماتی، به منزله دستاوردی استثنایی یا صرفاً نوعی ایده‌آل توصیف می‌شود. برای مثال، به گفته بی^۱، «در بهترین حالت ممکن، در طرح پژوهشی خود باید از بیش از یک روش پژوهش استفاده کنید» (بی، ۱۹۷۹: ۱۱۰). اما واقعیت این است که پژوهش چند روشی اکنون به منزله موضوعی عادی و روزمره، و به عنوان بخشی از علوم اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد و برنامه‌ریزی می‌شود و به اجرا درمی‌آید.

پژوهش چند روشی در سطح پروژه، این امتیاز ویژه را دارد که روش‌های انتخاب و یافته‌های آنها را می‌توان به سرعت و در جوار هم مقایسه و هماهنگ کرد. این رهیافت، بخصوص در حوزه‌های پژوهشی که دارای همبستگی فکری و اجتماعی پایینی هستند، حایز اهمیت است. ولی ما به طور شتابزده فرض نمی‌کنیم که یا منافع مطالعه با چند روش، تنها در سطح یک طرح معین به دست می‌آید، یا اینکه چنین طرح‌هایی از هر نظر جایگزین‌هایی برای کاوش جمعی یک رشته‌اند. کاملاً برعکس، به نظر ما طرح چند روشی دقیقاً به این علت به منزله سبکی پژوهشی پدیدار می‌شود که ماهیت چند روشی علوم اجتماعی معاصر، بسیاری از پژوهشگران را متقاعد کرده است که راه‌حل مسائل پژوهشی آنان مستلزم انواع بیشتر و گوناگون اطلاعات است و هیچ روش یگانه‌ای نمی‌تواند این اطلاعات را فراهم سازد، و نیز راه‌حل‌های مبتنی بر یافته‌های چند روشی راه‌حل‌های بهتری هستند. یعنی، این یافته‌ها پایه‌های تجربی مستحکم‌تر و دامنه نظری وسیع‌تری دارند، زیرا مبنای آنها بر راه و روش‌های مختلف مشاهده واقعه اجتماعی استوار است.

بنابراین، پژوهش چند روشی (دست‌کم از دیدگاه ما) تلاشی است برای آنکه بتوانیم درس‌هایی را که در سطح کل روش تحقیق آموخته‌ایم، در برخی از تحقیقات خود به کار گیریم، و در نتیجه تلاش جمعی خود را برای تقویت چیزی که همه در آن سهیم هستیم، بیشتر کنیم.

۱. این کتاب با عنوان روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی با برداشت تازه آن که در سال ۱۹۹۸ منتشر شد، با ترجمه رضا فاضل از سوی انتشارات سمت انتشار یافت. اول بیی در سال ۲۰۰۸ این کتاب را بازننگری اساسی کرد و مطالب تازه‌ای به آن افزود و مترجم نامبرده متن جدید را نیز ترجمه و انتشارات مزبور آن را در سال ۱۳۸۸ منتشر کرد.

شک‌گرایی سالم درباره نظریه و روش

دانشمندان شکاکند. ما در این فصل، پژوهش اجتماعی را از منظر شک‌گرایی علمی مورد توجه قرار می‌دهیم. این موضع که هم در منطق و هم در انجام پژوهش علمی اصل مهمی به شمار می‌رود، می‌گوید که نظریه‌ها و روش‌های علمی در بهترین حالت تنها نزدیک به شناخت هستند. در نتیجه، دانشمندان باید به دقت و به طور مداوم اعتبار کار خود را مورد پرسش قرار دهند. ما توانایی روش‌های مختلف (کار میدانی، پژوهش پیمایشی، آزمایش و پژوهش بدون واکنش) را ارزیابی می‌کنیم تا به انواع پرسش‌هایی که شک علمی مطرح می‌سازد، پاسخ دهیم. و سرانجام، امتیازهای پژوهش نظریه محور را برای اتخاذ رویکردی چند روشی مورد توجه قرار خواهیم داد.

جهت‌دهی نظریه به سمت پژوهش و برعکس

هدف اصلی پژوهش اجتماعی ایجاد و آزمون نظریه‌های مربوط به پدیده‌های اجتماعی است. نظریه‌ها از ایده‌ها، مفاهیم و گزاره‌های مجردی تشکیل شده‌اند که می‌توانند جدای از مجموعه خاصی از مثال‌ها و در نبود مصادیق تجربی فوری به ذهن خطور کنند. نظریه‌ها به علت مجرد بودنشان ما را قادر می‌سازند تا برای هر مجموعه معینی از داده‌ها تفسیرهای متنوعی ارائه دهیم. اما این تفسیرها می‌توانند یکدیگر را نقض کنند و ممکن است معنای متفاوتی برای عمل و نیز برای شناخت داشته باشند. به علاوه، تخیل نظری نامحدود است. نظریه پرداز می‌تواند امکانات بی‌نهایتی، مانند بسیاری از امکاناتی که ممکن است خیالبافی محض باشد، در ذهن پروراند. به این دلایل، نظریه‌پردازی مستلزم پژوهش تجربی منظم است.

اما پژوهش نیز به نظریه نیازمند است. اگر نتوانیم نظریه‌پردازی کنیم، نمی‌توانیم تصور کنیم که یک موقعیت ممکن است غیر از چیزی باشد که به نظر می‌رسد، یا اینکه امور ممکن است در جاهای مختلف، متفاوت باشند. در صورتی که نمی‌توانستیم نظریه‌پردازی کنیم، ناگزیر بودیم به آنچه که داده‌ها به ما می‌گفتند باور داشته باشیم. چنانکه بحث فصل ۱ درباره سنجش جرم نشان داد، داده‌های به دست آمده با ارزش اسمی^۱ می‌توانند بسیار گمراه‌کننده باشند. برای مثال، داده‌های پلیس حاکی از سنجش جرم هستند، اما همچنین می‌توانند تمایل قربانیان را به تلفن زدن به پلیس و کم و کیف اعمال قانون را بسنجند. اگر آمار پلیس افزایش چشمگیری را در میزان جرم یک اجتماع نشان دهد، درواقع ممکن است عملاً جرمی به وقوع نپیوسته باشد، بلکه ممکن است شهروندان تمایل بیشتری به تلفن زدن به پلیس داشته‌اند [و پلیس این تلفن‌ها را جزء آمار جرایم ثبت کرده باشد] یا ممکن است پلیس روش‌های نگهداری سوابق را تغییر داده یا هوشیارتر شده باشد. و توضیحات لازم دیگری را برای این افزایش ارائه ندهد.

البته همه پژوهش‌های اجتماعی به ساختن نظریه و آزمون آن نمی‌پردازند. برعکس، بسیاری از مطالعات بیشتر به واقعیت‌یابی و اغلب به کمک کردن به صورت‌بندی سیاستگذاری اجتماعی گرایش دارند. در چنین مطالعات کاربردی، ممکن است نظریه‌پردازی اهمیت کمتری داشته باشد. و شاید چیزی بیش از تشریفات دانشگاهی نباشد. اما، برای تفسیر دقیق مجموعه‌ای از داده‌ها برای هر منظوری، پژوهشگر باید همیشه تفسیرهای جایگزین از معنای آن داده‌ها را در سر داشته باشد و ترجیحاً آن تفسیرها را مورد آزمون قرار دهد. مثلاً برای ارائه راهکارهایی در زمینه سیاستگذاری کارآمد، یک پژوهشگر کاربردی، دقیقاً مانند یک پژوهشگر نظریه‌محور نیاز مبرمی به کند و کاو تفسیرهای متفاوت و لازم از داده‌های مربوط به جرم دارد.

تعمیم‌های تجربی و نظریه‌ها

برخلاف نظریه‌پردازی، گردآوری داده‌ها بسیار واقع‌گرایانه است. مطالعات تجربی، اطلاعاتی عینی - مانند اطلاعاتی که از اخبار به دست می‌آیند - ارائه می‌دهند.

1. face value

اما در حالی که گزارش‌های خبری می‌گویند چه کسی، چه زمانی، کجا و با چه کسی چه کرد، یافته‌های پژوهش معمولاً به شکل تعمیم‌های تجربی^۱ ارائه می‌گردند. این تعمیم‌ها، موارد مشترک را در ارتباط‌های مشاهده شده بین متغیرها خلاصه می‌کنند. چنانکه والاس توصیف می‌کند، «آنها گفتارهایی خلاصه، اما به لحاظ اطلاعات پربار هستند». (۱۹۷۱: ۲۶). برای مثال، آرچر^۲ و گارتنر^۳ (۱۹۷۶) به طور خلاصه نتیجه می‌گیرند که پس از هر جنگ میزان قتل شهروندان افزایش می‌یابد. اما این تعمیم براساس تحلیلی از آمار رسمی قتل در نمونه‌ای شامل ۸۰ کشور در حال جنگ بوده است که با نمونه‌ای از ۳۰ کشور به منزله گروه گواه که طی همان دوره در حال صلح بوده‌اند، مقایسه شده است. این هشتاد مورد نمونه‌ای از یک تعمیم است.

تعمیم‌های تجربی، به دلیل دامنه داده‌هایی که از آنها حمایت می‌کنند، به طور قابل توجهی بیشتر از اکثر اقلام خبری، حاوی اطلاعاتند. دگرگونی در میزان قتل در یک کشور به دنبال وقوع جنگ، ممکن است به لحاظ خبری مهم تلقی شود، اما همچنین ممکن است این تنها یک همزمانی یا اتفاق باشد. چنین تغییراتی در بسیاری از کشورهای در حال جنگ، بویژه در مقایسه با ثابت بودن [میزان قتل] در کشورهای در حال صلح، اثبات می‌کند که در واقع ارتباطی منظم و قابل پیش‌بینی بین این دو متغیر، یعنی جنگ و قتل پس از جنگ وجود دارد. اما، حتی تعمیم‌های تجربی نیز مانند گزارش‌های خبری- با وجود حمایت تجربی گسترده‌شان، می‌توانند از راه‌های گوناگون تفسیر شوند. برای مثال، آیا افزایش قتل‌های گزارش شده رسمی پس از جنگ واقعاً به معنای وقوع قتل‌های بیشتر است. یا بدان معناست که بیشتر مرگ‌های مشکوک پیش از گذشته به قتل نسبت داده می‌شود؟ داده‌هایی که مبنای تعمیم تجربی هستند، تنها ثابت می‌کنند که ارتباط همسانی بین متغیرها وجود دارد، ولی این داده‌ها آن ارتباط را تبیین نمی‌کنند. تبیین، مستلزم نظریه‌پردازی در ورای داده‌های مستقیم، و به‌نوبه خود، مستلزم آزمون‌های تجربی جدید تبیین‌های نظری منتج از آنهاست.

۱. empirical generalization، گاهی اوقات به فرضیه‌هایی که به طور مستقیم از مشاهده حاصل می‌شوند، تعمیم‌های تجربی می‌گویند، و اگر این فرضیه‌ها به طور مکرر به اثبات برسند و به طور گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گیرند، به قانون تبدیل می‌شوند- م.

2. Archer

3. Gartner

مفاهیم و گزاره‌ها اجزای اصلی یک نظریه‌اند. مفاهیم پدیده‌های مورد بررسی را تعریف می‌کنند و گزاره‌ها شرایط و چگونگی ارتباط میان پدیده‌هایی را که تعریف مفهومی شده‌اند، نشان می‌دهند. نظریه‌ها نیز تعمیم‌های تجربی را به طور منطقی تبیین و نیز پیش‌بینی می‌کنند. به این ترتیب که با قرار دادن منطقی و استقرایی این گفتارها زیر لوای مفاهیم نظری و گزاره‌های مناسب، تعمیم‌های تجربی موجود را تبیین و با فرایند معکوس قیاس منطقی، آنها را پیش‌بینی می‌کنند. برای مثال، از آنجا که قتل پدیده‌ای است که با مفهوم خشونت تعریف می‌شود، و در زمان جنگ جوامع به طور رسمی خشونت علیه دشمنان خارجی را مباح می‌شمارند، این تعمیم تجربی را که میزان قتل در سال‌های پس از جنگ افزایش می‌یابد، می‌توان با گزاره‌های زیر تبیین (و پیش‌بینی) کرد: (۱) خشونت هنگامی افزایش می‌یابد که ممنوعیت‌های مرسوم علیه آن تضعیف می‌شود، و (۲) تأیید رسمی خشونت شرطی است که ممنوعیت‌های مرسوم را تضعیف می‌کند.

البته پیش‌بینی یک تعمیم تجربی شناخته شده کار چندان بزرگی نیست. اما، نظریه‌ها نیز می‌توانند تعمیم‌های تجربی جدید را پیش‌بینی کنند، که این بیشتر نوعی دستاورد و پیشرفت محسوب می‌شود. نظریه‌ها دست‌کم از دو منظر با تعمیم‌های تجربی که برای تبیین ساخته شده‌اند، متفاوتند (والاس، ۱۹۷۱). نخست آنکه مفاهیم نظری انتزاعی‌تر از اصطلاحاتی هستند که در تعمیم‌های تجربی به کار می‌روند. برای مثال ایده خشونت به طور قابل توجهی انتزاعی‌تر از ایده قتل است، زیرا قتل بر عملی بسیار مشخص دلالت دارد، حال آنکه خشونت حاکی از مجموعه‌ای از رفتارهای متنوع و نامحدود است؛ رفتارهایی که ممکن است هرگز رخ ندهند (مثلاً استفاده از سلاح‌های هسته‌ای از سوی غیر نظامیان). دوم آنکه، نظریه‌ها حاوی مفاهیم و گزاره‌هایی هستند که در هیچ یک از تعمیم‌های تجربی که تبیین می‌کنند، جای نمی‌گیرند (مثلاً، در این مثال، مفهوم «ممنوعیت‌های مرسوم علیه خشونت» و این گزاره که «تضعیف این ممنوعیت‌ها رخداد خشونت را افزایش می‌دهد»). از آنجا که نظریه‌پردازی شامل انتزاع بیشتری است و ایده‌ها و فرض‌های تازه‌ای را در تحلیل یک مسئله پژوهشی می‌گنجانند، نظریه‌ها، تعمیم‌های جدید را پیش‌بینی و تعمیم‌های تجربی موجود را تبیین می‌کنند. برای مثال، از آنجا که قتل تنها یکی از اشکال متعدد خشونت است، نظریه مذکور پیش‌بینی می‌کند که نه تنها قتل بلکه

جرایم و اعمال خشونت آمیز دیگر پس از جنگ‌ها افزایش می‌یابد. این توانایی پیش‌بینی تعمیم‌های جدید، در پژوهش نظری از اهمیت زیادی برخوردار است. این توانایی، به جای استفاده از نظریه‌ها صرفاً برای تفسیر واقعیت‌هایی که ما از آنها آگاهی داریم، فرصت آزمون نظریه‌ها را در برابر واقعیت‌های جدید فراهم می‌سازد.

عملیاتی کردن^۱ و عملیاتی‌گرایی چندگانه^۲

نظریه‌ها غالباً حاوی مفاهیم و گزاره‌هایی هستند که دست‌کم در حال حاضر، به لحاظ تجربی سنجش‌ناپذیر و آزمون‌ناپذیرند. برای مثال، پیش از ابداع پیمایش‌های مربوط به بزه‌دیدگان جنایی، همه فرضیه‌هایی که به تعداد به اصطلاح مبهم جرم گزارش نشده اشاره داشتند، مورد تردید واقع می‌شدند، زیرا برای سنجش آن تعداد جرم هیچ عملیات پژوهشی وجود نداشت. اما برای آزمون نظریه‌ها، باید آن نظریه‌ها در نهایت عملیاتی شوند یا به اصطلاحاتی تبدیل گردند که به حد کافی عینی باشند تا عملیات پژوهشی واقعی را برای گردآوری داده‌ها مشخص سازند.

در وضعیت مطلوب، داده‌های گردآوری شده، فرضیه‌های مورد تحقیق را به روشنی می‌آزمایند. اما چنانکه وب، کمپل، شوارتز و شسرت (۱۹۶۶) خاطر نشان کرده‌اند، عملیاتی کردن یک فرضیه از عناصر مربوط و نامربوط نظری تشکیل شده است. برای مثال، گزارش‌های پلیس و پیمایش‌های مربوط به «بزه‌دیدگان جنایی» تنها تا حدی به فرضیه‌ها درباره «کمسیون جرایم» مربوط می‌شود، زیرا هر دوی آنها به طور همزمان پدیده‌های دیگر، مانند تمایل قربانی به تلفن زدن به پلیس و واکنش پاسخگویان پیمایش به مصاحبه شدن را نیز می‌سنجند. خلط کردن عناصر مربوط و نامربوط، معنی‌داری واقعی داده‌ها را برای یک فرضیه، مبهم می‌سازد، زیرا این معنا را می‌دهد که داده‌ها تحت تأثیر عواملی غیر از عوامل مشخص شده در فرضیه قرار گرفته‌اند.

اما از آنجا که مفاهیم نظری و فرضیه‌ها انتزاعی هستند معمولاً می‌توان آنها را از راه‌های مختلف عملیاتی کردن که در روش‌های پژوهش گوناگون وجود دارد، عملیاتی کرد. برای

1. operationalization

2. multiple operationism

مثال، چنانکه در فصل یک نشان داده شد، فرضیه‌هایی را که حاوی مفهوم کژروی جنایی هستند، می‌توان نه تنها بر حسب پژوهش اسنادی بلکه بر حسب پیمایش‌ها و روش‌های میدانی نیز عملیاتی کرد. امکان عملیات چندگانه برای آزمون یک فرضیه حایز اهمیت است، زیرا عملیات چندگانه آزمون‌هایی را فراهم می‌آورد که این آزمون‌ها به‌نوبه‌خود سنجه‌های چندگانه را می‌آزمایند. و اگر اینها سنجه‌هایی هستند «که فرضیه می‌شوند تا در اجرای مناسب نظری سهم شوند اما دارای الگوهای متفاوتی از اجزای مناسب هستند» (وب و همکاران، ۱۹۶۶: ۳)، پس - چنانکه در فصل یک نشان داده شد - نتایج آزمون می‌تواند بسیار دقیق‌تر از زمانی باشد که سنجه‌ها با اجزای نامناسب اما مشابه به کار گرفته می‌شوند.

البته در برخی موارد، طراحی بیش از یک شیوه برای عملیاتی کردن یک فرضیه دشوار است. برای مثال، پیدا کردن جایگزینی عملی برای آمارهای رسمی که در عملیاتی کردن فرضیه‌های مربوط به میزان قتل در دوره‌های مختلف تاریخی در سطح بین‌المللی به کار آید، کار دشواری است. اما در چنین مواردی نظریه‌پردازی یک امتیاز دارد. هنگامی که یک فرضیه یا یک تعمیم تجربی در نظریه‌ای جای گرفت، این امکان وجود دارد که از آن نظریه فرضیه‌های موازی استخراج شود (در این مورد می‌توان فرضیه‌هایی را درباره اشکال دیگر خشونت نام برد) که برای عملیات پژوهشی چندگانه مستعدترند. تأیید این فرضیه‌های جدید فرضیه اصلی را که دارای عملیات مشخص‌تری است، حمایت می‌کند. برای مثال، اگر هم داده‌های پیمایشی و هم آمارهای رسمی درباره بزه‌دیدگان جنایی، نشان‌دهنده افزایش در حمله و دیگر جرم‌های خشونت‌آمیز غیرمرگبار در دوره‌های پس از جنگ باشد (یا دیگر زمان‌هایی که ممکن است ممنوعیت علیه خشونت تضعیف شده باشد) این یافته تعمیم‌ها درباره قتل‌هایی را که به تنهایی از آمارهای رسمی به دست می‌آید بیشتر تأیید می‌کند.

ساختن نظریه‌ها و آزمون آنها

پژوهش نظریه محور، دو جنبه متفاوت اما به شدت نزدیک با یکدیگر دارد: ساختن نظریه و آزمون نظریه.

نظریه‌سازی عبارت است از ساختن نظریه‌های جدید یا استفاده از نظریه‌های قدیمی

برای تبیین تعمیم‌های تجربی شناخته‌شده‌ای که در گذشته ناشناخته بوده‌اند. از سوی دیگر، آزمون نظریه شامل پیش‌بینی‌های استقرایی منطقی از نظریه‌های موجود و بیان این پیش‌بینی‌ها به منزله فرضیه‌های جدید برای پژوهش است. آزمون‌های تجربی این فرضیه‌ها اعتبار نظریه، و به طور غیر مستقیم‌تر، اعتبار تبیین‌های دیگری را که آن نظریه ممکن است پیشتر به دست داده باشد، می‌آزماید. برای مثال، اگر معلوم شود پس از جنگ‌ها، به جز قتل، اعمال خشونت‌آمیز دیگری افزایش نمی‌یابد، آنگاه اعتبار نظریه‌ای که می‌گوید پس از جنگ میزان خشونت افزایش می‌یابد، و نیز اعتبار تبیین میزان قتل‌های پس از جنگ برحسب آن نظریه یا هر نظریه دیگری که جنگ را شرط کافی برای افزایش کلی خشونت می‌داند، زیر سؤال می‌رود.

مسئله اصلی ساختن نظریه‌ها و آزمون آنها این است که اکثر تعمیم‌های تجربی به لحاظ منطقی با بسیاری از نظریه‌ها هماهنگ هستند و - این مطلب می‌رساند که - پیش‌بینی‌های حاصل از نظریه‌های مختلف در بسیاری از موارد یکسانند. برای مثال، این تعمیم که پس از جنگ‌ها میزان قتل افزایش می‌یابد، با نظریه‌ای که پیشتر مطرح شد، هماهنگی دارد، منتهی این تعمیم با نظریه‌های دیگر، مثلاً با این نظریه که جنگ، سربازان خدمت کرده‌ای را تربیت می‌کند که عادت به خشونت را در ارتش می‌آموزند و همین سربازان خدمت کرده مسئول افزایش میزان قتل داخلی هستند، هماهنگ است. این نظریه جایگزین نیز پیش‌بینی می‌کند که بسیاری از اشکال خشونت - نه فقط قتل - در دوره‌های پس از جنگ افزایش می‌یابد.

اگر هر تعمیم تجربی دقیقاً برحسب مجموعه‌ای از نظریه‌های یکسان به طور منطقی قابل تبیین باشد، و اگر هر نظریه دقیقاً بر فرضیه مشابهی دلالت داشته باشد، آنگاه پژوهش نظریه محور بیهوده خواهد بود، زیرا تشخیص یک نظریه از نظریه دیگر براساس داده‌های تجربی بیهوده است. خوشبختانه چنین موردی معمولاً به وقوع نمی‌پیوندد. در مقابل، مجموعه‌های متفاوتی از نظریه‌ها برای تعمیم‌های مختلف به کار می‌روند و نظریه‌های مختلف بر مجموعه‌های مختلفی از فرضیه‌ها دلالت دارند.

برای مثال، نظریه قتل‌های پس از جنگ سربازان خشن از جنگ بازگشته دال بر آن است که قاتلان از آن گروه‌هایی از جمعیت پدیدار می‌شوند که در ارتش خدمت کرده‌اند. برعکس، نظریه‌ای که پیشتر بیان شد، دلالت بر این دارد که نه فقط سربازان بازگشته از

جنگ، بلکه همه شهروندانی که در نتیجه جنگ، ممنوعیت اجتماعی علیه خشونت برای آنان تضعیف شده است، رفتار خشونت‌آمیزتری از خود بروز می‌دهند. در واقع آرچر و گارتنر (۱۹۷۶) دریافتند قتل نه تنها در میان کسانی که واجد شرایط خدمت در ارتش هستند، بلکه در گروه‌های دیگر نیز افزایش می‌یابد. اثبات این تعمیم تجربی دوم، دامنه نظریه‌هایی را که ممکن بود تعمیم اولیه را تبیین کنند، محدود کرد و نیز اعتبار نظریه اولیه را افزایش داد.

نظریه‌سازی و آزمون نظریه به وضوح نیازمند تنوع است. در ساختن نظریه‌ها، هر قدر تعمیم‌های تجربی که باید تبیین شوند متنوع‌تر باشند، تمیز دادن بسیاری از نظریه‌هایی که هر یک از تعمیم‌ها را تبیین می‌کند آسان‌تر خواهد شد، و در آزمون نظریه، هر قدر پیش‌بینی‌ها متنوع‌تر باشد، پژوهش‌های بعدی میان نظریه‌های رقیب تفاوت قایل می‌شوند.

اعتبار و تحقیق‌پذیری

هر قدر یک نظریه، تعمیم‌های تجربی را بهتر تبیین و پیش‌بینی کند، اغلب فرض می‌شود به حقیقت نزدیک‌تر است. اما اعتبار یک نظریه تنها تا حدی به قدرت مطلق آن برای تبیین و پیش‌بینی بستگی دارد. جایگاه نظریه‌های رقیب نیز حایز اهمیت است. به گفته کمپل و استنلی (۱۹۶۳: ۲۶) نظریه جافتاده نظریه‌ای است که به لحاظ عملی و به طور جدی رقیبی نداشته باشد یا رقیب‌های کمی داشته باشد. «بنابراین، تحقیق‌پذیری بیشتر شامل صورت‌بندی و آزمون فرضیه‌ها و نظریه‌های مختلف است. در این باره سه راهبرد اساسی وجود دارد: آزمایش‌های تعیین‌کننده^۱، آزمون چندگانه، و روش عملیات چندگانه که پیشتر توصیف شد.

آزمایش‌های تعیین‌کننده مطالعاتی هستند که با گردآوری داده‌ها درستی یا نادرستی فرضیه‌ها یا نظریه‌های رقیب را تمیز می‌دهند. برای مثال، اگر فرض شد که افزایش در جرمی که به طور رسمی گزارش شده است، مربوط به افزایش در گزارش کردن آن جرم است تا به افزایش ارتکاب جرم، آنگاه مقایسه داده‌های پیمایش مربوط به بزه‌دیدگی با

1. crucial experiment

داده‌های پلیس برای دوره‌های زمانی مناسب، ممکن است داده‌های مهمی را برای تعیین غلط بودن یکی از این فرضیه‌ها به دست دهد. راهبرد آزمایش‌های تعیین‌کننده آن است که پیش‌بینی‌های مخالف را از نظریه‌ها استنتاج کند. برای مثال، دو نظریه مربوط به افزایش قتل‌های پس از جنگ که پیشتر ذکر شد، منجر به این فرضیه رقیب شد که یا همه مردم پس از جنگ‌ها مستعد عمل خشونت‌آمیز هستند یا تنها سربازان از جنگ برگشته بیشتر به خشونت روی می‌آورند. چنانکه گفته شد، نظریه‌های مختلف اغلب به پیش‌بینی‌های یکسان منجر می‌شوند. هسته اصلی آزمایش‌های تعیین‌کننده، انجام پیش‌بینی‌های دقیق است.

دومین راهبرد، یعنی آزمون چندگانه، شامل استخراج مجموعه گسترده و گوناگونی از فرضیه‌ها از یک نظریه واحد است. برخلاف آزمایش‌های تعیین‌کننده که در آنها فرضیه‌ها رقیب یکدیگر تلقی می‌شوند، در آزمون چندگانه فرضیه‌ها مکمل یکدیگرند؛ زیرا به طور منطقی همگی از یک نظریه استخراج می‌شوند. همچنین استنتاج چندین فرضیه مختلف از یک نظریه دقیق‌تر از استنتاج یک یا چند فرضیه مشابه از آن نظریه، قدرت پیش‌بینی آن نظریه را با دقت بیشتری مورد آزمون قرار می‌دهد. هر قدر تعداد و تنوع فرضیه‌ها بیشتر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که نظریه‌ای که آن فرضیه‌ها از آن استخراج شده‌اند، همه آنها را پیش‌بینی کند، گو اینکه ممکن است نظریه‌های دیگر یک یا تعدادی از آنها را پیش‌بینی کنند. از آنجا که نظریه‌ها در پیش‌بینی‌های خود منحصر به فرد نیستند، هر پیش‌بینی واحدی مسئله‌ساز است. اما هر قدر پژوهشگر پیش‌بینی‌های بیشتر و متنوع‌تری از یک نظریه خاص به دست دهد، شکل نظری فرضیه‌ها منحصر به فردتر خواهد شد و در صورتی که آن فرضیه‌ها تأیید شوند، آن نظریه رقیبان جدی کمتری خواهد داشت.

برخلاف آزمایش‌های تعیین‌کننده که شامل استخراج فرضیه‌های رقیب از نظریه‌های مختلف است، و آزمون چندگانه که شامل استخراج چند فرضیه از یک نظریه است، سومین راهبرد عملیات چندگانه شامل چند آزمون از یک فرضیه است که هر آزمون، آن فرضیه را به شیوه‌های مختلف عملیاتی می‌کند؛ مثل آزمون فرضیه مربوط به جرم که هم از طریق داده‌های پلیس و هم از طریق داده‌های حاصل از پیمایش مربوط به بزه‌دیدگان جنایی صورت گرفت.

همان‌گونه که هر پیش‌بینی می‌تواند به طور منطقی از نظریه‌های مختلف حاصل شود، و

نظریه‌های مختلف می‌توانند یک تعمیم تجربی را تبیین کنند، تعاریف عملیاتی یکسان نیز می‌توانند معرف فرضیه‌های مختلف باشند یا این فرضیه‌ها را تفسیر کنند. به علاوه، این فرضیه‌های رقیب ممکن است در مراحل عملیاتی کردن به وجود آیند. مثلاً امروزه هر مطالعه‌ای که مفهوم جرم را بر حسب داده‌های رسمی پلیس عملیاتی کند، باید با فرضیه‌هایی که از شناخت ما درباره نقایص آن داده‌ها سرچشمه می‌گیرد، مبارزه کند. اما اگر در آزمون‌های مختلف یک فرضیه روش‌های عملیاتی مختلفی به کار رود و نتایج آزمون‌ها با یکدیگر سازگار یا همگرا باشند، آنگاه صحت فرضیه‌های رقیب به شدت کاهش می‌یابد.

رویکرد چند روشی، محتمل بودن صحت یا اعتبار نظریه‌ها را افزایش می‌دهد. چنانکه به تفصیل گفته شده، توانایی هر نوع پژوهش برای تمییز بین فرضیه‌های رقیب، بررسی نتایج یک نظریه، و عملیاتی کردن فرضیه‌ها از راه‌های مختلف، محدود است. روش‌های چندگانه، طرح آزمایش‌های تعیین‌کننده، استخراج چند فرضیه، و تعریف‌های عملیاتی چندگانه را تسهیل می‌کند.

شک سالم

طبیعی است که ما هرگاه نظریه‌پردازی می‌کنیم بیشتر امیدواریم که ایده‌هایمان درست باشند تا غلط. اما تنها زمانی می‌توانیم میزان درستی ایده‌هایمان را تعیین کنیم که بکوشیم باطل بودن آنها را به اثبات برسانیم. چنانکه کمپل و استنلی تاکید کرده‌اند (۱۹۶۳: ۳۵) حتی یافته‌های آزمایش‌های «حقیقی» که بسیاری آن را بهترین ابزارهای تحقیق به شمار می‌آورند، «هرگز یک نظریه را 'تأیید' یا 'تکذیب' نمی‌کنند. بلکه، نظریه موفق نظریه‌ای است که مورد آزمون قرار می‌گیرد و از باطل شدن می‌گریزد و فرضیه مناسب نیز فرضیه‌ای است که پی‌درپی از این کندوکاو جان سالم به در برده است. اما این فرضیه همواره ممکن است جای خود را به کندوکاو دیگری بدهد». وقتی می‌گوییم هر فرضیه یا نظریه، صرف‌نظر از اینکه چقدر شواهد نیرومند برای آن وجود دارد، ممکن است جای خود را از دست بدهد. اما، شناخت علمی برآمده از حقایق جاویدان نیست، بلکه متشکل از یافته‌ها و نظریه‌هایی است که دانشمندان با رضایت‌مندی آن را پذیرفته‌اند و به منزله زمینه فکری مناسب برای

کار جاری آنان به شمار می‌رود. بنابراین، محکم‌ترین تضمین مشروط، وعده پژوهش پی‌درپی برای تعیین میزان و چگونگی نادرستی شناخت پذیرفته‌شده است.

از آنجا که شناخت علمی، موقتی یا براساس مطالعاتی است که باید انجام شود، شک‌گرایی نقشی موجه و مهم در پژوهش ایفا می‌کند. تنها با زیر سؤال بردن دقیق و پی‌درپی کار خود با انجام پژوهش‌هایی که برای پاسخگویی به پرسش‌هایمان طراحی شده‌اند، می‌توانیم بنیادهای تجربی ایده‌های کنونی خود را بیازماییم و بنای نظریه‌های جدید را پی‌ریزی کنیم. اما شک‌گرایی برای ارتقای پژوهش و نه ممانعت از آن، باید با این تشخیص متعادل شود که آزمون نهایی اعتبار یک نظریه آن است که هنگامی که در مطالعات بعدی به کار گرفته می‌شود، بتواند عملکرد خوبی داشته باشد. صرف نظر از اینکه نویسنده آن، به انتقادهای پیشین پاسخ مناسب یا نامناسب داده باشد. «اعتبار یک نظریه، نه با نشان دادن اینکه در برابر انتقاد شکست‌ناپذیر است، بلکه با به کارگیری مفید آن در مسائل یک پژوهشگر یا مسائل همکاران سنجدیده می‌شود. روش‌شناسی... بیش از این، چیزی درباره یک نظریه سؤال‌برانگیز نمی‌گوید: اگر می‌توانید کاری با آن انجام دهید، دست به کار شوید» (کاپلان، ۱۹۶۴: ۳۲۲). این، فرمولی برای شک سالم است. نقد سازنده‌ای که نشان می‌دهد چگونه یک پژوهش جدید می‌تواند براساس ایده‌های نویدبخش کارهای گذشته، بنیانگذاری و براساس ایده‌های قابل تردید اصلاح شود.

به یقین، همه پرسش‌هایی که یک شک‌گرا می‌پرسد، به یک اندازه سازنده نیستند. پرسشی که باید قاطعانه از آن پرهیز کرد، پرسش بدون پاسخ است، زیرا وضعیتی را مطرح می‌کند که وجود خارجی ندارد. برای مثال، چه کسی می‌تواند بگوید اگر جرم (یا هر پدیده دیگر) با ابزاری عاری از خطا سنجدیده شود، میزان آن چقدر است؟ [درواقع] چنین ابزاری وجود ندارد، و به گفته هیوم، «تصور اصلاح [خطاها] با ابزارها و هنرهایی که در اختیار ماست، یک پندار صرف ذهنی، بیهوده و غیرقابل درک است» (به نقل از کاپلان، ۱۹۶۴: ۲۰۲). اما در عین حال ما نباید ابزارها و هنری را که در اختیار داریم ناچیز بشماریم. امروزه مجموعه روش‌های موجود برای دانشوران اجتماعی این امکان را فراهم می‌سازد تا بدون خطر شک‌گرایی ناسالم، به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ دهند.

پرسش‌های اهل شک

البته سرسخت‌ترین شک‌گرایان، خود دانشوران اجتماعی‌ای هستند که ممکن است انواع مختلف مسائل را به درستی مطرح کنند. برخی از مهم‌ترین و فراوان‌ترین مسائل براساس یک تصور آرمانی از نظریه است و عده زیادی نیز در این تصور آرمانی سهیم هستند. مسئله نخست اینکه یک نظریه به لحاظ منطقی باید تعمیم‌های تجربی موجود را تبیین کند و پیش‌بینی‌های درست و دقیق از تعمیم‌های جدید به دست دهد. دوم، آن نظریه باید بهتر از دیگر نظریه‌ها تبیین و پیش‌بینی کند. سوم، نظریه باید یافته‌های تجربی را به طور واقعی و نه به منزله فرآورده‌هایی از روش‌هایی که برای به دست آوردن آنها به کار رفته است، تبیین کند. چهارم، نظریه باید در مورد زندگی واقعی پیچیده و نیز برای زمینه‌های پژوهشی بسیار ساده شده و به شدت کنترل شده به کار رود. پنجم، نظریه باید برای جمعیت‌هایی در ورای مرزهای مطالعات خاصی که در آنها این نظریه ساخته و آزمون شده است، قابل تعمیم باشد. ششم، نظریه باید ارتباط‌های علی بین پدیده‌های مورد کاوش را استنتاج کند. و هفتم، باید آن پدیده‌ها را به شیوه درست و قابل تشخیص تعریف کند تا برای تبیین‌ها و پیش‌بینی‌هایی که انجام خواهد گرفت مناسب باشد. این هفت خصیصه مبنایی برای شک‌گرایی سالم درباره پژوهش‌های نظریه محور به شمار می‌روند، زیرا این ویژگی‌ها معیارهایی هستند که دانشوران اجتماعی برای تحقق آنها تلاش می‌کنند.

نخست، پرسش‌های کفایت نظری مطلق^۱ هستند. این پرسش‌ها به منظور سنجش توانایی یک نظریه در توجیه یافته‌های تجربی و نیز کامل بودن بررسی نتایج تجربی یک نظریه مطرح می‌شوند. تعمیم‌های تجربی تبیین نشده، یافته‌هایی که به لحاظ نظری نامنظم هستند، و تضادهای آشکار، همگی نشانه کاستی‌های یک نظریه‌اند. از آنجا که از هر نظریه‌ای که نه به طرز مایوس‌کننده‌ای انتزاعی و نه آشکارا غلط است، می‌توان یافته‌های اندکی را گواه گرفت، و نیز از آنجا که ممکن است بسیاری از نظریه‌ها با پاره‌ای از واقعیت‌های مشابه سازگار باشند، ما نیز باید پرسش‌هایی را درباره میزان تعدد و گوناگونی تبیین‌ها و پیش‌بینی‌های موفق نظریه‌ها مطرح کنیم.

1. absolute theoretical adequacy

دوم، پرسش‌های کفایت نظری نسبی^۱ هستند: آیا نظریه‌های رقیبی وجود دارند که با تبیین‌ها و پیش‌بینی‌های نظریه منطبق باشند؟ اگر بین نظریه و داده‌هایی که آن نظریه مدعی تبیین و پیش‌بینی آنهاست اختلاف زیادی وجود داشته باشد، آنگاه حتی فردی غیر اهل شک نیز گمان خواهد کرد که یک نظریه دیگر مناسب‌تر است. هنگامی که سازگاری بین یک نظریه و داده‌ها اندک باشد، آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که کدام نظریه دیگر ممکن است با داده‌ها سازگاری بهتری داشته باشد؟ هنگامی که بین نظریه‌ها و داده‌ها سازگاری مناسب برقرار باشد، این موضوع مطرح می‌شود که کدام یک از فرضیه‌ها و نظریه‌های جایگزین حذف شده و کدام یک به عنوان جایگزین قابل قبول باقی مانده است. در هر صورت آنچه باید در ارزیابی اعتبار یک نظریه مدنظر قرار گیرد، مجموعه‌ای از جایگزین‌هاست تا از طریق آنها اعتبار مذکور بررسی شود. وقتی نظریه‌ای دارای اعتبار است، بدان معنا نیست که پذیرفتنی است، بلکه پذیرفتنی‌تر از تبیین‌های دیگر است» (کیلان، ۱۹۶۴: ۳۱۵). از آنجا که اعتبار، نوعی داوری نسبی است و نه مطلق، ممکن است برآوردها، با توجه به شرایطی که یک نظریه در آن ساخته و آزمون می‌شود، متفاوت باشد. بنابراین، همواره باید پرسید که کدام «مجموعه از جایگزین‌ها» مدنظر قرار گرفته و آیا آن مجموعه شامل قوی‌ترین فرضیه‌های رقیب است یا خیر.

برخی از فرضیه‌های رقیب، معرف دیدگاه‌های نظری رقیبی هستند که تفسیرهای بنیادی مختلفی از داده‌ها را مطرح می‌کنند. اما فرضیه‌هایی که بنیاد روش‌شناختی دارند نیز در بسیاری از موارد رقیبان قدرتمندی محسوب می‌شوند. فرضیه‌های جایگزین^۲ که مبتنی بر تأثیر روش‌شناسی مشکوک یا سوگیرانه هستند، بویژه آزاردهنده‌اند، زیرا تا زمانی که رد نشده‌اند، بر نتایج نظری بنیادی که ممکن است از داده‌ها استخراج شود، سایه تردید می‌افکنند.

بنابراین، سوم، پرسش‌های مربوط به سوگیری روش‌شناختی است: یافته‌های تجربی که باید تبیین شوند، تا چه حد و چگونه ممکن است تحت تأثیر روش یا روش‌هایی که برای به دست آوردن آن داده‌ها به کار رفته‌اند، قرار گیرند؟ (وب و همکاران، ۱۹۶۶: ۳۲-۱۲). شماری از منابع مشترک خطای مرتبط با روش را که ممکن است باعث بروز فرضیه‌های رقیب شود،

1. relative theoretical adequacy

2. alternative

تعیین کرده‌اند. این منابع خطا شامل انواع تأثیرات واکنشی سنجش (تأثیر موش آزمایشگاهی^۱، انتخاب نقش^۲، تغییرات ناشی از سنجش^۳، مجموعه‌های پاسخ^۴، و تأثیرات مصاحبه‌گر^۵)؛ تغییرات در ابزارهای پژوهشگر یا سنجش در جریان پژوهش؛ و انتخاب روش‌های مختلف برای دسترسی به انواع مختلف اشخاص، موقعیت‌ها، رویدادها، زمان‌ها و مکان‌هاست.

چهارم، پرسش‌های مربوط به سنجش و مفهوم‌سازی است. این پرسش‌ها به منظور سنجش کیفیت پدیده‌هایی که مفاهیم نظریه تعریف کرده‌اند و نیز میزان مناسبت آن مفاهیم برای تبیین‌ها و پیش‌بینی‌هایی که نظریه قصد ارائه آنها را دارد، مطرح می‌شوند. ایده‌آل آن است که سنجه‌های پدیده‌هایی که به لحاظ نظری با هم مرتبط هستند، با یکدیگر کاملاً همبسته باشند، نه با سنجه‌های پدیده‌هایی که به لحاظ نظری نامرتب هستند. اگر سنجه‌های مختلف یک پدیده با یکدیگر همبسته، یا اگر همبسته بودن میان آن سنجه‌ها با سنجه‌های پدیده‌های دیگری که تصور می‌شود با آنها ارتباط دارند ضعیف باشد، یا با سنجه‌های مفاهیمی که تصور می‌شود با هم نامرتب هستند، همبسته باشند، آنگاه پژوهشگر باید هم نسبت به اعتبار سنجش، و هم نسبت به صحت مفهوم‌سازی، یا هر دو شک کند.

پنجم، پرسش‌های مربوط به استدلال علی هستند. این پرسش‌ها زمانی مطرح می‌شوند که بخواهیم بدانیم پژوهش تا چه حد روابط علت و معلولی را که گزاره‌های نظریه بیان می‌دارند، واضح نشان داده است. برای برقراری رابطه علت و معلولی بین متغیرها لازم است نشان دهیم که متغیرها با یکدیگر رابطه دارند (یا هم تغییرند)، علت فرضی (یا متغیر مستقل) پیش از معلول فرضی (یا متغیر وابسته) اتفاق می‌افتد، و ارتباط مشاهده شده بین این دو واقعاً ناشی از متغیر سوم نیست. هنگامی که معلوم شود همبستگی ناشی از تأثیر متغیر سوم است می‌گویند آن همبستگی کاذب است. برای مثال، در گذشته، برخی از مطالعات که براساس آمارهای پلیس انجام می‌گرفت، نشان می‌داد که طبقه اجتماعی با

1. guinea pig effect

2. role selection

3. measurement – induced effects

4. respons sets

5. interviewer effects

۶. covary، یعنی با تغییر یک متغیر، متغیر دیگر نیز تغییر می‌کند-م.

بزهکاری نوجوانان همبستگی دارد. اما اکنون به نظر می‌رسد احتمالاً آن همبستگی کاذب بوده است، زیرا به احتمال زیاد پلیس بیشتر جرایم مربوط به متخلفان متعلق به پایگاه‌های (اجتماعی-اقتصادی) پایین را گزارش می‌کرد.

بهتر آن است که پژوهش، تأثیرات همه متغیرهای مرتبط به جز متغیرهایی را که ارتباط آنها مورد نظر است، کنترل کند. اما چنانکه کمپل (۱۹۵۷) نشان داده است، حتی در طرح‌های آزمایشی حقیقی دستیابی به کنترل کامل ناممکن است. بنابراین تأثیر مشکوک متغیرهای کنترل نشده سوم، منشأ اصلی به وجود آمدن فرضیه‌های رقیب است.

اما، برای زیر سؤال بردن دقیق فرضیه‌های علی، بیش از یک شک لازم است. پژوهشگر با دقت هر چه تمام‌تر باید بگوید کدام یک از متغیرهای سوم کنترل شوند و چرا آنها با یکدیگر مرتبط هستند. برخی از متغیرها مختص مسائل پژوهشی بخصوصی هستند و بنابراین باید تنها در موارد ویژه مد نظر قرار گیرند. برای مثال، ممکن است اهله ماه^۱ برای تحقیقات درباره تأثیر نور [ماه] بر رفتار اجتماعی مناسب باشد، اما برای بسیاری از مطالعات نامربوط است. ولی متغیرهای دیگر عموماً چنان تأثیری بر رفتار می‌گذارند که کنترل نکردن تأثیر احتمالی آنها، تقریباً دلیل موثقی برای زیر سؤال بردن یافته‌های پژوهش است. برای مثال، کمپل (۱۹۵۷) کنترل تأثیرات تاریخ (یا رویدادهای بزرگ‌تر، مانند جنگ‌ها و انتخابات که طی پژوهش پیش می‌آیند)، بلوغ (یا دگرگونی‌های طبیعی مرتبط با گذشت زمان) و آزمون (یا همان خود عمل پژوهش) را مورد تأکید قرار داده‌اند.

ششم، پرسش‌های مربوط به تعمیم‌پذیری هستند. این پرسش‌ها زمانی مطرح می‌شوند که بخواهیم بدانیم یافته‌های تجربی مرتبط با نظریه تا کجا و با چه میزانی از دقت می‌توانند به فراتر از موقعیت‌های خاصی که مورد تحقیق قرار گرفته‌اند، تعمیم یابند. برای قالب‌بندی دقیق این پرسش‌ها، پژوهشگر باید هم نمونه‌های پژوهش و هم جامعه آماری یا جمعیت‌هایی را که این نمونه‌ها از بین آنها انتخاب شده‌اند، بررسی کند (برای مثال، آیا آزمودنی‌ها داوطلبان کلاس‌های دانشکده‌اند یا نمونه‌ای هستند که به طور تصادفی از اعضای یک اجتماع بیرون کشیده شده‌اند؟). پس باید پرسید آیا جمعیت آماری نمونه برای

1. phases of the moon

نظریه مورد بررسی مناسب است یا خیر (مثلاً، نظریه تمایل نوع بشر به خشونت که براساس داده‌ها تنها در مورد مردان صدق کند، سؤال‌برانگیز خواهد بود) و نمونه آماری تا چه اندازه معرف جمعیتی است که از درون آنها انتخاب شده است (بنابراین، نمونه‌ای از اعضای مرد سازمان‌های صلح‌طلب نمونه‌ای سوگیرانه از مردان و نیز از نوع بشر است)؟ سرانجام، مسئله مرتبط با روش، درباره تأثیری که مشارکت در مطالعه بر آزمودنی‌ها می‌گذارد، به طوری که آنان دیگر معرف جمعیت مورد نظر نباشند، مطرح می‌شود. برای مثال، اگر مشارکت پاسخگویان در پیمایش مربوط به بزه‌دیدگان جنایی، آگاهی [پاسخگویان] از جرم را به منزله مسئله‌ای اجتماعی افزایش دهد، و این آگاهی بر پاسخ‌های آنان تأثیر بگذارد، آنگاه تعمیم‌پذیری آن پیمایش به جمعیت مصاحبه‌نشده سؤال‌برانگیز خواهد بود.

سرانجام، پرسش‌های مربوط به واقعیت‌گرایی نظری است. اکثر دانشوران اجتماعی اتفاق نظر دارند که هدف بلند مدت پژوهش اجتماعی عبارت از: «توسعه نظریه‌هایی است که در دنیای واقعی روابط اجتماعی که بسیار پیچیده و درهم‌تنیده است، به کار آید» (لیک، ۱۹۷۲: ۱۱). با این همه، تمام پژوهش‌ها، هم در مشاهده و هم در نظریه‌پردازی درباره دنیای اجتماعی، مستلزم ساده‌سازی^۱ هستند.

حتی دقیق‌ترین قوم‌نگاران نیز، مشاهده و توصیف‌های خود را از زندگی اجتماعی به صورت گزینشی تدوین می‌کنند. و دانشوران اجتماعی که نظریه می‌سازند و آنها را مورد آزمایش قرار می‌دهند، برای عمیق‌تر کردن دیدگاه خود، کانون مشاهده‌ای و مفهومی خود را ساده‌تر و محدودتر می‌کنند. مشاهده و ثبت همه چیز غیر ممکن است، و حتی اگر بتوانیم از عهده آن برآییم، دچار سردرگمی می‌شویم. همچنین متأسفانه هیچ نظریه‌ای بدون پیچیده شدن نمی‌تواند همه مفاهیمی را که احتمالاً ممکن است به شناخت ما کمک کند، دربرداشته باشد. به عبارت ساده‌تر، مسئله اصلی که در برابر همه علوم قرار دارد این است که چقدر باید واقعیت را ساده‌سازی کرد (بلیلاک، ۱۹۶۴: ۸). ضرورت ساده‌سازی انکارناپذیر است، اما با وجود این، منطقی است که پرسیم آن ساده‌سازی انکارناپذیر تا چه حد بر واقعیت‌گرایی حاصل از نظریه‌ها تأثیر گذاشته است؟

1. simplification

ارزیابی چهار سبک پژوهش

روش‌های کار میدانی، پژوهش پیمایشی، آزمایش، و پژوهش بدون واکنش ابزارهایی برای پاسخ دادن به پرسش‌های اهل شک هستند. هر یک از این روش‌ها مدعی است می‌تواند به تعدادی از این پرسش‌ها پاسخی به نسبت مناسب بدهد، اما هیچ کدام وعده پاسخ دادن به همه این پرسش‌ها را با سادگی و قاطعیت یکسان نمی‌دهند. در واقع ارزیابی این چهار سبک پژوهشی نیز آشکار می‌سازد که هیچ کدام به طور کامل به وعده‌های خود عمل نمی‌کنند.

یک روش پژوهش برای آنکه حایز شرایط یک شیوه سودمند علمی برای کاوش باشد، حداقل باید بتواند با فراهم ساختن اطلاعات مورد نیاز برای سنجش متغیرها و آزمون فرضیه‌ها پاسخگوی پرسش‌های مربوط به سنجش و کفایت نظری باشد. هر یک از این چهار نوع روش به پرسش‌های فوق پاسخ می‌دهند. اما هیچ یک از این روش‌ها نمی‌توانند داده‌های لازم را برای سنجش همه متغیرها و آزمون همه فرضیه‌هایی که ممکن است برای تعیین اعتبار یک نظریه مناسب باشد، فراهم سازند. هر یک از این روش‌ها، کم و بیش موجب دسترسی به برخی از متغیرها و فرضیه‌ها می‌شوند، در حالی که به سایر متغیرها و فرضیه‌ها دسترسی ندارند.

برای مثال، کار میدانی باعث دسترسی به متغیرها و فرضیه‌هایی می‌شود که متناسب با محیط‌های اجتماعی طبیعی و به نسبت محدود، مانند اجتماع‌ها و سازمان‌هاست، اما به محیط‌های اجتماعی مربوط به دوره‌های گذشته یا به جمعیت‌های بزرگ امروزی (برای مثال، فرضیه‌هایی درباره افکار عمومی ملی) دسترسی ندارد. پیمایش‌ها می‌توانند اطلاعاتی درباره چنین جمعیت‌هایی فراهم سازند، اما تنها درباره موضوع‌هایی که پاسخگویان می‌توانند و مایلند درباره آنها به طور شفاهی گزارش دهند. برعکس، آزمایش‌ها می‌توانند رفتار غیر شفاهی را مورد مطالعه قرار دهند، اما معمولاً به وسیله الزام‌های اخلاقی و عملی نسبت به متغیرها و فرضیه‌های به نسبت کم اثر محدود می‌شوند (برای مثال، شمار کمی از آزمایشگران می‌پذیرند و شمار کمی از آزمودنی‌ها تمایل دارند که به مطالعات آزمایشی مربوط به قتل بپیوندند). سرانجام، رویکرد بدون واکنش اصولاً به طور گسترده‌ای به کار می‌رود، اما این رویکرد، از یک سو مختص متغیرها و فرضیه‌هایی است که می‌توانیم

داده‌های مناسبی را که در حالت طبیعی رخ می‌دهند (مانند سوابق تاریخی) برای آنها بیابیم و از سوی دیگر، مختصّ متغیرها و فرضیه‌هایی است که برای مشاهده بدون مزاحمت آنها محضورات اخلاقی کمتری وجود دارد.

کار میدانی، نظریه‌های واقع‌گرایانه‌ای را وعده می‌دهد که حق مطلب را درباره زندگی اجتماعی واقعی ادا می‌کند. این سبک پژوهشی از این جهت با سبک‌های پژوهشی دیگر متمایز است که پژوهشگر میدانی وارد گروه‌ها و محیط‌های اجتماعی طبیعی می‌شود و تا حد امکان، در حالت کاملاً طبیعی به مطالعه آنان می‌پردازد. پژوهشگران میدانی اغلب در مطالعه این گروه‌ها و محیط‌ها، از چندین فن گردآوری اطلاعات استفاده می‌کنند. برای مثال، اغلب ترکیبی از مشاهده مشارکتی، مصاحبه با اطلاع‌رسان‌ها، پیمایش از اعضای گروه، و تحلیل اسناد و سوابق به کار گرفته می‌شود. اما، این فنون مختلف معمولاً با راهبرد سبک شناختی اصلی سازگار می‌شوند. بنابراین، در کار میدانی از فنونی مانند دستکاری و کنترل آزمایشی که جریان طبیعی رویدادها را تغییر می‌دهد، پیمایش یک جمعیت وسیع و نه اعضای یک گروه خاص، یا تحلیل سوابق تاریخی متعلق به گروه‌هایی غیر از گروه مورد مطالعه استفاده نمی‌شود؛ زیرا این فنون در راهبرد کار میدانی مداخله می‌کنند یا با آن نامربوطند. البته شایان ذکر است که روش‌های مذکور (آزمایش، پیمایش، تحلیل سوابق تاریخی) نسبت به روش مشاهده، عمدتاً از چهارچوب نظری برخوردارند. با وجود این، کار میدانی به لحاظ ذاتی (اگر نه به طور کامل) چند روشی است و بیشتر قدرت خود را از انعطاف‌پذیری در گردآوری داده‌ها و از راهبرد منحصر به فرد خود از مشاهده رویدادهای طبیعی دست اول کسب می‌کند.

اکثر پژوهش‌های میدانی تنها بر یک یا چند گروه محدود، یا بر نمونه به نسبت کوچکی از افراد متمرکز می‌شوند. این کار موجب ابتکار عمل پژوهشگران می‌گردد و به آنان اجازه می‌دهد نه تنها شناختی درونی از گروه به دست آورند بلکه برای انجام مطالعات چند وجهی ژرفانگر نیز روابط دوستانه لازم را با آزمودنی‌ها برقرار سازند. اما، این مقیاس کوچک ابهام‌هایی را نیز درباره معرفت بودن یافته‌های کار میدانی موجب می‌شود و اینکه آیا این موارد اندک می‌توانند مبنایی گسترده و کافی برای آزمون و همچنین شکل دادن فرضیه‌ها فراهم سازند یا خیر. تاکید کار میدانی بر مشاهده سلسله رویدادهای طبیعی مانع

استفاده از فنون آزمایشی می‌شود و مبنای خرد وضعیت آن، استفاده از برخی شیوه‌های تحلیل علی را نیز منتفی می‌سازد. سرانجام، تماس نزدیک پژوهشگران میدانی با آزمودنی‌ها همواره پرسش‌هایی را درباره تأثیر پژوهشگران بر رویدادها و واکنش‌های آزمودنی‌ها نسبت به حضور پژوهشگران مطرح می‌سازد.

پژوهش پیمایشی تعمیم‌پذیری بالا را نوید می‌دهد. راهبرد نمونه‌گیری آماری از جمعیت‌ها در پیمایش، به پژوهشگران پیمایشی امکان می‌دهد با درجه اطمینان معینی بگویند تا چه حد نمونه مشخصی از آزمودنی‌ها معرف جمعیتی است که این نمونه از آن استخراج شده است. بنابراین، نظریه‌ای که با داده‌های غیر پیمایشی ساخته و آزمون شده است، بهتر از نظریه‌ای که مبتنی بر داده‌های پیمایشی است، در مورد آزمودنی‌ها (یا دیگر واحدهای نمونه‌گیری) کاربرد دارد. اما از سوی دیگر، تعمیم‌پذیری داده‌های پیمایش به بهای نتایجی تمام می‌شود که اغلب پرسش برانگیز است. نخست، اکثر پیمایش‌ها به شدت بر گزارش‌های شفاهی ساختمانند، اعم از پرسشنامه، یا مصاحبه‌های گزینشی معین^۱ متکی هستند. این مسئله برای ورود به حوزه‌های زندگی اجتماعی که پاسخگویان تمایل ندارند یا نمی‌توانند به دقت درباره آنها شرح دهند، یا ساختار آنها هنوز برای مأمور پژوهش ناشناخته است، جای کمی باقی می‌گذارد. دوم، پیمایش‌ها همیشه با خطر بزرگ تأثیرات سنجش واکنشی^۲ روبه‌رو هستند. و سوم، هرچند اغلب می‌توان با استفاده از داده‌های پیمایش، فنون پیشرفته تحلیل آماری را برای استدلال‌های علی به کار برد، اما نبود کنترل آزمایشی بر متغیرهای مستقل مفروض، و این واقعیت که اکثر پیمایش‌ها بیشتر مقطعی هستند تا طولی، کار تفکیک همبستگی بین متغیرها را از ارتباط‌های علی حقیقی دشوار می‌سازد.

آزمایش بیش از سبک‌های دیگر پژوهش استدلال‌های علی روشن را نوید می‌دهد. راهبرد آن بدین صورت است که آزمودنی‌ها را با یک علت مفروض دستکاری می‌کنند و در همان حال با استفاده از گروه‌های گواه و با قرار دادن تصادفی آزمودنی‌ها در گروه‌های گواه و آزمایشی، موجب مهار تأثیر مخرب علت‌های احتمالی دیگر می‌شوند. انتخاب تصادفی آزمودنی‌های گروه گواه و آزمایشی به منظور به حداکثر رساندن «اعتبار درونی»

1. fixed choice interview

2. reactive measurement

آزمایش صورت می‌گیرد و این اطمینان را می‌دهد که متغیر مستقل در واقع تفاوت معنی‌داری در این مورد ایجاد می‌کند (کمپل، ۱۹۵۷) و نیز این اطمینان را می‌دهد که تأثیرات مشاهده شده به واقع ناشی از یک متغیر کنترل نشده و شاید ناشناخته نیست. اما در آزمایش‌ها، کسب وضوح علی بیشتر مورد تأکید و تعمیم‌پذیری نتایج به جمعیت‌ها و موقعیت‌های غیر آزمایشی (یا «اعتبار بیرونی») کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. به علاوه، هرچند می‌توان برای بسیاری از انواع تأثیرات آزمون و سنجش کنترل‌های آزمایشی طراحی کرد، وجود چنین تأثیراتی زیاد است. سرانجام پژوهش بدون واکنش که راهبرد یافتن داده‌ها و فرصت‌هایی را به کار می‌گیرد که به طور طبیعی اتفاق می‌افتند، رهایی از منابع واکنشی خطایی را نوید می‌دهد که سبک‌های دیگر در معرض آن قرار دارند. پژوهشگر برای گردآوری اطلاعات از آزمودنی‌ها نقش فعال و آشکاری را ایفا نمی‌کند. در مقابل، خود آزمودنی‌ها به جای شرکت کردن در پژوهش اجتماعی، به منزله اعضای عادی جامعه عمل می‌کنند و داده‌ها را به وجود می‌آورند. اما، نقش انفعالی که این سبک بر پژوهشگر اعمال می‌کند، از انعطاف‌پذیری زیاد، دقت تعمیم‌پذیری، و کنترل بر شرایط استدلال علی که سبک‌های دیگر از عهده آن برمی‌آیند، جلوگیری می‌کند. پژوهشگر بدون واکنش بیشتر در همان مسیر روش شناختی ماموران مخفی و نیز قید و بندهای اخلاقی و قانونی، قرار دارد.

هیچ یک از این چهار سبک پژوهش نمی‌تواند به طور کامل به وعده خود عمل کند. برای مثال، واقع‌گرایی کار میدانی به دلیل مقیاس کوچکی که برمی‌گزیند بررسی پیچیدگی‌های ساختارهای اجتماعی را برای پژوهشگر دشوار می‌سازد و از همین‌رو دارای تنگنانهایی است. توانایی پژوهش پیمایشی در تعمیم دادن نتایج پژوهش به کل جمعیت بستگی به توانایی تعریف نظری مناسب جمعیت‌هایی دارد که بتوان از آن جمعیت‌ها نمونه انتخاب کرد و از آن نمونه پرسش کرد. وضوح علی پژوهش آزمایشی زمانی از میان می‌رود که تأثیراتی که آزمایش را باطل می‌کنند، وجود داشته باشد، و با وجود انتخاب تصادفی آزمون نتوان آن تأثیرات را برطرف کرد. و بالاخره نمی‌توان یقین داشت که مطالعات بدون واکنش از تأثیرات سنجش واکنشی در امان هستند. حتی در تحقیق تاریخی، این امکان وجود دارد که اسناد، آمار و مواردی از این دست که سوابق تاریخی را تشکیل می‌دهند، تغییر داده شده یا ویرایش شده باشند.

پنجمین سبک: رویکرد چند روشی

چهار سبک پژوهشی که ارزیابی کردیم، نماینده گزینه‌های روش‌شناختی متداول برای کاوش نظری هستند. رویکرد چند روشی که در واقع به عنوان پنجمین سبک محسوب می‌شود، گزینه دیگری را به دست می‌دهد: امکان به کارگیری نه فقط یک روش در هر مطالعه، بلکه به کارگیری مجموعه‌ای از روش‌هایی که به طور راهبردی انتخاب شده‌اند. چنانکه ملاحظات زیر نشان می‌دهد، این رهیافت برای پژوهش نظریه محور چند امتیاز دارد.

نخست، نظریه‌ها نه به مرزهای روش‌شناختی متداول توجه دارند و نه ملزم به چنین کاری هستند. برای مثال، ممکن است یک نظریه واحد الگوهای مشاهده شده رفتار، توزیع فراوانی رویکردها در جمعیت‌های بزرگ، تأثیرات خاص آزمایش و رویدادهای دوره‌های تاریخی پیشین را پیش‌بینی یا تبیین کند. برای ارزیابی کامل اعتبار یک نظریه، این انواع پیش‌بینی‌ها، تبیین‌ها و متغیرها باید مطالعه شوند، حتی اگر آن مطالعات نیازمند انواع مختلف روش‌های پژوهش باشد. روی هم رفته، قوی‌ترین تأیید از پژوهشی به دست می‌آید که فرضیه‌های متنوع و مختلف را مورد مطالعه قرار می‌دهد و سنج‌های چندگانه مفاهیم نظری دخیل را به کار می‌گیرد. به کارگیری چند روش پژوهش قدرت شواهد را افزایش می‌دهد.

دوم، هر مسئله مهم نظری در معرض پژوهش‌های پی‌درپی قرار دارد. اغلب ماهیت تداومی پژوهش نظری شامل تکرار روش‌شناختی است - یعنی به کارگیری یک نوع روش در مطالعات پی‌درپی. اما وقتی یک روش خاص در گذشته به طور مکرر مورد استفاده قرار گرفته باشد، ممکن است دلیل خوبی برای استفاده از یک نوع روش متفاوت در یک مطالعه جدید باشد. برای مثال، وب و همکاران (۱۹۶۶) بخصوص نگران بودند که امتیازهای فراوان پژوهش پیمایشی ممکن است باعث شود که پژوهشگران بیش از حد به این نوع روش تکیه کنند، و از این‌رو، پژوهش اجتماعی را بویژه نسبت به انواع خطاهای واکنشی و محدودیت‌های محتوا و جمعیت مربوط به مصاحبه‌ها و پرسشنامه‌ها آسیب‌پذیر سازند. آنان تلفیق روش بدون واکنش را با روش پیمایش به منزله یک روش اصلاحی پیشنهاد می‌کنند. منابع خطای عمومی روش‌های بدون واکنش کمتر از منابع خطای عمومی دیگر انواع روش‌های پژوهش نیست. اما روش‌های بدون واکنش به منزله جزیی از طرحی پژوهشی

بدین دلیل سودمندند که به نسبت از منابع مشخص خطای واکنشی که روش‌های دیگر را تهدید می‌کنند، مبرا هستند.

ذکر این نکته آموزنده است که در همان زمان که برخی از دانشوران اجتماعی بر استفاده از پیمایش‌های مربوط به بزه‌دیدگی جنایی به منزله روشی اصلاحی برای اعتماد بسیار زیاد به داده‌های بایگانی شده ناقص پلیس در مطالعه جرم تأکید می‌ورزیدند، وب و همکارانش بر استفاده بیشتر از روش بدون واکنش تأکید داشتند. درس‌های آنان در این جا روشن است (۱) اعتماد بیش از حد بر هر نوع روش، صرف‌نظر از امتیازهای آن از هر جهت، مسئله‌ساز است؛ زیرا آن روش نمی‌تواند از منابع مشخص خطایی که آن را تهدید می‌کند، مصون باشد، و (۲) اینکه کدام یک از روش‌های دیگر باید در پژوهش چند روشی مورد استفاده قرار گیرد، به شدت بستگی به این دارد که کدام روش‌ها پیشتر مورد استفاده قرار گرفته است.

اما تکرارهای روش شناختی^۱ نیز حایز اهمیت‌اند. گرچه آنها در معرض خطر سوگیری یک روشی^۲ هستند، اما قابلیت اعتماد روش‌ها و یافته‌ها را می‌آزمایند. به همین دلیل، کمپل (۱۹۵۷) «آزمایش‌های انتقال»^۳ را پیشنهاد کرده است. آزمایش‌های انتقال مطالعات چند روشی هستند (که ممکن است شامل روش‌هایی غیر از آزمایش کردن باشند) که هم تکرار مفهومی^۴ پیشین-مطالعه ایده‌های یکسان با یک نوع روش متفاوت- و هم تکرار روش شناختی را با هم ترکیب می‌کنند. تکرار مفهومی از تهدید سوگیری تک روشی علیه اعتبار مصون است، در حالی که تکرار روش شناختی کار آزمون قابلیت اعتماد یافته‌های پیشین را انجام می‌دهد و با شکل جدیدی از مقایسه، یافته‌های حاصل از تکرار مفهومی را مورد مقایسه قرار می‌دهد. مطالعات انتقال^۵، بویژه زمانی مناسبند که فاصله زمانی قابل توجهی بین پژوهش کنونی و مطالعاتی که در حال تکرار شدن هستند، سپری شده باشد. در این صورت، ناتوانی در تکرار یافته‌های پیشین ممکن است به دلیل دگرگونی اجتماعی اساسی در فاصله بین مطالعات باشد و نه نبود قابلیت اعتماد (در صورت تکرار روش شناختی) یا

1. methodological replication

2. monomethod bias

3. transition experiment

4. conceptual replication

5. transition studies

استفاده از یک روش پژوهش دیگر (در صورت تکرار مفهومی). مطالعات انتقال با مقایسه این دو نوع تکرار و نیز مقایسه مطالعات گذشته، این تفسیرهای مختلف را دسته‌بندی و مرتب می‌کند.

سوم، واقع‌گرایی، تعمیم‌پذیری، استدلال علی دقیق و مبراً بودن از خطای واکنشی، همگی جزء اهداف مطلوب پژوهش هستند. اما، چنانکه ارزیابی بالا درباره روش‌ها نشان می‌دهد، اگر انواع مختلف روش‌های پژوهش در خصوص این اهداف به نسبت تخصصی شود، آنگاه دلیل خوبی برای این تردید وجود دارد که مطالعاتی که تنها بر یک نوع روش پژوهش متکی هستند، می‌توانند تمام اهداف را به خوبی تحقق بخشند. و در واقع، عمومی‌ترین انتقادات از انواع پژوهش‌های اجتماعی به شرح زیر است:

- پژوهش‌های غیر میدانی تصنعی و سطحی‌اند،

- پژوهش‌های غیر پیمایشی به لحاظ تعمیم‌پذیری ضعیف هستند.

- روش‌های واکنشی در معرض خطای واکنشی و محدود به آزمودنی‌هایی هستند که

باید با پژوهشگر همکاری کنند، و نیز مربوط به رویدادهای زمان حال هستند.

البته، فئونی جبرانی وجود دارند که برای فایق آمدن بر محدودیت‌های ذاتی هر یک از سبک‌های پژوهشی فوق طراحی شده‌اند. برای مثال، تحلیل آماری داده‌های پیمایش برای جبران فقدان کنترل آزمایشی در پیمایش‌ها در نظر گرفته شده است. اما اغلب هر سبک از نقاط قوت ممتازی برخوردار است. برای مثال، گرچه پژوهشگران غیر آزمایشی ابزارهای مبتکرانه‌ای برای تعیین اینکه آیا متغیر X علت متغیر Y است، یا برعکس، ابداع کرده‌اند، پژوهشگران آزمایشی - چنانکه آندرسون و کارل اسمیت خاطر نشان ساخته‌اند - راه‌حل ساده‌ای برای این مسئله دارند: «آزمایشگر می‌داند خود او متغیر X را ایجاد کرده است» (آندرسون و کارل اسمیت، ۱۹۶۸: ۸). بنابراین، اگرچه کاربرد ماهرانه یک روش واحد ممکن است قدرت و کارایی انواع دیگر روش‌ها را داشته باشد، اما نتایج آن قانع‌کننده‌تر از زمانی نیست که انواع روش‌ها در عمل به کار گرفته می‌شود تا بهترین نتیجه مورد انتظار را بدهد. بنابراین، در ترکیب روش‌هایی که قدرت متفاوت اما تکمیلی دارند، امتیازهای آشکاری وجود دارد. برای مثال، پژوهشگر می‌تواند فرضیه‌ای را هم از طریق آزمایش - برای تعیین دقت علی آن - و هم با داده‌های پیمایشی - برای تعیین قابلیت تعمیم آن به جمعیت بزرگ

غیر آزمایشی- مورد آزمون قرار دهد. از آنجا که روش‌ها تخصصی هستند، به گفته زلدیچ (۱۹۶۲) «ما، با روش‌های مختلف اغلب به منزله انواع کاملاً مختلف مطالعه رفتار می‌کنیم تا به منزله جنبه‌هایی از یک مطالعه که به لحاظ تحلیلی متفاوت‌اند.» (زلدیچ، ۱۹۶۳: ۵۷۶). اما در رویکرد چند روشی، روش‌های پژوهشی مختلف با هم ترکیب می‌شوند و یک نظریه را مورد آزمون قرار می‌دهند و نتایج تجربی حاصل از آزمون آن نظریه در هم تلفیق می‌شوند. چهارم، گرچه هر یک از این روش‌ها از جنبه‌های خاصی قوی‌تر از روش‌های دیگر است، هر یک از این چهار روش، هر قدر هم که نقاط قوت بیشتری داشته باشند، چندان کامل نیست و بهتر است از تأیید یافته‌های روش‌های دیگر بهره‌مند شود. همچنین هیچ روشی چندان ناکامل نیست و می‌تواند میزانی از تأیید را حتی در حوزه‌های به نسبت ضعیف به دست دهد. برای مثال، بلیلاک (۱۹۶۴) از سودمندی شفاف‌سازی استدلال‌های علمی مطالعات آزمایشی تکمیلی با مطالعات غیرآزمایشی سخن به میان می‌آورد؛ زیرا «احتمال کمتری وجود دارد که تأثیرات مخرب یکسان در هر دو مطالعه بروز کند.» (بلیلاک، ۱۹۶۴: ۱۳۱)

سیبر (۱۹۷۳) نیز این اصل را مطرح کرده است که روش‌های به نسبت قوی می‌توانند از روش‌های ضعیف‌تر کمک بگیرند، و برعکس. وی خاطرنشان می‌کند، پژوهش پیمایشی می‌تواند با کمک به ایجاد تعمیم‌پذیری مشاهدات میدانی به کار میدانی یاری رساند، کار میدانی نیز می‌تواند به وسیله مصاحبه‌های آگاهی‌دهنده، دقت یک پیمایش را بررسی کند. این همکاری، بویژه زمانی ارزشمند است که میزان پاسخ به پرسش‌های پیمایش در سطح پایین باشد. تعمیم‌پذیری نتایج پیمایش نه تنها به فنون نمونه‌گیری بلکه به میزان علاقه‌مندی پاسخگویان به همکاری بستگی دارد. اگر پاسخگویان از پاسخ دادن خودداری ورزند، آنگاه پژوهشگران باید نسبت به یافته‌های پژوهشی ابراز تردید کنند، زیرا پاسخگویانی که از پاسخ دادن خودداری کرده‌اند، ممکن است به طور معنی‌داری متفاوت از کسانی باشند که پاسخ داده‌اند. مصاحبه‌های آگاهی‌دهنده می‌توانند استنباط‌هایی را که از پیمایش‌های کم پاسخ به دست آمده است، بررسی کنند. سیبر همچنین نشان داده است، هر چند کار میدانی می‌تواند با فراهم ساختن چهارچوب‌های نظری که دارای پایه تجربی برای پژوهش پیمایشی هستند، واقعیت‌گرایی پیمایشی را کمال بخشد، پیمایش‌ها نیز سطح واقع‌گرایی

نظری کار میدانی را بالا می‌برند. برای مثال، یک پیمایش می‌تواند از «خطای کل نگرانه»^۱ گرایش مشاهده‌گر میدانی به هم‌ارز تلقی کردن همه جنبه‌های یک موقعیت اجتماعی، اعم از اینکه هم‌ارز باشند یا نباشند، بر حذر باشد. (سیبر، ۱۹۷۳: ۱۳۵۴)

پنجم، نیاز به تأیید به وسیله روش‌های مختلف با این واقعیت درک می‌شود که در پژوهش اجتماعی، اغلب روش مناسب آرمانی برای مطالعه یک پژوهش خاص ناممکن است. برای مثال، آزمایش، روشی آرمانی برای آزمون استدلال‌های علمی است. اما قید و بندهای عملی و اخلاقی، استفاده از این روش را آنچنان محدود کرده است که اکنون بسیاری از فرضیه‌های علمی (یا شاید اکثر آنها) به صورت آزمایشی مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند. یا اگر هم به صورت آزمایشی مطالعه شوند، آزمایشگران فرضیه‌های خود را به شیوه‌هایی عملیاتی می‌کنند که واقعیت‌گرایی و قابلیت تعمیم نتایج آنها را زیر سؤال می‌برد، بخصوص زمانی که حیوانات و نه انسان‌ها را مورد آزمایشی قرار می‌دهند.

بحث کمپل و استنلی درباره نیمه آزمایش‌ها و بخصوص در طرح نیمه آزمایشی «ترمیمی»^۲ (۱۹۶۳)، الگویی را برای پژوهش‌های چند روشی فراهم می‌سازند که در آنها هیچ یک از روش‌های پذیرفته شده به تنهایی نمی‌توانند نوید شواهد قانع‌کننده‌ای را بدهند. طرح نیمه آزمایشی ترمیمی مانند بسیاری از شگردهای چند روشی، شامل اتخاذ روالی در یک پژوهش است که اغلب در مطالعات مستقل مورد استفاده قرار می‌گیرد. کمپل و استنلی نشان می‌دهند که در یک روش ناقص ممکن است یک یا چند فرضیه رقیب قابل قبول حذف شوند؛ اما با قرار دادن چند مورد از این روش‌ها در کنار هم در یک طرح پژوهشی، ممکن است انواع فرضیه‌های رقیب کنار گذاشته شوند و تنها یک فرضیه که نویددهنده‌تر از بقیه است، باقی بماند. آنان می‌نویسند، «به یاد داشته باشید که 'اعتبار' آزمایش شرط اصلی قابل قبول بودن نظریه‌های رقیب است». (کمپل و استنلی، ۱۹۶۳: ۳۶)

در این زمینه، توصیه وب و همکارانش (۱۹۶۶: ۱۷۵-۱۷۴) بویژه برای انتخاب روش‌های پژوهش، مناسب به نظر می‌رسد. آنان می‌گویند، عقل متعارف^۳ درباره انتخاب روش‌های پژوهش آن است که پرسیم کدام روش واحد برای مسئله پژوهش من مناسب‌تر از همه

1. holistic fallacy

2. patched – up

3. conventional wisdom

خواهد بود؟ آنگاه تأکید می‌کنند که به جای آن بپرسیم: «کدام مجموعه از روش‌ها بهترین خواهند بود؟» و آنان بهترین راه را انتخاب مجموعه‌ای از روش‌ها می‌دانند که «با صرف منابع قابل قبول» این امکان را فراهم می‌سازند که بیشتر فرضیه‌های رقیب جدی را که در حل مسئله دخیل هستند، بیازماییم.

ششم، مرحله شکل‌گیری مسئله پژوهش اعم از مرحله شکل‌گیری تاریخی آن در حوزه تحقیق، یا مرحله شکل‌گیری آن در یک پژوهش خاص اغلب به منزله منطقی برای انتخاب یک روش تحقیق به جای روشی دیگر است. معمولاً گفته می‌شود، هنگامی که یک رشته به مرحله بلوغ می‌رسد یا زمانی که یک طرح تحقیقاتی پیشرفت می‌کند، مسائل دقیق‌تر تعریف می‌شوند و روش‌ها به طور طبیعی از مطالعات میدانی اکتشافی و تحلیل داده‌های رخداد طبیعی به سوی استفاده فزاینده از پیمایش‌ها برای تأیید نظریه‌ها پیشرفت می‌کنند. اما در واقع پژوهش، چنانکه این مدل اشاره دارد، یک جهتی نیست. پژوهش، چه در رشته‌ها یا در طرح‌های خاص، به ندرت چنان منظم و بسامان است که در آغاز تنها اکتشاف لازم باشد و در پایان تنها اثبات. معمولاً این برداشت وجود دارد که پژوهش در آغاز باید به دقت بررسی و ارزیابی شود، و در پایان، یافته‌ها تبیین و مورد کندوکاو قرار گیرند. این روش‌ها آنقدر تخصصی نیستند که بتوان آنها را تنها در مرحله معینی از پژوهش به کار برد. برای مثال، سبیر (۱۹۷۳) منافع دو جانبه ادغام روش‌های میدانی و پیمایشی را در مراحل اکتشافی و انجام پژوهش نشان داده است.

سرانجام به کارگیری انواع روش‌ها به پرهیز از سوگیری‌های ذاتی روش شناختی و اصلاح آنها، یا حمایت از انواع نظریه‌ها یا علیه آنها کمک می‌کند. روش‌های پژوهش همچنین می‌توانند آشکارا، اما دقیق‌تر، انواع نظریه‌هایی را که ما می‌سازیم، و حتی نتایج آزمون‌هایمان را شکل دهند. برای مثال، اغلب پیشنهاد شده است پیمایش‌ها معمولاً با تمرکز بر پاسخگویی که به عنوان نمونه از طریق روش‌های آماری و نه براساس گروه‌های اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی استخراج شده‌اند. چنانکه در کار میدانی انجام می‌گیرد. نظریه‌های اجتماعی جزء نگرانه را ترجیح می‌دهند. اما سبیر (۱۹۷۳) معتقد است، کار میدانی، به سبب آنکه ریشه در مطالعات انسان شناختی دارد که بر احتمالات کوچک، دورافتاده، و بنابراین به نسبت همگن استوار است، ممکن است نسبت به نظریه‌های کل‌نگرانه دچار سوگیری شود.

آزمایش‌ها و پیمایش‌ها نیز ممکن است در برابر انواع مختلف نظریه‌ها دچار سوگیری شوند. آزمایش‌ها به شدت به امکان ارتباط‌های قوی علت و معلولی بین پدیده‌ها دلالت دارند، زیرا اگر این ارتباط‌های علت و معلولی بین پدیده‌ها وجود داشته باشند طرح آزمایش حقیقی برای آشکار کردن چنین ارتباطی همه امکانات لازم را فراهم می‌سازد. مطالعه پیمایشی نیز گرچه ممکن است ارتباط‌های علت و معلولی بین همان متغیرها را در جمعیت طبیعی فرضیه‌سازی کند، اما فنون پیمایشی علیت را مشهودتر از علیتی که به طور طبیعی در جمعیت وجود دارد، نشان نمی‌دهد و ممکن است این احتمال قوی را به وجود آورد که یک نوع نظریه به جای یک نظریه دیگر صورت‌بندی شود و در نهایت ممکن است یک نظریه پذیرفته یا رد شود.

صورت‌بندی مسائل پژوهش

مسائل پژوهشی پرسش‌هایی هستند که خلأ موجود در فهم یا در قطعیت شناخت ما را نشان می‌دهند. آنها یا به پدیده‌های مسئله‌مند^۱، رویدادهای مشاهده‌شده‌ای که در مقایسه با اندیشه‌های پذیرفته‌شده معمول یا معماگونه‌اند، یا به نظریه‌های پیچیده و اندیشه‌های متداولی که از سوی فرضیه‌های جدید به چالش کشیده می‌شوند، اشاره دارند. در این فصل، نخست نقش چنین پرسش‌هایی در فرایند پژوهش، و بویژه بحث جاری در میان دانشوران اجتماعی مبنی بر اینکه چه وقت و چگونه مسائل باید صورت‌بندی شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس به تأثیر روش شناختی بر تعریف مسائل و اینکه چگونه می‌توان از رویکرد چند روشی استفاده کرد تا پژوهش دقیق‌تر بر اصل مسائل پژوهش متمرکز شود، خواهیم پرداخت. سرانجام، به نقش نظریه در صورت‌بندی مسئله و اینکه چگونه رویکرد چند روشی در ایجاد پرسش‌های پژوهش، نظریه و پژوهش را به نحو دقیق‌تری مورد کاوش قرار می‌دهند، توجه خواهیم کرد.

نقش مسائل پژوهش در فرایند پژوهش

مسائل زندگی روزمره مشکلاتی هستند که در صورت امکان از آنها پرهیز می‌شود، اما مسائل پژوهشی مشتاقانه دنبال می‌شوند. تفاوت در آن است که مسائل پژوهشی از یک سو باعث وجود فرصت‌ها می‌شوند و از سوی دیگر دردسر سازند. از آنجا که شناخت علمی موقتی است، تمام یافته‌های تجربی و نظریه‌ها در اصل مسئله‌مند و بنابراین در معرض

1. problematic

پژوهش‌اند. اما هدف پژوهش، علاوه بر یافتن تأیید دقیق‌تر ادعاهای موجود ما نسبت به شناخت پدیده‌ها، همچنین در پی ایجاد ادعاهای جدید است. صورت‌بندی مسئله نخستین گام منطقی به سوی این هدف است. نورتراپ^۱ (۱۹۶۶) می‌نویسد: «تحقیق تنها زمانی آغاز می‌شود که موضوعی به طور قابل توجهی رضایت‌بخش نیست؛ زمانی که باورهای سنتی ناکافی یا مورد تردید هستند، زمانی که واقعیت‌های لازم برای حل تردیدهای فرد وجود ندارد و زمانی که فرضیه‌های به نسبت مرتبط حتی به تصور نمی‌آیند. آنچه فرد در آغاز تحقیق در اختیار دارد، صرفاً مسئله است.» (ص ۱۷)

صورت‌بندی مسئله پژوهش نیز کارکرد اجتماعی مهمی دارد. چنانکه مرتون، بروم^۲ و کاترل^۳ (۱۹۵۹) پیشنهاد می‌کنند، پژوهشگران باید توجهی را که پژوهش به یک مسئله معطوف داشته است و نیز منابع کمیاب دیگر مورد نیاز پژوهش را توجیه کنند: «نهاد اجتماعی علم هنگامی که این حق را به دانشمند می‌دهد تا ادعا کند که یک پرسش شایسته توجه هماهنگ او و دیگران است، این تعهد را از او می‌خواهد که آن ادعا را توجیه کند» (ص xix). دستیابی به نتایج پژوهشی معنادار شاید قوی‌ترین توجیه برای چنین ادعاهایی باشد، اما این توجیه را تنها باید پس از انجام پژوهش و هنگامی عرضه کرد که پژوهش موفق است. برعکس، یک مسئله پژوهشی جالب باید پیش از پژوهش، حمایت‌ها را جلب کند، و اگر به حد کافی قانع‌کننده باشد، حتی می‌تواند این حمایت را تا دوره‌های گاه بی‌حاصلی که پژوهشگران تجربه می‌کنند، حفظ کند.

اما، با وجود تقدم منطقی مسائل پژوهش در تحقیق، و اهمیت آنها (براساس توجهات پیشین)، صورت‌بندی یک مسئله، چنانکه جان دیویی تأکید می‌کند، در واقع موضوعی «پیش‌رونده» است. منظور دیویی آن است که صورت‌بندی‌های مسئله به خودی خود مسئله‌مندند و بنابراین به توجه مداوم نیاز دارند تا اطمینان حاصل شود که پرسش‌های پژوهش، آن را به سمت هدف مطلوب هدایت می‌کنند: «اگر خام‌اندیشانه تصور کنیم که مسئله موردنظر تعریف شده و روشن است، تحقیق در مسیر نادرستی ادامه خواهد یافت. از این‌رو این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان شکل‌گیری یک مسئله واقعی را چنان کنترل کرد که تحقیقات تکمیلی به سوی یک راه‌حل حرکت کنند؟» (به نقل از نورتراپ، ۱۹۶۶: ۱۳)

1. Northrop
3. Cottrell

2. Broom

چه زمان و چگونه مسائل را صورت‌بندی کنیم؟ یک مباحثه

گاهی ممکن است دانشوران علوم اجتماعی درباره موضوعی، حتی درباره استفاده از یک روش بسیار کارآمد برای صورت‌بندی مسائل پژوهش نیز اتفاق نظر نداشته باشند. بویژه، درباره طرح مسائل در پیش از پژوهش و نشان دادن ارتباط این مسائل با پژوهش‌های پیشین نیز اتفاق نظر وجود ندارد. بسیاری از دانشوران اجتماعی اعتقاد دارند که مسائل پژوهش باید تا حد امکان به همان اندازه ادبیات مناسب پژوهش از راه تحلیل دقیق صورت‌بندی شوند، مسئله و فرضیه‌هایی که ادبیات پژوهش عرضه می‌دارند، به طور منظم بیان گردند، و سپس داده‌ها گردآوری شوند. هدف آنان این است که پژوهش را به روشنی و به طور قاطع توجیه و پژوهشگر را به آزمون فرضیه ترغیب کنند. این امر این اطمینان را می‌دهد که هر مطالعه جدید، برای افزودن روشی منظم به کل دانش بشری از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. اما، بسیاری از دانشوران اجتماعی دیگر معتقدند که این سبک صورت‌بندی مسائل اغلب پرسش‌ها را در نطفه خفه می‌کند و مانع اکتشافاتی می‌شود که ممکن است رویکرد بازتری را برانگیزد.

این گروه دوم می‌گویند، بگذار مسائل و فرضیه‌ها در سراسر فرایند پژوهش پدیدار شوند و با مشاهدات تجربی جدید که پژوهشگر را به طرح پرسش‌های جدید و ارائه نظریه‌های تازه ترغیب می‌کنند، خود را نشان دهند. برای مثال، شاتزمن^۱ و اشتراوس (۱۹۷۳) می‌نویسند:

استفاده بی‌رویه از فرضیه‌ها و طرح مسئله ممکن است برای انجام برنامه آسان‌تر باشد، اما این کار همچنین انواع تجربه‌هایی را که او (پژوهشگر) می‌اندوزد و با آنها سر و کار دارد، محدود می‌کند. در پژوهش اصلی احتمال انسداد مفهومی^۲ در تحقیق کمتر است، زیرا همچنانکه کار اکتشاف ادامه می‌یابد و انواع جدید داده‌ها مفهوم‌سازی می‌شود، مسائل و فرضیه‌های جدید پدیدار می‌گردند. در نتیجه پژوهشگر به دور از قرار دادن سدی در برابر تجربه جدید خود، مسئله و فرضیه‌های خود را اصلاح می‌کند. البته اگر آنها را به طور

1. Schatzman

2. conceptual closure

آشکار بیان کرده باشد. و به طور همزمان مسئله و فرضیه‌های تازه را با مسئله و فرضیه‌های پیشین به کار می‌گیرد و یا این کار را به ترتیب به انجام می‌رساند. بدین ترتیب ارتباط بین مشاهده‌کننده و هدف مشاهده شده جرح و تعدیل می‌شود و این امکان به وجود می‌آید که در طول تحقیق، پرسش‌های جدید مطرح و به آنها پاسخ داده شود. (ص ۱۳-۱۲)

بیان مسئله به شکل بسیار ساخت‌مند در آغاز پژوهش در واقع ممکن است پژوهشگر را در موضعی ثابت در خصوص موقعیتی که مورد مشاهده قرار می‌گیرد، محبوس کند و نیز ممکن است پیدایش ایده‌های جدیدی را که شاید با تجربه جدید برانگیخته شوند، محدود سازد. اما باز بودن نیز هزینه‌هایی دربردارد. برای مثال، هوبر (۱۹۷۳) می‌گوید، اگر اجازه دهیم که جنبه‌های نوحاسته در هر موقعیت جدید در پژوهش مدام برای بازتعریف مسائل و فرضیه‌ها فشار وارد آورند، اغلب نظریه ایجاد شده در مسیر وضعیت موجود دستخوش سوگیری می‌شود. این کار وزن بیش از حدی به موقعیت خاص مورد مطالعه می‌دهد و توجه را از مسائلی که نظریه‌های دیگر مطرح ساخته‌اند، منحرف می‌کند، و مانع از آزمون نظریه می‌شود، زیرا بدیهی است داده‌های یکسان را نمی‌توان هم برای شکل دادن و هم برای آزمون فرضیه مورد استفاده قرار داد. با این دید، مسائل و فرضیه‌هایی که پیش آزمون شده‌اند (چنانکه شاتزمن و اشتراوس [۱۹۷۳] می‌گویند) انجام برنامه را بسیار ساده‌تر می‌کنند. آنها پژوهش را به سود نظریه آزمون شونده تنظیم می‌کنند و یک دیدگاه نظری مستقل از زمان و مکان به دست می‌دهند که پژوهشگران خیلی زود خود را در آن می‌یابند.

غلبه بر قیود روش شناختی در صورت‌بندی مسئله

در بحث بالا، هر دو دیدگاه به وضوح مزیت‌هایی دارند، اما در عمل، اینکه مسائل پژوهش در چه زمان و چگونه باید تعیین شوند، معمولاً بیشتر به سبک پژوهشی که انتخاب می‌شود و کمتر به مزیت‌های دو دیدگاه فوق بستگی دارد. توانایی روش‌ها برای پیش‌بینی انواع^۱، کمیت‌ها و کیفیت‌های داده‌هایی که ممکن است در یک مورد معین در

1. kinds

دسترس باشند، متفاوت است. برای مثال، پژوهشگران پیمایشی یا آزمایشگران نسبت به پژوهشگران میدانی معمولاً با اطمینان بیشتری می‌توانند بگویند که آیا داده‌های مناسب برای یک مسئله پژوهشی معین را می‌توان به راحتی گردآوری کرد یا خیر. کار میدانی، امکان دستیابی به منابع داده‌های بسیاری را فراهم می‌سازد، اما معمولاً از ابتدا نمی‌توان گفت که کدام داده‌ها واقعاً قابل حصول است. همچنین سلتینر، یهودا، دویچ و کوک (۱۹۵۹) نیاز به رویکرد «صبر کن تا بین چه پیش می‌آید» را در استفاده از منابعی مانند سوابق آماری متذکر می‌شوند: «استفاده از چنین داده‌هایی مستلزم توانایی طرح پرسش‌های گوناگونی درباره یک مسئله پژوهشی است... رهنمود اصلی برای استفاده از آمارهای موجود این است که پژوهشگر در خصوص شکل پرسیدن پرسش‌های پژوهش باید انعطاف‌پذیری خود را حفظ کند.» (ص ۳۱۸)

به علاوه، چنانکه در فصل چهار مشروح‌تر در این باره بحث خواهیم کرد، کاوش تجربی مسائل با استفاده از برخی روش‌ها، کم‌هزینه‌تر از روش‌های دیگر است. آزمایش‌های اکتشافی و پیمایش‌ها به یقین انجام‌شدنی هستند، اما معمولاً مطالعات میدانی و کاوش‌های اکتشافی از طریق اسناد معمولاً کم‌هزینه‌ترند، به جز شاید برای پژوهشگرانی که بودجه شخصی و امکانات زمانی و انرژی آنان انجام چنین مطالعاتی را «تامین» می‌کند. به علاوه اکتشافات از راه‌های مختلف برای روش‌های مختلف بروز می‌کنند. پژوهشگران میدانی و پژوهشگران بدون واکنش در نتیجه یافتن منابع داده‌های جدید و بررسی موقعیت‌های جدید احتمال بیشتری دارد که به اکتشافات دست یابند؛ در حالی که پژوهشگران پیمایشی و آزمایشگران به احتمال زیاد از طریق نوآوری‌ها در فنون مطالعه، نمونه‌گیری، یا تحلیل داده‌ها به یافته‌های موردنظر دست می‌یابند که می‌تواند با آزمون‌های دقیق‌تر فرضیه‌ها، یافته‌های غیرمنتظره (خوش‌اقبالانه) دیگری را نیز به دست دهد.

بنابراین، سبک‌های پژوهشی مختلف قید و بندهای متفاوتی را بر صورت‌بندی مسائل اعمال می‌کنند: قید و بندهای آزاد و باز در پاسخ به موقعیت حساس پژوهشی برای کار میدانی و پژوهش بدون واکنش، یا قید و بندهای برنامه‌ریزی شده برای پیمایش‌ها و آزمایش‌ها. راهبرد چند روشی، فرصت لازم برای غلبه بر این قید و بندهای روش شناختی را که به دست و پای صورت‌بندی مسئله می‌پیچند، فراهم می‌آورد و از این رو امتیازهای هر رویکرد را کسب و ایرادات آنها را برطرف می‌سازد.

برای مثال، سیبر (۱۹۷۳) به دیدگاه استینچکام^۱ (۱۹۶۴) درباره شش ماه کار میدانی در میان آموزگاران و مدیران یک دبیرستان برای صورت‌بندی فرضیه‌هایی که تحلیل داده‌های پیمایشی استینچکام را در آن دبیرستان هدایت کرد، اشاره می‌کند. سیبر (۱۹۷۳) نتیجه می‌گیرد، «در یک برنامه مناسب برای پژوهش پیمایشی نظری، به یک دوره کار میدانی درازمدت پیش از پیمایش نیاز است» (ص ۱۳۴۶). علاوه بر این، وی می‌گوید، شاید این موضوع که او نتوانست درباره استخراج یک نظریه هدایت‌کننده پیمایشی از درون کار میدانی مثال‌های بیشتری به دست دهد، عمومیت داشته باشد، زیرا «بیشتر پژوهشگران از آشنایی شخصی پیشین خود با موقعیت، تنها به طور گذرا یاد می‌کنند، آشنایی‌ای که ایده‌های مشخص و روشنی را برای پژوهش به ارمغان می‌آورند.» (ص ۱۳۴۵). برای مثال، سیبر (۱۹۷۳) به شرح سرگذشت لیست (۱۹۶۴) درباره تجربه کودکی خود از عضویت پدرش در «اتحادیه بین‌المللی حروف‌چینان»، همراه با کار کلاسیک رابرت میچل و الکسیس دوتوکویل اشاره می‌کند که به مسئله پژوهشی که لیست و همکارانش در مطالعه پیمایشی کلاسیک *دموکراسی اتحادیه‌ای* (۱۹۵۶) صورت‌بندی کردند و مورد آزمون قرار دادند، اشاره می‌کند. چنانکه دیویی می‌گفت، صورت‌بندی درست مسائل پژوهشی برای حل آنها مهم و تعیین‌کننده است، البته این مطلب نیز مهم و تعیین‌کننده است که هیچ منبع معتبر بالقوه‌ای - صرف‌نظر از اینکه چقدر «غیر علمی» به نظر آید - نباید نادیده گرفته شود.

به علاوه، سیبر (۱۹۷۳) نشان می‌دهد که با وجود «یک ستیز تاریخی بین پژوهش کیفی میدانی و پژوهش پیمایشی»، در بسیاری از مطالعات بین این دو سبک پژوهشی همبستگی‌هایی وجود داشته است (ص. ۱۳۳۵). وی خاطر نشان می‌سازد که پژوهش میدانی برای تعیین ساخت نظری مسائلی که بعداً در پیمایش‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرند، برای تعیین و دستیابی به شناخت مسئله مرتبط با جمعیت‌هایی که مورد پیمایش قرار می‌گیرند، و همچنین صورت‌بندی مجدد مسائل به کمک تفسیر یافته‌های شگفت‌انگیز پیمایش و ارتباط آماری بین متغیرها به کار می‌رود. وی همچنین نشان می‌دهد که در تعیین مواردی که باید روی آنها کار میدانی انجام داد اثبات، تأیید و ایجاد تعمیم‌پذیری مشاهدات میدانی،

1. Stinchome

و روشن کردن مشاهدات توضیح‌ناپذیر یا بد تعبیر شده، از روش‌های پیمایشی استفاده می‌شود.

ایجاد نظریه‌ها در برابر تأیید نظریه‌های موجود

اینکه چه زمان و چگونه مسائل پژوهشی را صورت‌بندی کنیم، ارتباط نزدیکی با اهمیت نسبی ایجاد نظریه‌ها در برابر تأیید نظریه‌های موجود دارد. چنانکه در فصل دو توضیح داده شد، هم ایجاد و هم آزمون تجربی نظریه‌ها، جزء فعالیت‌های مهم پژوهشی است، اما آنها کارکردهای متفاوتی در کنکاش علمی دارند. دست‌کم از دهه ۱۹۶۰، ایجاد موازنه شایسته بین این دو جنبه پژوهشی، به یکی از موضوعات بحث‌انگیز در علوم اجتماعی تبدیل شده است.

برای مثال، گلیسر و اشتراوس که در سال ۱۹۶۷ درباره جامعه‌شناسی قلمفرسایی می‌کردند، می‌گویند:

«تأییدپذیری حرف اصلی جامعه‌شناسی امروز است. سه دهه پیش تصور می‌شد که ما نظریه‌های فراوانی داریم، اما شمار اندکی از آنها تأیید شده‌اند، اما بسیاری از این نظریه‌ها با پیشرفت بسیار فزاینده روش‌های کمی تأیید شدند. با تأکید بر تأیید نظریه‌های موجود، کشف نظریه‌های جدید از اهمیت افتاد و در برخی از دانشگاه‌ها کاملاً نادیده گرفته شد.» (ص ۱۰). گلیسر و اشتراوس (۱۹۶۷) می‌گویند تأکید بر تأیید نظریه‌های موجود، پژوهشگران را از جستجوی حوزه‌های جدید مسئله دور نگه داشت و از اذعان آنان به ماهیت اکتشافی کارشان جلوگیری کرد؛ در مقابل، استفاده نامناسب از منطق و سخن پراکنی اثبات‌پذیرانه^۱ ترغیب شد؛ توسعه و استفاده از روش‌های تجربی منظم برای ایجاد و نیز آزمون نظریه‌ها منع شد. گلیسر و اشتراوس برای جبران تأکید بیش از حد بر تأییدپذیری، پافشاری کردند پژوهش‌هایی که برای نظریه‌های «باز کاوی»^۲ تجربی طراحی می‌شوند باید به منزله نوعی فعالیت علمی اجتماعی مشروع و مستقل از تأییدپذیری به رسمیت شناخته شوند. آنان کشمکش بین ساختن نظریه و آزمون تجربی آن را ضروری نمی‌دانستند، اما

1. verificationnal

2. experimentally grounded theory

فکر می‌کردند که کشمکش‌های اجتماعی و روان‌شناختی که مخالفت میان تمایل به ایجاد نظریه و نیاز به کارآزمودگی برای تأیید را نشان می‌داد، (ص ۲) آنچنان قوی بود که انتخاب نظریه‌سازی به منزله یک هدف پژوهشی درست امری اساسی به شمار می‌آمد: «هنگامی که ایجاد [نظریه] به منزله هدف اصلی یک پژوهش معین به وضوح به رسمیت شناخته نشده است، این امر می‌تواند به سرعت با نقدهای دوگانه شواهد دقیق و فرضیه‌های تأییدشده از بین برود.» (ص ۲۸)

اگر ما بپذیریم که ایجاد نظریه‌های تجربی جایگزینی برای تأیید تجربی نیست، آنگاه ساختن نظریه‌ها بدون توجه به آزمون، هیچ مسئله منطقی ویژه‌ای را به وجود نمی‌آورد، اما ممکن است به لحاظ روش شناختی ایجاد مشکل کند. یک مشکل جدی آن است که نظریه‌هایی که اغلب به طور تجربی ساخته می‌شوند، از روش‌های پژوهشی‌ای استفاده می‌کنند که با روش‌های لازم برای تأیید آنها متفاوت است.

هر سبک پژوهش اجتماعی را می‌توان هم برای ایجاد و هم برای تأیید نظریه‌ها به کار برد. اما در واقع، مطالعاتی که صرفاً به ایجاد نظریه تأکید دارند بیشتر بر منابع داده‌های کار میدانی یا بدون واکنش متکی هستند تا بر آزمایش‌ها و پیمایش‌ها، و اغلب بر مشاهده و تحلیل کیفی استوارند تا تحلیل کمی. بنابراین، انتقال از پژوهش ایجاد^۱ به تأییدی ممکن است شامل جابه‌جایی روش‌شناسی و نیز تغییر در کانون صورت‌بندی مسئله شود. چنانکه در فصل دو آمد، مطالعه یک نظریه با روش‌های پژوهش مختلف فرصتی را برای آزمون آن نظریه فراهم می‌سازد، اما به کارگیری یک روش جدید یا متفاوت نیز مشکلاتی را به بار می‌آورد. برای مثال، ممکن است معلوم نباشد که مفاهیم و گزاره‌هایی که از طریق مطالعات میدانی کیفی ایجاد شده‌اند، چگونه به طور مناسبی با پیمایش‌ها یا آزمایش‌های کمی سنجیده یا عملیاتی می‌شوند. یا برعکس، و معلوم نباشد برای آزمون نظریه‌ای که از پیمایش‌ها یا آزمایش‌ها استخراج می‌شود، چگونه باید یک مطالعه میدانی را طراحی کرد.

همچنین ممکن است این پرسش‌ها مطرح شود که آیا روش جدید برای محتوای نظریه مناسب است یا آیا فرضیه‌های عملیاتی که با آنها روش ما مورد آزمون قرار می‌گیرد،

درواقع معرف آن نظریه هستند، و در نهایت آزمون موفق و کاملی را به دست می‌دهند یا خیر. برنشتاین^۱، کلی^۲ و دوایل^۳ (۱۹۷۷) در صورت‌بندی و آزمون فرضیه‌هایی که از نظریه‌های کنش متقابل نمادی درباره کژروی استخراج کرده بودند، با این نوع مشکلات روبه‌رو شدند. نظریه‌های کنش متقابل نمادی در مطالعات کیفی میدانی ایجاد شده بودند. راهبرد برنشتاین و همکارانش این بود که مشاهده کیفی میدانی را با تحلیل کمی مصاحبه‌ها و سوابق دادگاهی گردآوری شده از نمونه بزرگ‌تری از «خواننده‌های» (مدعی علیه) جنایی ترکیب کنند. این رویکرد چند روشی، که مثالی از مطالعه انتقالی است که در فصل دو توصیف شد، به آنان این امکان را داد تا از داده‌های کار میدانی برای کمک به طرح و تفسیر پیمایش و بخش اسنادی مطالعه خود استفاده کنند. همچنین این رویکرد به آنان اجازه داد نسبت به انواع مشاهدات میدانی دست اول که نظریه‌های اولیه را ایجاد کرده بودند، صریح و دقیق برخورد کنند. از این‌رو آنان بدون نادیده گرفتن دقت کمی لازم برای تأیید یا تعمیم‌پذیری که نمونه بزرگ‌تر آنان به دست داده بود، واقع‌گرایی توصیفی را حفظ کردند.

آشکارسازی تجربی مسائل پژوهش

هنگامی که مطالعه‌ای منتشر می‌شود، مهم نیست که آیا مسئله پژوهش باعث مطالعه شده است یا مسئله پژوهش از درون مطالعه پدیدار شده است. مسئله پژوهش با انتشار آن، به حوزه عمومی وارد می‌شود و مسئولیت آن نه تنها برعهده نویسنده پژوهش، بلکه برعهده تمام کسانی است که به لحاظ تخصصی به آن حوزه پژوهشی علاقه‌مندند. در آن مقطع، مسئله اصلی آن است که بعداً با مسئله پژوهش چه باید کرد. پژوهش درباره یک مسئله، با یک مطالعه واحد پایان نمی‌پذیرد. همچنین همان‌گونه که برای یک مسئله راه‌حل نهایی وجود ندارد، در حقیقت نمی‌توان برای آن صورت‌بندی نهایی نیز ارائه داد. همه پژوهش‌ها، چنانکه در فصل دو آمد، همواره به نوعی ساده‌سازی مسئله مورد پژوهش می‌پردازند. با توجه به وجود محدودیت در منابع، نظریه‌ها و روش‌ها، این مطلب گریزناپذیر است. اما، هر یک از مطالعات جداگانه جدید در یک رشته [علمی]، یا هر مرحله از مطالعه در یک

1. Brenstein

2. Kelly

3. Doyle

برنامه پژوهشی معین با طرح برخی موضوعات (از قبیل موضوعاتی که در فصل دو با «پرسش‌های شک برانگیز» مطرح شد) جنبه‌های جدیدی از مسئله را آشکار می‌سازند که پژوهش‌های پیشین نمی‌توانستند آنها را مورد توجه قرار دهند.

دو روال صورت‌بندی مسائل پژوهش که مورد بحث قرار دادیم، با هم متفاوتند، زیرا یکی به مطالعات گذشته می‌نگرد و دیگری به کار جاری نظر دارد. اما این دو روال از یک جهت با هم شباهت دارند؛ هر دو به جای اتکا به روش‌های غیر تجربی از قبیل تامل، تفکر و گمانه‌زنی یا تحلیل محض منطقی ایده‌ها، بر کاوش تجربی متکی هستند. این بدان معناست که مسائل پژوهش چه از پژوهش‌های جاری پدیدار شوند و چه از کارهای پیشین استخراج گردند، روش‌های پژوهش در این فرایند به طور مستقیم دخیل هستند. هر مسئله پژوهشی که مبنای تجربی دارد، دارای یک جزء روش شناختی و نیز بنیادی است، و ممکن است این جزء روش شناختی نیز بر پنداشت‌های ما مبنی بر اینکه کدام پدیده‌ها و نظریه‌های خاص مسئله آمیزند، تأثیر بگذارد. بنابراین یکی از پرسش‌های اصلی که مطرح می‌شود این است که چگونه روش‌هایی که در پژوهش به کار گرفته می‌شوند، به طور مستقیم بر صورت‌بندی مسائل پژوهش تأثیر می‌گذارند؟

اهمیت اساسی روش شناختی

برای مثال، دویچر با فاش کردن یکی از ساده‌سازی‌های مهم پژوهش برای سیاستگذاری اجتماعی که در خلال دهه ۱۹۶۰ انجام گرفت، موضوع تأثیر روش شناختی را مطرح ساخت. وی به اعتقاد بسیار زیاد به پژوهش پیمایشی در آن زمان اشاره می‌کند و می‌گوید، این اعتقاد به پیمایش‌ها با این فرض که پاسخ‌های شفاهی [پاسخگویان پرسشنامه] بازتاب تمایلات و گرایش‌های رفتاری [آنان] است، دانشوران اجتماعی را به ساده‌انگاری بیش از حد مسائل پژوهش هدایت می‌کند. دویچر تصریح کرد، پژوهشگرانی که مسائلی مانند تبعیض نژادی و قومی را مورد مطالعه قرار می‌دادند، تنها با این فرض می‌توانستند براساس داده‌های پرسشنامه و مصاحبه صرف به استدلال علی بپردازند. وی تأکید کرد، اما این فرض یک موضوع مهم را که در اوایل دهه ۱۹۳۰ از مطالعات اکتشافی میدانی پدیدار شده بود، نادیده می‌گرفت: گفتار و کردار آدم‌ها همیشه با هم منطبق نیستند. دویچر برای اصلاح

این ساده‌انگاری بیش از حد تکیه کرده که باید مسئله «نگرش [پاسخگویان] در برابر عمل، [آنان]» که نادیده گرفته شده است، به طور منظم‌تری صورت‌بندی شود و نیز یک فناوری پژوهشی جدید، و نوعی رویکرد چند روشی باید ایجاد گردد تا هر دو جنبه‌های نگرشی و رفتاری را در مسائل مربوط به سیاستگذاری دربرگیرد.

اکنون مسئله نگرش [پاسخگویان] در برابر عمل [آنان] موضوع اصلی پژوهش چند روشی است. اما هنگامی که دویچر آن را در سال ۱۹۶۶ مطرح کرد، موضوع تقریباً نادیده گرفته شد. حوزه‌های جدید کاوش، جایی که قاعدتاً هنوز ناشناخته است، نوید مسائل پژوهشی سازنده را می‌دهد. اما ممکن است صورت‌بندی مسائل از ابتدا دشوارتر از صورت‌بندی مسائل در حوزه‌های توسعه یافته‌تری باشد که در آنها مجموعه‌هایی از تعمیم‌ها و نظریه‌های تجربی از قبل ایجاد شده است. این مطلب زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که دویچر (۱۹۶۶) به موضوع نگرش در برابر عمل پرداخت:

ما درباره ارتباط بین آنچه مردم می‌گویند و آنچه انجام می‌دهند. نگرش‌ها و رفتارها، احساسات^۱ و اعمال^۲، سخن‌سرایی‌ها^۳ و کنش‌های متقابل، کلمات^۴ و کردارها^۵ - هنوز چیزی نمی‌دانیم. ما آنقدر کم می‌دانیم که من حتی نمی‌توانم واژگان مناسبی برای تفاوت گذاشتن بین آنها بیابم! آنان تحت چه شرایطی حرفی می‌زنند و دقیقاً برعکس آن رفتار می‌کنند؟ با وجود این واقعیت که همه این موارد مشاهده و گزارش شده است، تلاش‌های اندکی برای نظم دادن به این مشاهدات صورت گرفته است. (ص ۲۴۲)

هنگامی که پژوهش درباره یک مسئله ادامه می‌یابد و پژوهشگران آن را به شیوه‌های مختلفی مطرح می‌سازند، آن مسئله به طور ایده‌آل (چنانکه دیویی اشاره کرد) باز می‌شود و ابعاد تازه‌ای از آن آشکار می‌گردد و به این ترتیب حل مسئله آسان‌تر می‌شود. هر یک از روش‌های پژوهش موجود، یک عنصر اصلی در این فرایند است که در مجموع، نوعی

- | | |
|------------------|----------|
| 1. sentiments | 2. acts |
| 3. verbalization | 4. words |
| 5. deeds | |

دیدگاه تجربی چند وجهی از پدیده‌ها و نظریه‌های مورد بحث در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. این دیدگاه، پژوهشگران را قادر می‌سازد که مسائل را به شیوه‌ای صورت‌بندی کنند که هم نسبت به پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی و هم نسبت به نتایج مبهم نظریه‌های ما، حق مطلب را بیشتر ادا می‌کند. برای مثال، فصل یک نشان داد که امروزه برای سنجش انواع مختلف جرایم، روش‌های متنوعی به کار می‌رود که موجب مفهوم‌سازی دقیق‌تر پدیده کژروی جنایی می‌شود. فصل دو نیز به کارگیری روش‌های چندگانه‌ای را نشان داد که به پژوهش‌ها امکان می‌دهد نتایج تجربی یک نظریه را به طور کامل‌تر مورد توجه قرار دهند.

اما به کارگیری انواع روش‌ها نیز فرایند صورت‌بندی مسئله را پیچیده می‌کند، زیرا اغلب، انواع مختلف روش‌های پژوهش پاسخ‌های متناقضی به پرسش‌های یک پژوهش می‌دهند. برای مثال، دویچر (۱۹۶۶) به مسئله رویکرد در برابر عمل [آزمودنی‌ها] پی برد. این موضوع با این واقعیت دچار ابهام می‌شود که مطالعات آزمایشی عموماً هماهنگی بیشتری را بین گفتارها و کردارهای آزمودنی‌ها گزارش می‌دهند تا مطالعات مشاهده‌ای میدانی. هنگامی که چنین تناقض‌های به هم پیوسته روش شناختی در جریان طرح مسئله پدیدار می‌شوند، این تردید به وجود می‌آید که شاید آنها ناشی از ویژگی‌های نظری نامرتبط روش‌های مختلف به کار رفته باشند تا از پیچیدگی ذاتی مسئله. یافته‌های ناهماهنگ مستلزم صورت‌بندی مجدد مسئله پژوهش هستند. هنگامی که این ناهماهنگی‌ها پیچیدگی ذاتی پیش‌بینی نشده را منعکس می‌سازند، آنگاه باید مفاهیم و گزاره‌ها را به شکل دیگری درآورد تا آن پیچیدگی برطرف شود. اگرچه گاهی برای دستیابی به واقعیت‌گرایی نظری، نظریه‌های پیچیده ضروری هستند، اما برتری با سادگی و صراحت است. درواقع، اگر یافته‌های پژوهشی متناقض از تأثیرات روش شناختی ناشی شوند، و بتوان آنها را چنان نشان داد که با نظریه‌های موجود هماهنگ باشند، هنگامی که آن تأثیرات برطرف شوند، اعتبار نتایج پژوهش نیز بیشتر خواهد شد.

بدیهی است ماهیت زندگی اجتماعی آنقدر تنوع دارد که یافته‌های ناهماهنگی را به وجود آورد، اما روش‌های پژوهش اجتماعی نیز متنوع است. تنها با تحلیل روش‌های به کار گرفته شده برای دستیابی به یافته‌های پژوهش می‌توان تعیین کرد که هر مجموعه معینی از یافته‌ها کدام منبع ناهماهنگی را نشان می‌دهد. برای مثال، هاولند (۱۹۵۹) مشاهده کرد که

در کتاب‌های درسی دهه ۱۹۵۰ که بدون توجه به تفاوت در روش‌شناسی به بیان تأثیرات ارتباطات بر افکار می‌پرداختند، اغلب در یافته‌های پژوهش تناقض‌های اساسی گزارش می‌شد، و این در حالی بود که در روش آزمایش بیش از روش پیمایش تأثیر ارتباطات بر افکار قابل مشاهده بود. اما هاوُلند دریافت که با کاوش دقیق‌تر، می‌توان این تناقض‌های آشکار را بر حسب ویژگی‌های خاص^۱ این دو نوع روش مختلف تبیین کرد و ممکن است نیازی به تبیین‌های نظری جدید نباشد. به طور خلاصه، استفاده منحصر به فرد از یک نوع روش پژوهش واحد می‌تواند مسائل پژوهشی را بیش از حد ساده کند، و استفاده از انواع مختلف روش‌های پژوهش، بدون مقایسه نظام‌مند نتایج آنها و بدون شناخت تأثیرات روش شناختی احتمالی، مسائل را پیچیده - یا به انحای مختلف پیچیده‌تر از آنچه که واقعاً هستند - می‌کند.

مسائل پژوهشی برخاسته از پژوهش چندروشی

پژوهش چند روشی می‌تواند در سامان دادن و حل مسائل بنیادی و روش شناختی کمک کند. اما حتی این رویکرد هم نمی‌تواند نتایجی فارغ از روش^۲ به دست دهد. هیچ سبک پژوهشی نمی‌تواند این کار را انجام دهد؛ شناخت ما همواره تا حدی با چگونگی رسیدن به آن شکل می‌گیرد. بنابراین، مطالعات چند روشی باید حتی‌الامکان پاسخگوی پرسش‌های مطرح شده در پژوهش باشد. مسئله مهم آن است که وقتی مشخص شد یافته‌های دو یا چند روش با هم اختلاف دارند، چگونه به تحقیق پردازیم.

چنانکه در فصل یک گفتیم، همگرایی نتایج روش‌های مختلف، اطمینان به هر روش را افزایش می‌دهد، اما نتایج متناقض، تحلیل مجدد روش‌ها را ایجاد می‌کند - هم در ارتباط با یکدیگر و هم در ارتباط با مسئله اصلی پژوهش. (در فصل شش و هفت خواهیم دید که یافته‌های همگرا نیز تحت تأثیر برخی از شرایط، پرسش‌هایی را برمی‌انگیزند، اما بهتر است که یک منبع از مسائل را در یک زمان مورد بررسی قرار دهیم).

هنگامی که روش‌های مختلف، نتایج متناقضی به دست می‌دهند، بویژه دو طبقه از پرسش‌های بالقوه پژوهشی ظهور می‌کنند. نخستین طبقه از پرسش‌ها آن است که آیا

1. ideosyncrasies

2. method free

سبک‌های پژوهشی کاملاً مختلف، واقعاً در عمل یک پدیده را مطالعه می‌کنند؟ طبقه دوم پرسش‌ها آن است که آیا شقوق مختلف یک سبک پژوهشی نتایج یکسانی به دست می‌دهند یا خیر. بهتر است انواع مسائل پژوهشی را که ناشی از پژوهش چند روشی در باب این دو مسئله است، مورد توجه قرار دهیم.

در فصل یک، مشاهده شد که داده‌های جرم از آمارهای رسمی و از پیمایش‌های مربوط به قربانیان جنایت ممکن است جنبه‌های کاملاً مختلفی از کژروی جنایی را بسنجند. هیندلینگ، هرشی و وایز (۱۹۷۹) روش پیمایش دیگری را برای سنجش جرم مورد توجه قرار داده‌اند (روش گزارش شخصی)^۱ که اغلب نیز نتایج آن با نتایجی که از آمارهای رسمی به دست می‌آید، متفاوت است. آنان دریافتند که ممکن است بسیاری از تفاوت‌ها، ناشی از ناتوانی در تشخیص این مطلب باشد که این دو روش حوزه‌های کاملاً متفاوتی از جرم (جزئی در برابر عمده) را بررسی می‌کنند که همبستگی اجتماعی^۲ کاملاً متفاوتی با هم دارند.

در روش گزارش شخصی درباره سنجش جرم که عموماً برای سنجش بزهکاری نوجوانان از آن استفاده می‌شود، از پاسخگویان می‌خواهند تا مانند پیمایش‌های مربوط به قربانیان جنایت، به جای تخلفاتی که علیه آنان صورت گرفته است، جرم‌هایی را که خود مرتکب شده‌اند، گزارش دهند. این روش اساساً فنی است برای برآورد بزهکاری در جمعیت‌های غیر بزهکار؛ یعنی در میان جوانانی که دستگیر یا محکوم نشده و به طور رسمی برچسب کژرو بر آنان نخورده است. در روش گزارش شخصی، عوامل مرتبط با رفتار بزهکارانه نوجوان که خود او گزارش می‌کند، صرف‌نظر از اینکه این نوع رفتار او تحت پیگرد قرار گرفته و در منابع داده‌های رسمی ثبت شده است یا خیر، شناسایی و به عنوان داده‌ها، برای مطالعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. وقتی تأثیرات مخرب احتمالی کشف رسمی جرم و عمل ثبت کردن آن حذف می‌شود، با داده‌های حاصل از گزارش شخصی امکان برآورد میزان ارتباط میان رفتار کژروانه با عوامل اجتماعی نظیر جنسیت، نژاد، یا طبقه اجتماعی وجود خواهد داشت.

مطالعات مربوط به گزارش شخصی برای حل مسئله سنجش جرم نیز همانند

1. self – report

2. social correlates

پیمایش‌های مربوط به قربانیان جنایت انجام می‌شد، اما نتایج کاملاً متفاوت بود. مطالعات مربوط به گزارش شخصی به جای تأیید روش‌های پیشین اغلب یافته‌های واگرا به دست می‌داد. برای مثال، تیتل^۱، ویلمز^۲ و اسمیت (۱۹۷۸) گزارش دادند که در ۳۵ مطالعه درباره ارتباط بین طبقه اجتماعی و جرم، مطالعاتی که پیش از سال ۱۹۶۴ انجام گرفته بود (با استفاده از داده‌های مربوط به گزارش شخصی) هیچ ارتباطی [بین طبقه اجتماعی و جرم] را نشان نمی‌دادند، در حالی که در مطالعاتی که از داده‌های رسمی استفاده می‌شد، این ارتباط منفی بود؛ و در مطالعاتی که پس از سال ۱۹۶۴ در هر دو نوع انجام گرفت، هیچ ارتباطی بین طبقه اجتماعی و جرم یافت نشد. این یافته‌ها، تیتل و همکارانش (۱۹۷۸) را به این نتیجه رهنمون ساخت که در بیشتر موارد، ارتباط مفروض بین طبقه اجتماعی و جرم ارتباطی موهوم و احتمالاً بر مبنای جهت‌گیری داده‌های پلیس است که درباره متخلفان متعلق به طبقه پایین گزارش‌های اغراق‌آمیز می‌دهند.

اما هیندلانگ^۳ و همکارانش (۱۹۷۹) می‌گویند که شاید اختلاف‌های بین این دو نوع مطالعه نوعی توهم و بیشتر بازتاب گرایش سنج‌های گزارش شخصی به گنجاندن بسیاری از تخلفات کوچک باشد و نه بازتاب سنج‌های کژروی مبتنی بر آمارهای رسمی-تخلفات جزئی‌ای که ممکن است در اصل قابل تعقیب باشند، اما در واقع «بر حسب تعریف، خارج از حیطه رفتاری‌ای باشند که مورد توجه مقامات مربوط است» (ص ۹۹۶). بحث آنان این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که تنوع روش شناختی این گمان را ایجاد می‌کند که میان [رویکرد] روش‌ها [نسبت به یک مسئله] تناقض و ناهماهنگی وجود دارد- موضوعی که پیشتر در خصوص مطالعات تک روشی ناهماهنگ مورد بحث قرار گرفت. اما بحث آنان نکته مهم دیگری را مطرح می‌سازد: همچنین برای تضمین اینکه همگرایی بین یافته‌های روش‌های مختلف مشخص است و در پشت داده‌های غیر قابل مقایسه پنهان نشده است، باید در طراحی پژوهش‌های چند روشی دقت ویژه‌ای مبذول شود.

برای رسیدن به این اطمینان که یافته‌های همگرا ناشی از سوگیری‌های مشترک روش‌ها نیست، راهبرد چند روشی به دنبال روش‌هایی می‌رود که نقاط ضعف آنها با هم متفاوتند.

1. Tittle

2. Villemez

3. Hindelang

اما برای ایجاد همگرایی هر چه مشهودتر و محتمل‌تر، راهبرد چند روشی همچون مستلزم روش‌هایی است که قدرت آنها در ارتباط با مسئله پژوهش همطراز باشد. چنانکه هیندلانگ و همکاران (۱۹۷۹) درباره مطالعات مربوط به گزارش شخصی می‌گویند، اگر روش‌ها نتوانند یکدیگر را تکمیل کنند، آنگاه یافته‌های واگرا معنی‌داری مسئله‌آمیزی خواهند داشت. «با وجود اینکه هرازگاهی گفته می‌شود گزارش‌های شخصی بیشتر تخلفات جزئی را می‌سنجند ... باز هم این مطلب به سادگی به فراموشی سپرده می‌شود. هنگامی که همبستگی بین گزارش شخصی درباره تخلفات با تخلفات رسمی مورد مقایسه قرار می‌گیرد، بنا به عادت، با این دو نوع داده به طور یکسان برخورد می‌شود... وقتی نتایج مربوط به مطالعه این دو معیار مغایر یکدیگر باشند، به نظر می‌رسد پیروی از یک یا هر دو روش سنجش غلط است. [اما] یک تفسیر دیگر باقی می‌ماند: شاید مقایسه همبستگی میان تخلفات کوچک و بزرگ کار درستی نباشد» (ص ۹۹۷). آنان نتیجه می‌گیرند که «توجه ضمنی به جدی بودن و مسائل محتوایی در روش‌ها، باید مقدم بر مقایسه نتایج آنها باشد.» (ص ۱۰۱۰)

داناوی^۱، کالین^۲، برتن^۳ و اونز^۴ (۲۰۰۰) برای کمک به این مسائل، پژوهش‌های بیشتری را طراحی کرده‌اند. آنان از کل جمعیت ۱۸ سال به بالای یک حوزه شهری در غرب میانه، یک پیمایش گزارش شخصی پستی انجام دادند و درباره جرایم شدید (از جمله خشونت) و نیز تخلفات کوچک‌تر به کاوش پرداختند. بنابراین، مطالعه آنان به جای جوانان بر بزرگسالان و به جای مطالعات پیشین درباره کژروی جوانان بر طیف کامل‌تری از تخلفات متمرکز بود. آنان تلاش خود را به شرح زیر توصیف می‌کنند: «هدف از مطالعه جاری، به دست دادن اطلاعات بیشتری برای حل معمای جرایم مربوط به طبقه اجتماعی بود. ما بویژه این نتیجه را ارائه می‌دهیم که در میان کل جمعیت بزرگسالان طبقه اجتماعی ارتباط ضعیفی با مشارکت در جرم دارد، اما وجود این واقعیت خبر می‌دهد که بین نژاد و نوع جرم (خشونت) ارتباط وجود دارد» (ص ۶۱۱). اما آنان می‌گویند هیچ مطالعه واحدی مانند مطالعه آنان نمی‌تواند مسائل تجربی را حل کند. همچنین تأکید می‌کنند که «در حوزه پژوهش جرایم بزرگسالان، ممکن است ما به پژوهش به دقت طراحی شده و پایداری

1. Dunaway

2. Cullen

3. Burton

4. Evans

درباره طبقه اجتماعی نیاز داشته باشیم که [آن پژوهش] روش‌های چندگانه را در نمونه‌های گوناگون مورد استفاده قرار دهد» (ص ۶۱۱). اما آنان همچنین پیشنهاد می‌کنند که وضعیت جاری پژوهش که ناتوان از حل بسیاری از مسائل پژوهشی هستند، یک مسئله نظری را عرضه می‌دارد که باید مورد توجه قرار گیرد: «پژوهشگرانی که مایل به ساختن نظریه‌های جرم مبتنی بر طبقه [اجتماعی] هستند، باید این مطلب را در نظر بگیرند که چرا وضعیت طبقاتی، حتی اگر با جرایم سنگین مرتبط باشد، تنها به طور اندکی به عنوان علت تخلفات سبک تلقی می‌شود.» (ص ۶۲۰)

برن^۱، سایفرز^۲، هسه^۳، هسلبارت^۴، کین^۵، شومان^۶، ویکارو^۷ و رایت (۱۹۷۳) مسئله «نگرش در برابر عمل» را که در اوایل دهه ۱۹۷۰ مطرح شد، مورد توجه قرار می‌دهند. آنان خاطرنشان می‌سازند که بیشتر مطالعات مربوط به آن زمان، ارتباط منفی یا درهم و برهمی بین آنچه مردم می‌گویند و آنچه انجام می‌دهند، گزارش کرده بودند. اما آنان همچنین خاطرنشان می‌سازند که در این مطالعات «پرسش‌های پیمایش از جمعیت‌های کل، از اعتبار کافی برخوردار نبودند.» آنها از مشاهدات دقیق خود دریافتند، که هرچند این شکست، شواهد مطالعات پیشین را از درجه اعتبار ساقط نمی‌کند، «اما اطمینان ما را از نتایج آنها برای اعتبار بخشی به پیمایش‌های سنجش نگرش استاندارد مقطعی سلب می‌کند» (ص ۶۲۵). آنها راه چاره را در طرح پرسش‌های مشترک درباره اساس و روش و همچنین طرح مطالعه‌ای چند روشی دانستند که در آن، سؤالی درباره نگرش [پاسخگویان] نسبت به یک مسئله مهم سیاستگذاری اجتماعی- ایجاد «مراکز پذیرایی و خواب رایگان»- در یک پیمایش بزرگ مطرح شود. سه ماه بعد، این پیمایش با یک آزمایش میدانی دنبال شد که به منظور آزمون علاقه‌مندی پاسخگویان به عمل کردن به روالی سازگار با رویکردهایی که پیشتر بیان کرده بودند، طراحی شده بود. برن و همکارانش (۱۹۷۳) در کل، سطح بالایی از سازگاری را بین پاسخ‌های پیمایش و یافته‌های آزمایشی بعدی گزارش کردند. اما آنان تنها به دنبال

1. Brannon
3. Hesse
5. Keane
7. Viccaro

2. Cyphers
4. Hesselbart
6. Schuman

اثبات هماهنگی میان رویکردها و اعمال نبودند، بلکه یافته‌های خود را به منزله مبنایی برای بیان سه فرض مورد استفاده قرار دادند تا چرایی انطباق میان رویکردها و اعمال را تبیین کنند.

مطالعه برنن و همکارانش (۱۹۷۹) مانند مطالعه هیندلانگ و همکارانش، علاوه بر تشریح نحوه طراحی پرسش‌های خاص پژوهش چند روشی، نکته کلی مهمی را درباره پژوهش چند روشی توضیح می‌دهند. در هر یک از روش‌های پژوهش (کار میدانی، روش پیمایش، و غیره) فنون مختلفی برای گردآوری داده‌ها وجود دارد که در نام‌های کلی‌ای که به این نام‌ها داده شده است، مشهود نیست. برای مثال، یک پیمایش ممکن است هم به مطالعه یک نمونه قابل دسترس از دانشجویان اطلاق شود که به وسیله یکی از اعضای هیئت علمی و در یکی از کلاس‌های دانشکده انجام می‌گیرد و هم به یک مطالعه با روش مصاحبه که به وسیله گروهی از مصاحبه‌کنندگان دستمزدی در خانوارهای یک نمونه مقطعی از جمعیت یک شهر انجام شود. (همچنین کمپل و استنلی [۱۹۶۳] انواع آزمایش‌ها را تشریح کرده‌اند). طبقه‌بندی‌های گسترده روش‌ها برای اهداف مربوط به مباحث عمومی^۱ سودمندند. این طبقه‌بندی‌ها هنگامی که مجموعه فنونی را که تصور می‌شود نقاط قوت و ضعف کلی دارند به کار می‌گیرند، برای تحلیل پژوهش، حایز اهمیت‌اند. اما اگر از برچسب‌ها، بدون توجه به تغییرات مهم در فنون استفاده شود، می‌توانند به سادگی استنباط‌های غلطی را به دست دهند. در همه موارد، این یک پرسش تجربی است که آیا یافته‌ها شکل معینی از یک روش با یافته‌های شکل معینی از روش دیگر متناظر هستند یا خیر.

نقش نظریه در صورت‌بندی مسئله

نظریه نقشی دوگانه در پژوهش ایفا می‌کند. از یک سو، نظریه‌های جدید با تشریح پدیده‌های تبیین نشده و با قرار گرفتن در جای نظریه‌های قدیمی سؤال‌برانگیز مسائل پژوهش را حل می‌کنند. از سوی دیگر، نظریه موجود راهنمای پژوهشگران در صورت‌بندی مسائل پژوهش است. در تعیین اینکه آیا یک پدیده یا نظریه مسئله‌ای را مطرح می‌سازد یا خیر و اگر آری، از چه حیث، پژوهشگران زمینه و شرایط شناخت نظری

و شناخت تجربی موجود را مورد توجه قرار می‌دهند. آنگاه در آن زمینه‌ها و شرایط، پدیده‌ها و نظریه‌هایی را که مسئله‌آمیز هستند مورد مطالعه قرار می‌دهند. دست‌کم، صورت‌بندی مسائل بدین روال، پیشرفت منظم دانش را تضمین می‌کند؛ زیرا پژوهش جدید بیشتر متوجه حل مسائل حل نشده در مطالعات گذشته است تا مسائل کاملاً جدید یا به لحاظ نظری نامرتبط.

در مطالعات تحقیقی، نقش رهنمودی نظریه در صورت‌بندی مسئله آشکار است، اما با آنکه نقش نظریه در مطالعات اکتشافی چندان آشکار نیست، اما وجود آن در این نوع مطالعات نیز حایز اهمیت است. نظریه‌هایی که از پیش وجود داشته‌اند، به میزان زیادی هم قلمرو جستجوی مسائل مورد کندوکاو و هم ماهیت واقعیت‌های جدیدی را که پژوهشگر می‌خواهد کشف کند مشخص می‌سازند. البته درباره میزان مشخص بودن زمینه نظری پژوهش اکتشافی عقاید مختلفی وجود دارد. برخی توصیه می‌کنند که باید آن را تقریباً مانند پژوهش تأییدی به دقت تشریح و دقیقاً بیان کرد که نظریه موجود را به سمت چه انتظاری هدایت می‌کند و چرا. برخی دیگر با دادن چنین نقش رهنمودی به نظریه‌های موجود مخالفند و به جای آن ترجیح می‌دهند با جهت‌گیری‌های نظری کلی کار کنند که پژوهشگر را نسبت به طبقات داده‌های مهم‌تر اما کمتر دقیق، حساس می‌کنند. از تعریف نشدن مفاهیم یا بیان فرضیه‌ها به نفع «مفاهیم حساسیت‌زا»^۱ی باز و «تعلیق انتظارات»^۲ پرهیز می‌شود. در نخستین دیدگاه، از رویارویی بین نظریه‌های قدیم و داده‌های جدید، مسائل و فرضیه‌های جدید پدیدار می‌شوند. در دومین دیدگاه، از رویارویی بین داده‌ها و یک پژوهشگر نظریه‌محور و حساس شده، مسائل و فرضیه‌ها پدیدار می‌گردند.

نظریه‌پردازی نامتمرکز و شناخت انباشتی

هنگامی که گلیسر و اشتراوس (۱۹۶۷)، برخلاف گذشته، از تأکید بیش از حد بر استفاده از [نظریه‌های موجود] در پژوهش انتقاد کردند، اکنون دانشوران اجتماعی در جریان پژوهش خود، بیشتر خودشان نظریه‌سازی می‌کنند تا اینکه نظریه‌های دیگران را مورد

1. sensitizing concepts

2. suspension of expectations

آزمون قرار دهند. چنانکه فریس^۱ (۱۹۷۲) در خصوص جامعه‌شناسی گفته است، اکنون دو فرض بنیادی به طور گسترده پذیرفته شده است: (۱) کندوکاوهای جامعه‌شناختی باید متشکل از ساختن نظریه و آزمون آنها باشد؛ و (۲) نظریه‌سازی قلمرو انحصاری یک نخبه فکری نیست، بلکه مسئولیت هر جامعه‌شناسی است که یک پدیده اجتماعی را دارای مسئله می‌داند.» (ص. ۴۷۳)

اما اگر قرار است پژوهشگران خودشان نظریه‌پردازی کنند، آنگاه هر یک باید مسئولیت آن را بپذیرند؛ در غیر این صورت، ما با خطر هجوم نظریه‌های سلیقه‌ای^۲ که ممکن است به شدت در پژوهش سازندگان آنها ریشه داشته، اما در طرح‌واره‌های بزرگ‌تر به طور چشمگیری مسئله‌آمیز باشند، روبه‌رو می‌شویم. پژوهشگرانی که هدف آنان اثبات نظریه‌های موجود است، به لحاظ ماهیت‌شان از پیکره بزرگ شناخت کمک می‌گیرند و در آن بازخورد می‌شوند، روش‌های متداولی هستند، اما پژوهشگران در گذشته، خود مسئولیت نظریه‌سازی را برعهده می‌گرفتند. اما امروزه، ما برای پژوهشگرانی که به جای آن می‌خواهند نظریه‌سازی کنند، به مدل‌های ترکیبی صورت‌بندی مسئله نیاز داریم. بنابراین، این فصل را با دو نمونه از این مدل‌ها به پایان می‌بریم: *مصلحت‌گرایی پارادایمی*^۳ و *آمیزش استعاره‌ها*^۴، که هم نقش نظریه و هم نقش روش را در تعیین مسائل پژوهش در نظر می‌گیرند.

عمل‌گرایی پارادایمی^۵

بدیهی است که روش‌های پژوهش ابزارهایی هستند که اساساً توجهی به نظریه ندارند، یا حتی ضد نظریه هستند. والتون (۱۹۶۶) نشان داد که نظریه‌های مختلف درباره قدرت اجتماع محلی^۶ که دانشوران سیاسی و جامعه‌شناسان از آنها دفاع می‌کنند ممکن است پیامد این واقعیت باشد که پژوهشگران این دو رشته به طور مشخص قدرت اجتماع محلی را با استفاده از انواع مختلف روش‌ها مورد مطالعه قرار داده‌اند. پروچی^۷ و پیلی سوک^۸ (۱۹۷۰)

1. Freese

3. paradigmic pragmatism

5. paradigmic pragmatism

7. Perocci

2. idiosyncratic

4. mixing metaphors

6. community power

8. Pilisuk

نیز نشان داده‌اند که روشی که برای مطالعه قدرت اجتماع به کار می‌رود، ممکن است نه تنها تعیین کند که پژوهشگر کدام نظریه را بپذیرد، بلکه ممکن است تعیین‌کننده آن دسته از نظریه‌هایی باشد که پژوهشگر می‌تواند صورت‌بندی کند و مورد آزمون قرار دهد. ریتزر (۱۹۸۰) به طور کلی‌تر، پیوندهای بین سبک‌های نظری (یا پارادایم‌ها) و سبک‌های پژوهشی (یا روش‌ها) را مفروض دانسته است:

کسانی که پارادایم واقعیت‌های اجتماعی را می‌پذیرند، به هنگام انجام پژوهش تجربی اغلب از پرسشنامه یا مصاحبه استفاده می‌کنند... کسانی که پارادایم تعریف اجتماعی را می‌پذیرند، در تحقیق خود اغلب از مشاهده استفاده می‌کنند... البته انتخاب روش‌ها با ماهیت پارادایم تعریف اجتماعی ضرورت پیدا می‌کند... رفتارگرای اجتماعی می‌تواند از همه روش‌هایی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفتند، استفاده کند... [اما]... رفتارگرا همیشه از روش آزمایشی سود می‌برد. (صص ۶۷، ۱۲۵، ۱۷۷-۱۷۸)

اما پلات (۱۹۹۶)، در مطالعه تاریخی خود درباره روش‌های جامعه‌شناختی، نسبت به قائل شدن پیوندهای شدید بین جهت‌گیری‌های نظری کلی و انواع خاص روش هشدار داده است. وی نتیجه می‌گیرد که «ارتباط بین نظریه و روش ضعیف است. این به معنای بی‌اهمیت بودن آن [این نوع ارتباط] نیست یا نمی‌توان گفت در همه موارد ارتباط سست است، بلکه روشن است که ما باید به گونه‌ای به این ارتباط بنگریم که هم بتوانیم خاستگاه‌های روش‌های خاص و هم روشی را که برای طرح‌های خاص انتخاب شده است، تبیین کنیم.» (ص ۱۲۳)

به نسبت میزان پیوند میان سبک‌های نظری و سبک‌های پژوهشی ممکن است انتظار رود که پژوهشگران مسائلی را مطرح کنند که با جهت‌گیری‌های نظری خاص خود آنان سازگار باشد، و مسائلی را که هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ روش شناختی ناهمساز هستند، نادیده بگیرند. ممکن است نظریه‌ها و روش‌های مشخص برای گردآوری داده‌ها درباره انواع مشخص یا طبقاتی از متغیرها مناسب‌تر باشند، و ممکن است این متغیرها به نوبه خود انواع معین یا طبقات معینی از مفاهیم نظری و گزاره‌هایی را که ساده‌تر از بقیه

هستند، ارائه دهند. همچنین، ممکن است نظریه‌های معین دربرگیرنده مفاهیم و گزاره‌هایی باشند که از انواع یا طبقاتی از متغیرهایی حکایت دارند که به نوبه خود روش‌های معینی را که مناسب‌تر از بقیه هستند، توصیه می‌کنند. هر دو این دلایل حاکی از آنند که شکلی که مسائل پژوهش در ابتدا به خود می‌گیرند ممکن است با تعهدات روش شناختی یا نظری قالب‌بندی شوند، اما هیچ یک مستلزم ارتباط ضروری بین روش‌های منفرد و نظریه‌های منفرد یا محدودیت از سوی آنها نیستند.

همچنین باید انتظار داشت پژوهشگرانی که با سبک‌های نظری و روش شناختی متفاوتی کار می‌کنند، با مهم تلقی کردن نسبی مسائل پژوهشی خاص و حتی مسئله‌مند بودن پدیده‌ها یا نظریه‌ها مخالف باشند. برای مثال، پژوهشگران پیمایشی‌ای که «شناخت عام» نسبت به پرسش‌های پرسشنامه را مسلم می‌شمارند، اغلب از سوی پدیدار شناسانی (مانند سیکورل، ۱۹۶۲) که این شناخت‌ها را بسیار مسئله‌مند به شمار می‌آورند، مورد انتقاد قرار می‌گیرند. و بوم‌شناسان انسانی و جمعیت‌شناسانی که ارتباط بین منابع و ویژگی‌های جمعیت را مطالعه می‌کنند، به دلیل نادیده گرفتن مفاهیم و متغیرهایی که مربوط به قدرت سیاسی و ساختارهای حکومتی هستند، مورد انتقاد نظریه‌پردازان کشمکش قرار دارند.

این مباحثات ادامه خواهد داشت و باید ادامه داشته باشد تا مسائل حل شوند. اما عمل‌گرایی^۱ در به کارگیری پژوهش چند روشی برای مطالعه یک مسئله با مطرح ساختن پرسش‌های مشخص مختلف نتایج عمل‌گرایانه‌ای برای نظریه اجتماعی دارد. پژوهشگر به جای وابسته بودن به یک سبک نظری خاص، مسائل و پرسش‌های دست‌آموز آن، و مناسب‌ترین روش آن، باید روش‌هایی را با هم ترکیب کند که ادغام دیدگاه‌های نظری مختلف برای تفسیر داده‌ها را ترغیب کنند یا حتی ملزم سازند. اگر فرضیه‌ها و متغیرهایی که پیشتر هر یک در درون نظام‌های نظری خود جدای از دیگری بودند، و اکنون در یک مطالعه به طور تجربی با هم در ارتباط باشند، آنگاه به احتمال زیاد ارتباط‌های مفهومی بین نظام‌های نظری متفاوت، دنبال می‌شود.

مطالعه چند روشی و چند پارادایمی سندول^۲ (۱۹۹۹) که در آن برای کندوکاو درباره

1. pragmatism

2. Sandole

کشمکش‌های قومی خشن در دوره پس از جنگ از داده‌های شبیه‌سازی شده^۱ اسنادی، و داده‌های پیمایشی استفاده شد، مثال خوبی است درباره پژوهشی که می‌کوشد «تا نه تنها به نوع 'علم بهنجار'^۲... انباشت/افزایشی^۳ دست یابد که پژوهشگر از طریق آن آنچه را که می‌داند پالایش می‌کند و بسط می‌دهد، بلکه علم بالقوه و خارق‌العاده/انباشت/افزایشی را نیز به دست آورد... که پژوهشگر از طریق آن از آنچه که می‌داند فراتر می‌رود، شاید در این فرایند پارادایم‌ها را جابه‌جا یا ترکیب کند. (ص ۱۹۲)

ترکیب استعاره‌ها برای ایجاد مسائل پژوهش

[جمله] «کار به موقع خزه نمی‌گیرد»^{*}، ممکن است به منزله یک موعظه، معنای چندانی نداشته باشد، اما اگر کسی تلاش کند که معنایی از آن بسازد، آنگاه ممکن است از دو ضرب‌المثل رایج، معنا یا بینش تازه‌ای پدید آید.

مجازهای ترکیبی، تلاقی^۴ نظریه‌ها، یا کاربردهای نظریه‌ای که از یک حوزه فرعی به حوزه دیگر بسط می‌یابد ممکن است موجب پرسش‌های جدید شود، بینش‌های جدید به دست دهد، و راه‌های تازه‌ای را برای بررسی پدیده‌ها عرضه کند. برای مثال، کار بکر^۵ (۱۹۶۳) در مورد کژروی را می‌توان به منزله کاربرد مفهوم و گزاره‌های مید (۱۹۳۴) درباره شکل‌گیری هویت در بسط روان‌شناسی اجتماعی به حوزه کژروی در نظر گرفت، همان‌گونه که می‌توان کاربرد پژوهش هیوز (۱۹۶۰) از سوی بکر درباره کار و اشتغال را برای بسط مفاهیم و گزاره‌ها درباره «حرفه‌های کژروی» تفسیر کرد. «شب به مثابه سرحد»^۶ (ملبین^۷، ۱۹۶۰)، «همسایگی به مثابه مد»^۸ و «شهرها به مثابه اندام‌ها» شمار اندکی از

1. simulation generated

2. normal science

3. additive coumulation

*. این جمله ترکیبی از دو ضرب‌المثل است بدین صورت: "a stitch in time gathers no moss" که اصل این دو ضرب‌المثل بدین صورت است: "stitch in time" «یعنی کار به موقع» و "rolling stone gathers no moss" یعنی «سنگ غلتان خزه نمی‌گیرد». نویسنده ضرب‌المثل اول را با قسمت دوم ضرب‌المثل دوم ترکیب کرده است. م.

4. crossovers

5. Becker

6. Night as Frontier

7. Melbin

8. Neiborhood as Fashion

مثال‌های آشکار تحلیل‌های مبتنی بر استفاده آگاهانه از تفکر مجازی است. نظریه‌های قشربندی نیز حاوی مفاهیم مجازی مرتبط با فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی (از قبیل قشر، تبلور، و مرزهای تراوا و نیمه تراوا) هستند. لستر تارو اقتصاددان (۱۹۹۶) مفهوم زمین‌شناختی «زمین ساخت صفحه‌ای»^۱ را به عاریت گرفت و آن را با مفهوم زیست‌شناسی تکاملی^۲ تعادل منقطع^۳ ترکیب کرد تا آینده سرمایه‌گذاری را بررسی کند: «امروز دنیا در حالتی از تعادل منقطع قرار دارد. که با تحرک همزمان پنج صفحه اقتصادی به وجود می‌آید. در پایان بازی جدیدی با قواعد جدید که نیازمند راهبردهای جدیدی هستند، پدیدار می‌شود. امروز برخی از بازیگران با نحوه پیروزی در بازی جدید همساز می‌شوند و آن را می‌آموزند. آنان کسانی خواهند بود که تحرک زمین ساخت صفحه‌ای را می‌فهمند. آنان مرفه‌ترین و صالح‌ترین افراد، شرکت‌های تجاری، یا ملت‌ها می‌شوند. آنان به لحاظ تاریخی سرانجام به منزله معادل اقتصادی [تکامل] پستانداران تلقی می‌شوند.» (ص ۸). البته دانشمندان اجتماعی اولیه نیز به شدت از استعاره‌های زیست‌شناختی و انسان‌شناختی کمک گرفتند. برای مثال، آثار اسپنسر (۱۸۹۸) و دورکیم (۱۸۹۷/۱۹۵۱) از این زمره‌اند. مکتب جامعه‌شناختی اولیه شیکاگو نیز بویژه در دیدگاه‌های خود نسبت به بوم‌شناسی انسانی شهرها به شدت از استعاره‌ها برداشت کرده است.

استفاده منظم از تفکر استعاری ارتباط نزدیکی با مباحثه به وسیله قیاس تمثیلی دارد. تفکر قیاسی مستلزم دیدن شباهت‌ها در میان چیزهای متمایز است و می‌پرسد؛ چه چیزی در یک چیز وجود دارد که ممکن است در مورد دیگری صدق کند. طرح پرسش‌های استعاری تنها یک بازی کلامی نیست، بلکه اساساً به دیدگاه پارادایمی دانشمند اجتماعی نسبت به جهان، به آنچه که درباره جهان مسئله‌آمیز است، و به چگونگی انجام پژوهش تجربی برای شناخت آن مسائل مربوط می‌شود. به گفته کوئن (۱۹۷۰)، «حل مسئله» جزء ویژگی‌های علم بهنجار است. دانشمندان به جای به کارگیری قواعد آشکاری که مسائل و حل آنها را تعیین می‌کنند، با مثال، قیاس تمثیلی، یا استعاره، یا نمونه‌ها و سرمشق‌های^۴ موقعیت را در موقعیت به کار می‌گیرند:

۱. plate tectonics علم بررسی و شناخت صفحات زمین - م.

2. evolutionary biology

3. punctuated equilibrium

4. exemplars

به نظر من دانشجوی با مشاهده انواع مختلف موقعیت‌های مشابه، مهم‌ترین چیز را به دست می‌آورد.... هنگامی که او به منزله یک دانشمند تعداد معینی از این موقعیت‌ها را مشاهده کرد، آنگاه موقعیت‌هایی را که در برابرش قرار می‌گیرند، به همان صورتی می‌بیند که اعضای گروه تخصصی او می‌بینند. (ص ۱۸۹)

زمانی استفاده از نمونه‌ها یا قیاس‌های تمثیلی مشروعیت پیدا می‌کند که اجتماع دانشمندان شاغل، چنین مدل‌هایی را بپذیرند. برای مثال، قیاس‌های تمثیلی جامعه‌شناختی به طور گسترده‌ای در جامعه‌شناسی پذیرفته شده است، در حالی که مدل‌های فیزیک این چنین نیست. فیزیک اجتماعی را سن سیمون به عنوان نامی جایگزین برای رشته جامعه‌شناسی پیشنهاد کرد، اما تنها چند تمثیل از فیزیک در پژوهش [اجتماعی] یافت می‌شود. یکی از آنها مدل جاذبه (قانون چهارگوش معکوس) ساموئل استوفر (۱۹۴۰) است که میزان تحرک جغرافیایی بین شهرها را به فاصله بین آنها ربط می‌دهد.

استعاره‌های جدید و مفاهیم جدید متغیرها و روش‌های جدیدی را عرضه می‌دارند— پرسش‌ها و داده‌های جدید برای پاسخ دادن به آنها. مانند حکایت مردان کور و درخت، استعاره‌ای که برای توصیف یک پدیده به کار می‌رود (مردی که تنه درختی را گرفته بود و می‌گفت گویی مار است، آن یکی ساق پایی را گرفته بود و می‌گفت گویی درخت است) تا حدودی بستگی به جنبه‌ای از واقعیتی دارد که فرد به طور اتفاقی آن را می‌فهمد. اما توصیف استعاری واقعیت نیز با روش مشاهده‌ای که پژوهشگر به کار می‌گیرد، تعیین می‌شود. ممکن است یک نفر صدای فیل را به آوای قو تشبیه کند؛ یا ممکن است یک نفر چشیدن استیک آبدار یک فیل را به استیک گاو تشبیه کند. به طور خلاصه، استعاره‌ها اغلب (برخی می‌گویند همیشه) برای تعریف واقعیت مورد استفاده قرار می‌گیرند، و استعاره‌ها تا حدی نحوه سنجش و روش خاص خود را دارند. ترکیب کردن استعاره‌ها می‌تواند پرسش‌های تازه ضروری را برای روش‌های تازه عرضه کند، و ترکیب روش‌ها می‌تواند پرسش‌های تازه‌ای را ایجاد کند که به خلق استعاره‌های جدید می‌انجامد.

فصل چهار

گردآوری داده‌ها با چند روش

کپلان می‌نویسد، مشاهده علمی «کاوش سنجیده‌ای است که با دقت و دوراندیشی انجام می‌گیرد... سنجیدگی و کنترل مشاهده مختص علم است» (کپلان، ۱۹۶۴: ۱۲۶). پژوهشگران فرایند مشاهده یا گردآوری اطلاعات را با نظریه و روش کنترل می‌کنند. نظریه‌ها، تعیین‌کننده انواع اطلاعاتی هستند که تعریف پدیده‌ها و فرضیه‌های مورد علاقه آنها را ضروری می‌سازند. روش‌ها معین می‌کنند که چگونه اطلاعات ضروری با تعیین روش‌های مناسب گردآوری داده‌ها به دست می‌آیند. در این فصل، ما نخست روش‌های مختلف گردآوری داده‌ها را که به وسیله سبک‌های مختلف پژوهش به کار می‌روند، مورد توجه قرار می‌دهیم. سپس درباره تفاوت پژوهش چند روشی بحث خواهیم کرد؛ منوط به اینکه هدف اولیه دستیابی به اطلاعات برای اعتبار بخشی باشد یا برای اکتشاف. سرانجام، هزینه‌ها و سودهای نسبی سبک‌های مختلف پژوهشی را برای گردآوری اطلاعات تحلیل خواهیم کرد و هزینه‌های گردآوری داده‌های چند روشی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

گوناگونی روش‌های گردآوری داده‌ها

هر یک از روش‌های پژوهش اجتماعی هدفی دارد که بویژه متناسب با آن روش است. هدف کار میدانی مشاهده رفتار در محیط‌های طبیعی برای ساختن نظریه‌های واقع‌گرایانه و ایده‌هایی است که وقتی در میدان به کار می‌روند و مورد آزمون قرار می‌گیرند، کارآیی دارند و مناسبند (گلیسر و اشتراوس، ۱۹۶۷: ۳). روش‌های پیمایش بیشتر برای مطالعه توزیع نگرش‌ها، عقاید و رفتارهای گزارش شده جمعیت مورد مطالعه و ایجاد فرضیه‌ها و

آزمون آنها درباره ارتباط بین این متغیرهاست. برعکس، روش آزمایش بویژه به قصد آزمون فرضیه‌های علی اجرا می‌شود. روش‌های بدون واکنش نیز با دو هدف صورت می‌گیرد، یکی گردآوری داده‌ها به گونه‌ای که مزاحمتی برای آزمودنی‌ها به وجود نیاید و هنگام مشاهده آنان حداقل واکنش را از خود بروز دهند، و دیگر آنکه به دلیل وجود شرایط خاص، امکان کار میدانی، پیمایشی یا آزمایشی وجود ندارد.

پژوهشگر برای گردآوری اطلاعات باید درباره محل پژوهش تصمیم‌گیری کند و به آن دسترسی یابد، نمونه‌ای از آزمودنی‌ها را انتخاب و همکاری آنان را جلب نماید، فنون سنجش را طرح‌ریزی کند و به کار گیرد، و برنامه‌ای از مشاهده را دنبال کند که مشخص سازد چه زمان، کجا، برای چه کسی و به وسیله چه کسی متغیرهای خاص مورد سنجش قرار گیرند. هر روش پژوهشی برای تحقق کارآمدی اهداف ویژه‌اش، این چهار ضرورت عملیاتی را که در آنها گردآوری داده‌ها به طور متفاوت صورت می‌گیرد، انجام می‌دهد. ضرورت خاصی که برای هدف هر روش از اهمیت اساسی برخوردار است، اغلب چگونگی تحقق ضرورت‌های دیگر را تعیین می‌کند.

مثلاً، کار میدانی برای دستیابی به واقعیت، بیش از همه بر این نکته تأکید دارد که مکان پژوهش باید معرف یک محیط اجتماعی طبیعی باشد تا پدیده‌های مورد مطالعه در یک حوزه انسانی در حالت طبیعی رخ دهد (شاتزمن و اشتراوس، ۱۹۷۳: vi). نمونه، برنامه مشاهده، و فنون سنجش همگی در یک مطالعه میدانی محض، عمدتاً از این شرط پیروی می‌کنند. باید براساس برنامه‌ای که به طور مشترک بر مبنای جریان طبیعی رویدادها، آگاهی فراینده پژوهشگر میدانی، و نظریه پدیدار شونده از آن رویدادها طراحی شده است، داده‌ها را از ساکنان بومی محیط میدان (کسانی که ممکن است از نمونه‌ای بسیار سوگیری شده از جمعیت بزرگ‌تر تشکیل شده است) گردآوری کرد. گرچه ممکن است پژوهشگران میدانی انواع فنون سنجش را به کار گیرند، مشخص‌ترین آنها مشاهده مشارکتی و مصاحبه آگاهی‌دهنده^۱ است، زیرا پژوهشگر در این فنون به عمق نگرش و رفتار آزمودنی‌ها پی می‌برد.

پژوهش پیمایشی، برعکس کار میدانی، بر جمعیتی متمرکز می‌شود که در آن پدیده مورد کاوش در یک محیط ثابت و محدود رخ نمی‌دهد. این روش، برای دستیابی به تعمیم‌پذیری به کل جمعیت، روش نمونه‌گیری را در اولویت‌های نخست خود قرار می‌دهد. مکان^۱، برنامه‌ریزی، و فنون سنجش عموماً با هدف مطالعه یک نمونه مناسب آماری انطباق داده می‌شود. به همین دلیل است که در بیشتر پیمایش‌ها، مصاحبه‌های بشدت ساختمانند و کوتاه یا پرسشنامه به کار می‌رود؛ استفاده از راحت‌ترین راه‌ها (مثلاً مصاحبه تلفنی که اکنون رواج دارد)، نیز یکی از روش‌های گردآوری اطلاعات در پیمایش است.

کانون توجه آزمایش بر آزمون فرضیه‌های علی و مستلزم برنامه‌ریزی دقیق است. مشاهده باید با پدیده مورد مطالعه که با نظم علی فرضیه‌سازی شده است، ارتباط داشته باشد (یعنی تغییرات در متغیر مستقل باید پیش از تغییرات وابسته مشاهده شود) و نیز باید با منطق طرح آزمایشی هماهنگ باشد تا عوامل علی رقیب را کنترل کند. اگر فرضیه، یک گروه هدف خاص را مشخص نکند، آزمایشگران معمولاً به جای آنکه آزمودنی‌های خود را برای معرف بودن یک جمعیت بزرگ برگزینند، بیشتر به توانایی و علاقه‌مندی آزمودنی‌ها برای شرکت در آزمایش و هماهنگی آنان با برنامه توجه می‌کنند. مکان پژوهش (آزمایشگاه) بیشتر برای به حداکثر رساندن تأثیر متغیر مستقل طراحی می‌شود تا برای شبیه‌سازی^۲ رویدادهای واقعی یا محیط‌های طبیعی. چنانکه آندرسون و کارلز اسمیت (۱۹۶۸) می‌نویسند: «هدف اصلی آزمایش آزمایشگاهی به دست آوردن حداکثر تأثیر ممکن بر آزمودنی در درون محدوده‌های ملاحظات اخلاقی و کنترل است. در واقع، موقعیت و عملیات آزمایشی باید به طور مستقیم بر آزمودنی تأثیر بگذارد.» (ص ۲۴). در سنجش آزمایشی^۳، متغیر مستقل دستکاری می‌شود تا معلوم شود که این دستکاری چه تغییراتی را در آزمودنی‌ها و به‌نوبه‌خود بر متغیر مستقل ایجاد می‌کند، و آیا این دستکاری تأثیرات پیش‌بینی شده را بر جای می‌گذارد یا خیر.

در پژوهش بدون واکنش از دو نوع فن سنجش استفاده می‌شود: مشاهده بدون

1. site

2. simulate

3. experimental measurement

مزاحمت، که در آن آزمودنی‌ها از فعالیت‌های پژوهشگر آگاه نیستند؛ و مشاهده غیر مستقیم، که در آن پژوهشگر اسناد بایگانی شده، دست ساخته‌ها و دیگر منابع داده‌هایی را که به صورت طبیعی رخ می‌دهند، مطالعه می‌کند. این فنون بدون مزاحمت، در مقایسه با روش‌های سنجش آشکارتر و مستقیم‌تر، دارای خطر واکنش نابهنجار کمتری از سوی آزمودنی‌ها نسبت به سنجش است و به آگاهی آزمودنی‌ها برای همکاری با پژوهشگر برای ایجاد داده‌ها نیازی ندارد. این روش، خطر خطاهایی را که از تأثیرات مشاهده و سوگیری مطالعه آزمودنی‌های زنده، هشیار و یاری‌بخش سرچشمه می‌گیرد، کاهش می‌دهد.

مشاهده بدون مزاحمت اغلب به عنوان روشی مستقل به کار نمی‌رود و بیشتر یا در سیاق کار میدانی، یا آزمایش و یا (هر چند به ندرت) پیمایش‌ها انجام می‌گیرد. بنابراین، مکان، نمونه، و برنامه‌ریزی مشاهده‌ای باید با ضرورت پنهان کردن سنجش سازگار شود. اما، مشاهده غیر مستقیم، هم به منزله کمک و افزوده‌ای به دیگر روش‌ها سودمند است و هم به طور مستقل به کار گرفته می‌شود و روش اصلی باستان‌شناسان و پژوهشگران تاریخی است. این روش، شامل جستجوی مکان‌هایی است که در آنها دست‌ساخته‌های مدفون شده یا سوابق نگهداری می‌شوند؛ برنامه‌ای که بیشتر براساس فراز و نشیب‌های کاوش و بازسازی جمعیت‌ها و نمونه‌هایی که برای آنها داده‌های یافته شده به کار می‌روند، تنظیم می‌شود. (برای مثال، آیا پرونده‌های پلیس درباره جرم برای همه بخش‌های جمعیت به طور یکسان به کار می‌رود؟)

روش‌های ترکیبی

علاوه بر چهار روش اساسی پژوهش، چند روشی تلفیقی نیز وجود دارد که متشکل از عواملی است که از روش‌های اصلی به عاریت گرفته شده‌اند. از جمله آنها، آزمایش میدانی است که یک محیط میدانی و نمونه را با یک برنامه آزمایشی مشاهده و سنجش ترکیب می‌کند. هر روش پژوهش اصلی، تحت شرایط مطلوب می‌تواند هدف ویژه خود را با کارایی و قابلیت نسبی به انجام رساند. اما چنانکه در فصل دو آمد، هر روشی در تحقق اهداف دیگر، به نسبت بی‌حاصل یا فاقد کارایی است. روش‌های ترکیبی برای جبران محدودیت‌های هریک از روش‌های اصلی طراحی می‌شوند. برای مثال، از یک سو این

روش‌ها برای رفع بی‌دقتی نسبی علی در کار میدانی، و از سوی دیگر برای رفع تصنعی بودن آزمایش‌های آزمایشگاهی صورت می‌گیرد. در واقع، آزمایش میدانی تلاشی است برای دستیابی به واقعیت‌گرایی کار میدانی و دقت علی آزمایش با تنها یک روش و یک مرحله از گردآوری داده‌ها. به جای دو روش یا بیشتر، که در پژوهش چند روشی انجام می‌گیرد.

روش‌های ترکیبی در مقایسه با روش‌های اصلی ساده از امتیازهای روشن و ویژه‌ای برخوردارند. اما، این روش‌های تلفیقی نقاط ضعفی نیز دارند. از جمله اینکه این روش‌ها برای دستیابی به اهداف پژوهشی چندگانه به طور همزمان، برخی از منابع قدرت روش‌های اصلی را تضعیف می‌کنند. برای مثال، آزمایش‌های میدانی در تلاش برای دستیابی به واقعیت‌گرایی و دقت علی، کنترل قوی آزمایش آزمایشگاهی و انعطاف‌پذیری بیشتر در گردآوری داده‌های مطالعه میدانی محض را از دست می‌دهند.

همچنین، طبیعی است هر قدر پژوهش به طور انحصاری برای یک هدف خاص کنترل شود، داده‌های مربوط را به طور مؤثرتری می‌توان گردآوری کرد. برای مثال، آزمایش‌های آزمایشگاهی با تمرکز انحصاری بر مسئله علیت می‌توانند داده‌های علی دقیق‌تری را با بهای به نسبت اندک به دست دهند. اما همچنین برای انجام یک آزمایش اگر بخواهیم واقع‌گرایی و تعمیم‌پذیری را نیز مد نظر قرار دهیم، هزینه‌های پولی و زمانی به شدت افزایش می‌یابد و به تلاش زیادی هم نیاز است، زیرا کار در میدان به ندرت راحت‌تر از کار در مکانی مانند آزمایشگاه است و دستیابی به نمونه‌های جمعیت به طور قابل توجهی دشوارتر از نمونه‌های قابل دسترس دانشجویان می‌باشد. براساس این قاعده، نه تنها هر یک از روش‌های پژوهش اصلی احتمالاً اهداف ویژه خود را کارآمدتر از هر یک از روش‌های دیگر با یک هدف متفاوت به دست می‌آورد، بلکه نیز هر روش احتمالاً باید کارآمدتر از روش‌های ترکیبی با اهداف چندگانه باشد.

نقطه ضعف اصلی روش‌های ترکیبی در مقایسه با پژوهش چند روشی آن است که روش‌های ترکیبی نیز مانند روش منفرد دارای سوگیری است، در حالی که پژوهش چند روشی می‌تواند از خطر سوگیری در امان باشد. روش‌های ترکیبی، با وجود پیچیدگی بیشتر، در هر مطالعه تنها یک مجموعه از داده‌های مشخص روش شناختی را ایجاد می‌کنند. به این دلیل آنها اگر به تنهایی مورد استفاده قرار گیرند، مبنایی برای مقایسه‌های میان روشی به وجود نمی‌آورند.

روش‌های کمی و کیفی

بیشتر نوشته‌های اخیر درباره پژوهش چند روشی به جای آنکه به دامنه کامل‌تری از روش‌های پژوهش توجه کنند که پیشتر مورد بحث قرار گرفت، عمدتاً روش‌های کمی و کیفی را در مقابل هم قرار می‌دهند (بیشتر مانند جامعه‌شناسان اولیه که «آمار» را در برابر «مطالعات موردی» قرار می‌دادند). تفاوت بین روش‌های کمی و کیفی و تلفیق این دو بویژه حایز اهمیت است (تشکری و تدلی، ۲۰۰۳)، اما اگر صرفاً به این ویژگی متمرکز شویم، دامنه وسیع‌تری از مسائل روش‌شناختی و فرصت حل آنها نادیده گرفته می‌شود. راهبرد چند روشی به دنبال استفاده از روش‌های چندگانه با نقاط قوت تکمیلی و ضعف‌های مختلف در ارتباط با مجموعه معینی از مسائل پژوهشی است، این بدان معنا نیست که پژوهشگر همواره باید ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی را در هر طرح پژوهشی به کار گیرد. شاید گاهی اوقات چنین باشد، اما برخی از مسائل پژوهشی ممکن است با ترکیب دو نوع مختلف روش کمی (برای مثال یک پیمایش و یک آزمایش) یا دو نوع مختلف روش کیفی (برای مثال، یک مطالعه میدانی و یک تحلیل متنی اسناد بایگانی شده)، بهتر به پاسخ برسند. در مجموع، راهبرد چند روشی بیشتر بر مسائل خاص متمرکز هستند تا بر مجموعه یا ترکیبی از روش‌های خاص.

همچنین در راهبرد چند روشی تمایز قدیمی میان روش‌های کمی و کیفی از میان می‌رود و این امر باعث پیوند میان چهار سبکی که به تازگی توصیف شدند، می‌شود و از هر یک از این سبک‌ها گونه‌ها و شاخه‌های فرعی به وجود می‌آید. یعنی، کار میدانی هم شامل مشاهده کیفی مشارکتی و هم مطالعات موردی کمی می‌شود. در پژوهش پیمایشی، هم نمونه‌های آماری و هم گروه‌های کانونی و گاهی تحلیل داده‌های کیفی و نیز آماری به کار می‌رود. پژوهش بدون واکنش نه تنها شامل سنجش بدون مزاحمت کمی و تحلیل آماری سوابق بلکه شامل پژوهش تاریخی روایی و تحلیل متنی اسناد است. و حتی نوعی آزمایش کیفی از قبیل «آزمایش‌های بر هم زننده»^۱ وجود دارند که روش‌شناسان مردمی آنها را به کار می‌گیرند. در این آزمایش، آزمایشگر آزمودنی‌ها را در موقعیت‌های غیرعادی قرار

1. breaching experiment

می‌دهد تا ببیند مردم هنگامی که در زندگی روزمره واقعی خود در چنین موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند، چگونه با آنها روبه‌رو می‌شوند و به آنها سامان می‌دهند. این چهار روش بیشتر با راهبردهای مختلف‌شان شناخته می‌شوند تا با شکل داده‌ها یا شیوه تحلیلی که با نوعی تمایز بسیار ساده کیفی در برابر کمی بیان می‌گردد.

تصمیم‌گیری درباره گردآوری نوع داده‌ها

جنبه ممتاز پژوهش چند روشی آن است که این روش، مجموعه داده‌های چندروش پژوهشی را درباره یک مسئله گردآوری می‌کند؛ یعنی هر مجموعه با روش متفاوتی گردآوری می‌شود. شمار روش‌های علوم اجتماعی مورد استفاده حاکی از آن است که درباره هر مسئله پژوهشی انبوهی از اطلاعات وجود دارد که بالقوه می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند؛ دست‌کم به اندازه آن مجموعه داده‌ها انواع ابزارهای گردآوری داده‌ها وجود دارد. بدیهی است مطالعات تک روشی نمونه‌های کوچک‌تری از این اطلاعات را به دست می‌دهند تا مطالعات چند روشی. اما امتیاز اصلی رهیافت چند روشی کمیّت داده‌هایی نیست که به دست می‌دهد، بلکه امتیاز اصلی آن تنوع داده‌ها و فرصت‌ها برای مقایسه‌ای است که این گوناگونی فراهم می‌سازد.

گردآوری داده‌ها در پژوهش چند روشی، مانند پژوهش تک روشی فرایندی انتخابی است که ابتدا با صورت‌بندی نظری مسئله از سوی پژوهشگر و سپس با روش‌شناسی کنترل می‌شود. رهیافت چند روشی آن نیست که چون روش‌های مختلفی وجود دارد پس باید تمام آنها در هر مطالعه‌ای به کار رود. اینکه چند روش و کدام یک باید در مطالعه چند روشی به کار رود، به نوع اطلاعات لازم برای روشن‌تر کردن مسئله مورد تحقیق بستگی دارد.

برای مثال، در مشاهدات میدانی که در برخی از محیط‌های اجتماعی طبیعی انجام می‌گیرند، مسئله‌ای را که با یک نظریه علی مطرح می‌شود، در نظر بگیرید. چنین نظریه‌ای دقیقاً با واقعیت‌های مشاهده شده تطبیق می‌کند، زیرا پژوهشگر نظریه را با واقعیت‌هایی که در ذهن خود دارد، ساخته است. برخی از این پرسش‌ها مربوط به اعتبار نظریه است. برای مثال، آیا فرضیه‌های نظریه را می‌توان به جمعیت بزرگ‌تر و به محیط‌هایی غیر از محیطی که در آنها صورت‌بندی شده‌اند، تعمیم داد؟ آیا نتایج علی نظریه، هنگامی که تحت کنترل

شدید و شرایط پیش‌بینی کننده قرار می‌گیرد، درست و معتبر است؟ و آیا حضور پژوهشگر میدانی به نحو چشمگیری مسیر طبیعی رویدادهای قابل مشاهده را تغییر داده است؟ هدف انواع پرسش‌های دیگر بیشتر اکتشافی است. برای مثال، آیا ممکن است انواع دیگر داده‌ها، جنبه‌های مختلفی از پدیده‌های مورد تحقیق را آشکار سازند؟ یعنی آیا دارای متغیرها، مفاهیم، و گزاره‌های جدیدی که نظریه را اصلاح می‌کنند، هستند؟

سپس می‌توان با به کارگیری یک پیمایش، یک آزمایش یا یک روش بدون واکنش به جای انجام کار میدانی دیگر، به بسیاری از این پرسش‌ها پاسخ داد. اما به جای دنبال کردن همه این خطوط کاوش در یک زمان، می‌توان با تمرکز بر مسائلی که پژوهشگر بیشترین اولویت را برای آنها قایل است، آنها را بهتر کنترل کرد.

برای مثال، اگر اعتبار علی مورد توجه اصلی است، آنگاه، یک آزمایش گام بعدی است. اما اگر کشف توانایی و قابلیت نظریه برای تبیین رویدادهای تاریخی و معاصر اولویت بیشتری داشته باشد، آنگاه مطالعه بدون واکنش روش درست‌تری است. در اینجا فرضیه عملی آن است که مسائلی با اولویت کمتر، تنها زمانی ارزش پیگیری دارند که مسائل با اولویت بالا به سود نظریه باشند.

اعتبار بخشی در برابر اکتشاف

پژوهش چند روشی اعتبار سنجش‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌ها را از طریق مقایسه‌های متقاطع و سه سویه مورد آزمون قرار می‌دهد. سه سویه‌نگری مستلزم مجموعه‌ای از چند دسته داده است که درباره یک پرسش پژوهشی از دیدگاه‌های مختلف سخن می‌گویند. پژوهشگر اعتبار را از توافق بین مجموعه داده‌ها و بی‌اعتباری را از اختلاف مجموعه داده‌ها استنتاج می‌کند. برای پشتیبانی از این استنتاج‌ها، باید داده‌ها را با روش‌های کاملاً متفاوتی گردآوری کرد. این روش‌ها مستقل از یکدیگر به کار گرفته می‌شوند و به شدت بر پرسش خاصی که مورد کندوکاو قرار می‌گیرد، متمرکزند. در غیر این صورت، همگرایی (یا توافق) ممکن است تنها یک سوگیری روش شناختی مشترک را نشان دهد، و ناهمگرایی (یا نبود توافق) ممکن است معرف مقایسه نامناسب یا نامتمرکز باشد. از سوی دیگر، مطالعات چند روشی اکتشافی ممکن است رویکرد بسیار متفاوتی نسبت به گردآوری داده‌ها اتخاذ کند.

مطالعات اکتشافی به جای مجزا کردن روش‌ها از یکدیگر برای تضمین اعتبار بخشی تقاطعی مستقل^۱، به طور سنجیده وابستگی و کنش متقابل روش‌ها را بیشتر می‌کنند، و پژوهشگران به جای آنکه بر مقایسه و وجوه تشابه نتایج روش‌ها متمرکز شوند، می‌توانند به طور سنجیده‌ای تضادهای شدید بین روش‌ها را جستجو کنند.

استقلال

در پژوهش چند روشی احتمال این خطر وجود دارد که استفاده پیشین از یک روش بر مشاهدات روش بعدی تأثیر بگذارد. یکی از پیامدهای روش شناختی [پژوهش چند روشی] تأثیر بر آزمودنی‌هاست. برای مثال، هنگامی که برانون، سیفرز، هسه، هسل بارت، کین، شومن، ویکارو، و رایت (۱۹۷۳) هم یک پیمایش و هم یک آزمایش میدانی را انجام دادند تا ارتباط بین نگرش‌های بیان شده آزمودنی‌ها [در پرسشنامه‌ها] و کنش‌های بعدی آنان را [در آزمایش میدانی] مطالعه کنند، به نظر می‌رسید که رفتار آزمودنی‌ها در آزمایش تحت تأثیر تجربه قبلی [پاسخ‌های] آنان در پیمایش قرار گرفته بود. برانون و همکارانش برای کنترل این احتمال، از اشکال مختلف مصاحبه استفاده کردند و آزمایش را نه تنها با پاسخگویان واقعی پیمایش، همچنین با آزمودنی‌های پیمایش اصلی که با آنان مصاحبه نشده بود، به کار بردند. این روش، هم بخشی از نمونه آزمایشی را از تأثیرات احتمالی مصاحبه دور نگه داشت، و هم برای بررسی چنین تأثیراتی مقایسه‌هایی را به دست داد.

نوع دیگری از تأثیر روش شناختی از این احتمال سرچشمه می‌گیرد که یک روش از طریق پژوهشگر، و نه از طریق آزمودنی‌ها، بر کاربرد روش دیگر تأثیر می‌گذارد. در پژوهش‌های اکتشافی محض یا در پژوهشی که برای ایجاد نظریه‌ها، طراحی شده است، از

۱. independent cross - validation گاهی اوقات به جای اصطلاح «اعتبار بخشی تقاطعی مستقل» از اصطلاح «برآورد دورانی» (rotation estimation) استفاده می‌شود. اعتبار بخشی تقاطعی مستقل عبارت از آزمون یک مدل رگرسیونی است که شامل استفاده از داده‌های هم‌تراز برای بررسی یک برآورد اولیه است. به عبارت دیگر، اعتبار بخشی تقاطعی مستقل عبارت است از عمل تقسیم داده‌های موجود به نمونه‌های فرعی به نحوی که یک یا چند نمونه فرعی برای ایجاد یک مدل مورد استفاده قرار می‌گیرد و نمونه‌های فرعی باقی مانده برای آزمون نحوه عملکرد مدل استفاده می‌شود. به طور کلی، با استفاده از مجموعه داده‌های مستقل یا روش‌های دو نیمه‌سازی می‌توان به اعتبار بخشی تقاطعی دست یافت. م.

روش‌های چندگانه برای تغییر دیدگاه محقق نسبت به داده‌ها استفاده می‌شود: «راه‌های متفاوت شناخت طبقه‌ای [از داده‌ها] او را [پژوهشگر را] وادار می‌سازد که خواصی را ایجاد کند تا بتواند تفاوت بین بخش‌های مختلف داده‌ها را بر حسب شرایطی که گردآوری شده‌اند، درک نماید. (گلیسر و اشتراوس، ۱۹۶۷: ۶۶). اما در پژوهش تأییدی، یادگیری و کشف [نکات تازه] که در کار اکتشافی برای آن ارزش زیادی قایل می‌شوند، می‌تواند عامل خطای جدی روش شناختی باشد. برای مثال، اگر یک پژوهشگر فرضیه‌ای را با دو روش مورد آزمون قرار داد و به نتایج بسیار متفاوتی دست یافت، ممکن است تجربه‌ای که در آزمون نخست به دست آورده است، باعث شود که از روش دوم به صورت متفاوتی استفاده کند و استفاده از روش دوم بهتر از روش نخست باشد. یکی از امتیازهای مطالعات چند روشی این است که وقتی پژوهشگری در یک دوره زمانی کوتاه به طراحی و اجرای آزمون‌های چندگانه می‌پردازد، احتمال بیشتری وجود دارد که سطح یکسانی از شناخت و مهارت بر هر آزمون تأثیر بگذارد.

عایق‌بندی

برای دور نگه داشتن آزمودنی‌ها از تأثیرات امواج چندگانه گردآوری داده‌ها، دست‌کم چهار فن وجود دارد که یا به تنهایی یا با هم به کار گرفته می‌شود. این فنون عبارتند از: فریب^۱، استفاده ترکیبی از روش‌های واکنشی و بدون واکنش، توالی روش‌ها، و نمونه‌های چندگانه یا نمونه‌های تقسیم شده. فریب، صرف‌نظر از اینکه تا چه حد نیت خیر در آن وجود دارد، همواره پرسش‌های اخلاقی را مطرح کرده است، با وجود این، در بسیاری از پژوهش‌های اجتماعی ایفای نقش می‌کند. معرفی کردن هدفی غیر از هدف اصلی مطالعه به آزمودنی‌ها، پنهان‌کاری پژوهنده، و حتی پنهان کردن گردآوری داده‌ها از آزمودنی‌ها، مدت‌هاست به عنوان روش‌های استاندارد محسوب می‌شود. فریب دادن آزمودنی‌ها معمولاً هنگامی صورت می‌گیرد که صداقت پژوهشگر ممکن است باعث سوگیری پاسخگویان در ارائه پاسخ‌های خود شود، یا آنها را از همکاری با پژوهشگر باز دارد.

1. deception

همچنین، در پژوهش چند روشی گاهی به آزمودنی‌ها نمی‌گویند در معرض چند مشاهده و سنجش قرار دارند، زیرا بیم آن می‌رود که آگاهی آزمودنی‌ها از این امر بر رفتار و نگرش آنان تأثیر بگذارد. اما جدای از مسائل اخلاقی، فریب به منزله فنی برای جداسازی، بی‌فایده است؛ زیرا عایق‌بندی نمی‌تواند تضمین کند که اقدامات یک پژوهشگر برای جلوگیری از آگاهی آزمودنی‌ها از آن اعمال، عاری از تأثیرات باشد. برای مثال، مصاحبه کردن با آزمودنی‌ها می‌تواند بر رفتار بعدی آنها در یک آزمایش تأثیر بگذارد، حتی اگر آنها از هدف واقعی مصاحبه یا ارتباط بین مصاحبه و آزمایش آگاهی نداشته باشند. سرانجام، چند فن دیگر وجود دارد که مؤثرتر و به لحاظ اخلاقی کمتر بحث‌انگیزند.

عایق‌بندی دلیل مهمی برای ترکیب کردن روش‌های واکنشی و بدون واکنش است. آمارهای رسمی، بایگانی‌ها، و دیگر منابع داده‌هایی که به طور طبیعی رخ می‌دهند، اغلب کمتر از کار میدانی، پیمایش‌ها، یا آزمایش‌ها بر آزمودنی‌ها تأثیر می‌گذارند. به علاوه، گردآوری داده‌ها را اغلب می‌توان به طور متوالی یا برنامه‌ریزی شده انجام داد، به نحوی که نخست داده‌هایی گردآوری شوند که در برابر تأثیر بسیار آسیب‌پذیرند (معمولاً داده‌های روش‌های واکنشی). برای مثال، پژوهشگران سازمانی که ضمن انجام پژوهش سوابق رسمی را نیز مطالعه می‌کنند، نگران آنند دسترسی آنان به سوابق ممکن است بر پاسخگویان تأثیر بگذارد، لذا ترجیح می‌دهند نخست پیمایش را انجام دهند و سپس خواستار دسترسی به سوابق شوند. البته عایق‌بندی تنها مورد ملاحظه قرار دادن روش‌های متوالی نیست، و این ملاحظات دیگر ممکن است از اهمیت شایانی برخوردار باشد. برای مثال ممکن است دسترسی، به استفاده از یک نوع روش پیش از روش دیگر حکم کند تا اضطراب‌ها و بیم‌های آزمودنی‌ها را کاهش دهد یا مشروعیت کافی و رابطه‌ای دوستانه برای بررسی منابع داده‌های حساس از قبیل پرونده‌های^۱ مربوط به واکنش‌های بین فرد متخصص و مراجعه‌کننده ایجاد کند. یا، ممکن است منطق مسئله مستلزم توالی روش‌های خاص باشد؛ از قبیل پیمایشی که قبل از آزمایش در پژوهش برانون و همکارانش (۱۹۷۳) انجام گرفت.

رویکرد دیگر برای عایق‌بندی عبارت از تقسیم نمونه مورد مطالعه به نمونه‌های فرعی

1. case files

یا انتخاب چند نمونه و گردآوری داده‌ها از هر نمونه با روش مختلف است. این شیوه، از تأثیرات مستقیم یک روش بر روش دیگر جلوگیری می‌کند، زیرا هیچ آزمودنی در معرض بیش از یک روش قرار نمی‌گیرد. همچنین استفاده از چند نمونه این امتیاز مضاعف را دارد که به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا مانند کاری که برانون و همکارانش (۱۹۷۳) انجام دادند، با قرار دادن تعدی برخی از آزمودنی‌ها در معرض هر دو روش و مقایسه نتایج این دو روش، آن تأثیرات را مورد آزمون قرار دهد. اما، اگر اعضای نمونه‌های مختلف از تجربه‌های پژوهشی یکدیگر آگاهی یابند، استفاده از نمونه‌های چندگانه مانع تأثیرات غیرمستقیم نمی‌شود و ممکن است این آگاهی باعث تشکیل گروه‌های اجتماعی با پیوندهای مستحکم میان آنها گردد. اما در اینجا بار دیگر روش‌های پی‌درپی ممکن است سودمند باشند. اگر پژوهشگر استفاده از روش‌هایی را که بیشتر توأم با مزاحمت و احتمالاً جنجال‌برانگیز است، به تعویق بیندازد، یا بتواند تمام مراحل گردآوری داده‌ها را به سرعت تکمیل کند تا مانع از گسترش شایعه شود، می‌تواند از تمام تأثیرات غیرمستقیم بپرهیزد.

وابستگی متقابل

هر چند وابستگی متقابل^۱ برای اعتبار بخشی اهمیت زیادی دارد، برای اکتشاف نیز حایز اهمیت بسیار است. برعکس، متغیرها و گزاره‌های خاص، مانند آزمون نظریه‌ها، ممکن است برای یک روش، قابل دسترس و برای متغیرها و گزاره‌های دیگر غیر قابل دسترس باشند. آنگاه در چنین صورتی، برای مد نظر قرار دادن انواع مختلف متغیرهایی که برای یکدیگر اهمیت نظری دارند، استفاده از چند روش گردآوری داده‌ها که ارتباط نزدیکی با هم دارند، ضروری است. اما، ارتباط هدفمند داده‌های به دست آمده به وسیله روش‌های مختلف علاوه بر ایجاد نظریه‌ها، دست‌کم دو ارتباط دارد. مبنای منطقی ارتباط نخست که اشاره به بحث پیشین دارد، مسئله بنیادی آزمون نظریه‌هایی است که دربرگیرنده متغیرها و گزاره‌هایی است که تنها با به کارگیری روش‌های چندگانه بررسی می‌شوند. منطقی بنیادی ارتباط دوم که به منطقی پیشین اشاره دارد، مسئله روش پالایش ایده‌ها و فنون از طریق تجربه است.

1. interdependence

تبیین نظری ارتباط بین متغیرها اغلب وجود متغیرهای سومی را مطرح می‌کند که سنجش آنها مستلزم روش‌هایی متفاوت با روش‌هایی است که در گردآوری داده‌ها برای متغیرهای اصلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. برای ساده‌سازی گردآوری داده‌ها، یا شاید به دلیل آنکه پژوهشگران به گزینه چند روشی توجه نکرده‌اند، اغلب با این متغیرهای سنجیده نشده در یک سطح نظری محض برخورد می‌شود. به کارگیری روش‌های دیگر برای سنجش این متغیرها گردآوری داده‌ها را دشوار می‌سازد، اما این ممکن است پیامدهای مهمی برای ایجاد نظریه داشته باشد. برای مثال، برور (۱۹۷۱) خاطر نشان کرده است که بیشتر نظریه‌های سازمانی، به طور تلویحی چند روشی هستند و تصریح کرده است که وقتی منابع داده‌های چندگانه آشکارا به کار می‌روند، امکان پالایش نظری آنها وجود دارد. بیشتر تحقیقات از اکتشاف^۱ به تأیید پیش می‌روند و به منزله دقیق‌کننده متوالی مفاهیم، گزاره‌ها، و روش‌های پژوهش تفسیر می‌شوند. بنابراین، بسیاری از مطالعات چند روشی اهداف گوناگونی دارند. برخی از مطالعات یک نظریه را با یک نوع روش ایجاد می‌کنند و آن را با روش دیگر می‌آزمایند. مطالعات دیگر بیشتر تأییدی هستند، اما به دنبال تأیید یک روش از طریق استفاده تکمیلی از روش‌های دوم می‌باشند تا روش نخست را پالایش کنند. برای مثال، داده‌های حاصل از مصاحبه‌های غیر رسمی و دوستانه و مشاهدات میدانی به دلیل آنکه راه‌های بیشتری را برای واکنش بهتر در اختیار پاسخگویان قرار می‌دهند، بیش از داده‌هایی که از طریق پرسشنامه‌های از پیش تنظیم شده و ثابت به دست می‌آیند، اعتبار ظاهری و محتوایی به پیمایش می‌بخشند.

یکپارچگی

در مطالعات و مراحل پژوهشی‌ای که تأیید و اثبات فوری مسئله ضرورتی ندارد، ممکن است گردآوری داده‌ها انعطاف‌پذیرتر و نیازمند احتیاط کمتری باشد. در ایجاد نظریه‌ها، بارها بر هماهنگ‌سازی خلاقانه و حتی سرگرم‌کننده روش‌های گردآوری داده‌ها و ترغیب به دستیابی به ایده‌های جدید، تأکید می‌شود. می‌توان فنون مختلف گردآوری داده‌ها را به

1. exploration

طور همزمان به کار برد، مانند زمانی که مصاحبه‌گران، پایگاه اجتماعی پاسخگویان را هم از طریق پرسش‌ها و هم از طریق یادداشت کردن نمادهای پایگاهی در اتاق‌های پذیرایی پاسخگویان می‌سنجند. همچنین این فنون می‌توانند به طور متناوب یکدیگر را تقویت کنند، مانند زمانی که مصاحبه منجر به کشف بایگانی‌ها یا مشاهدات میدانی‌ای می‌شود که پرسش‌های جدیدی را برای مصاحبه ارائه می‌دهد.

همچنین می‌توان آزمودنی‌ها را به طور آگاهانه به درون پژوهش کشاند و حتی آنان را برای نقش‌های فعالانه‌تر به کار گرفت. می‌توان با فردی نخست به عنوان یک پاسخگوی پیمایش مصاحبه کرد و سپس وی را به منزله یک اطلاع‌رسان کلیدی برای پژوهش میدانی به کار گرفت و از طریق او درباره موقعیت‌هایی که برای پژوهشگر قابل دسترس نیست، گزارش کسب کرد. مصاحبه‌ها را می‌توان به عنوان پایگاه داده‌های جدید در آزمایشگاه‌ها به کار برد تا علاوه بر کمک به ارزیابی طرح آزمایشی، احتمالاً متغیرهای بیشتر و رهیافت‌های تحلیلی تازه‌ای به دست آید. همچنین واکنش آزمودنی‌ها به تحلیل داده‌ها ممکن است سودمند باشد. این پرسش از آزمودنی‌ها که آیا یک تحلیل یا یک تفسیر «معنا دارد»، شکل ضعیفی از تحلیل است، اما ممکن است به منزله راهی برای به دست آوردن اطلاعات و بینش‌های جدید و سودمند باشد.

مقایسه‌پذیری در برابر مقابله

هنگامی که هدف اصلی پژوهشگر اعتبار بخشی چند روشی است، مقایسه‌پذیری مجموعه داده‌های مختلف، ضرورتی اصلی به شمار می‌رود. برای مثال چنانکه در فصل سه آمد، در سنجش اعتبار بخشی^۱ و فرضیه‌های مربوط به جرم، مجموعه داده‌های مختلف که از طریق هر یک از روش‌های سنجش جرم به دست می‌آید، باید در عمل به یک نوع جرم مربوط شود. مطالعه نمونه‌های افراد و گروه‌های قابل مقایسه نیز حایز اهمیت بسیار است. نقد جدی تحلیل والتن (۱۹۶۶) از یافته‌های مختلف دانشوران سیاسی و جامعه‌شناسان درباره ساختارهای قدرت اجتماع (نگاه کنید به فصل سه) آن است که ممکن است انواع مختلف

اجتماعات مورد مطالعه قرار گرفته باشند. (کلارک، کورن بلوم^۱، بلوم^۲ و تویاس، ۱۹۶۸). اگر چنین باشد، نبود همگرایی در این یافته‌های پژوهشگران را می‌توان به تفاوت نمونه‌ها نسبت داد و نه چنانکه والتون می‌گوید، به تفاوت‌های روش شناختی بین علوم سیاسی و جامعه‌شناسی. پژوهشگر باید روش‌های مختلف مطالعه درباره قدرت اجتماع را در یک نوع از اجتماعات یا نمونه‌ای از آنها به کار گیرد تا این مسئله را حل کند. مطالعات گوناگونی که به طور مستقل انجام گرفته‌اند، می‌توانند رهنمودها و بینش‌های معناداری به دست دهند، اما تنها پژوهش چند روشی به دقت هماهنگ شده می‌تواند مقایسه‌پذیری داده‌های مورد نیاز برای پاسخ دادن به پرسش‌هایی نظیر پرسش‌های مطرح شده در کار والتن را ممکن سازد.

اما گردآوری داده‌ها از طریق چند روش نیز می‌تواند باعث برخی مشکلات در مقایسه‌پذیری شود. برای مثال یک مسئله این است که در هر سبک پژوهشی درصدی به «بی‌پاسخ‌ها» اختصاص دارد. گروه‌هایی هستند که از پژوهشگران میدانی پرهیز می‌کنند، در روش پیمایش، دسترسی به برخی پاسخگویان ناممکن است یا آزمودنی‌هایی وجود دارند که از مصاحبه کردن پرهیز می‌کنند، در میان آزمودنی‌های روش آزمایش افرادی وجود دارند که همکاری نمی‌کنند و افرادی وجود دارند که در منابع داده‌هایی که به صورت طبیعی رخ می‌دهند، غیر معرفند.^۳ برای مثال، پرسشنامه‌های پیمایشی که با پست برای نمونه جمعیت ارسال می‌شود، معمولاً میزان پاسخ به نسبت کمتری دارند، در حالی که درصد پاسخگویی در آزمایش‌هایی که با دانشجویان انجام می‌گیرد، معمولاً بالاست. حتی انتظار می‌رود روش‌های مختلفی که برای یک نوع نمونه به کار می‌روند، میزان پاسخ‌های مختلفی را به دست دهند. برای مثال، گزارش‌های رسمی که به دنبال انجام یک پیمایش سازمانی ارائه می‌شوند، به ندرت کامل از آب درمی‌آیند، زیرا همه پاسخگویان به یک نسبت به همه پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهند. به علاوه، دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم غیر پاسخگویان در هر روش پژوهشی مشابه یکدیگرند. در واقع، این فرض مخالف (که غیر پاسخگویان ممکن است به طور منظم از روشی به روش دیگر متفاوت باشند و بنابراین به تعمیم‌پذیری هر

1. Korn Blum

2. Bloom

3. underrepresented

روش لطمه وارد سازند) دلیلی معتبر برای انجام پژوهش چند روشی است. ما راه‌حل فوری و دقیقی برای این مسئله نداریم، جز آنکه پیشنهاد کنیم وقتی مقایسه‌پذیری روشن و دقیق داده‌ها مورد نیاز است، و میزان پاسخ‌ها متفاوت، باید توجه ویژه‌ای به مطالعه الگوهای بی‌پاسخ‌ها داشته باشیم.

در پژوهش اکتشافی، تقابل به جای مقایسه‌پذیری در میان داده‌ها ایده اصلی است. این واقعیت که انواع مختلف روش‌ها دسترسی به انواع مختلف پدیده‌ها، یا به نمونه‌های مختلف افراد و گروه‌ها را میسر می‌سازد، این امکان را فراهم می‌آورد که پدیده‌ها و نظریه‌ها به طور کامل‌تری مورد کندوکاو قرار گیرد. هرچند آزمون‌های چند روشی از فرضیه‌ها مستلزم داده‌های کاملاً هم‌ترازند، اما در ایجاد فرضیه‌ها می‌توان از داده‌های متضادی بهره‌مند شد که دامنه وسیع‌تری از تنوع طبیعی را توصیف می‌کنند. چنانکه در فصل دو آمد، هر قدر گوناگونی یافته‌های تجربی که باید تبیین شوند بیشتر باشد، فرضیه‌های مناسب و موجه کمتری به دست می‌آید. به علاوه، چنانکه گلیسر و اشتراوس خاطر نشان کرده‌اند (۱۹۶۷) این احتمال وجود دارد که برای به کار انداختن تخیل نظری تجربی، پژوهشگر باید انواع داده‌های مناسب را گردآوری کند تا بتواند آنها را به منزله شواهد دقیق برای اثبات نظریه مورد ارزیابی قرار دهد. (ص ۶۶)

تحلیل هزینه-سود در روش‌های مختلف گردآوری داده‌ها

ما تا اینجا ملاحظات تحلیلی درباره گردآوری داده‌ها را مورد بحث قرار دادیم و اکنون به دو موضوع عملی باز می‌گردیم: (۱) هزینه‌ها و سودهای نسبی گردآوری داده‌ها در هر نوع روش پژوهش، و (۲) هزینه‌های پژوهش چند روشی. در هر روش که پژوهشگر به کار می‌گیرد، هزینه‌های اصلی پژوهش، پول، زمان و تلاش است. اما در روش‌های پژوهشی مختلف این هزینه‌ها متفاوت است.

گردآوری داده‌ها شامل دو بخش است: پژوهشگران و آزمودنی‌ها. این امر به ما اجازه می‌دهد تا هزینه‌های گردآوری داده‌ها را تا حدی تابع تلاشی که پژوهشگر برعهده می‌گیرد، در برابر تلاشی که برعهده آزمودنی‌ها گذاشته می‌شود، در نظر بگیریم. این چهار روش در این خصوص با هم متفاوتند. مشاهده مشارکتی و پژوهش بدون واکنش دربرگیرنده

هزینه‌های کم برای آزمودنی‌هایی است که در پژوهش شرکت می‌کنند. بنابراین هزینه‌های گردآوری داده‌ها به خودی خود بیشتر برعهده پژوهشگر است. اما در پژوهش پیمایشی و آزمایشی، آشکارا از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود که درگیر پژوهش شوند، بنابراین آزمودنی‌ها و پژوهشگر نیز باید نسبت به زمان و صرف تلاش، متعهد باشند.

هزینه اصلی و عمده، به کارگیری پاسخگویان و آزمودنی‌های روش‌های پیمایشی و آزمایشی است، اما زمان و تلاش پژوهشگران پیمایشی و آزمایشی به هنگام تماس با آزمودنی‌ها به شدت کاهش می‌یابد. کاهش زمان و تلاش پژوهشگر ناشی از آن است که در بیشتر مطالعات پیمایشی و آزمایشی، داده‌ها [از طریق پرسشنامه] به سرعت گردآوری می‌شوند، در حالی که مطالعات میدانی و بدون واکنش متکی به داده‌هایی هستند که به طور طبیعی [و به تدریج] رخ می‌دهند. بنابراین، هزینه‌های گردآوری داده‌ها از سوی پژوهشگر برای این چهار روش را می‌توان در دو مقوله کلی گروه‌بندی کرد: هزینه‌های گردآوری داده‌ها برای مطالعات میدانی و بدون واکنش، و هزینه‌های گردآوری داده‌ها برای پیمایش‌ها و آزمایش‌ها.

پژوهش میدانی و بدون واکنش

هزینه عمده در پژوهش میدانی، زمان و تلاشی است که به منظور یکپارچه شدن در محیط میدان و آشنایی با آن صرف می‌شود. در واقع، کار میدانی مستلزم صرف دو هزینه معمولی است: (۱) هزینه برای محیط میدان؛ (۲) هزینه برای پژوهشگر، که در فراخنای شب یا در تعطیلات آخر هفته سرگرم نگارش یادداشت‌های میدانی است، در حالی که آزمودنی‌های شرکت‌کننده در آن ساعت‌ها و روزها در خواب ناز فرو رفته‌اند یا سرگرم تفریح برای روز یا هفته دیگری هستند که این به معنای داده‌های بیشتری است که باید از سوی مشاهده‌کننده مشارکتی گردآوری شود. بسیاری از تجربه‌ها و داده‌های مشاهده‌ای که گردآوری می‌شوند پس از پالایش، کنار گذاشته و هنگام انتشار پژوهش حذف می‌شوند. در مراحل اولیه، این کار گریزناپذیر است، زیرا پژوهشگر نه تنها محیط را مورد کندوکاو قرار می‌دهد، بلکه اغلب در جستجوی مسئله‌ای است تا توجه و مشاهده بعدی خود را بر آن متمرکز سازد. هنگامی که تمرکز در مراحل بعدی کار میدانی شکل گرفت، بسیاری از

مشاهدات پیشین، هر چند لازم است آنها را غربال و وجین کنیم، باز هم ممکن است ارزش چندانی نداشته باشند و جزء موضوعات حاشیه‌ای محسوب شوند. اما پژوهشگران میدانی با تجربه با توجه به بازده‌ها و نتایج گذشته می‌دانند که پژوهشگر باید این هزینه‌های بلا تکلیفی و نبود قطعیت، ابهام و از قرار معلوم رفتار هدایت نشده را بپذیرد.

برخی از هزینه‌ها، بیشتر در مراحل پژوهش میدانی افزایش می‌یابند، اما برخی از هزینه‌های دیگر رو به کاهش می‌گذارند. به این هزینه‌های متغیر اغلب *نرخ‌های باقی‌مانده* اطلاق می‌شود. نرخ‌های باقی‌مانده مبالغی است که بابت اطلاعات جدید و سودمند هزینه می‌شود (وب و همکاران، ۱۹۶۶: ۳۲). هنگامی که تمایزات گنگ و مبهم به گونه‌شناسی‌های روشن‌تر، و حدس و گمان‌ها به فرضیه‌ها تبدیل شدند، پژوهشگر بر گردآوری داده‌های بسیار مشخص متمرکز می‌شود. یک مثال تأییدکننده یا نفی‌کننده بیشتر، یک موقعیت بیشتر برای قرار دادن شرایط محدود کننده. بنابراین، کسب داده‌های جدید در طول زمان کاهش می‌یابد، مگر با مشاهده دقیق^۱. اما برای پیوند دادن گردآوری داده‌ها به تحلیل داده‌ها، هزینه‌های بعدی نیز برای پژوهش لازم است: بویژه هزینه‌های تفکیک و کد گذاری مقادیر زیادی از داده‌های ارزشمند اما پالایش نشده. یادداشت‌ها و مصاحبه‌های میدانی مانند داده‌های پیمایش‌ها نیستند که مجموعه‌ای از پاسخ‌های از پیش کدگذاری شده را به دست دهند و مانند داده‌های پالایش شده آزمایش‌ها نیستند که واکنش‌های آزمودنی‌ها را به مقادیر از پیش تعیین شده‌ای برای متغیرهای وابسته تفکیک کنند.

پژوهش‌های بدون واکنش نیز در آغاز پژوهش هزینه‌های زیادی دارند. پژوهشگران روش بدون واکنش مانند پژوهشگران روش میدانی می‌دانند که داده‌های بالقوه، اعم از روزنامه‌های چسبیده روی پنجره‌ها یا آمارهای موجود در پوشه‌های کشوها، همه جا وجود دارند. اما داده‌های واقعی برای مسائل مشخص نادرترند. بنابراین، اگر پژوهشگر توجه خود را زودتر به یک مسئله مشخص معطوف کرده باشد، ممکن است هزینه‌های پژوهش بویژه افزایش یابد. اما هنگامی که پژوهش پیش می‌رود، داده‌های سودمند افزایش می‌یابند. و هنگامی که پژوهشگر به طور اتفاقی با جلوه‌هایی از پدیده‌های قابل مشاهده (این جلوه‌ها

1. focused observation

همیشه وجود دارند، اما پیشتر مورد توجه قرار نگرفته‌اند) از جمله مجموعه‌ای از سوابقی که در زیرزمین یک کتابخانه یا شهرداری مدفون شده‌اند، برخورد می‌کند، آنچه باید «یافت شود» به دست می‌آید. مورخان، تحلیلگران سرشماری و دیگر پژوهشگران اسناد بایگانی شده، اغلب کشف این داده‌ها را به کشف «معادن» تشبیه می‌کنند.

هنگامی که در روش بدون واکنش داده‌های پژوهشگر یافته شد یا مورد توجه قرار گرفت، به همان اندازه یادداشت‌های پژوهشگر میدانی وقت می‌گیرد. یعنی برای زیر و رو کردن و تفکیک مجموعه‌ای از داده‌های قابل تحلیل، زمان و وقت زیادی باید صرف کرد. سودمند ساختن داده‌ها [در پژوهش بدون واکنش]، مانند پژوهش میدانی جزء مسئولیت پژوهشگر است. هزینه بسیار سنگین هر دو پژوهش میدانی و بدون واکنش از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که کسانی که داده‌ها را فراهم می‌سازند، از شرکت در فرایند پژوهش آگاه نیستند و بنابراین به جای شیوه متمرکزی که به وسیله طرح‌های پژوهش پیمایشی و آزمایشی اعمال می‌شود، به صورت عادی رفتار می‌کنند.

بنابراین، سودها و هزینه‌های این دو سبک پژوهشی مشابه یکدیگرند. نخست اینکه آنها داده‌ها را چنان فراگیر می‌سازند که پژوهشگر هرگز نگران کمبود داده‌ها نیست، گو اینکه داشتن داده‌های درست برای پرداختن به یک مسئله معین ممکن است مستلزم کاوش پرهزینه‌ای باشد. و ثانیاً، داده‌های گردآوری شده نه نیازی به تلاش ویژه آزمودنی‌ها دارند و نه نیازی به اینکه از محیط اجتماعی طبیعی خود جابه‌جا شوند، بلکه هر دو روش میدانی و بدون واکنش مستلزم هزینه‌های گزافی برای پژوهشگر به منظور انتقال مشاهدات خام به داده‌هایی است که به طور ثمربخشی قابل تحلیل باشند.

پژوهش‌های پیمایشی و آزمایشی

هزینه‌ها و سودهای گردآوری داده‌ها برای پژوهش‌های پیمایشی و آزمایشی مشابه یکدیگرند، اما به طور قطع با پژوهش‌های میدانی و بدون واکنش تفاوت دارند. ما تأکید کردیم که این دو پژوهش اخیر را باید به منزله گردآوری و انتقال داده‌ها تلقی کرد. درمقابل، پژوهش پیمایشی و آزمایشی به ایجاد داده‌ها مربوط می‌شوند. درباره این مطلب دو جنبه مهم را باید مدنظر قرار داد. نخست آنکه، پژوهشگر آگاهانه فرایند گردآوری

داده‌ها را با هدف تولید داده‌هایی دنبال می‌کند که به لحاظ علمی سودمندند. و دوم آنکه، پژوهشگر با آزمودنی‌ها کنش متقابل دارد تا آنان را به شرکت در پژوهش برای کسب اطلاعات ترغیب کند؛ یعنی، صرف زمان و تلاش آگاهانه آنان- کار آنان- در تولید داده‌های علمی.

توانایی کنترل گردآوری داده‌ها سود سرشاری به همراه دارد، زیرا پژوهشگر تنها داده‌های مورد نیاز را به دست می‌آورد و نه بیشتر. داده‌های گردآوری شده کمتر دور ریخته می‌شوند- [زیرا] براساس طرح، اطلاعات جدید اطلاعاتی سودمند است. کمتر شنیده می‌شود که پژوهشگران پیمایشی و آزمایشی در فرایند گردآوری داده‌ها از تلف شدن زمان و تلاش شکایت داشته باشند، گو اینکه درواقع، هر یک از این دو روش ممکن است مستلزم هزینه‌های گزافی باشد. برای مثال، شاید بیشترین هزینه در پژوهش پیمایشی پرکردن پرسشنامه از جمله تلفن‌های بی‌ثمر باشد. گاه طرح آزمایشی نیز شکست می‌خورد و ممکن است آزمایشگر این شکست را اتلاف زمان و تلاش تلقی کند. اما اغلب این شکست‌ها منجر به پالایش طرح‌ها می‌شود. ممکن است در هر دو مورد هزینه‌ها بالا باشد، اما هزینه‌ای که پژوهشگر در اثر شکست در طرح پیمایشی و آزمایشی متحمل می‌شود، به اندازه هزینه‌ای نیست که شکست در پژوهش میدانی یا روش بدون واکنش بر او تحمیل می‌کند. هزینه گردآوری داده‌های پژوهش‌های پیمایشی و آزمایشی در ابتدای مراحل پژوهش صرف می‌شوند که ممکن است به منزله هزینه‌های طرح در نظر گرفته شوند. هر دو سبک پژوهش، به علت آنکه اغلب برای آزمون فرضیه مورد استفاده قرار می‌گیرند، به زمان و تلاش برای مرور ادبیات، تصریح و عملیاتی کردن فرضیه‌ها، و بیان نحوه اجرای نمونه‌گیری و آزمون نیازمندند. اینها هزینه‌های اولیه‌ای هستند که به تنهایی بر دوش پژوهشگر است. اما هنگامی که گردآوری داده‌ها آغاز می‌شود، هزینه زمانی به شدت کاهش می‌یابد و رشک پژوهشگران میدانی و بدون واکنش را که اغلب هزینه‌های عمده گردآوری داده‌ها برعهده آنان است، برمی‌انگیزد. به علاوه، کدگذاری و تبدیل تولید داده‌های تحلیل‌پذیر و آماده برای پژوهش‌های پیمایشی و آزمایشی در مقایسه با پژوهش‌های میدانی و بدون واکنش به زمان و تلاش بسیار کمتری نیاز دارد.

هزینه‌های زمانی برای گردآوری داده‌ها در هر دو روش پیمایشی و آزمایشی به نسبت پایین است، اما تفاوت‌های مهم بین این دو، هزینه‌های کاری و پولی است که با یکدیگر

ارتباط دارند. برای یک پیمایش ملی مهم ممکن است به صدها مصاحبه‌گر و صدها هزار دلار برای گردآوری داده‌ها نیاز باشد. برعکس، پژوهش آزمایشی ممکن است شامل چیزی بیش از صرف چند شبی نباشد که پژوهشگر گروه‌هایی از آزمودنی‌ها را از طریق محیط‌های گوناگون روش‌های آزمایش اداره می‌کند. (البته این هزینه‌ها متغیرند؛ برخی از آزمایش‌های اجتماعی طبیعی ممکن است سال‌ها به طول بینجامد و به هزینه‌های زمانی و پولی و تلاش بسیار از سوی تعداد زیادی افراد نیاز باشد؛ در حالی که برخی از پیمایش‌ها ممکن است به وسیله یک پژوهشگر منفرد با چند دانشجو بر روی یک نمونه کوچک انجام شود.)

فایده پژوهش‌های پیمایشی و آزمایشی در این است که بیشتر داده‌ها با کمک خود آزمودنی‌ها به دست می‌آید. هنگامی که وسایل طرح پژوهش و گردآوری داده‌ها آماده باشند، استفاده از آزمودنی‌های یاری‌بخش (با پاسخ دادن به پرسش‌ها یا انجام وظایف آزمایش) داده‌های ارزان و سریعی را برای پژوهشگر ایجاد می‌کنند، در حالی که در روش میدانی [مشاهده] پژوهشگر برای به دست آوردن داده‌ها از همان آزمودنی‌ها نیاز به زمان و تلاش بیشتری دارد، زیرا ناگزیر است داده‌های لازم را در جریان زندگی اجتماعی طبیعی آنان به دست آورد. البته هزینه‌های واقعی گردآوری داده‌های چنین پژوهش‌هایی به علاقه‌مندی آزمودنی‌ها به «کارشان» بستگی دارد. هنگامی که داوطلب حقیقی برای پاسخ دادن به پرسش‌ها وجود نداشته باشد، پژوهشگران به فنون گوناگونی از جمله پرداخت پول، تلفن‌های مکرر در پیمایش‌ها، و داشتن شم روان‌شناسانه برای وادار کردن آزمودنی‌ها به پاسخگویی متوسل می‌شوند.

هزینه‌های پژوهش چند روشی

تا اینجا ما بیشتر بر منافع پژوهش چند روشی پافشاری کردیم، اما هزینه‌های آن را نباید نادیده گرفت، زیرا وقتی از روش‌های چندگانه استفاده می‌شود، بدیهی است هزینه‌های پژوهش برای پژوهشگران و آزمودنی‌های آنان نیز چند برابر می‌شود. اگر هزینه‌های گوناگون پژوهشی (زمان، انرژی، پول) برای تمام روش‌های پژوهش یکسان بود، و در هر یک از روش‌ها، هر مرحله از پژوهش (جستجو، طراحی و ابزارهایی، ثبت مشاهده، تحلیل داده‌ها) هزینه‌هایی را به کار تحمیل می‌کرد و شرکت‌کنندگان گوناگون در یک مطالعه

(پژوهشگران و آزمودنی‌ها) به طور یکسان متحمل این هزینه‌ها می‌شدند، آنگاه در پژوهش چند روشی برابر با هر تعداد روشی که به کار گرفته می‌شد، هزینه پژوهش افزایش می‌یافت؛ به کارگیری دو روش، هزینه را دو برابر، به کارگیری سه روش هزینه را سه برابر می‌کند، و الی آخر.

اما خوشبختانه چنین نیست. چنانکه در بحث پیشین درباره هزینه‌ها و سودها مطرح شد، در هر یک از روش‌های پژوهشی، منابعی که به کار گرفته می‌شود (پول در برابر زمان و انرژی)، متفاوت است. همچنین در این روش‌ها هزینه‌ها به طور متفاوتی بین آزمودنی‌ها و پژوهشگران توزیع می‌شوند. برای مثال، این بدان معناست که هر چند یک مطالعه میدانی یا بدون واکنش همراه با یک پیمایش یا یک آزمایش آشکارا پرهزینه‌تر از تک‌تک آنهاست، این هزینه‌ها ضرورتاً به طور همزمان تحمیل و چند برابر نمی‌شوند. در مقابل، پژوهشگران در مطالعات میدانی و بدون واکنش اغلب در مرحله جستجو و تحلیل عمدتاً زمان و انرژی بیشتری صرف می‌کنند، در حالی که این زمان و انرژی بیشتر در میان پژوهشگران روش‌های پیمایشی و آزمایشی در مرحله طراحی و ابزارسازی است و آنها در ثبت مشاهدات (گردآوری داده‌های واقعی) به پول و زمان و انرژی آزمودنی‌ها نیاز بیشتری دارند. این گوناگونی هزینه‌ها، به معنای مطلق، به کارگیری پژوهش چند روشی را ارزان‌تر نمی‌کند، اما این روش با توزیع هزینه‌ها در میان قسمت‌ها و بودجه‌های مختلف و در سراسر فرایند پژوهش امکان‌پذیری پژوهش را بیشتر می‌سازد.

به علاوه، برای صرفه‌جویی در پژوهش چند روشی و نیز پژوهش تک روشی راه‌های مختلفی وجود دارد. دو راه بسیار کارآمد، به کارگیری فرصت‌هایی است که به منزله محصول فرعی زندگی روزمره پژوهشگر و بازیابی^۱ داده‌های خود پژوهشگر و دیگران رخ می‌نماید. برای مثال، باتلر^۲ و اسنیزک^۳ (۱۹۷۶) از یک کارمند نویسنده به عنوان یک مشاهده‌گر مشارکتی به منظور ساختن یک فرضیه و هم به عنوان یک آزمایشگر میدانی برای آزمون آن فرضیه استفاده کردند. برور^۴ داده‌های چند مطالعه موردی مشاهده‌ای خود از سازمان‌ها را همراه با یافته‌های مطالعات تطبیقی پژوهشگران دیگری که درباره ساختار

1. recycle

3. Snizek

2. Butler

4. Brewer

سازمان براساس سوابق سازمانی و مصاحبه با اطلاع‌رسان‌ها به دست آورده بودند، باز تحلیل^۱ کرد.

بدین طریق وی از پژوهش‌های گذشته نوعی مطالعه چند روشی را بازسازی کرد که اگر پژوهشگران آن پژوهش‌های تطبیقی، ایده‌ها و قابلیت‌های پژوهشی او را در اختیار داشتند، پیشتر این کار را کرده بودند. این نمونه‌ای از به کارگیری چیزی است که می‌توان آن را پژوهش چند روشی بدون برنامه‌ریزی قبلی نامید (عبارتی که هاریسون ترایس^۲ در گفتگو با نخستین نویسنده [این کتاب] به کار برد)؛ موقعیتی که ماهیت روش چندگانه به طور خودبه‌خود ایجاد می‌کند، اما نمی‌تواند داده‌های لازم را به منظور رسیدن به یک راه‌حل چند روشی برای مسئله یک پژوهش، با یکدیگر هماهنگ سازد.

هانتز (۱۹۷۵) هر دو این راهبردها را به کار برد. وی اطلاعات پیمایشی از محله‌ای در نیویورک به نام راجستر را که در اوایل دهه ۱۹۵۰ از سوی دانلد فولی^۳ انجام گرفته بود، بازیابی کرد و مطالعه فولی را مبنا قرار داد و در نیمه دهه ۱۹۷۰ با کمک دانشجویان آن را تکرار کرد و در جریان مشاهده مشارکتی خود به منزله یکی از ساکنان آن محله، به تفسیر نظری یافته‌ها پرداخت.

به طور خلاصه، انتخاب از میان این چهار روش اصلی پژوهش و ترکیب آنها برای انجام پژوهش چند روشی، مستلزم شناخت هزینه‌ها و سودهای گوناگون این ترکیب است. بویژه هزینه‌های زمانی در میان این چهار روش بسیار متغیر است. البته موضوع اعتبار و قابلیت اعتماد داده‌ها، معیار علمی نهایی تحلیل هزینه/سود است - و بررسی‌های پیشین ما درباره سودها و هزینه‌های گردآوری داده‌ها را باید به عنوان نکاتی ضروری در صحنه بزرگ و پرمعنای علم تلقی کرد.

1. reanalyze
3. Foley

2. Trice

فصل پنجم

یافتن اهداف مطالعه

نظریه پردازی مستلزم تفکر تجریدی و کلی درباره دنیای اجتماعی واقعی است. اما برای انجام پژوهش‌های تجربی که متکی به نظریه‌ها هستند، پژوهشگر باید به پرسش‌های پیش پا افتاده اما اساسی پاسخ دهد: «من کجا بروم؟» و «چه چیز را مورد توجه قرار دهم؟». پاسخ دادن به این پرسش‌ها هم مستلزم تعریف روشن واحدهای اجتماعی واقعی است که داده‌ها درباره آنها گردآوری می‌شود، و هم نیازمند راهبردی برای نمونه‌گیری از کل جامعه^۱ یا جمعیتی^۲ است که از تمام این واحدها تشکیل شده است. تعریف این واحدهای مطالعه تا حدی به تصمیم‌گیری درباره اینکه به لحاظ نظری چه نوع اهدافی به مسئله مربوطند، بستگی دارد و انتخاب یک راهبرد نمونه‌گیری تا حدی براساس انواع تعمیم‌های نظری و تجربی لازم برای حل مسئله پژوهش صورت می‌گیرد. اما، پژوهش شامل انواع قیدوبندهای عملی و نیز ضرورت‌های نظری است که باید مدنظر قرار گیرد.

مطالعاتی که در هر لحظه انجام می‌گیرند، به مکان‌ها، زمان‌ها، اشخاص و متغیرهای خاص محدود می‌شوند. هر مطالعه تنها نمونه‌ای از دنیای بسیار بزرگ مطالعاتی است که ممکن است به لحاظ منطقی از صورت‌بندی نظری یک مسئله پژوهشی منتج شود. در این فصل راه‌هایی که پژوهشگران برای تعاریف مختلف اهداف مطالعه به کار می‌برند، و راهبردهای مختلف نمونه‌گیری برای برآوردن ضرورت‌ها (و محدودیت‌ها)ی گوناگون پژوهش تجربی به منظور تعمیم داده‌ها، و رویکرد پژوهشی‌ای که می‌تواند توانایی پژوهشگر را برای تعمیم دادن بالا ببرد، مورد بحث قرار می‌گیرد.

1. universe

2. population

دو راهی تعداد کم و تعداد زیاد

فرایند پژوهش نیازمند موازنه بین اهداف نظری نهایی پژوهشگر و الزام‌ها و قیدوبندهایی است که امکان‌پذیری انواع مطالعات را تعیین می‌کند. به همین علت، پژوهش به ناگزیر توجه ویژه دانشوران اجتماعی را دقیق‌تر از آنچه علایق نظری گسترده آنان ایجاد می‌کند، برمی‌انگیزد، اما شمار اندکی از روان‌شناسان اجتماعی به واقع مشتاق به‌کارگیری تنها ۲۰ دانشجوی کارشناسی برای شرکت در یک آزمایش هستند، همان‌طور که کمتر جامعه‌شناسان شهری‌ای را می‌توان یافت که اهمیتی به محله خاصی از یک شهر متوسط بدهند که برای یک مطالعه موردی انتخاب شده است و کمتر تحلیلگران شبکه‌ای وجود دارند که علاقه‌مند به تنها ۱۵۰۰ نفر باشند که در یک نمونه آماری برای مطالعه الگوهای دوستی انتخاب شده باشند. در مقابل، آنان اغلب به یافته‌هایی درباره آن ۲۰ دانشجو، آن یک محله، یا آن ۱۵۰۰ نفری که به ترتیب درباره جوانان یا حتی به طور کلی مردم، درباره این نوع محله یا حتی همه محلات، یا درباره الگوهای دوستی هشت میلیون نفر در ناحیه «مادر شهری» که این ۱۵۰۰ نفر از میان آنان انتخاب شده‌اند یا حتی در میان مردم تمامی کشور به ما می‌گویند، علاقه‌مند هستند.

جذابیت اهداف مورد مطالعه بیشتر از آن روست که ممکن است یافته‌های ما برای طبقه بزرگ‌تری از اهداف مشابه به کار روند. اهداف مطالعه و اهداف مورد علاقه به ترتیب به نمونه و جمعیت مربوطند. اینکه یافته‌های اهداف مطالعه شده درباره اهداف مورد علاقه صدق کند، به معرف بودن نمونه مربوط است: چقدر این تعداد کم، معرف تعداد بسیار است؟ پاسخ به این پرسش، به چگونگی تعریف واحدها و جمعیت و نحوه انتخاب نمونه بستگی دارد. خواهیم دید که روش‌های پژوهش بنا به خصلت خود با این موضوع به شیوه‌های مختلف برخورد می‌کنند.

نمونه‌گیری و هزینه‌های دقت

پژوهش، مانند همه فعالیت‌های بشری مستلزم هزینه است. نمونه‌گیری یکی از راه‌های کاهش این هزینه‌هاست. دقت شناخت ما به طور مستقیم با هزینه آن ارتباط دارد؛ یعنی دقت بیشتر نیازمند صرف هزینه بیشتر است. بنابراین میزان دقت مطلوب هرگز مطلق

نیست، اما در مقابل با نیازها و اهداف پژوهش ارتباط دارد و اغلب، معیار فایده‌مندی، دقت اطلاعات ما را تعیین می‌کند، همان‌گونه که در زندگی روزمره نیز میزانی از دقت به کار می‌رود. برای مثال ما برای تصمیم‌گیری درباره اینکه هنگام بیرون رفتن چتر خود را برداریم یا خیر، معمولاً به جای مطالعه روش شناختی به بیرون از پنجره نگاه می‌کنیم. اما در علم، میزان دقت با تقاضاها برای شناخت تعیین می‌شود و نه با امور عملی [زندگی].

به علاوه، نمونه‌گیری انواع دیگر دقت را آسان می‌سازد. پژوهشگر با مطالعه چند واحد انتخاب شده به جای کل جمعیت و با به دست آوردن داده‌های کاملاً دقیق درباره واحدهای کمتر، ابتکارهای بیشتری را در سنجش دقیق به کار می‌گیرد. اما، کاستن خطای سنجش ممکن است خطای نمونه‌گیری را افزایش دهد. این مشکل شبیه به مشکل «اصل نبود قطعیت» هایزنبرگ در فیزیک بنیادی است؛ ممکن است شخص با دقت بسیار حرکت یک ذره بنیادی^۱ را بفهمد، اما نتواند به طور همزمان حرکت و موقعیت آن را درک کند، یا برعکس، موقعیت را درک کند، اما متوجه حرکت آن نشود. بنابراین، شخص ممکن است سال‌ها وقت صرف کند تا یک مورد واحد را با جزئیات بسیار بشناسد، درست مانند شخصی که در روانکاوی یا یک اجتماع یا سازمان یا در مردم‌نگاری‌هایی که به روش میدانی انجام می‌شود، چنین می‌کند. اما ممکن است یک پژوهشگر برای تعمیم داده‌های خود، برخلاف پژوهشگران دیگر که در یک پیمایش تنها چند سؤال می‌پرسند یا چند سرشماری منتشر شده درباره یک محله را مطالعه می‌کنند، به بحث کمتر قانع‌کننده‌ای روی آورد.

واحدها و جمعیت‌ها

اگر، چنانکه پوپ^۲ شاعر گفته است، «انسان بهترین واحد برای مطالعه نوع بشر است»، پس دانشوران اجتماعی باید مردم را مورد مطالعه قرار دهند. ولی، ما نیز باید پرسیم: «چه چیزی درباره مردم باید مطالعه کنیم؟». به جای بررسی افراد به منزله واحدهای مطالعه، ممکن است ما به مطالعه گروه‌هایی که افراد در آنها زندگی و کار می‌کنند، کنش‌هایی که آنان از قتل تا عشق دارند، یا محیط‌هایی که آنان در آنها به دنیا می‌آیند و می‌میرند،

1. subatomic

2. Pope

علاقه‌مند باشیم. البته همه اینها به شکل‌های مختلف به مردم و رفتار اجتماعی آنان مربوط است، اما گروه‌ها، کنش‌ها، و محیط‌ها به ترتیب واحد هستند نه اشخاص.

تنها با تعریف دقیق واحدهای مطالعه خود می‌توانیم روش‌های مناسب گردآوری داده‌ها درباره آن واحدها را انتخاب کنیم. برای مثال، اگر ما واحدهای تحلیل خود را انقلاب‌های قرن هجدهم تعیین کرده باشیم، آنگاه بدیهی است که در مقایسه با تحلیل محتوای بایگانی‌ها و مطالب مکتوب، برای استفاده از مشاهده مشارکتی دچار محدودیت هستیم.

اگر علاقه‌مند به مطالعه جاری مسئله تجاوز به عنف باشیم، تعیین واحد تحلیل ممکن است مشکلات بیشتری داشته باشد؛ آیا واحدهای تحلیل ما تک‌تک متجاوزان به عنف هستند یا قربانیان که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند؟ آیا واحد تحلیل، تجاوز به عنف به عنوان نوعی کنش متقابل است یا میزان تجاوز جنسی در جوامع گوناگون؟ واحد مطالعه، در ذات خود با تعریف مسئله و گزاره‌های مشخص و فرضیه‌هایی که می‌خواهیم بسازیم یا مورد آزمون قرار دهیم، مرتبط است.

بیان روشن مسئله و تعیین دقیق واحدهای مطالعه، پژوهشگران را به انتخاب روش‌های دقیق و مناسب برای گردآوری داده‌ها درباره مسائل آن واحدها رهنمون می‌شود. اما، قید و بندها و محدودیت‌های پژوهش، اغلب دسترسی پژوهشگر را به مجموعه داده‌های معین قابل پژوهش که در واقع ممکن است مستلزم بازتعریف واحدها و دادن شکل تازه‌ای به مسئله نظری باشند، محدود می‌کند. پیوند بین نحوه صورت‌بندی یک مسئله، تعریف واحدها و ماهیت داده‌های پژوهشگر به لحاظ منطقی ناگسستنی است. اما این پیوند می‌تواند با این شناخت که مجموعه داده‌های چندگانه و واحدهای مختلف تحلیل ممکن است امکان صورت‌بندی‌های مختلف نظری درباره مسئله پژوهش را فراهم آورد، تقویت شود.

واحدها و متغیرها

در تعیین واحدهای تحلیل، تمیز بین واحدهای مطالعه و متغیرهای یک مطالعه باید با دقت صورت گیرد. متغیرها ویژگی‌های واحدهای مطالعه‌اند که از واحدی به واحد دیگر تغییر می‌کنند. این، به ظاهر تمایز ساده‌ای به نظر می‌رسد، اما اگر به مثال تجاوز به عنف بازگردیم، پیچیدگی‌های معینی می‌تواند بروز کند. فرض کنید پژوهشگری علاقه‌مند به

مطالعه چیزی درباره محیط‌هایی است که در آنها تجاوز به عنف رخ می‌دهد. آیا باید محیط‌ها به منزله واحد مطالعه و تجاوز به عنف به منزله یک متغیر در نظر گرفته شود، یا تجاوز به عنف به منزله واحدهای تحلیل و ویژگی‌های محیط به منزل متغیرها به شمار آیند؟ پاسخ به این پرسش، هم به پرسش‌های مشخصی بستگی دارد که پژوهشگر می‌خواهد به آنها پاسخ دهد و هم به ماهیت داده‌هایی که پژوهشگر می‌تواند آنها را گردآوری کند. اگر پژوهشگری بخواهد بداند که تجاوز به عنف کجا به وقوع می‌پیوندد و کجا به وقوع نمی‌پیوندد، آنگاه محیط‌ها باید به منزله واحد تحلیل، و تجاوز به عنف به منزله یک متغیر در محیط‌ها در نظر گرفته شوند. اگر به جای آن، پژوهشگر علاقه‌مند به تفاوت‌ها در محیط‌هایی باشد که به ویژگی‌های دیگر تجاوز به عنف مربوط هستند، از جمله اینکه تجاوزها چه زمان و نسبت به چه کسانی رخ می‌دهند، آنگاه تجاوز به عنف به منزله واحدهای مطالعه و ویژگی‌های محیط‌ها به منزله متغیرها تعیین می‌شوند. یکی از راه‌های رفع این ابهامات ساختن یک ماتریس داده‌هاست که در آن، واحدها و متغیرها دوبعدی هستند. نگاه کنید به شکل شماره ۵-۱.

متغیرها		
متغیر ج	متغیر ب	متغیر الف
	واحد ۱	واحدها
	واحد ۲	
	واحد ۳	

شکل شماره ۵-۱. ماتریس داده‌ها متشکل از واحدها و متغیرها

در مطالعه میدانی یک اجتماع یا یک سازمان، ممکن است تنها یک واحد وجود داشته باشد که باید درباره آن داده‌هایی گردآوری کرد، اما در یک پیمایش نمونه‌ای ممکن است تعداد نمونه‌ها به هزاران نفر برسد. به علاوه در هر مرحله معین از پژوهش، پژوهشگر می‌تواند به طور همزمان داده‌ها را درباره انواع مختلف واحدها گردآوری کند، مانند زمانی که پژوهشگر میدانی یا پژوهشگر آزمایشی، گروه را به منزله یک کل و نیز به منزله افراد،

گروه‌های فرعی یا جفت‌هایی مطالعه می‌کند که آن گروه را تشکیل می‌دهند. هنگامی که واحدهای مطالعه جابه‌جا می‌شوند، ماهیت گردآوری داده‌ها و انواع مسائلی که مورد کاوش قرار می‌گیرند نیز تغییر می‌کنند.

ماتریس داده‌ها ابزاری آموزشی است که طیفی از موازنه‌ها را در میان شماری از واحدهای مطالعه شده و شماری از متغیرهای مطالعه شده برای هر واحد را توصیف می‌کند. برای مثال، ممکن است مطالعه موردی تنها برای متمرکز شدن بر یک سطر واحد اما روی چند ستون از ماتریس داده‌ها در نظر گرفته شود؛ یعنی متغیرهای بسیار («داده‌های ارزشمندی» که مطالعه موردی برای آنها اهمیت زیادی قایل است) درباره یک مورد واحد. برعکس، در پیمایش‌های نمونه‌ای گسترده (برای مثال، نظرسنجی‌های ملی) داده‌ها درباره یک یا چند متغیر (یک یا چند ستون) در واحدهای مختلف زیاد (سطرها) گردآوری می‌شوند. موازنه بین تعداد مورد مطالعه شده (سطرها) و تعداد متغیرهای مطالعه شده برای هر مورد (ستون‌ها) معرف فشار واقعی بر طرح پژوهش است. به طور خلاصه، هر چند پژوهشگر به طور آرمانی ترجیح می‌دهد متغیرهای زیادی را درباره واحدهای زیاد مورد مطالعه قرار دهد، نیازهای نظری و منابع محدود (زمان، پول، نیروی انسانی) ممکن است گزینه‌ها را محدود کند.

ولی، ماتریس داده‌ها همچنین این امکان را فراهم می‌سازد که یک پژوهش منفرد در مقاطع مختلف «فضای مختصه^۱ طرح پژوهش» را که با ماتریس تعیین می‌شود، مورد بحث قرار دهد. برای مثال، مطالعه موردی تطبیقی کار خود را با افزایش شمار ستون‌ها به دو، سه، یا بیشتر، شروع می‌کند و در مسیر روش‌هایی که متکی به نمونه‌های بیشتر هستند، پیش می‌رود. به جای آن، پیمایش‌ها یا دیگر طرح‌هایی که دارای نمونه‌های بزرگ هستند، نه یک جمعیت بلکه چند جمعیت را برای نمونه انتخاب می‌کنند که سپس به موارد مختلفی برای مقایسه تبدیل می‌شوند. در اینجا طرح‌های پژوهشی چند روشی به وضوح امکانات زیادی را فراهم می‌سازند. برای مثال، مصاحبه‌های عمقی طولانی در مقایسه با پیمایش‌های تلفنی یا پستی که دارای شمار زیادی از واحدهای نمونه اما دارای شمار

1. attribute space

پرسش‌ها و متغیرهای کمتری هستند، ممکن است باعث کاهش حجم نمونه (ستون‌ها) و در مقابل افزایش سطرها (تعداد متغیرهای مطالعه) شوند.

انواع واحدها

بهتر است انواع متداول‌تر واحدها و سبک‌ها یا روش‌های پژوهشی را که معمولاً برای مطالعه هر یک از این واحدها مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ به طور خلاصه فهرست کنیم.

افراد. افراد که به منزله واحدها در نظر گرفته می‌شوند، بدون شک با طیف گسترده‌ای از روش‌ها، از مشاهده و مصاحبه تا تحلیل بایگانی‌ها و آزمایش‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرند. به کارگیری روش‌های بسیار مختلف برای مطالعه حکایت از آن دارد که پیوند بین شیوه بیان مسائل و انتخاب روش‌هایی که برای مطالعه آنها صورت می‌گیرد، می‌تواند بیشتر ناشی از توافق و عرف باشد تا خواص ذاتی روش‌ها یا ماهیت واحدهای مورد مطالعه.

صفات فرد. خصوصیات افراد بیشتر به منزله متغیرهای مطالعه مورد بررسی قرار می‌گیرد تا واحدهای آن. اما درست همان‌گونه که پژوهشگران پزشکی بر اندام‌های مشخصی از افراد به منزله واحد تحقیق متمرکز می‌شوند (مثلاً قلوبه که اکثریت مطلق *افراد* دو تا از آن دارند) دانشوران اجتماعی نیز ممکن است بر ویژگی‌های مشخص افراد تمرکز کنند.

برای مثال، در پژوهش مربوط به رویکرد، روان‌شناسان اجتماعی اغلب علاقه‌مند به نگرش‌های مختلف به منزله واحدهای تحلیل هستند و می‌دانند که رویکردها خود ممکن است دارای خواص متغیری از قبیل رجحان، شدت و جهت باشند. در پژوهش‌های آزمایشی و پیمایشی، اغلب این خواص مورد مطالعه قرار می‌گیرند، اما می‌توان حالت‌های رفتاری^۱ نگرش‌ها و نیز تحلیل محتوای اسناد و فرآورده‌های انسانی را نیز برای مطالعه این خواص مورد استفاده قرار داد.

کنش‌ها و کنش‌های متقابل. پژوهشگران علوم اجتماعی اغلب کنش‌ها یا کنش‌های متقابل را به عنوان واحدهای تحلیل تعیین می‌کنند. مثال پیشین درباره تجاوز به عنف را در نظر بگیرید. در این مثال، به جای تمرکز بر جانی یا قربانی او به منزله واحدهای تحلیل

1. behavioral expressions

فردی، مانند بسیاری از مطالعات جرم‌شناسی، بر تجاوز به عنف به منزله کنش یا رفتار، یا مانند بسیاری از مطالعات مربوط به بزه‌دیدگان بر واکنش قربانی تجاوز متمرکز می‌شویم. اما ممکن است همچنین تجاوز به عنف را به منزله یک کنش متقابل تعیین کنیم و با این کار طبقه دیگری از متغیرها را برای پژوهش تعیین نماییم (میزان خشونت و مقاومت قربانی یا آشنایی متقابل پیشین دو طرف).

مشاهده، هم در محیط‌های میدانی و هم آزمایشگاهی، روشی است که به مستقیم‌ترین شکل ممکن رفتار را می‌سنجد. شاید مصاحبه، گزارش شخصی رفتار یا سوابق مکتوبی را که ممکن است حاوی گزارش رفتارهای خاص باشد، به دست دهد، اما اگر پژوهشگر بر فعالیت‌های مربوط به گزارش شخصی و حفظ سوابق متمرکز شود آنها نوعی رفتار محسوب می‌شوند. پژوهشگر با آگاهی از این ریزه‌کاری‌ها^۱ در تعریف واحدهای تحلیل رفتاری، می‌تواند از مسائل بی‌شمار مداخله بعدی تحلیل بپرهیزد. به علاوه، این آگاهی خیلی زود پژوهشگر را آماده می‌سازد تا روش‌هایی را انتخاب کند که به طور مستقیم رفتارها را می‌سنجد.

آثار و فرآورده‌های رفتار

هنگامی که نمی‌توانیم افراد یا رفتارهای آنان را مشاهده کنیم، به جای آن می‌توانیم به این واقعیت توجه کنیم که رفتار آثاری از خود بر جای می‌گذارند. آثار بر جای مانده از رفتار به لحاظ فیزیکی محصولات یا فرآورده‌هایی هستند که ممکن است به منزله واحدهای مطالعه انتخاب شوند و ما از آنها استنباط‌هایی درباره خود رفتار به عمل می‌آوریم. وب، کمپل، شوارتز، و سشرست (۱۹۶۶) درباره استفاده خلاقانه از «ساییدگی‌ها» و «افزودگی‌ها» در محیط فیزیکی به منزله شاخص‌های کنش‌های گذشته انسان به تفصیل بحث می‌کنند. برای مثال، تعیین بزاق‌های دهان روی شیشه‌های محافظ اشیای موزه‌ها به منزله واحدهای تحلیل می‌توانند پژوهشگر را قادر سازند که از فراوانی و ارتفاع بزاق‌ها پی به محبوبیت اشیای مختلف در میان گروه‌های سنی مختلف ببرند. گزارش‌های پرونده‌های

یک سازمان را نیز می‌توان به منزله واحدهای مطالعه به عنوان شاخص‌های رفتاری افرادی که رفتار آنان ثبت می‌شود (مثلاً سابقه تولید یک کارگر) و نیز فردی که عمل ثبت کردن را انجام می‌دهد (یک سر کارگر یا مدیر) تعیین کرد.

روش تحلیل محتوا بویژه با آثار فیزیکی برجای مانده از رفتارهای نمادین، از جمله داستان‌ها یا آوازهای مردم پسند، سر و کار دارد. در این نوع پژوهش برای تعیین واحد تحلیل و راهبرد نمونه‌گیری دقت زیادی می‌شود، زیرا ممکن است واحد تحلیل، محتوای مطلب (برای مثال، جرایمی که در روزنامه‌ها گزارش می‌شود) یا اشکال فیزیکی رسانه‌ها (برای مثال، تمام موضوع‌های یک روزنامه، صفحه اول روزنامه، یا گزارش یا مقاله) باشد. مثلاً در دهه ۱۹۶۰، در شماری از مطالعات مربوط به شورش‌های شهری، از مطالب روزنامه به منزله منبع داده‌ها استفاده شد، در حالی که خود شورش‌ها به منزله واحدهای تحلیل تعیین شدند. بعداً پژوهشگران با جابه‌جایی تعریف واحد تحلیل از شورش‌ها به مطالب روزنامه‌ها، نسبت به اعتبار این پژوهش تردید کردند (دانزگر: ۱۹۷۵). در حالی که پژوهشگران پیشین موضوعات اساسی درباره شورش‌ها و شهرهایی را که در آنها شورش شده بود، مطرح کردند، پژوهشگران بعدی به مسائلی درباره اعمال روزنامه‌ها و نقش رسانه‌ها در توصیف بی‌نظمی‌های شهری پرداختند. چنانکه پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند موضوع ساده نزدیک بودن فیزیکی روزنامه به جایی که رویداد رخ داده است، باعث تحریف داده‌ها می‌شود (میرز، کانینگلیا، ۲۰۰۴) همچنین چگونگی تعیین واحد تحلیل از سوی محقق نیز ممکن است مسائل نظری مختلفی را به بار آورد.

محیط‌ها، حوادث، رویدادها. علاوه بر افراد و رفتارهای آنان، محیط‌ها، حوادث و رویدادها نیز می‌توانند واحد تحلیل قرار گیرند. تعیین همه واحدها و نمونه‌ها مستلزم فضا و زمان است. اما این طبقه از پدیده‌ها به صراحت فضا و زمان را به طور هماهنگ تعیین می‌کنند. محیط‌ها ممکن است از اتاق‌های خصوصی تا مکان‌های دولتی گران قیمت تغییر کند. اغلب تحلیل محیط‌ها از طریق مشاهده یا ثبت مشاهدات با استفاده از تجهیزات عکاسی و فیلمبرداری انجام می‌شود. این واحد همچنین به طور گسترده‌ای در پژوهش چند روشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در پژوهش چند روشی، مشاهده در کنار تحلیل اسناد درباره حوادث یا رویدادهایی که ممکن است در محیط‌های مختلف رخ دهند، یا همراه با

مصاحبه‌ها و پیمایش‌ها برای بهره‌برداری و بررسی رویکردها و احساسات مردم در محیط‌ها، صورت می‌گیرد.

هنگامی که ویژگی‌های محیط‌های اجتماعی به منزله واحدهای تحلیل، و نه فقط به منزله چهارچوب نمونه‌گیری راحت برای دستیابی به واحدهای دیگر تعیین شدند، این ویژگی‌ها به‌نوبه‌خود متغیرهای مهمی خواهند شد. در چند رشته فرعی از جمله «روان‌شناسی زیست محیطی»^۱ علاقه به محیط‌های فیزیکی رفتار یا کنش موقعیتی^۲ دیده می‌شود. کار نیومن درباره «فضای قابل دفاع»^۳ (۱۹۷۲) مثالی عالی از پژوهش چند روشی است که در آن از محیط‌ها به منزله واحدهای مطالعه استفاده شده است. نیومن به طرح و موقعیت ساختمان‌ها (بویژه اماکن دولتی مرتفع) و ارتباط آنها با جرم و ترس ساکنان از بزه‌دیدگی، علاقه‌مند بود. محیط‌ها مشاهده شدند، جرایم از طریق سوابق مورد تحلیل قرار گرفتند، و با ساکنان درباره واکنش‌هایشان مصاحبه شد. نیومن با ترکیب این سه روش توانست با کارآمدترین شیوه مورد بررسی و نیز طیف وسیعی از متغیرها، گزاره‌هایی را به طور منظم مورد کندوکاو قرار دهد که در پژوهش‌های پیشین به آنها اشاره شده، اما مورد کاوش قرار نگرفته بودند.

برخلاف محیط‌ها که به لحاظ مکانی تعیین می‌شوند، حوادث و رویدادها که موقتی هستند واحدهای تحلیل به شمار می‌روند. آنها آغاز و انجام معین، مکان شناخته شده و شاید مهمی در زمان تاریخی^۴ دارند و تکرار می‌شوند. جشن‌های عمومی، انتخابات، نشست‌های شورای شهر، و شورش‌های شهری همگی نمونه‌هایی از این نوع واحدها هستند. البته، هر یک از این پدیده‌ها را نیز می‌توان با تعیین ویژگی‌های دیگر به منزله واحدهای تحلیل مورد مطالعه قرار داد. برای مثال، پژوهشگر می‌تواند آیین‌ها، نامزدهای انتخاباتی، سوابق رأی‌دهی اعضای شورا، یا شهرهایی را که ممکن است در آنها شورش شود، به منزله واحدهای مربوط تعیین کند. اما متمرکز شدن موقتی بر حوادث و رویدادها،

1. environmental psychology

۲. situated action، کنش موقعیتی بر آگاهی کنشگران در به کارگیری اعمال و رویه‌های مبتنی بر عقل سلیم برای تحلیل و درک اعمال یکدیگر در موقعیت‌های خاص اطلاق می‌شود - م.

3. defensive

4. historical time

مانند کاری که مورخان انجام می‌دهند، پژوهشگر را به سمت متغیرهایی در داده‌ها سوق می‌دهد که نظم و ترتیب رفتار، علل آغازها و انجام‌ها و شرایطی را که به موجب آنها پدیده تکرار می‌شود، برجسته می‌سازد.

مطالعه حوادث و رویدادها، بویژه هنگام تکرار آنها، پژوهشگر را به بیان گزاره‌ها (یا نظریه‌های فرایند^۱) و به جستجوی داده‌هایی که به طور متناسب پدیده‌ها را در چند مقطع زمانی در برمی‌گیرند، هدایت می‌کند. یک پژوهشگر بی‌درنگ بررسی اسناد تاریخی، داده‌های سرشماری در طول سال‌ها و امواج پی‌درپی مصاحبه در پیمایش‌های پنل را به منزله روش‌های مناسب در نظر می‌گیرد. حتی طرح آزمایشی کلاسیک نیز پدیده‌ها را در دو مقطع می‌سنجد: پیش و پس از مداخله آزمایشی. پیمایش‌های مقطعی یک مرحله‌ای نیز اغلب شامل داده‌های مربوط به گذشته درباره پاسخگویان و تجربه‌های آنان است. به علاوه می‌توان ترکیب روش‌ها را به کار برد. زیرا، روش چندگانه بویژه در مطالعه حوادث و رویدادهای گذشته در مقایسه با زمان حال سودمند است. برای مثال، اریکسون (۱۹۷۶) در فراتحلیل^۲ خود درباره یک فاجعه سیل، برای دستیابی به جریان حوادث و برای تعیین تأثیر آنها بر اجتماع مورد مطالعه در آن زمان، از هر دو پژوهش مصاحبه‌ای و اسنادی استفاده کرد.

مجموعه‌ها. آخرین دسته کلی از واحدهای تحلیل که باید مورد توجه قرار گیرند، با گروه‌های انسانی سروکار دارند. این تحلیل‌ها از این شناخت آغاز می‌شود که کل، بزرگ‌تر از مجموعه اجزای آن است. واحدهای جمعی - مانند خانواده‌ها، سازمان‌ها، اجتماعات، حرفه‌ها یا ملت‌ها - ویژگی‌ها یا خواص منحصر به فردی دارند که صرفاً با جمع کردن صفات تک‌تک افراد نمی‌توان به آنها رسید. برای مثال، افراد فاقد ساختار قدرت هستند، اما مجموعه‌ها از چنین ساختاری برخوردارند.

تعیین مجموعه‌ها اغلب شامل تصمیم‌گیری درباره این مسئله است که «حد و مرز» اجتماع یا سازمان به کجا ختم می‌شود؛ تصمیم‌گیری درباره اینکه چه کسی در آن است و چه کسی نیست. یک پژوهشگر می‌تواند تعاریف شرکت‌کنندگان را به دست آورد؛ برای مثال، فهرست اعضای سازمان. اما اغلب، اعضای ساختار اجتماعی، از واحد جمعی خود یا

از اعضای تشکیل دهنده آن آگاه نیستند. چنانکه کادوشین^۱ (۱۹۶۶) در مطالعه خود درباره محفل‌های اجتماعی نشان داده است، یا چنانکه فیشر (۱۹۸۲)، و ولمن^۲ و لیتون^۳ (۱۹۷۹) در مطالعات خود درباره شبکه‌های شهری به آن دست یافته‌اند، محفل‌ها و شبکه‌ها ممکن است خواص متمایز و متغیری داشته باشند و حتی هنگامی که تنها پژوهشگر (و نه شرکت‌کنندگان) به طور عینی آنها را تعیین می‌کند، می‌توان آنها را به منزله واحدهای تحلیل مورد مطالعه قرار داد.

مسئله تعیین مرزهای مجموعه مورد مطالعه، بسیار شبیه مسئله تعیین جمعیتی است که نمونه از آن استخراج می‌شود. در هر دو مورد، برای ایجاد معیار منطقی و قابل سنجش باید جانب احتیاط را رعایت کرد. در مورد پیشین، هدف این است که واحدها را برای مطالعه تعیین کنیم؛ و در مورد دوم، جمعیت مناسبی را که از آن نمونه‌گیری می‌شود، مشخص سازیم.

به علاوه، برای تعیین اکثر مجموعه‌ها به عنوان واحدهای تحلیل راه‌های زیادی وجود دارد. برای مثال، بحث درباره اینکه یک پژوهشگر چگونه باید مجموعه‌ها را تشخیص دهد، به مدت بیش از نیم قرن، متون جامعه‌شناسی شهری را به خود اختصاص داده است. نحوه تعیین یک واحد ارتباط کاملاً نزدیکی با ماهیت واحد داده‌هایی دارد که پژوهشگر آنها را گردآوری می‌کند یا گزاره‌هایی که مورد بررسی قرار می‌دهد. اما، در یک پژوهش، با مجموعه داده‌های مناسب اما مختلفی که گردآوری می‌شوند، و گزاره‌های مختلف یا یکسانی که مورد آزمون قرار می‌گیرند، می‌توان واحدهای مختلفی را مورد استفاده قرار داد. برای مثال، هانتز (۱۹۷۴) در مطالعه‌ای درباره محلات شهر شیکاگو، اجتماع را به سه شیوه تعریف و برای آزمون گزاره‌های مختلفی که با تعریف این واحدهای مختلف ارتباط دارد، داده‌های متفاوتی را گردآوری می‌کند. کاساردا (۱۹۷۴) برعکس کار هانتز، نشان می‌دهد که می‌توان یک گزاره را در تعریف‌های مربوط به متغیر واحدهای تحلیل مورد بررسی قرار داد. وی ارتباط بین حجم واحدهای تحلیل و نسبت اداری آنها را برای انواع مختلف واحدها از سازمان‌ها گرفته تا اجتماعات و تا دولت-ملت‌ها می‌آزماید.

بحث پیشین درباره انواع واحدهای تحلیل و روش‌های پژوهشی متناظر با آنها به منزله

1. kadushin
3. Leighton

2. Wellman

نظام طبقه‌بندی شده انطباق یک نوع واحد تحلیل با یک نوع مسئله معین و سپس به منزله «بهترین روش» مربوط نیست. تأکید ما بر آن است که برای تعیین واحدهای مطالعه باید دقت به خرج داد، به نحوی که در میان انواع واحدها، ماهیت داده‌ها، و شکل گزاره‌های پژوهشگر هماهنگی و سازگاری وجود داشته باشد. اما مضمون اصلی ما آن است که یک رهیافت چند روشی به دلیل دسترسی به انواع مختلف داده‌های مناسب، می‌تواند سازگاری منطقی کارها را افزایش دهد و راه‌های تازه و مهمی برای هر دو پژوهش و نظریه عرضه دارد.

واحدهای مشاهده و واحدهای تحلیل

واحدهای تحلیل به منزله آن چیزهایی است که درباره آنها داده‌هایی را گردآوری می‌کنیم و می‌خواهیم آنها را تعمیم دهیم یا درباره آنها به استنتاج پردازیم. واحدهای مشاهده به عنوان واحدهایی است که داده‌ها از آنها گردآوری می‌شوند. اما ممکن است واحدهای تحلیل با واحدهای مشاهده متفاوت باشند. برای مثال، ممکن است پژوهشگر از یک زن خانه‌دار (واحد مشاهده) اطلاعاتی را درباره حجم خانواده‌اش (خانواده به منزله واحد تحلیل) گردآوری کند. گاهی اوقات در هر دو مرحله گردآوری داده‌ها و تحلیل داده‌ها درباره واحدهای تحلیل سردرگمی ایجاد می‌شود، و این معمولاً ناشی از این ابهام است که آیا پژوهشگر درباره یک فرد به استنتاج می‌پردازد یا گروهی از افراد (مجموعه)، و این موضوع اغلب به ناتوانی در تفکیک بین واحدهای مشاهده و واحدهای تحلیل مربوط می‌شود.

اشتباهات بوم شناختی، تأثیرات ساختاری^۱ و جایگیری سلسله مراتبی

دو مسئله روش شناختی و تحلیل در علوم اجتماعی به تمایز بین واحدهای مشاهده و واحدهای تحلیل مربوط می‌شود. از نخستین مسئله اغلب به عنوان «اشتباه بوم شناختی» یا استنتاج‌های تحلیلی نامناسب درباره همبستگی‌ها یا ارتباط‌های سطح فردی از مجموعه داده‌هایی درباره واحدهای مشاهده در سطح جمعی، یاد می‌شود. برای مثال، اگر پژوهشگر مشاهده کند که میزان جرم و جنایت در شهرهایی که نسبت جمعیت ۱۳ تا ۱۸ سال آن

1. structural effects

بالاست، بیشتر از دیگر شهرهاست، نمی‌تواند از این موضوع نتیجه بگیرد که نوجوانان بیش از گروه‌های سنی دیگر مرتکب جنایت می‌شوند. به تازگی برای ایجاد «دامنه‌ای» از برآوردها از ارتباط بین داده‌های سطح فردی با داده‌های سطح جمعی، برخی روش‌های آماری ایجاد شده است. (نگاه کنید به هاموند، ۱۹۷۳).

راه مستقیم‌تر برای پرداختن به این مسئله، استفاده از روش‌های چندگانه برای گردآوری داده‌ها در هر دو سطح فردی و جمعی به منظور امکان‌پذیر ساختن تحلیل در هر دو سطح است. منظور این نیست که هدف چنین پژوهشی همواره دستیابی به همبستگی‌های سطح فردی است. گاهی ممکن است سطح جمعی برای مسئله مورد نظر کافی و مناسب باشد. (برای مثال، انتخاب شهرها و استفاده از شاخص‌هایی مانند توزیع سنی برای تصمیم‌گیری در این باره که برای مبارزه با جرایم در کجا باید پول هزینه کرد). اما انتخاب واحدهای تحلیل چندگانه و استفاده از روش‌های چندگانه برای گردآوری داده‌ها راه مستقیمی برای پرداختن به مسئله است. به علاوه، این کار ممکن است مسائل نظری جذابی را در تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌ها در روابط بین این دو سطح مطرح سازد.

دومین موضوع مرتبط با تمایز بین واحدهای مشاهده و واحدهای تحلیل عبارت از تأثیرات ساختاری است. (بلا،^۱ ۱۹۶۰؛ دیویس، اسپیت^۲ و هودسن، ۱۹۶۱)

می‌توان داده‌های یکسانی را درباره افراد گردآوری و در سطح گروه تفسیر کرد (برای مثال، سن افراد و میانگین سن گروه)، و ممکن است این داده‌ها در پیش‌بینی یک متغیر وابسته در سطح فردی با یکدیگر کنش متقابل داشته باشند (برای مثال، ارتکاب یک جرم). مسئله تأثیر ساختاری اغلب این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا ویژگی‌های فردی، رفتار را بهتر پیش‌بینی می‌کنند یا ویژگی‌های گروهی. همچنین، هنگامی که داده‌های گردآوری شده، درباره ویژگی‌های منحصر به فرد گروه‌هایی است که قابل تقلیل به افراد نیستند و از داده‌های سطح فردی گردآوری نشده‌اند، می‌توان تأثیرات ساختاری را مورد تحلیل قرار داد. (برای مثال، دوام یک گروه در برابر دوام عضویت یک فرد به منزله یک عضو در گروه). مانند اشتباهات زیست بومی، اگر بخواهیم روش‌های چندگانه را به طور مفید، هم در سطح داده‌های فردی و هم گروهی به کار بریم، باید به این طبقه از پرسش‌های نظری پاسخ دهیم.

1. Blau

2. Spaeth

سوم اینکه، ایده تأثیرات زیست بومی به تازگی هم به لحاظ آماری و هم به لحاظ روشی با ترکیب شماری از سطوح مختلف تحلیل و مجموعه داده‌های متمایز و مختلف گسترش یافته است. برای مثال، بیشتر پژوهش‌های جاری درباره «تأثیرات همسایگی» بر آموزش، تلاشی برای مجزاً کردن متغیرهای شخصی و خانوادگی (مانند سن یا تعداد خواهران و برادران) از تأثیرات مدرسه (مانند میانگین تعداد دانش‌آموزان کلاس) و از متغیرهای اجتماع محلی (مانند میزان جرم) است. مجموعه داده‌های مشخص و متغیرهای خاص مناسب برای هر سطح تحلیل در برآورد سهم منحصر به فرد هر عامل و نیز تأثیرات مشترک آنها یا تأثیرات کنش متقابل بر نتیجه آموزشی یک دانش‌آموز با هم ترکیب می‌شوند (دانکن^۱ و راودن بوش^۲، ۲۰۰۱). پژوهش سمپسون و راودن بوش (۱۹۹۹) درباره مشاهده منظم فعالیت خیابانی مرتبط با جرم، از رهیافت جای‌دهی^۳ استفاده می‌کند که در آن واحدهای مشاهده، از رفتارهای فردی گرفته تا ویژگی‌های فیزیکی و شکل ظاهری بلوک‌های تمامی محلات و اجتماعات محلی، در کنار هم قرار گرفته‌اند. منابع داده‌ها درباره سطوح مختلف یا واحدهای مختلف تحلیل شامل فیلمبرداری از رفتار آدمیان در خیابان، کدگذاری ویژگی‌های فیزیکی بلوک خیابان، و گردآوری داده‌های بایگانی شده جرم و داده‌های سرشماری درباره محلات و اجتماعات محلی بوده است. همچنین، راهبرد چند روشی برای ترکیب واحدهای مختلف تحلیل و منابع داده‌های مختلف برای حل پیچیدگی پدیده مورد مطالعه بسیار ارزشمند است.

انواع نمونه‌گیری

دانشوران اجتماعی دو نوع نمونه‌گیری اصلی را به کار می‌گیرند که هر یک خود شامل چند نوع فرعی است. نوع نخست نمونه‌گیری احتمالی است که شامل نمونه‌های تصادفی، نمونه‌های منظم، نمونه‌های تصادفی طبقه‌بندی شده، و نمونه‌های خوشه‌ای چند مرحله است. نوع دوم نمونه‌گیری غیراحتمالی است که شامل نمونه‌های سهمیه‌ای، نمونه‌های هدفمند، و نمونه‌های آسان^۴ است.

1. Duncan.

3. embedded approach

2. Raudenbusch

4. convenient samples

نمونه‌گیری احتمالی

نکته کلیدی در نمونه‌گیری احتمالی توانایی پژوهشگر برای ارزیابی این احتمال است که مجموعه معینی از واحدهایی که نمونه را تشکیل می‌دهند، به طور تصادفی از جمعیتی که این واحدها در آن هستند، بیرون کشیده شده‌اند. برای انجام این ارزیابی، ما به «نظریه نمونه‌گیری» اتکا می‌کنیم. این نظریه مبتنی بر این ایده است که پژوهشگر می‌تواند از یک جمعیت به طور تکراری نمونه‌گیری و آن نمونه‌ها را با هم مقایسه کند. برای مثال، اگر شما از جمعیت ۱۰۰ نفری دانشجویانی که ۵۰ نفر آنان مرد و ۵۰ نفر زن هستند، چندین بار به طور تصادفی نمونه‌های مختلف ۱۰ نفری انتخاب کنید، در بیشتر مواقع در نمونه‌های انتخاب شده تصادفی ۵ مرد و ۵ زن خواهند بود. اما گاهی ممکن است ۶ مرد و ۴ زن باشند و برعکس، ولی به ندرت، این امکان وجود دارد که همه ۱۰ نمونه مرد باشند. این نمونه‌های تکرار شده فرضی از یک جمعیت را توزیع نمونه‌گیری می‌نامند. ما معمولاً در عمل تنها یک نمونه انتخاب می‌کنیم. اما با توجه به توزیع نمونه‌گیری فرضی، می‌توانیم ادعا کنیم که در بیشتر مواقع نمونه‌ها به طور کلی بازتاب ویژگی «حقیقی» جمعیت است (در مثال پیشین، درصد مردها و زن‌ها).

نمونه‌گیری احتمالی به پژوهشگر نمی‌گوید واقعاً در جمعیت چه می‌گذرد، اما یک احتمال خطای شناخته شده را به دست می‌دهد و همین آگاهی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا بگوید من کاملاً اطمینان ندارم صفتی که در جمعیت وجود دارد، عیناً در نمونه هم هست، اما می‌توانم با ۹۵ درصد اطمینان بگویم که صفت مذکور در نمونه، وجود دارد. در مورد نمونه‌گیری غیر احتمالی نیز احتمال خطا هست، اما میزان اطمینان برای تعمیم نمونه به کل جمعیت کمتر است. ولی چنانکه خواهیم دید، برای استفاده از انواع معین نمونه‌های غیراحتمالی امتیازهای خاصی وجود دارد.

نمونه‌گیری تصادفی ساده هر چند به دلیل سادگی و سازگار بودن با فرض‌های اصلی «نظریه نمونه‌گیری» بهترین روش است، اما یکی از کم استفاده‌ترین راهبردهاست. دلیل اصلی آن نیز این است که اغلب برای شناسایی پیشین همه واحدهای جمعیت آماری که قرار است نمونه از آن بیرون کشیده شود، راهی وجود ندارد. اگر پژوهشگر بتواند همه واحدها را شناسایی کند، آنگاه روال کار کاملاً آسان خواهد شد. به این ترتیب که گروهی

را به ترتیب برای هر واحد تعیین می‌کنیم، آنگاه، با استفاده از جدول اعداد تصادفی، واحدهایی را برمی‌گزینیم که تعداد آنها به حجم مطلوب نمونه برسد.

نمونه‌گیری منظم نوعی راهبرد نمونه‌گیری احتمالی است که به طور گسترده از آن استفاده می‌شود و به فهرستی از واحدهای جمعیت متکی است؛ فهرستی که معمولاً برای اهداف دیگر، مانند صورت اسامی اعضای یک سازمان یا فهرستی از رای‌دهندگان که نام خود را ثبت کرده‌اند، ایجاد شده است. به جای تعیین یک شماره برای هر عضو در فهرست و انتخاب نمونه با استفاده از جدول اعداد تصادفی، پژوهشگر برای آغاز کار تنها یک محل تصادفی را روی فهرست انتخاب می‌کند و سپس هر N ام واحد را برمی‌گزیند (بسته به حجم جمعیت و نیز نسبت به جمعیتی که پژوهشگر می‌خواهد از آن نمونه انتخاب کند، نام چهارم، پنجم یا بیست‌ویکم را انتخاب می‌کند). پژوهشگر باید دقت کند که فهرست اسامی تهیه شده نباید به گونه‌ای تنظیم شود که فاصله انتخاب‌ها منجر به یک نمونه سوگیرانه شود. همچنین، باید بداند که فهرست‌ها چگونه و چرا ایجاد شده‌اند، چه کسی از جمعیت ممکن است به طور منظم از فهرست بیرون آورده شود و چه کسی ممکن است به طور انتخابی در آن قرار گیرد. برای توجیه استفاده از فهرست معین و درک منشأ فهرست، اغلب لازم است پژوهش با روش‌های دیگری چون مشاهده و مصاحبه با کسانی که فهرست را ایجاد کرده‌اند، صورت گیرد.

در نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌بندی شده، نمونه انتخاب شده بیش از نمونه‌گیری تصادفی ساده معرف جمعیتی است که نمونه از میان آن انتخاب شده است. اما، نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌بندی شده مستلزم منبع داده‌های دیگری است؛ زیرا به شناخت تجربی پیشین از جمعیت نیاز دارد. اگر پژوهشگر نسبت مقوله‌ها (یا طبقه‌های) معین را در درون جمعیت بداند (مانند نسبت سفید یا سیاه)، آنگاه با انتخاب تصادفی واحدها در درون هر طبقه به همان نسبتی که در جمعیت است، در واقع می‌تواند نمونه معرف‌تری را نسبت به نمونه تصادفی ساده که با شانس حاصل می‌شود، به دست آورد.

نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای راهبرد نمونه‌گیری درهم آمیخته‌ای است که دست‌کم بر دو مقیاس مختلف از «واحدها» متکی است که در آنها واحدهایی که در مقیاس کوچک‌ترند (برای مثال، مردم) در میان شماری از واحدهایی که در مقیاس بزرگ‌ترند

(مثلاً، محلات یا سازمان‌ها) توزیع می‌شوند. پژوهشگر، نخست شماری از واحدهای با مقیاس بزرگ را به منزله نخستین مرحله از نمونه‌گیری انتخاب می‌کند (مثلاً نمونه‌ای از محلات یا سازمان‌ها)، سپس از هر یک از این واحدهای با مقیاس بزرگ، نمونه‌ای تصادفی از واحدهای با مقیاس کوچک برمی‌گزیند. اغلب، از این راهبرد نمونه‌گیری برای کاهش هزینه گردآوری داده‌ها استفاده می‌شود، به نحوی که پژوهشگر برای گردآوری داده‌ها درباره نمونه‌ای که به لحاظ آماری معرف جمعیت است، لازم نیست به هر سازمان یا هر محله مراجعه کند. در واقع، این روشی چندگانه است که در آن مقیاس‌ها و واحدهای مختلف مشاهده شونده شناسایی شده‌اند. اما اغلب این مقیاس‌های مختلف واحدها به مفهوم واقعی کلمه کاملاً در تحلیل گنجانده نمی‌شوند. دیدیم که مسائل تجربی و نظری مهمی مانند «اشتباهات زیست بومی» و «تأثیرات ساختاری» را می‌توان به وسیله این راهبرد نمونه‌گیری بررسی کرد.

نمونه‌گیری غیر احتمالی

نمونه‌گیری سهمیه‌ای نوعی راهبرد نمونه‌گیری غیر احتمالی است که پیش از اشکال کاملاً پیشرفته‌تر نمونه‌گیری احتمالی به کار می‌رفت و در آن تلاش می‌شود یک نمونه معرف انتخاب شود. نمونه‌گیری سهمیه‌ای، توزیع شناخته شده‌ای از ویژگی‌های مهم و معین جمعیت آماری، مانند نسبت مرد به زن یا سفید به سیاه را در مقوله‌های سنی مختلف در نظر می‌گیرد. آنگاه پژوهشگر، افرادی را که دارای آن ویژگی‌ها هستند انتخاب می‌کند تا نسبت‌های نمونه با نسبت‌های آن ویژگی‌هایی که به طور کلی در جمعیت آماری یافت شده است، برابر شود. برای مثال، پژوهشگر به نسبت مردان چهل ساله‌ای که در جمعیت هستند، دست می‌یابد.

یکی از مشکلات اصلی نمونه‌گیری سهمیه‌ای تعیین این مطلب است که برای ایجاد سهمیه به کدام ویژگی‌های مشخص جمعیت باید توجه کرد. اغلب این ویژگی‌ها همان متغیرهایی هستند که در پژوهش‌های پیشین حایز اهمیت بوده‌اند. به همین دلیل، نمونه‌گیری سهمیه‌ای بسیار وابسته به پژوهش‌های میدانی پیشین است. مشکل دیگر آن است که پژوهشگر نمی‌تواند معرف بودن نمونه را مسلم فرض کند، زیرا ویژگی‌ها به

صراحت منظور نشده‌اند. در مثال پیشین، ممکن است پژوهشگر آن مردان سیاه‌پوست چهل ساله‌ای را نمونه‌گیری کرده باشد که نزدیک پایگاهی نظامی هستند و بنابراین آنان معرف مفرط^۱ یک شغل خاص در نمونه به شمار می‌روند. اما اگر ویژگی‌های نمونه‌گیری شده به لحاظ نظری حایز اهمیت باشند، ارتباط آنها تعیین‌کننده‌تر از ارتباط معرف آماری است. از سوی دیگر اگر چنین باشد، درواقع پژوهشگر هرگز مطمئن نیست که اینها ویژگی‌های مرتبط اما نمونه‌گیری نشده متغیرها را در تحلیل او تعیین می‌کنند.

نمونه‌گیری هدفمند مانند نمونه‌گیری سهمیه‌ای بر شناخت تجربی و نظری پیشین جمعیت در خصوص مسئله مورد مطالعه متکی است. همچنین در نمونه‌گیری هدفمند، مانند نمونه‌گیری سهمیه‌ای، اغلب تلاش می‌شود مقوله‌های خاص یا خرده‌گروه‌های جمعیت در نمونه گنجانده شوند، اما نمونه‌گیری هدفمند از این جهت با نمونه‌گیری سهمیه‌ای متفاوت است که به جای انتخاب خرده‌گروه‌هایی که کاملاً معرف باشند، خرده‌گروه‌های معینی که به لحاظ نظری معرف تفاوت معنادار هستند، انتخاب می‌شوند. برای مثال، خواهیم دید که آزمون نظریه بازکاوی بر شکلی از نمونه‌گیری هدفمند متکی است که واحدهای انتخاب شده در آن برای معرف بودن نه به لحاظ آماری بلکه به لحاظ نظری حایز اهمیت‌اند. به طور خلاصه، در نمونه‌گیری هدفمند، پژوهشگر ادعا می‌کند که واحدهایی که برای مطالعه انتخاب شده‌اند، به لحاظ نظری اهمیت دارند و نه ضرورتاً به لحاظ آماری. بنابراین لازم است که پژوهشگر فرایند انتخاب را به لحاظ کیفی، اما با منطقی قوی مانند کسانی که برای معرف بودن به لحاظ آماری بحث می‌کنند، توجیه کند.

شاید بتوان گفت که **نمونه‌گیری آسان** به طور بسیار گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما این نوعی راهبرد نمونه‌گیری در علوم اجتماعی است که به لحاظ آماری یا نظری حداقل توجیه را دارد. نمونه‌گیری آسان، چنانکه از نام آن پیداست، بدان معناست که پژوهشگر یک واحد خاص یا مجموعه‌ای از واحدها را به دلیل آنکه کاملاً در دسترس اوست، مورد مطالعه قرار داده است. به همین دلیل، این شیوه نمونه‌گیری به نسبت کم‌هزینه است. معمولاً نمونه‌گیری آسان با مشاهده مشارکتی و آزمایش ارتباط دارد که

1. overrepresent

پژوهشگران در آنها همواره محیطها و آزمودنی‌هایی را مورد مطالعه قرار می‌دهند که به آسانی در دسترس آنان هستند.

اما در هر پژوهشی که ترکیب نمونه بیشتر با ملاحظات هزینه‌های دسترسی به داده‌ها تعیین می‌شود، بیشتر می‌توان از نمونه‌گیری آسان استفاده کرد تا از روش‌های نمونه‌گیری دقیق‌تری که بیشتر مورد بحث قرار گرفتند. حتی می‌توان این روش را گسترش داد و به جای تعریف نظری از جمعیت مناسب، تعریف آسانی از جمعیتی که نمونه از آن بیرون کشیده می‌شود، گنجانند. بنابراین، می‌توان مطالعه مبتنی بر آن سوابق سازمانی را که به آسانی قابل دسترس هستند، یا داده‌های عمومی مانند سرشماری را که به آسانی در دسترس قرار می‌گیرند یا گزارش‌های رسانه‌ها درباره کشمکش را به منزله به کارگیری نمونه آسان تلقی کرد.

اگر نمونه‌های آسان برای هدف‌های اکتشافی یا با کنترل‌های آماری یا آزمایشی برای آزمون فرضیه‌ها به کار گرفته شوند، ممکن است در محدوده‌های معینی کاملاً از اعتبار برخوردار باشند. اما در اینجا یک مشکل وجود دارد که چون آنها آسانند، معمولاً انواع یکسانی از نمونه‌ها به طور تکراری مورد استفاده قرار می‌گیرند و همین مشکل، توان آنها را در کار اکتشافی و نیز اعتبار بیرونی آنها را در مطالعات اثباتی محدود می‌سازد. برای حل این مشکل، وب و همکارانش (۱۹۶۶) تصریح کرده‌اند که ممکن است این مطالعات با استفاده از نمونه‌های شاید آسان اما کمتر کلیشه‌ای افزایش یابد. شاید به نظر برسد که با وجود منابع داده‌های گسترده از قبیل سرشماری، این کار اضافی غیر ضروری باشد. اما چنانکه جمعیت‌شناسان هم می‌دانند، حتی سرشماری نیز معرف کامل بخش‌های معینی از جمعیت (مثلاً بی‌خانمان‌ها) نیست، و بنابراین باید آنها را با روش‌های دیگر مورد مطالعه قرار داد.

با وجود این، در سطحی دیگر، هر نمونه‌ای ممکن است یک نمونه آسان تلقی شود تا جایی که پژوهشگر نتواند از جمعیتی که به لحاظ نظری - و نه به لحاظ آماری - تعریف شده است، نمونه‌گیری کند. ممکن است تعریف یک جمعیت به آسانی و بدون دقت صورت گیرد، در حالی که یک نمونه از آن جمعیت با دقت تمام استخراج و به لحاظ آماری تعریف شود. از دیدگاه نظریه‌های آزمون^۱ و شناخت نظری انباشتی، این مثال روشنی

از عینیت نابجاست. برای مثال، پژوهشگران دانشگاه میشیگان که در مطالعه درباره ناحیه دیترویت از راهبرد نمونه‌گیری بسیار دقیقی برای انتخاب افراد مصاحبه شونده استفاده کردند، برای توجیه اینکه دیترویت از میان تمام شهرهای دیگر امریکا در هر زمینه‌ای جز همجواری آن با شهر «آن آرپور» مناسب‌تر است، سخت تحت فشار بودند. آیا این نمونه‌گیری از تصمیم پژوهشگر میدانی برای مطالعه همسایگان اطراف خانه خود یا آزمایشگری که دانشجویان خود را مورد مطالعه قرار می‌دهد، آسان‌تر است؟

راهبرد چند روشی می‌گوید که «آسانی» یکی از دلایل منطقی برای انتخاب نمونه‌ای خاص از واحدهاست که برای مطالعه در نظر گرفته می‌شود و باید محدودیت‌های آن تشخیص داده شود و برطرف گردد. پژوهش‌های ریش^۱ (۱۹۷۷) درباره تغییر مذهب، نمونه خوبی از آسانی ترکیب شده با نظم و دقت آماری و نظری است. وی طی دوره‌ای هفت ساله، نخست رشد «آیین عید پنجاهه»^۲ مذهب کاتولیک را نزدیک دانشگاه خود مورد مشاهده عینی قرار داد. هاینریش با مرور پژوهش‌های پیشین درباره تغییر مذهب، متذکر می‌شود که اکثر آن پژوهش‌ها مطالعات توصیفی درباره شاخه‌های پراکنده «نوکیشان» است، بدون توجه به اینکه این توصیف تا چه حد تعمیم‌پذیر است، (ص، ۶۵۷) و بدون وجود گروه کنترلی متشکل از افراد غیر نوکیش برای تعیین اینکه آیا عواملی که بر «نوکیشان» تأثیر گذاشته بود، افراد غیر نوکیش را نیز تحت تأثیر قرار داده بود یا خیر. هاینریش (۱۹۷۷) برای اصلاح و تکمیل مطالعات پیشین (۱۹۷۷) نخست نمونه گلوله برفی^۳ هدفمندی از افراد محلی را که به آیین عید پنجاهه گرویده بودند بیرون کشید و کوشید تا با تمام اعضای جمعیتی که در حوزه جغرافیایی محدود خود بودند، مصاحبه کند و از آنان نام نوکیشان را بپرسد. آنگاه گروه کنترلی فراهم کرد و نمونه احتمالی منظمی از دانشجویان کاتولیک را

1. Heirich

۲. Pentecostalism، عیدی که به یادبود نزول روح‌القدس بر حواریون عیسی (پنجاه روز پس از عید پاک) برگزار می‌شود. براساس روایت «اعمال رسولان» در آن روز، روح‌القدس در حواریون عیسی حلول و به زبان‌های مختلف سخن گفت و به بشارت انجیل پرداخت. - م.

۳. snowball sampling، این روش به این صورت است که محل معدودی از جمعیت هدف را پیدا می‌کنند سپس از آنان می‌خواهند اگر اطلاعات لازم را درباره محل اعضای دیگر آن جمعیت دارند در اختیار شما قرار دهند. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: بیسی، ارل، (۱۳۸۶) روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه دکتر رضا فاضل، انتشارات سمت، چاپ پنجم، تهران، ص ۴۰۶- م.

(اکثر نوکیشان نیز دانشجو بودند) از فهرست‌هایی که دانشگاه و سازمان دانشجویان کاتولیک فراهم کرده بود، بیرون کشید. وی از این راه توانست فرضیه‌هایی را که نیازمند مقایسه بین نوکیشان و نمونه معرف جمعیت افراد غیر نوکیش بودند، بیازماید. وی دریافت که داده‌هایی که به تنهایی از نوکیشان به دست آمد، چند فرضیه از پژوهش‌های پیشین درباره نوکیشی را به شدت تأیید می‌کند، اما وقتی آن فرضیه‌ها با داده‌های به دست آمده از گروه گواه نیز مورد آزمون قرار گرفتند، رد شدند.

نمونه‌گیری و تعمیم

در نمونه‌گیری، پرسش اصلی این است که نتایج پژوهش چقدر قابل تعمیم، یا معرف [جمعیت] هستند؟ حتی اگر به همه پرسش‌های دیگر پاسخ داده شود، یک فرد شکاک ممکن است باز هم بپرسد آیا یافته‌های پژوهشگر ورای آزمودنی‌های خاصی که در یک پژوهش معین مورد بررسی قرار گرفته‌اند، صدق می‌کند؟ ممکن است یک آزمایش، درباره دانشجویان درس مبانی روان‌شناسی از اعتبار برخوردار باشد، اما آیا درباره افراد دیگر نیز دارای اعتبار است؟ شرح قوم‌نگارانه پژوهشگر میدانی درباره زندگی خانوادگی در اجتماعی حاشیه‌نشین ممکن است برای آن اجتماع اعتبار داشته باشد، اما آیا برای اجتماعات حصیرآباد فقیرنشین دیگر نیز معتبر است؟ یا، ممکن است یک پیمایش برای نمونه‌ای از بزرگسالان در منطقه‌ای از شهر در سالی معین اعتبار داشته باشد، اما آیا در مورد مردم نواحی دیگر و در زمان‌های دیگر نیز اعتبار دارد؟

دیدگاه چند روشی راه‌های تازه اندیشیدن درباره این مسائل را پیش پای پژوهشگر قرار می‌دهد. نخست، در نمونه‌گیری آزمودنی‌ها برای مطالعه، باید هر دو شاخص معرف بودن آماری و معرف بودن نظری مورد توجه قرار گیرند (تکافوی آماری محض یا ارتباط و مناسبت نظری محض به خودی خود کافی نیستند). دوم، اختلاف متعارف بین روش‌های نمونه‌گیری احتمالی که معمولاً در پژوهش پیمایشی مورد استفاده قرار می‌گیرند و روش‌های غیر احتمالی که در دیگر سبک‌های پژوهشی به کار می‌روند نیاز به بازنگری دارد.

این مسائل مربوط به راهبردهای نمونه‌گیری متفاوت در بحث‌های مربوط به پژوهش‌های پیمایشی که از اینترنت استفاده می‌کنند، بر سر زبان‌ها افتاده است. واقعیت این

است که برای ایجاد «نمونه‌های آسان» و بزرگ (بیش از ۲۰۰۰۰) می‌توان از اینترنت به نسبت ارزان استفاده کرد، اما وقتی این کار با نمونه‌های روش‌های پیمایشی مقایسه می‌شود، پژوهشگر بدون انکار سودمندی مجموعه داده‌های عظیم به دست آمده از نمونه‌های آسان اینترنتی، ناگزیر است در برابر مشکلات مربوط به سوگیری و تعمیم‌پذیری قرار گیرد. جیمز ویت^۱ (۲۰۰۴)، یکی از پیشگامان پیمایش‌های اینترنتی، آشکارا خواستار «راهبردی چند روشی» شده است - راهبردی که به طور منظم نتایج نمونه‌گیری آسان حاصل از پیمایش‌های بزرگ اینترنتی را با نتایج نمونه‌های تصادفی بیشتر کنترل شده آماری که بیشتر معرف جمعیت هستند، مقایسه می‌کند. این مقایسه‌های نمونه‌گیری چند روشی به پژوهشگر امکان می‌دهد، ضمن حفظ قدرت تحلیلی ایجاد شده به وسیله حجم [جمعیت] خالص^۲ به طور همزمان تعمیم‌پذیری و سوگیری پیمایش را ارزیابی کند. ویت (۲۰۰۴) خاطرنشان می‌سازد که «هدف پژوهش پیمایشی به لحاظ روش شناختی گردآوری داده‌ها از نمونه‌ای است که معرف یک جمعیت است. تصادفی بودن، معرف بودن را تضمین نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای برای کمی کردن سطح اطمینانی است که پژوهشگر می‌تواند از طریق آن بگوید که نمونه تا چه حد معرف جمعیت است. پیمایش ۲۰۰۱ [پیمایش بزرگ اینترنتی او] نمونه‌ای تصادفی به دست نداد و ما از احتمالات انتخاب برای اعضای نمونه «خبر نداریم». اما این بدان معنا نیست که پیمایش نمی‌تواند داده‌های معرف علوم اجتماعی را به دست دهد. (حروف ایتالیک در متن اصلی بوده است). گرچه ما از احتمالات انتخاب «خبری» نداریم، داده‌ها به ما اجازه می‌دهند این احتمالات را برآورد کنیم. داده‌های گردآوری شده از طریق پیمایش درباره ویژگی‌های جمعیتی استاندارد (برای مثال، جنسیت، سن، نژاد، تحصیلات) و ترکیبات این صفات را می‌توان با دیگر منابع داده‌ها مقایسه کرد.

معرف بودن نظری و آماری

در پژوهش غیرنظری^۳ پرسش‌های معرف بودن کاملاً آماری است. برای مثال، ما با انجام نظرسنجی عمومی، صرفاً می‌توانیم احتمال خطا را در تعمیم‌پذیر ساختن نمونه

1. Witte

2. sheer size

3. atheoretical research

نظرسنجی به کل جمعیت آماری تعیین کنیم. اما در پژوهش نظریه محور، ملاحظه دیگری نیز وجود دارد: جمعیتی که نمونه از آن استخراج می‌شود، چقدر با شرایطی که نظریه براساس آن مورد کاوش قرار می‌گیرد، انطباق دارد؟

به نظر هاس^۱ بسیاری از پژوهش‌های اجتماعی کنونی نمی‌توانند به پرسش دوم پاسخ دهند. براساس مدل فرضی-قیاسی [شناخت]، جمعیت مورد مطالعه در یک گزارش پژوهشی بر حسب متغیرهای کلی و تحلیلی نظریه‌ای که مورد آزمون قرار می‌گیرد، توصیف می‌شود. توصیف براساس این واقعیت است که جمعیت با شرایطی که در آن ارتباط مشخصی وجود دارد متناسب است. اما جامعه‌شناسان هرگز جمعیتی را که به چنین شیوه‌ای مورد مطالعه قرار گرفته است، توصیف نمی‌کنند، آنها جمعیت‌ها را به شیوه‌هایی توصیف می‌کنند که به خواننده امکان این داوری را می‌دهد که آیا و تا چه اندازه آنها معرف جوامعی با ویژگی‌های تاریخی خاص هستند؛ رهیافتی که تنها با مدل نمونه‌گیری پیمایشی معنا پیدا می‌کند. (هاس، ۱۹۸۲، صص ۱۰۸-۱۰۹)

به طور خلاصه، منطق‌های آماری برای نمونه‌گیری به علت ناتوانی در شناسایی و تعیین جمعیت‌ها به لحاظ نظری محدود می‌شوند. هرگاه جمعیت آماری نظری مناسب، با جمعیتی که در عمل مورد مطالعه قرار می‌گیرد متفاوت باشد، احتمال دارد در پژوهش از یک سو بین آنچه تعمیم‌ها پیش روی ما قرار می‌دهند یا آنچه مورد آزمون قرار می‌گیرد و از سوی دیگر داده‌هایی که ادعا می‌شود آن تعمیم‌ها به آنها متکی هستند، خطای تحلیلی و پیش‌بینی کننده به وجود آید. در اینجا منظور ما این نیست که روش‌های نمونه‌گیری آماری باید کنار گذاشته شوند یا مدل نمونه‌گیری پیمایشی شناخت باید جای خود را به مدل فرضی-قیاسی بدهد (هاس، ۱۸۸۲)، بلکه ما معتقدیم که در پژوهش چند روشی این را باید معین کرد که تا چه حد می‌توان فنون بسیار دقیق نمونه‌گیری را در فرایند انتخاب جمعیتی که به دقت برای آن نمونه‌گیری انتخاب شده است، جای داد و باید معنی‌داری نمونه‌هایی را که به لحاظ آماری درست، اما غیر نظری‌اند، به همان اندازه نمونه‌هایی که به لحاظ نظری مربوط به موضوع اما به لحاظ تجربی غیر معرف هستند، مورد تردید قرار داد.

1. Hass

محدودیت‌های روش شناختی بر جمعیت‌ها

یکی از امتیازهای عمده پژوهش پیمایشی قابلیت آن در تعمیم دادن نمونه به جمعیتی است که آن نمونه از آن بیرون کشیده شده است. یکی از علل پرهیز پژوهشگران از انجام پژوهش میدانی و آزمایشی این بوده است که این روش‌ها نمی‌توانند همانند پژوهش پیمایشی، داده‌ها را به کل جمعیت تعمیم دهند، زیرا افراد و گروه‌هایی که برای روش‌های میدانی و آزمایشی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، با فنون غیر احتمالی انتخاب می‌شوند. در پژوهش بدون واکنش که از اسناد و سوابق استفاده می‌شود، اغلب مشکل در تعیین جمعیت واقعی است که اطلاعات از آنها گرد آمده است.

با هماهنگی میان فنون نمونه‌گیری پژوهش پیمایشی با نیازهای روش‌های پژوهشی دیگر، گاهی می‌توان بر این محدودیت غلبه کرد. برای مثال، می‌توان برای انجام پژوهش آزمایشی، آزمودنی‌ها را با روش نمونه‌گیری احتمالی برگزید و یافته‌های آزمایشی را به جمعیتی که آن نمونه از آن استخراج شده است، تعمیم داد. و چنانکه پژوهش هرشی (۱۹۷۷) نشان می‌دهد، برای نمونه‌گیری گروه‌های طبیعی و محیط‌ها یا افراد یا رویدادها می‌توان دقت بیشتری در انتخاب آنها به خرج داد. اما در حالی که ممکن است وام گرفتن از فنون نمونه‌گیری پیمایشی به حل برخی از مسائل تعمیم‌پذیری در پژوهش اجتماعی کمک کند، مشکلات دیگری وجود دارد که این روش نمی‌تواند بر آنها غالب شود. چنانکه وب و همکارانش خاطرنشان کرده‌اند، مدل پژوهش پیمایشی توجه اندکی به این واقعیت دارد که «برای هر روش معینی انتخاب جمعیت‌های خاصی امکان‌پذیر است. روشی به نام کنش متقابل پاسخگو وجود دارد که برای هر روش، مجموعه متفاوتی از مرزهای تعریف‌کننده را برای جمعیت خود تعیین می‌کند» (صص ۲۴-۲۳). آنچه این مطلب به آن اشاره دارد این است که نیازهای فنون گردآوری داده‌های هر روش پژوهشی، از جمله فنون پژوهش پیمایشی، صاحبان فن را به مطالعه انتخابی جمعیت‌های معینی از افراد و گروه‌ها هدایت می‌کند، در حالی که بقیه را دور از دسترس آنان قرار می‌دهد.

برای مثال، پژوهش میدانی اغلب در میان مردم نسبتاً بی‌آزاری انجام می‌گیرد که در موقعیت‌های اجتماعی پایین تا متوسط قرار دارند، زیرا آنان افرادی هستند که نسبت به دیگر گروه‌هایی که یا نخبه‌ترند یا بیشتر آماده کشمکش‌اند، احتمالاً از گروه‌های محیط

پیرامون خود کمتر دفاع می‌کنند. مصاحبه و پرسشنامه که از جمله وجوه خاص پژوهش پیمایشی است، مستلزم سطوح به نسبت بالایی از قدرت بیان و سواد است. برای تکمیل موفقیت‌آمیز آزمایش‌های آزمایشگاهی و حتی بسیاری از آزمایش‌های میدانی بدون واکنش نیز به آزمودنی‌هایی نیاز است که روحیه همکاری دارند و به خوبی به پرسش‌ها پاسخ می‌دهند. و استفاده از آمارهای رسمی و بایگانی‌ها هم ممکن است منجر به مطالعه کسانی شود که توجه مقامات را جلب کرده یا دست‌کم نتوانسته‌اند از آنان پرهیز کنند، و نیز شاید مطالعه را از افراد کمتر برجسته یا بیشتر گریز پا دور کند.

نتیجه مهم این محدودیت‌های جمعیتی مرتبط با روش‌شناسی آن است که حتی اگر روال‌های نمونه‌گیری یک روش اصلاح شوند، ممکن است تعمیم‌پذیری نتایج آن همچنان مورد تردید قرار گیرد، زیرا شاید جمعیت‌های آماری که داده‌ها از آنها به دست آمده‌اند، بر اثر محدودیت‌های خاص فنون گردآوری داده‌ها به طور منظم دستخوش سوگیری شوند. نمونه‌ای غیر سوگیرانه از چنین جمعیت آماری سوگیری شده می‌تواند مانند نمونه‌ای ضعیف، گمراه‌کننده باشد. اما خوشبختانه فنون مختلف گردآوری داده‌های مرتبط با هر روش پژوهشی، فرصت را برای غلبه بر این محدودیت‌های روش‌شناختی فراهم می‌سازد.

نمونه‌گیری بُعدی^۱

نمونه‌گیری از یک جمعیت برای گردآوری داده‌ها و تعمیم یک نمونه به جمعیت از یکدیگر متمایز هستند، اما آشکارا دو روی یک سکه‌اند که با هم ارتباط دارند. اما میان روش‌های علوم اجتماعی که بر درجات مختلف دقت و زمان‌بندی در خصوص این مسائل تأکید می‌ورزند، تفاوت‌های سبکی وجود دارد. پژوهشگران میدانی اغلب یک گروه را انتخاب می‌کنند، زیرا یک گروه مقرون به صرفه و قابل دسترس است. این پژوهشگران تعمیم دادن از این گروه را کافی می‌دانند و به تعمیم دادن شمار اندکی از گروه‌های مشابه به شمار زیادی از گروه‌های مختلف اطمینان کمتری دارند. در مقابل، پژوهشگران پیمایشی بیشتر به دقت نمونه‌گیری و به تعمیم نمونه به یک جمعیت مشخص علاقه‌مندند.

1. dimensional sampling

پژوهشگران میدانی فقدان دقت خود در نمونه‌گیری و تعمیم را با اشاره به غنی بودن داده‌های گردآوری شده درباره شمار اندکی از واحدها یا حتی یک واحد تنها (مطالعه موردی) توجیه می‌کنند. آنان می‌گویند «کل» چیزی بیش از مجموع تک‌تک اجزای آن است. پژوهشگران پیمایشی داده‌های محدودی را که درباره واحدهای خود گردآوری می‌کنند (در پژوهش پیمایشی اغلب داده‌ها درباره افراد به تعداد محدودی از سؤال‌های پرسشنامه کاهش می‌یابد) با اشاره به اطمینان از معرف بودن آنچه یافته‌اند، توجیه می‌کنند. پژوهشگران میدانی «جوجه تیغی» اند (آنان درباره امور کوچک دانش بسیار دارند)، در حالی که پژوهشگران پیمایشی «روباه» اند - آنان درباره امور زیاد دانش اندکی دارند.

برای توافق بین جوجه تیغی‌ها و روباه‌ها تلاش‌های زیادی شده است. برای مثال گلیسر و اشتراوس (۱۹۶۷) «روش تطبیقی مداوم»^۱ را به منزله راهبرد واحدهای نمونه‌گیری در پژوهش میدانی ارائه کرده‌اند - راهبردی که مستقیماً می‌گوید، من بعد از این، باید چه گروه یا موقعیتی را مطالعه کنم یا از اینجا باید به کجا بروم؟ مسئله‌ای که تا بی‌نهایت تکرار می‌شود تا اینکه پژوهشگر کل موارد را برای تمام ابعاد نظری که به منزله موارد بااهمیت در پژوهش پدیدار می‌شوند، بیرون بکشد. آرنولد (۱۹۷۰) رهیافت تقریباً متفاوتی را پیشنهاد کرده است که آن را نمونه‌گیری بُعدی می‌نامد. این رهیافت، علاقه پژوهشگر پیمایشی را نسبت به دقت در تعیین واحدها و انتخاب نمونه‌ها که پیش از گردآوری داده‌ها صورت می‌گیرد، با نظر پژوهشگر میدانی که به گردآوری داده‌های «غنی»^۲ از شمار اندکی از افراد و مقایسه آن افراد می‌پردازد، ترکیب می‌کند. در نمونه‌گیری بُعدی، پژوهشگران نخست ابعاد برجسته نظری را که در نوشته‌ها آمده است، انتخاب می‌کنند و سپس این نظریه‌ها را برای ساختن یک «فضای خصیصه‌ای» به کار می‌برند که نوعی چهارچوب نمونه‌گیری نظری یا جمعیت آماری را تعیین می‌کند. این فرایند بیشتر مانند تلاش پژوهشگر پیمایشی برای تعیین جمعیت یا نوعی چهارچوب نمونه‌گیری به منظور انتخاب نمونه‌ای احتمالی است که پیش از گردآوری داده‌ها معرف بودن غیرسوگیرانه را تضمین می‌کند. آرنولد می‌گوید، در نمونه‌گیری بُعدی، احتمال اینکه پژوهشگر نمونه‌ای فراگیر و به لحاظ نظری معرف را به

1. constant comparative method

2. rich data

دست آورد، بیشتر است تا اینکه به نوعی رهیافت مطالعه موردی تطبیقی سستی دست یابد که در اکثر کارهای میدانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

پژوهش هانتز و فریتز (۱۹۸۵)، نمونه‌ای از استفاده از نمونه‌گیری بُعدی درباره ساختارهای قدرت نخبگان اجتماع است. در بیشتر مطالعات درباره ساختارهای قدرت اجتماع یکی از دو راهبرد نمونه‌گیری اتخاذ شده است: رهیافت مطالعه موردی - مانند کار فلویید هانتز (۱۹۵۳) و دال^۱ (۱۹۶۱) - یا نمونه‌ای بسیار بزرگ‌تر از شهرها با متغیرهایی که از نوع پیمایشی نیستند - مانند کارکلارک (۱۹۶۸). هانتز و فریتز (۱۹۸۵) این دو رهیافت را با انتخاب چهار اجتماع از یک فضای نمونه‌گیری نظری که با دو بعد متقاطع تعیین شده و در پژوهش‌های پیشین نشان داده شده بود، ترکیب کردند. این دو بعد متقاطع به تفاوت در ساختارهای قدرت در اجتماع، حجم اجتماع و پیچیدگی آن در برابر ترکیب طبقات اجتماعی هر یک از این اجتماع‌ها ارتباط داشت. چهار اجتماعی که آنان انتخاب کردند، شامل یک اجتماع کوچک و فقیر، یک اجتماع بزرگ و فقیر، یک اجتماع کوچک و ثروتمند، و سرانجام یک اجتماع بزرگ و ثروتمند بود. سپس آنان طرحی پیمایشی درباره نخبگان در هر یک از این چهار اجتماع اجرا کردند و گوناگونی در ساختارهای قدرت مرتبط با این دو بُعد حساس را مورد بررسی قرار دادند.

نمونه‌گیری و ذکر جزء و اراده کل^۲

به طور کلی، نمونه‌گیری در پژوهش به منزله فرایندی از انتخاب یک مورد یا مواردی است به منظور تعمیم دادن به جمعیتی بزرگ‌تر که آن مورد یا موارد، جزء آن محسوب می‌شود. یعنی، پژوهشگر چند محله یا سازمان را انتخاب می‌کند تا اطلاعاتی درباره طبقه بزرگ‌تری از افراد، محلات یا سازمان‌ها ارائه دهد. اما گاهی اوقات پژوهشگر مواردی را انتخاب می‌کند تا اطلاعاتی درباره یک کل بزرگ‌تر ارائه دهد و واحدهای نمونه‌گیری شده از آن کل یک جزء تابع^۳ و یک مقیاس کوچک^۴ از آن کل انگاشته می‌شوند. برای مثال، ممکن است پژوهشگر شماری از گروه‌ها و سازمان‌ها را مورد مطالعه قرار دهد، مانند کاری

1. Dahl

3. synecdoche

2. synecdoche

4. microcosm

که ویلیام فوت وایت در اثر خود *جامعه گوشه خیابان* (۱۹۵۵) انجام داد، تا چیزی درباره یک واحد اجتماعی بزرگ‌تر بگوید که آن گروه‌ها و سازمان‌ها بخشی از آن هستند. برای مثال، وایت علاقه‌مند به تعمیم صرف یافته‌های خود به جمعیتی از دیگر گروه‌های شهر بوستون یا حتی گروه‌های کوچک‌تر در شهرهای امریکا در نیمه قرن بیستم نبود، بلکه وی علاقه داشت داده‌هایی درباره یک اجتماع زاغه‌نشین ایتالیایی ارائه دهد. در چنین موردی، گروه‌ها نه تنها بخشی از یک مجموعه آماری متشکل از کل گروه‌های کوچک مشابه نیستند، بلکه به منزله گروه‌های تابع یک کل بزرگ‌تر تلقی می‌شوند که می‌تواند یک محله، یک شهر، یا یک جامعه تام باشد. همچنین، رابرت و هلن لیند (۱۹۲۹) به مطالعه شهر *میدل تاون* (مانسی، ایالت ایندیانا) علاقه‌مند نبودند تا آن را صرفاً به جمعیتی آماری از شهرهای متوسط در ایالات متحده تعمیم دهند؛ بلکه آنان *میدل تاون* را به منزله نمونه^۱، بخشی تابع یا مقیاسی کوچک از جامعه امریکا انتخاب کرده بودند که اگر می‌توانستند آن را بشناسند، آنان را قادر می‌ساخت تا درباره کل تمدن امریکا دست به تعمیم بزنند.

استفاده از این مقیاس‌های کوچک در پژوهش‌های علوم اجتماعی غیرمعمول نیست. حتی اگر یک پیمایش نمونه‌ای در سراسر یک منطقه مادر شهر انجام گیرد، اغلب تحلیلگران یافته‌های خود را نه تنها به مناطق مادر شهر دیگر (یک جمعیت بزرگ از واحدهای مشابه) بلکه به کل جامعه امریکا تعمیم می‌دهند. می‌توان این نوع نمونه‌گیری را نوعی تمثیل - یعنی ذکر جزء و اراده کل - دانست که از جزء استفاده می‌شود تا دلالت بر کل داشته باشد. برای مثال، وقتی ناخدای یک کشتی فریاد می‌کشد، «همه دست‌ها روی عرشه!» انتظار ندارد که صحنه‌ای تخیلی از دست‌های بدون بدنی را ببیند که حرکت می‌کنند، بلکه خود ملوانان به دست‌های فعال خود متصل‌اند.

اما تعمیم دادن از طریق ذکر جزء و اراده کل صرفاً نوعی تمثیل نیست. نظری وجود دارد مبنی بر اینکه جنبه‌های اصلی واحد اجتماعی بزرگ در درون واحد اجتماعی کوچک باز تولید می‌شوند، و اینکه با مطالعه آنها در سطح فردی، ما می‌توانیم درباره ساختار کلانی که آنها جزئی از آن هستند، نتیجه‌گیری کنیم. این بی‌شبهت به نظریه قدیمی تولید مثل

1. prototypical

انسان، ریز انسان‌ها^۱ نیست که به موجب آن انسان‌ها در مقیاس بسیار کوچک‌تر به طور کامل در درون یاخته‌های جنسی^۲ والدین خود شکل می‌گیرند. در پژوهش علوم اجتماعی این را می‌توان به عنوان ریز جامعه^۳ تلقی کرد.

ادعاهای تعمیم‌پذیری که با ذکر جزء و اراده کل مطرح می‌شود، نه تنها بر معرف بودن آماری بلکه از آن مهم‌تر بر توازی کارکردی تأکید می‌ورزد، و این ادعاها اغلب شامل مجموعه آشکاری از پیوند کارکردی بین کل بزرگ و جزء کوچک است. این نقطه‌ای است که نمونه‌گیری وارد قلمرویی می‌شود که می‌توانیم به آن نمونه‌گیری زمینه‌ای^۴ اطلاق کنیم. ادعاهای معرف بودن و تعمیم‌پذیری بر این تأکید دارند که فلان موضوع و بهمان مسئله در این زمینه معین یا تحت این مجموعه شرایط محدود و مشخص، درست است. البته بحث این است که پژوهشگر ممکن است بخواهد با تمرکز بر اجزای مختلف [از یک کل]، با مد نظر قرار دادن یک وضعیت متفاوت یا مجموعه‌ای از وضعیت‌های متفاوت، یافته‌های متفاوتی به دست آورد. این زمینه‌ها و شرایط مفروض یا مورد تأکید - اما اغلب بررسی نشده - در بسیاری از تحلیل‌ها ثابت‌ها هستند نه متغیرها. اما این زمینه‌ها و شرایط را می‌توان به متغیرها تبدیل کرد؛ آنچه لازم است، انتخاب نوعی راهبرد نمونه‌گیری در مقیاس بزرگ‌تر از تحلیل است.

این مشاهدات درباره ذکر جزء و اراده کل و نمونه‌گیری به هم بافته خود بی‌شباهت با تحولات اخیر در هندسه فرکتال^۵ از مجموعه مندل برات^۶ نیست. براساس هندسه فرکتال، یک الگوی بزرگ می‌تواند متشکل از الگوهای کوچک‌تری باشد که هر یک از آن واحدهای کوچک، مشابه الگوی بزرگ هستند.^۷ هر چند الگوها مشابهند، تغییراتی محلی را

۱. homoculus، طرفداران نظریه‌های اولیه زیست‌شناسی عقیده داشتند که با انعقاد نطفه انسان شکل ظاهری او نیز در همان نطفه به وجود می‌آید، و با بزرگ‌تر شدن پیکر انسان، آن شکل با همان صورت بزرگ‌تر می‌شود - م.

2. germ cells

3. socioculus

4. contexted sampling

5. Fractal geometry

6. Mandel Brot

۷. مثلاً یک رودخانه ممکن است شعبه‌های متعددی داشته باشد، هر شعبه نیز شعبه‌های خاص خود را دارد. تنها تفاوت شعبه کوچک با بزرگ آن است که شعبه کوچک ناحیه کوچک‌تری را دربر می‌گیرد. در عین حال شعبه‌های کوچک همان نظام ساختاری تمام رودخانه بزرگ را دارند. شاخه‌های درختان و ریشه‌های آنها، و نیز رگ‌های بدن، دستگاه اعصاب از همین الگو پیروی می‌کنند - م.

در مقیاس‌های مختلف نشان می‌دهند. شباهت الگوها در میان حجم‌های مختلف واحدها را مقیاس‌بندی می‌نامند. به علاوه، جالب‌ترین جنبه فرکتال در میان این مقیاس‌های مختلف آن است که آنها در سراسر مقیاس‌ها، در عمل به یکدیگر متصل‌اند. شاید نوعی «جبر فرکتال» موازی با ساختار اجتماعی وجود داشته باشد.

نمونه‌گیری در سراسر مراحل پژوهش

تذ اصلی این کتاب آن است که معنای پژوهش چند روشی چیزی بیش از روش‌های سنجش سه سویه نگرانه یا روش‌های چندگانه سنجش است. پژوهش چند روشی دیدگاهی است که تمام مراحل فرایند پژوهش، از گمانه‌های نظری اولیه گرفته تا انتشار نهایی را فرا می‌گیرد. همین مطلب را می‌توان درباره نمونه‌گیری بیان کرد. اگر نمونه‌گیری انتخابی عقلانی تلقی شود که برای ادعاهای آکنده از حقیقت پژوهش یک پژوهشگر پیامدهایی داشته باشد، آنگاه نمونه‌گیری در تمام مدت ادامه دارد. [در این حالت] نمونه‌گیری به فرایند انتخاب واحدها برای مشاهده محدود نمی‌شود، گو اینکه معنای فنی‌تر و محدود آن همین است. همچنین نمونه‌گیری پس از انتخاب یک یا چند الگوی تبیینی^۱ کلی از میان مجموعه‌ای از این الگوها، پس از انتخاب مجموعه‌ای از مفاهیم اولیه درون یک الگوی تبیینی، و پس از انتخاب چند فرضیه کلیدی عملیاتی شده و قابل آزمون از میان بسیاری از فرضیه‌هایی که از یک گزاره مجرد ایجاد شده‌اند، وارد نظریه می‌شود. به علاوه، نه تنها با قلمرو محدود نمونه‌گیری واحدها را از درون جمعیت‌های آماری برمی‌گزینیم بلکه خود جمعیت‌ها نیز انتخاب می‌شوند. نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای را می‌توان به منزله درک دانشمند علوم اجتماعی یا درک شاعر و پزشک مبنی بر اینکه ممکن است جمعیت‌های آماری متعددی وجود داشته باشد، تشبیه کرد. می‌توانیم این منطق را ادامه دهیم و انتخاب ابزارهای سنجش، سؤال‌های پرسشنامه، و سرانجام انتخاب اشکال و خروجی‌ها برای انتشار را در آنها بگنجانیم (شمار اندکی از پژوهشگران یافته‌های خود را به طور تصادفی توزیع می‌کنند). ما به آلن اشنیبرگ و ام‌داریم که ایده‌های خود را درباره این

1. paradigm

معنای گسترده نمونه‌گیری با ما سهیم کرد. وی در درس خود به نام «منطق پژوهش اجتماعی» در دانشگاه نورث وسترن به این معنای نمونه‌گیری اشاره می‌کند. شاید ما در اینجا ایده نمونه‌گیری را تا نقطه‌ای که با انتخاب و گزینش صرف یکسان باشد، بسط نداده‌ایم، اما به عمد چنین کرده‌ایم. دقت و صراحتی را که پژوهشگران برای بحث درباره راهبردهای گوناگون نمونه‌گیری به منظور انتخاب واحدهای مشاهده خود به کار می‌برند، باید در نمونه‌گیری نیز به کار برد تا در سراسر فرایند پژوهش ادامه داشته باشد. اگر گزینش‌ها و انتخاب‌ها در تمام مراحل مد نظر قرار گیرند، تصمیمات حساسی که نتایج پژوهش را به دست می‌دهند، مانند مسائل نمونه‌گیری که باید در ارتباط با دنیایی از گزینه‌ها مورد توجه قرار گیرند، می‌تواند برای گزینش‌هایی که ما انجام می‌دهیم هم کاوش گسترده‌تر و هم توجیه قوی‌تری را به وجود آورد.

سنجش مفاهیم و ارزیابی اعتبار سنجش

ما مفاهیم علوم اجتماعی را به این امید می‌سازیم که با ایده‌ها به واقعیت اجتماعی دست یابیم و از این طریق درک واقعیت اجتماعی را آسان‌تر سازیم. ما با برخی از مفاهیم می‌کوشیم پدیده‌هایی را بشناسیم که نیاز به تبیین دارند و به این رویدادهای معماگونه با دقت بیشتری نسبت به پدیده‌های دیگری که ممکن است با آن رویدادها اشتباه شوند، بنگریم. ما با مفاهیم دیگر، با نام بردن علل، پیامدها و همبسته‌های ممکن، زمینه را برای کشف تبیین‌ها فراهم می‌سازیم. برای ساختن یک نظریه (یا تبیین ممکن)، بیشتر ارتباط‌های علت و معلولی بین پدیده‌های گوناگون که به لحاظ مفهومی تعریف شده‌اند، در مجموعه‌ای از فرضیه‌های تکمیلی (یا گزاره‌ها)، به شیوه‌ای که در فصل دو ترسیم کردیم، خلاصه می‌شوند.

یک رهیافت برای طرح مسائل و ساختن نظریه‌ها عبارت از بررسی دقیق مسئله پژوهش در پرتو نظریه‌ها و پژوهش‌های پیشین است، زیرا این نظریه‌ها و پژوهش‌ها معمولاً انواع مفاهیم مربوط و مناسب و نیز فرضیه‌های مساعد را عرضه می‌دارند. رهیافت دیگر انجام پژوهش اکتشافی، یافتن ابعاد اصلی مسئله و راه‌حل‌های احتمالی با بررسی «شکل و روند» مجموعه جدیدی از داده‌هاست. چنانکه در فصل سه نشان دادیم، بر سر این دو روش مختلف مفهوم سازی و نظریه‌سازی منازعه زیادی در گرفته است. اما اگر موضوع آزمون فرضیه‌ها در میان باشد، صرف‌نظر از اینکه کدام روش به کار می‌رود یا پژوهشگر از هر دو روش استفاده می‌کند (چنانکه ممکن است در یک پروژه چند روشی انجام گیرد)، هنگامی که مفاهیم به روشنی تعریف شوند (از جمله، چنانکه در فصل پنج آمد، تعاریف واحدهای مختلفی که مفاهیم باید در آنها به کار رود)، گام بعد، انجام واکنش برای آزمون فرضیه‌هاست.

تعریف سنجش علمی اجتماعی

سنجش علمی اجتماعی، فرایندی از انجام و سازماندهی مشاهدات پژوهش است، به نحوی که مجموعه داده‌های حاصل [از مشاهدات] ویژگی خاصی را که در نمونه‌ای از افراد، گروه‌ها یا رویدادها وجود دارد، به صحیح‌ترین و دقیق‌ترین درجه ممکن منعکس می‌سازد. سنجش کیفی (یا اسمی) نمونه را به دو مقوله تقسیم می‌کند: واحدهایی که دارای ویژگی خاص (یا کیفیت) هستند و واحدهایی که آن ویژگی را ندارند. سنجش کمی تمایزهای ظریف‌تری را به وجود می‌آورد: یا درجه‌بندی از واحدهای منفرد یا آرایش‌های عددی که در آنها برای افراد نوعی درجه‌بندی تعیین می‌شود و پله‌های آن درجه‌بندی معرف درجات (یا کمیت‌های / مختلف) ویژگی‌هایی است که مورد سنجش قرار می‌گیرند.

البته پژوهشگر برای انجام سنجش‌های کیفی یا کمی به سنجه‌ها (یا ابزارهای سنجش) نیاز دارد. در صورتی سنجش‌ها در ساختن و آزمون فرضیه‌ها سودمند واقع می‌شوند که برآوردهای تجربی خوبی از پدیده‌های اجتماعی که درباره آن نظریه‌پردازی می‌کنیم، به دست دهند. بنابراین مرحله سنجش پژوهش دو فاز اصلی دارد: ابزاربازی و اعتباربخشی. فاز ابزاربازی شامل ساختن یا (اگر دیگران مسئله را پیشتر مطالعه کرده‌اند) به عاریت گرفتن سنجه‌های مناسب برای مفاهیم مورد پژوهش است. مرحله اعتباربخشی صرفاً درستی و دقت سنجه‌هایی را تعیین می‌کند که معرف مفاهیم نهفته نظریه هستند، و بنابراین [این مرحله] تعیین‌کننده میزان روایی این سنجه‌ها برای آزمون مناسب فرضیه‌هایی است که از درون آن نظریه بیرون کشیده شده است.

رویکرد چند روشی به ابزاربازی (چنانکه در فصل پیش تشریح شد)، برای هر مفهوم یک سنجه به دست نمی‌دهد، بلکه مجموعه‌ای از سنجه‌ها (دو سنجه یا بیشتر) را که شاخص‌های آنها به یک پدیده اجتماعی اشاره دارند، فراهم می‌سازد. هدف از سه‌سویه‌نگری (چنانکه اغلب این رهیافت چند روشی از آن یاد کرده است) عبارت از ساده‌سازی اعتباربخشی است که، چنانکه به زودی خواهیم دید، شامل مقایسه قرائت‌های مختلف از سنجه‌های گوناگون موقعیت‌های اجتماعی یکسان یا به نسبت مشابه است. ما از این مقایسه‌ها سطح اعتبار سنجشی را که سنجه‌ها به دست داده‌اند، استنباط می‌کنیم.

قاعده کلی این است که اگر دو سنجه به یک پدیده اشاره داشته باشند، آنگاه قرائت‌های

آنها باید با هم سازگار باشند. اما، از آنجا که سازگاری بین سنجه‌هایی که در روش‌های پژوهش کاملاً مشابه به کار می‌روند، ممکن است ناشی از منبع مشترک سوگیری^۱ روش شناختی باشد و نه کانون مشترک بنیادی؛ اگر سنجه‌های مقایسه شده احتمالاً دستخوش منبع خطای مشترکی شوند، استنباط روشن تنها می‌تواند از مقایسه به دست آید. از آنجا که سنجه‌ها باید سنجش‌های ویژه‌ای را انجام دهند، پژوهش چند روشی بر ضرورت تحلیل نقاط قوت و ضعف سنجه‌های مختلف تأکید می‌ورزد. در مطالعات جدید، راهبرد چند روشی مستلزم انتخاب سنجه‌هایی است که احتمال خطای مشترک^۲ در آن کم است. در مسئله ارزیابی پژوهش‌های پیشین که به همان اندازه اهمیت دارد، رهیافت چند روشی مستلزم این پرسش است که آیا سنجه‌های به کار رفته در مطالعات پیشین سنجش سه‌سویه‌نگری شده آرمانی، یا مدل، را شبیه‌سازی می‌کنند یا خیر؟

چنانکه در فصل‌های پیشین دیدیم، در سنجه‌های گوناگون ممکن است برای هر مفهوم معین، فنون کاملاً مختلف گردآوری داده‌ها به کار گرفته شود. شاید مشخص‌ترین اما نه فقط مهم‌ترین تفاوت، بین سنجه‌های دارای واکنش و بدون واکنش باشد. سنجه‌های دارای واکنش از آزمودنی‌های پژوهش می‌خواهند به محرکی که پژوهشگران ارائه می‌دهند، پاسخ دهند (برای مثال، در یک پرسش پیمایشی یا یک کار آزمایشی) یا (در پژوهش میدانی) در حالی که روال معمول زندگی آنان ادامه می‌یابد، رفتار طبیعی آنان مورد مشاهده قرار می‌گیرد. برعکس، سنجه‌های بدون واکنش از پژوهشگر می‌خواهند تا یا داده‌هایی را که به طور طبیعی رخ می‌دهند بیابند یا موقعیت‌هایی را خلق کنند که در آنها آزمودنی‌ها ندانند که اجزائی از پژوهش هستند. اما همچنین در بین سنجه‌های دارای واکنش و بدون واکنش تفاوت زیادی وجود دارد. برای مثال، ممکن است مصاحبه‌ها شامل پرسش‌ها و پاسخ‌های باز یا بسته باشد، مشاهده‌ها می‌تواند مشارکتی یا غیر مشارکتی باشد، و آزمایش‌ها ممکن است در آزمایشگاه یا در میدان انجام شود. اینها نمونه‌هایی از تفاوت‌های ممکن است. وب، کمپل، شوارتز، و شرسرت (۱۹۶۶) چند نوع تفاوت مختلف را در سنجه‌های بدون واکنش تشخیص داده‌اند: آثار فیزیکی (فرسایش‌ها و رشد و نموها)، بایگانی‌ها (سوابق

1. shared source

2. common error

دولتی متوالی و سوابق خصوصی متفرقه)، مشاهده ساده رفتار عموم که به سادگی میسر است و مشاهده برنامه‌ریزی شده فعالیت‌های خصوصی‌تر.

پیش شرط آشکار پژوهش چند روشی آن است که بدانیم کدام روش‌های سنجش بهتر قابل استفاده‌اند و بدانیم وقتی سنجه‌های موجود آنقدر مشابه یکدیگرند که سه‌سویه‌نگری ضروری می‌شود، چگونه سنجه‌های تازه را ایجاد کنیم. اما فهرست کردن سنجه‌های موجود و ارائه منطق و فن ساختن سنجه‌های تازه فراتر از گستره این فصل است. هدف ما در اینجا آن است که نشان دهیم چرا استفاده از انواع سنجه‌ها برای داوری درباره هر سنجه حایز اهمیت بسیار است و پژوهشگران چند روشی چگونه این کار را انجام می‌دهند.

داوری موفقیت سنجش از طریق واقعیت‌ها نه به طور خیالی

ایده سنجش اعتبار را می‌توان کوتاه و ساده بیان کرد. برای مثال، در اینجا دو تعریف گویا و فراگیر وجود دارد. «یک سنجه زمانی به لحاظ علمی معتبر شناخته می‌شود که یک پدیده معین را (که با مفهومی معین معرفی شده باشد) به درستی بسنجد» (فیلیپس، ۱۹۷۱: ۱۹۷) و «اعتبار ابزار سنجش عبارت از آن است که تفاوت‌هایی که در نمرات آن ابزار وجود دارد، تفاوت‌های واقعی - و نه خطای ثابت یا تصادفی - ویژگی‌های میان افراد مورد سنجش را به درستی منعکس سازد. (سلتیز^۱، رایتزمن^۲ و کوک، ۱۹۷۶، ص ۱۶۹). متاسفانه روش‌های داوری «درستی» سنجه‌ها یا رهایی از خطای ثابت و تصادفی هر دو پیچیده‌تر از تعاریف معمول ما از اعتبار است و (با کمال تاسف) آشکارا از بیشتر تعاریف‌ها پیروی نمی‌کند.

درواقع، راه‌های معمول صحبت کردن درباره اعتبار سنجش ممکن است به طور سهوی دیدگاه نادرستی را درباره اعتبار بخشی در ذهن پیروان؛ برداشت نادرستی که کیلان آن را *خیال سنجه واقعی* می‌نامد. برای مثال تعیین یک سنجه معتبر، سنجه‌ای که «تفاوت‌های واقعی» را در ویژگی مورد سنجش منعکس می‌سازد (مانند تعریف دوم که سلتیز و همکارانش ارائه دادند) امکان مقایسه بین سنجه مورد نظر و یک سنجه کاملاً عاری از خطا را که آن تفاوت‌ها را با دقت کامل آشکار می‌کند، فراهم می‌سازد، و بنابراین معیاری را

1. Selltiz

2. Wrightsman

ایجاد می‌کند که بتوان درباره اعتبار سنجه‌هایی که در معرض خطا هستند، داوری کرد. اما چنانکه کیلان خاطر نشان می‌سازد (۱۹۶۴: ۲۰۲)، چنین سنجه‌های واقعی وجود ندارند، بنابراین مقایسه صورت گرفته امری محال است. اما کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم، اتخاذ سنجش‌های چندگانه، به کارگیری انواع مختلف سنجه‌ها، و انجام مقایسه بین آنهاست. و البته، ما با مقایسه سنجه‌ها و سنجش‌های ناقص اما بسیار واقعی با یکدیگر (نه با معیار خیالی یک «سنجه واقعی») در عمل به اعتبار بخشی می‌پردازیم.

در این فصل خواهیم دید که مقایسه بین سنجه‌ها و سنجش‌هایی که مراحل گوناگون فرایند اعتبار بخشی را تشکیل می‌دهند، چندین قسم مختلف هستند و هر قسم اطلاعات متفاوتی را درباره عملکرد یک سنجه ارائه می‌دهد که همگی برای دستیابی به یک نظر مشترک درباره موفقیت سنجه ضروری‌اند. نخست، ما برای تعیین اعتبار ظاهری و اعتبار محتوایی نسبی سنجه‌ها در خصوص مفهومی که باید سنجیده شود، آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم (که از این پس آن را مفهوم کانونی^۱ می‌نامیم). دوم، سنجش‌های چندگانه مفهوم کانونی را مورد مقایسه قرار می‌دهیم تا قابلیت اعتماد (پایایی) و اعتبار همگرایی^۲ سنجه‌ها را بیازماییم. و سرانجام، سنجش‌های چندگانه یک مفهوم کانونی را با سنجش‌های چندگانه مفاهیم کانونی دیگر مقایسه می‌کنیم تا اعتبار تمایزی^۳ و اعتبار پیش‌بینی‌کننده سنجه را بیازماییم. سنجه‌هایی که دارای اعتبار همگرا، اعتبار تمایزی [یا واگرا] و اعتبار پیش‌بینی‌کننده هستند، اعتبار سازه‌ای می‌گویند. اکنون هر یک از این جنبه‌های اعتبار و به‌نوبه خود اعتبار بخشی را مورد آزمون قرار می‌دهیم.

اعتبار بخشی ظاهری و محتوایی

اگر یک سنجه با معنای مفهوم کانونی ارتباط بیشتری داشته باشد تا با معنای مفاهیم دیگر، گفته می‌شود که آن سنجه دارای اعتبار ظاهری است. (برای مثال، ظاهراً داده‌های دفتر ثبت وقایع پلیس نشانه بهتری از میزان جرم به دست می‌دهد تا داده‌های مربوط به

1. focal concept

2. convergent validity

۳. discriminant validity، این اصطلاح در برخی از کتاب‌های روش تحقیق به عنوان «اعتبار تشخیصی» ترجمه شده است که این مترجم عنوان «اعتبار تمایزی» را برای رساندن مفهوم فوق مناسب‌تر دانست. م.

کمک‌های مردم به مؤسسات نیکوکاری). هنگامی که داده‌های یک سنجه نمونه معرفی از رفتارهای اجتماعی گوناگونی باشد که دربرگیرنده مفهوم کانونی است، آن سنجه اعتبار محتوایی دارد (بنابراین، هر چند خبرهای مربوط به جرم و جنایت در صفحه اول روزنامه‌های محلی و آمارهای پلیس هر دو سنجه‌هایی هستند که از اعتبار ظاهری برخوردارند، گزارش‌های روزنامه‌ها دارای اعتبار محتوایی کمتری هستند، زیرا آنها بیشتر تخلفات ساده را به نفع تخلفات هیجان‌انگیز نادیده می‌گیرند).

ما با تعیین اینکه هر یک از چند سنجه مختلفی که آزمون‌های بعدی را مورد مقایسه قرار می‌دهند، تا چه حد معنای مفهوم کانونی را به دست خواهد داد، راه را برای اعتباربخشی همگرا، متمایز و پیش‌بینی کننده هموار می‌سازیم. اعتبار بخشی ظاهری و محتوایی، خطاهای سنجش ناشی از کاربرد سنجه‌های نامربوط یا نارسا^۱ را برطرف می‌سازد. البته صرف‌نظر از میزان ارتباط شاخص‌های یک سنجه یا خصیصه مورد سنجش یا اینکه این شاخص‌ها تا چه حد معرف جنبه‌های گوناگون آن خصیصه‌اند، ممکن است سنجش‌های واقعی همچنان نادرست از آب درآیند (به دلیل عوامل دیگری از قبیل سوگیری روش شناختی). هر چند اعتبار ظاهری و محتوایی بالا تضمینی برای اعتبار همگرا، متمایز و پیش‌بینی کننده نیست، با وجود این آنها شرط‌های لازم هستند. برای مثال، هرگز کسی نتوانسته است دمای هوا را با خط‌کش، یا مثلث نامتساوی الاضلاع را با اندازه‌گیری فقط طول یک ضلع آن بسنجد.

آزمون‌های قابلیت اعتماد و اعتباربخشی همگرا

هنگامی که به نظر می‌رسد دو یا چند سنجه معنای مفهوم کانونی را به نسبت خوب عرضه می‌دارند، گام بعدی در فرایند اعتباربخشی عبارت است از مقایسه سنجش‌های واقعی برای تعیین قابلیت اعتماد سنجه‌ها یا- اگر سنجه‌ها فنون پژوهشی کافی و مختلف را به کار گیرند- اعتبار همگرای آنها. یک سنجه قابل اعتماد- صرف‌نظر از اینکه چه کسی سنجه‌ها را به کار می‌بندد و بدون توجه به تغییرات جزئی در شیوه مورد استفاده یا احتمال نوسانات در شرایط سنجش- خوانش‌های هماهنگی از موقعیت‌های اجتماعی پایدار را

1. skimpy

گزارش می‌کند. به عبارت دیگر، یک سنجه قابل اعتماد عاری از تأثیر خطاهای تصادفی است. از این رو، برای سنجش قابلیت اعتماد دو راه وجود دارد، یکی مقایسه نتایج حاصل از به‌کارگیری پی‌درپی یک سنجه مشخص در شرایط متفاوت و دیگری مقایسه یافته‌های به دست آمده از به‌کارگیری سنجه‌های مشابه در شرایط یکسان.

اما، در حالی که ممکن است خوانش‌های یک سنجه قابل اعتماد به تفاوت نداشتن آن در شرایط مختلف بستگی داشته باشد، مگر آنکه در پدیده سنجیده شده تغییرات عمده مشاهده شود، قابلیت اعتماد تضمین نمی‌کند که یک پدیده سنجیده شده همان پدیده‌ای است که با مفهوم کانونی تعریف شده است. در مقابل، ممکن است سازگاری بین سنجش‌ها ناشی از خطایی ثابت یا منظم^۱ باشد. هدف از اعتباربخشی همگرا ایجاد این اطمینان است که در واقع توافق بین مجموعه‌های مختلف سنجش‌ها مربوط به تمرکز مشترک سنجه‌های اصلی بر پدیده کانونی است، نه به سوگیری مشترکی که از روش‌های پژوهش سرچشمه می‌گیرد. از این رو، اعتبار همگرا با مقایسه سنجش‌هایی تعیین می‌شود که با سنجه‌هایی نامشابه به لحاظ روش شناختی، ساخته شده‌اند.

اعتباربخشی پیش‌بینی‌کننده و تمایزی

سرانجام سنجه‌های مفاهیم کانونی مختلف را مقایسه می‌کنیم. این مقایسه‌ها بر دو نوع هستند: (۱) مقایسه‌های بین سنجه‌های مفاهیمی که به نظر می‌رسد معرف پدیده‌هایی هستند که به لحاظ علی با یکدیگر مرتبط‌اند و (۲) مقایسه‌های بین سنجه‌های پدیده‌هایی که ظاهراً ارتباطی با یکدیگر ندارند. نوع نخستین مقایسه (بین سنجه‌هایی که به لحاظ نظری با یکدیگر مرتبط هستند) برای آزمون اعتبار پیش‌بینی‌کننده یک سنجه انجام می‌گیرد، که عبارت است از توانایی سنجه برای تأیید فرضیه‌هایی که درست قلمداد می‌شوند. از سوی دیگر، مقایسه‌های بین سنجه‌های ایده‌های نامرتبط، اعتبار تمایزی سنجه را می‌سنجند، که از توانایی تمیز دادن پدیده‌ای که براساس اعتبار مذکور به ظاهر با پدیده‌های دیگر نامرتبط است، برخوردار می‌باشد.

1. systematic

برای مثال، اگر شواهدی از پژوهش‌های گذشته وجود داشت که نشان می‌داد بزهکاری نوجوانان و جرایم بزرگسالان به منزله علت و معلول، تا حدی با هم ارتباط دارند یا از یک منشأ سرچشمه می‌گیرند، آنگاه انتظار داشتیم که همبستگی بالایی بین سنجه‌های این دو نوع کژروی بیابیم و آن همبستگی را به منزله گواهی در نظر می‌گرفتیم که پژوهش گذشته احتمالاً درست و سنجه‌های ما معتبر بوده است. از سوی دیگر اگر بین بزهکاری نوجوانان و جرایم بزرگسالان ارتباط علی وجود نداشته باشد، در مقابل انتظار می‌رفت به این مطلب دست یابیم که سنجه‌های این دو پدیده از لحاظ تجربی به طور عمده ارتباطی با یکدیگر ندارند. و اگر برخلاف انتظارمان، به این مطلب دست می‌یافتیم که سنجه‌های بزهکاری و جرایم بزرگسالان با یکدیگر همبسته‌اند، آنگاه گمان می‌بردیم که شناخت نظری ما نادرست یا یک یا هر دو سنجه ما نادرست بوده است.

اعتبار پیش‌بینی کننده از این نظر حایز اهمیت است که هدف اصلی سنجش، کاوش در نظریه‌هایی است که از مفاهیم سنجیده شده ساخته می‌شوند. یک سنجه موفق نه تنها باید با دیگر سنجه‌های یک مفهوم کانونی همگرا باشد، بلکه باید در حد بالایی نیز با سنجه‌های هر مفهوم دیگری که از طریق یک نظریه به مفهوم کانونی متصل می‌شوند، همبسته باشد (مگر اینکه نظریه غلط باشد). هر چند برای سنجش موفقیت‌آمیز، اعتبار همگرا و پیش‌بینی کننده ضرورت دارد، اما کافی نیست و اعتبار تمایزی نیز لازم است. ضرورت این امر از آن‌روست که ممکن است همگرایی سنجه‌ها نه به دلیل سنجش دقیق رویدادهای مشابه یا به لحاظ علی مرتبط با هم، بلکه به این علت باشد که سنجه‌های مقایسه شده متراکم‌تر از آنند که بین پدیده‌های نامرتبط تمایز ایجاد کنند یا به این علت است که مفهوم یا مفاهیم سنجیده شده بسیار گسترده یا شاید بسیار مبهم و دوپهلوی باشند.

البته ممکن است همگرایی بین سنجه‌های مفاهیم مختلف (یا همگرایی‌های پیش‌بینی شده یا ناتوانی‌های پیش‌بینی نشده برای تمایز) مربوط به تأثیر یک منبع مشترک خطای ثابت باشد، درست مانند اینکه بین سنجه‌های یک مفهوم همگرایی وجود داشته باشد. (برای مثال، اگر ما مشاهده کنیم که میزان بزهکاری نوجوانان و جرایم بزرگسالان در یک جامعه، آن گونه که با آمارهای پلیس سنجیده شده‌اند، با هم افزایش یا کاهش یافته‌اند، این ممکن است به این علت باشد که تغییرات در کشف رسمی جرم، بایگانی کردن، یا عمل

گزارش کردن جرم بر وقوع هر نوع تخلف گزارش شده نیز تأثیر می‌گذارد و بنابراین نوعی همبستگی کاذب بین آنها ایجاد می‌کند.)
 به همین دلیل، آزمون اعتبار پیش‌بینی‌کننده، اعتبار تمایزی و نیز اعتبار همگرا، با روش‌های مختلف سنجش حایز اهمیت است.

اعتباربخشی سازه‌ای: تعریف مجدد اعتبار سنجش

اکنون می‌توانیم اعتبار سنجش را بر حسب مقایسه‌های میان سنجه‌ها و سنجش‌های واقعی که در بالا تشریح شد، بار دیگر تعریف کنیم. این تعریف تازه تا حدی طولانی‌تر و شاید پیچیده‌تر از تعاریفی باشد که پیشتر در این فصل ارائه شد، اما این تعریف، از امتیاز تعریف اعتبار برحسب فرایند واقعی اعتباربخشی برخوردار است. درواقع این تعریف جدید وظیفه اثبات اعتبار سنجش را برعهده مقایسه سنجه‌ها و سنجش‌های واقعی می‌گذارد. بنابراین یک سنجه معتبر، سنجه‌ای است که به تناسب، هم با سنجه‌های ظاهری و محتوایی دیگر مفهوم کانونی خود و هم با سنجه‌های همبسته‌های شناخته شده یا فرضی آن مفهوم، همبستگی بالایی دارد، در حالی که با سنجه‌های مفاهیم نامرتبط با مفاهیم کانونی ارتباط تجربی کمی دارد یا کاملاً با آنها بی‌ارتباط است. به علاوه، یک سنجه معتبر باید این الگوی همبستگی را با سنجه‌های دیگر حفظ کند؛ صرف‌نظر از اینکه آیا این سنجه‌ها فنون پژوهش مشابه یا نامشابه با فنون خود به کار می‌گیرند. سنجه‌هایی که تنها با سنجه‌های مشابه خود به لحاظ روشی در حد بالایی همبستگی دارند، ممکن است قابل اعتماد باشند، اما اعتبار آنها به دلیل امکان زیاد سوگیری روشی در آنها مورد تردید است.

از آنجا که اعتبار سنجش، چنانکه آن را در بالا تعریف کردیم، جنبه‌های مختلفی دارد، ممکن است پژوهشگر از خود بپرسد راه منطقی رسیدن به یک اتفاق نظر معنادار درباره درستی سنجش چیست. اما اگر به خاطر داشته باشید که هدف اصلی سنجش، آزمون نظریه‌هایی است که حاوی مفاهیم سنجیده شده‌اند، و هدف اعتباربخشی تعیین میزان مصونیت از خطای سنجش، آنگاه منطقی که در پشت داوری درباره موفقیت سنجش وجود دارد، روشن‌تر خواهد شد.

اگر دریابیم که سنجه‌های کاملاً مختلف یک مفهوم کانونی با یکدیگر و نیز با سنجه‌های

همبسته‌های نظری^۱ آن مفهوم همبستگی قوی دارند، اما در عین حال ارتباط تجربی^۲ کمی با سنجه‌های نامرتبط^۳ دارند یا اصلاً هیچ ربط تجربی ندارند، آنگاه دلیل اعتبار سازه‌ای را درمی‌یابیم. اعتبار سازه‌ای، این اطمینان را به ما می‌دهد که مفاهیم فراهم آمده برای ساختن نظریه، در واقع خصایص قابل سنجش افراد یا گروه‌هایی را تعیین می‌کند که از آنها نمونه‌گیری شده است، و نیز اطمینان می‌یابیم که سنجه‌های ما در واقع آن خصایصی را که به لحاظ مفهومی تعریف (یا ساخته) شده‌اند، می‌سنجد و چنانکه سلتیز و همکارانش خاطرنشان می‌سازند، اعتبار سازه‌ای نفع مضاعف («... کاهش نیاز به شواهد درباره نفس قابلیت اعتماد» را دارد (۱۹۷۶: ۱۹۷). زیرا «اگر بتوان نشان داد که یک سنجه به طور منطقی دارای اعتبار است - یعنی، اگر میان چند سنجه که برای سنجش یک خصیصه از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند، توافق قابل توجهی وجود داشته باشد، یا اگر نمره‌های روی سنجه با متغیرهای دیگر همبستگی به نسبت بالایی داشته باشند، به صرف همین واقعیت^۴، سنجه مذکور باید قابل اعتماد باشد، زیرا سنجه‌ای با نمره خطای بالا، نمی‌تواند چنین نتایج هماهنگی را نشان دهد» (۱۹۷۶: ۱۹۷).

اساساً، برای اعتبار بخشی سازه‌ای دو رهیافت چند روشی متفاوت اما تکمیلی وجود دارد: مطالعات اثبات‌پذیر که آزمون‌های چند روشی فرضیه‌هایی را انجام می‌دهند که شامل سازه مورد بررسی است، و مطالعات اعتبار بخشی که بیشتر بر اعتبار همگرا و متمایز متمرکز است تا بر پیش‌بینی (یا آزمون فرضیه). رهیافت اثبات‌پذیر گام‌های اعتبار بخشی همگرا و متمایز را بر اساس این فرض قابل قبول برمی‌دارد که اگر سنجه‌های به کار رفته در آزمون‌های مختلف نادرست باشند، آنگاه نتایج آزمون‌ها نمی‌توانند یکدیگر را تأیید کنند، و اگر سنجه‌ها نامتمایز باشند، آنگاه فرضیه‌های پوچ [صفر] (فرضیه‌هایی که هیچ ارتباطی را بین پاره‌ای از متغیرها پیش‌بینی نمی‌کنند) تأیید نخواهند شد. در واقع اگر آزمون‌های مختلف نتایج یکدیگر را تأیید کنند، مزیت اصلی این رهیافت این است که اعتبار بخشی سنجش - به منزله محصول فرعی تلاش اصلی پژوهش برای آزمون نظریه‌ها و فرضیه‌ها - به دست می‌آید. (اگر این امکان وجود داشته باشد که با مقایسه نتایج مطالعات موجود،

1. theoretical correlates

2. empirical association

3. unrelated concepts

4. ipso facto

چنانکه در فصل سه تشریح شد، بتوان طرحی چند روشی را شبیه‌سازی کرد. این رهیافت ممکن است بویژه مقرون به صرفه باشد. اما اگر مانند اغلب موارد، آزمون‌های گوناگون یکدیگر را تأیید نکنند، آنگاه پژوهشگر باید ببیند آیا این شکست، تأیید نشدن فرضیه‌های نامعتبر را نشان می‌دهد یا این امر مربوط به سنجه‌های غیرقابل اعتماد، سوگیرانه، یا نامتمایز است، که در این صورت باید مطالعه اعتباربخشی سنجش صورت گیرد.

طراحی مطالعات اعتباربخشی

ایده اعتبار سازه‌ای به طور منطقی به اتصال جنبه‌های مختلف اعتبار کمک می‌کند، اما برای انجام مطالعه اعتبار بخشی، مسئله ترتیب دادن مقایسه‌های سنجش واقعی لازم برای آزمون هر جنبه باقی می‌ماند. و متأسفانه، هیچ مقایسه منفردی این کار را انجام نمی‌دهد، زیرا گام‌های مختلف در فرایند اعتبار بخشی درجات و انواع مختلف مقایسه بین سنجه‌ها را دنبال می‌کنند. مقایسه‌هایی که با هدف آزمون قابلیت اعتماد صورت می‌گیرند، برای داوری دامنه خطای تصادفی، تنها به اندک تفاوتی در شیوه یا نحوه به کارگیری نیاز دارند. اما اعتبار بخشی همگرا، پیش‌بینی کننده، و متمایز نیازمند سنجه‌هایی است که فنون آنها چنان با هم متفاوتند که هر همگرایی که در نتایج سنجه‌ها یافت شود، به هیچ‌وجه نمی‌تواند ناشی از منابع متداخل^۱ خطای ثابت^۲ باشد و برای تشخیص مفاهیم کانونی مختلف (اعتبار بخشی متمایز) و تعیین اینکه آیا مفاهیم به شیوه‌های پیش‌بینی شده نظری مرتبط هستند، سنجه‌ها نه تنها در روش خود، بلکه با توجه به مفاهیمی که آن سنجه‌ها برایشان در معرض اعتبار محتوایی و ظاهری هستند، باید متفاوت باشند (و اگر دو سنجه *آنتالر* متفاوت باشند که سنجه‌های معتبر ظاهری و محتوایی مفاهیم کانونی مختلف بشوند، آنگاه آنها متفاوت‌تر از آن خواهند بود که اعتبار همگرایی یکدیگر را مورد آزمون قرار دهند). بنابراین، مقایسه‌های ضروری در یک تحلیل منفرد چگونه به دست می‌آیند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؟

از آنجا که هر گام در فرایند اعتبار بخشی دست کم شامل دو مجموعه از سنجش‌هاست، و هر گام مستلزم نوع متفاوتی از مغایرت بین سنجه‌های مقایسه شده است،

1. overlapping sources

2. constant error

معمولاً طرح‌های پژوهشی برای مطالعات اعتباربخشی تا حدی پیچیده‌اند و اگر تعداد سنجه‌های مورد بحث برای هر مفهوم کانونی بیش از دو سنجه باشد، آنگاه ممکن است به دست آوردن سنجه‌های هم‌طراز یک نمونه از افراد یا گروه‌ها بسیار دشوارتر از مقایسه سنجش‌ها باشد. هم به این دلیل و هم به دلیل آنکه اکثر دانشوران اجتماعی ساختن و آزمون نظریه‌ها را به کار معمولی و ارسنی دقت ابزارهای سنجش ترجیح می‌دهند، مطالعاتی که قصد ارزیابی اعتبار سنجه‌های عموماً مورد استفاده را دارند، به نسبت نادرند. اغلب مطالعات اعتباربخشی تنها زمانی انجام می‌گیرند که نبود توافق بین مطالعات مختلف یک مسئله چنان آشکار باشد که کاوش درباره منابع احتمالی خطای سنجش تنها جایگزین مفاهیم و نظریه‌های دخیل است. اکنون به نمونه‌هایی از این کار پیچیده (و شاید تا حدی بی‌اجر و مزد، اما ضروری) باز می‌گردیم.

تمیز قابلیت اعتماد از اعتبار همگرا

تورک^۱ و بل^۲ (۱۹۷۲) نه سنجه تعیین قدرت در خانواده‌ها را که عموماً مورد استفاده قرار می‌گیرند، مقایسه کرده‌اند که همگی در خانواده‌هایی که در یک نمونه سبک پیمایشی انتخاب شده‌اند، به کار رفته‌اند. سه مورد از این سنجه‌ها بر فنون پرسشنامه پژوهش پیمایشی متکی هستند. این سه سنجه از طریق پرسش‌هایی با عبارات مختلف، از اعضای خانواده می‌پرسند که در خانواده چه کسی و تا چه حدی از قدرت برخوردار است. دو سنجه دیگر بر فنون خاص آزمایش آزمایشگاهی متکی است. برای این دو سنجه، به طور آزمایشی به هر خانواده موضوعی برای تصمیم‌گیری محول می‌شود که آزمایشگر طراحی کرده است تا به وضوح نشان دهد که وقتی اعضای خانواده با هم اختلاف دارند، چه کسی در خانواده پیروز می‌شود و آزمایشگر نتایج واقعی تصمیم‌گیری را مشاهده کند. چهار سنجه اخیر، شیوه مشاهده مستقیم کنش متقابل اجتماعی بین اعضای خانواده را از سوی پژوهشگر میدانی به کار می‌گیرد، گو اینکه در این مورد، کنش متقابل مشاهده شده کنش متقابل «طبیعی» نیست، بلکه کنش متقابلی است که طی فرآیند کار آزمایشی رخ می‌دهد.

1. Turk

2. Bell

این سنجه‌ها اعضای خانواده را براساس اینکه تا چه حد هنگام گفتگو با یکدیگر مانند رهبران عمل می‌کنند، طبقه‌بندی می‌کند.

مطالعه تورک و بل (۱۹۷۲) رویکرد چند روشی را براساس آزمون قابلیت اعتماد و تمیز قابلیت اعتماد از اعتبار همگرا شرح می‌دهد. آنان تحلیل خود را با تکرار کم و بیش دقیق هر سنجه و مقایسه یافته‌های آنان با نتایج مطالعات پیشینی که همان سنجه‌ها را به کار گرفته بودند، آغاز کردند. (در این گام از اعتبار بخشی، آنان به نتایج دلگرم‌کننده هماهنگی دست یافتند). بعد، تورک و بل هر سنجه را با یک سنجه یا سنجه‌های دیگری که اساساً شیوه یکسانی از گردآوری داده‌ها به کار می‌گیرند (یعنی، پرسشنامه، مشاهده، یا نتایج کار آزمایشی، یا مشاهده کنش متقابل) مقایسه کردند. آنان در این مرحله نیز به توافق قابل توجهی در بین سنجه‌ها دست یافتند و سرانجام، آنان سه مجموعه از سنجه‌ها را با یکدیگر مقایسه کردند. این دو پژوهنده با این مقایسه‌های گوناگون گام به گام، نخست قابلیت اعتماد را به طور مکرر مورد آزمون قرار دادند، سپس باز هم قابلیت اعتماد را با آزمون هم ارزی^۱ سنجه‌های مشابه اما نه یکسان^۲ آزمودند، و سرانجام، با مقایسه مجموعه سنجه‌های کاملاً متفاوت، اعتبار همگرا را مورد آزمون قرار دادند. در مقایسه نهایی، آنان کشف کردند که با وجود هماهنگی درونی که هر سنجه براساس تکرار نشان داد، سنجه‌هایی که در روش‌های مختلف به کار گرفته شده بودند، با هم توافق نداشتند. در مقابل، هر مجموعه از سنجه‌ها، تصویر کاملاً متفاوتی از کسانی که در خانواده‌های مورد مطالعه از قدرت برخوردار بودند، به دست داد. این یافته به خوبی این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که سنجه‌ها می‌توانند کاملاً قابل اعتماد باشند، بدون آنکه به لحاظ همگرایی معتبر باشند.

تورک و بل نتیجه گرفتند، چون سنجه‌های گوناگونی که قدرت خیلی زیاد را می‌سنجند، با یکدیگر ارتباط ندارند، گو اینکه هر یک به ظاهر تا حدی قابل اعتمادند، «بدون مشخص شدن اینکه کدام جنبه از پدیده کلی با هر شاخص معینی سنجیده می‌شود، استفاده پی‌درپی از این سنجه‌ها موجه نیست» و آنان این امکان دیگر را پیشنهاد می‌کنند «که برای قدرت یک معنا وجود ندارد، اگر وجود داشته باشد، سنجه‌هایی از این دست پدیده را با دقت کافی و مفید نمی‌سنجند». (۱۹۷۲: ۲۲۲)

1. equivalence test

2. identical

رهیافت چند خصیصه‌ای- چند روشی به اعتبار بخشی سازه‌ای

هنگامی که براساس پژوهشی مانند پژوهش تورک و بل (یا مطالعات مربوط به جرم که در فصل یک بررسی کردیم) یک مفهوم، چند پدیده ناهمبسته و شاید همبسته منفی را دربر داشته باشد (به جای پدیده‌ای یکپارچه که اجزای آن به طور تنگاتنگ و مثبت با هم ارتباط دارند)، آنگاه مسئله این خواهد بود که کدام یک از پدیده‌های فرعی آن مفهوم به کدام پدیده‌های فرعی دیگر مرتبط‌اند- و این ارتباط به چه شیوه‌ای است، و درست مانند ساختن و آزمون آن فرضیه‌های دیگری که پدیده‌های اجتماعی را به یکدیگر مرتبط می‌سازند، باید پیرسیم سنجه‌های گوناگون، هر پدیده را چقدر خوب می‌سنجد (مسئله اعتبار همگرا) و نیز چگونه سنجه‌های گوناگون ایجادکننده تمایز و پیش‌بینی‌کننده‌اند. حل این مسئله اعتبار سازه‌ای، مستلزم طرح پژوهشی پیچیده‌تر و تحلیل داده‌هاست که تورک و بل (۱۹۷۲) تنها برای آزمون قابلیت اعتماد و اعتبار همگرا به کار بردند. به طور مشخص، این کار نیازمند مجموعه‌ای از روش‌هایی است که آن را اعتبار بخشی چند خصیصه‌ای- چند روشی می‌نامند که کمپل و فیسک آنها را ایجاد کرده‌اند. (۱۹۵۹)

رهیافت چند خصیصه‌ای- چند روشی شامل شناسایی دقیق خصیصه‌های تشکیل دهنده مفهوم کانونی (یا پدیده‌های ترکیبی^۱) و کاربرد دست کم دو روش مختلف برای ایجاد سنجه‌های چندگانه برای هر خصیصه است. سپس این سنجه‌ها را در نمونه یکسانی از افراد یا گروه‌ها به کار می‌برند. سنجش‌های حاصل، ماتریسی از اطلاعات را به دست می‌دهد که نشان‌دهنده قدرت ربط‌های تجربی بین سنجه‌های مختلف یک خصیصه، بین سنجه‌های مشابه خصیصه‌های مختلف و نیز بین سنجه‌های مختلف خصیصه‌های مختلف است. ساده‌ترین ماتریس ممکن در شکل ۱-۶ نشان داده شده است. این ماتریس دو خصیصه (A و B) و دو سنجه (۱ و ۲) را نشان می‌دهد و نماد r در آن نماینده یک سنجه آماری همبستگی بین سنجش‌هاست. اگر سنجه‌ها، خصیصه‌های کانونی خود را به طور رضایت‌بخشی بسنجند و بین خصیصه‌های مختلف تمایز ایجاد کنند (به فرض اینکه خصیصه‌های A و B ارتباطی با یکدیگر نداشته باشند)، آنگاه پژوهشگر انتظار دارد که

1. component phenomena

همبستگی بین سنجه‌های یک خصیصه معین (A_1 و A_2 و B_1 و B_2) قوی‌تر از همبستگی بین سنجه‌های خصیصه‌های مختلف باشد ($r_{A_1 B_1}$ ، $r_{A_2 B_1}$ و $r_{A_1 B_2}$ و $r_{A_2 B_2}$ و الی آخر).

پنینگر^۱ (۱۹۷۳) رویکرد چند خصیصه‌ای- چند روشی را در مسئله سنجش مفهوم دیوانسالاری به کار برد. بسیاری از دانشوران اجتماعی به این نتیجه رسیده‌اند که مفهوم دیوانسالاری نه به پدیده‌ای واحد، بلکه به مجموعه‌ای از خصیصه‌های سازمانی یا جنبه‌های ساختاری اطلاق می‌شود که به ظاهر همگی وجه مشخصه سازمان‌های بازرگانی، دولت و دیگر سازمان‌های اداری هستند. اما این خصایص تنها در نمونه سازمان‌های خاصی رابطه مثبت با یکدیگر دارند؛ در موارد دیگر همبستگی‌های پایین یا منفی نشان می‌دهند. تمرکز قدرت و رسمیت فعالیت‌های سازمانی دو خصیصه مهم دستگاه اداری دیوانسالاری^۲ است که در پژوهش‌های پیشین در این خصوص، چنین الگوی متناقضی از یافته‌های مبتنی بر همبستگی^۳ یافت شده است. پنینگر این امکان را بررسی می‌کند که ممکن است در مطالعات پیشین، این اختلاف مربوط به تفاوت در فنون سنجش آنها باشد تا تفاوت در ساختار واقعی‌ای که مطالعات پیشین قصد سنجش آنها را داشتند. وی این کار را همزمان با به کارگیری دو مجموعه از ابزارهای سنجش (ابزارهایی که در کارهای پیشین جداگانه مورد استفاده قرار گرفته بودند) در یک نمونه از شرکت‌های تولیدی انجام داد و هم تمرکز و هم صورت‌بندی را با هر یک از انواع این ابزارها سنجید.

خصیصه	A		B	
	۱	۲	۱	۲
A	۱			
	۲	$r_{A_1 A_2}$		
B	۱	$r_{A_1 B_1}$	$r_{A_2 B_1}$	
	۲	$r_{A_1 B_2}$	$r_{A_2 B_2}$	$r_{A_1 B_2}$

شکل ۱-۶. ماتریس چند خصیصه‌ای- چندروشی

1. Pennings

2. bureaucratic administration

3. correlational findings

نوعی رویکرد که پنینگز آن را رویکرد/بزراری می‌نامد، ساختار سازمان را با داده‌های سوابق سازمان و با توصیف‌های به دست آمده از مصاحبه با مدیران ارشد می‌سنجد. نوع دیگر، رهیافت پرسشنامه‌ای است که از طریق پیمایش صورت می‌گیرد و از اعضای عادی^۱ سازمان درباره ویژگی‌های محیط کاری آنان پرسیده می‌شود و برای ایجاد تصویری ترکیبی از درجه تمرکز و رسمی بودن سازمان، پاسخ‌های تک‌تک آنان گردآوری می‌گردد.

طرح پژوهشی پنینگز و تحلیل داده‌ها که پس از آن انجام می‌گیرد، تا حدی پیچیده‌تر از ماتریس توضیحی است که در شکل ۱-۶ نشان داده شده است؛ زیرا هر یک از این رویکردهای سنجش، از هر خصیصه دو یا چند سنجه ظاهری به دست می‌دهد. وی میان هر یک از سنجه‌های فرعی^۲ و نیز با «سنجه متفاوت» قرینه آن همبستگی درونی ایجاد می‌کند تا مشخص سازد که سنجه‌های مشابه یک خصیصه به لحاظ روش‌شناسی چقدر همگرایی نزدیک دارند. این مقایسه‌ها مشابه مقایسه‌های درونی^۳ تورک و بل (۱۹۷۲) میان سنجه‌های مبتنی بر پرسشنامه، وظیفه، و سنجه‌های مبتنی بر کنش متقابل قدرت در خانواده است، اما، منطبق این مطالعه پابرجاست، گو اینکه با چندگانگی سنجه‌های «یک روش» پیچیده می‌شود.

ارزیابی پنینگز (۱۹۷۳) از اعتبار سازه‌ای اجزای تشکیل‌دهنده «دیوانسالاری» یعنی تمرکز و رسمیت و نیز از سنجه‌های به کار رفته، به هیچ‌وجه ساده و دلگرم‌کننده نیست. وی می‌گوید، عمدتاً نه سنجه‌های یک روش تمرکز و رسمی بودن و نه سنجه‌های روش‌های مختلف، هیچ یک به اندازه کافی از همبستگی بالایی برخوردار نیستند که بتوانیم با اطمینان زیاد نتیجه بگیریم دیوانسالاری (چنانچه با دو رهیافتی که مورد توجه قرار گرفت، سنجیده شود) پدیده‌ای تفکیک‌ناپذیر است، یا این دو جزء دیوانسالاری (تمرکز و رسمیت) تفکیک‌ناپذیر است. وی با احتیاط نتیجه می‌گیرد، در مطالعه دیوانسالاری «گام‌های رو به پیش را حتی نمی‌توان مورد توجه قرار داد، مگر آنکه پژوهشگران مفاهیم و عملیات منطبق با آنها را ایجاد کنند و بتوانند شباهت‌ها و اختلافات میان ابعاد معنادار و متمایز را با استفاده از روش‌هایی که مناسب آن مفاهیم هستند، توصیف کنند. حتی این مرحله ابتدایی تحول نیز حاصل نشده است.» (۱۹۷۳: ۷۰۲)

1. rank and file members
3. internal comparisons

2. submeasures

شاید بتوان گفت، مطالعاتی که سنجه‌های مفاهیم علوم اجتماعی را که عموماً مورد استفاده قرار می‌گیرند، ارزشیابی می‌کنند، به نسبت کمیاب باشند زیرا اغلب به نظر می‌رسد آنها به یک یادداشت ناامید کننده ختم می‌شوند. و چنانکه بولن^۱ و پاکستون^۲ (۱۹۸۸) می‌گویند، بسیاری از پژوهشگران، بویژه پژوهشگرانی که از سنجه‌های ذهنی مبتنی بر داده‌های ثانوی استفاده می‌کنند، برای گردآوری داده‌های طرح‌های چند خصیصه‌ای- چند روشی کلاسیک ملزم به رعایت شروط بسیار سختی هستند. برای حل این مسئله، آنان چند برآورد آسان‌تر را بررسی می‌کنند که «در شرایط راحت‌تری» انجام می‌گیرد، مانند مطالعاتی که دموکراسی لیبرال، کیفیت حسن شهرت برنامه‌های کارشناسی ارشد، و ارزش مشاغل مشابه برای بررسی تفاوت‌های جنسیتی در پرداخت را می‌سنجند. آن پژوهشگران همچنین به پژوهشگرانی که خطاهای **نظام‌مند** مربوط به روش را مورد بررسی قرار می‌دهند، توصیه می‌کنند از تلاش‌های خود دست بردارند، اما به تحلیل خود ادامه دهند و عوامل تعیین‌کننده این خطاها را بیابند. سپس ممکن است این عوامل تعیین‌کننده در کاوش‌های آنان به حساب آورده شوند. در فصل بعد نمونه‌ای از این روش را با کار دانزگر^۳ (۱۹۷۵) و دیگران که مطالب روزنامه‌ها را درباره رویدادهای مربوط به اعتراض مورد استفاده قرار داده‌اند، به دست می‌دهیم.

اگر سنجش با شکست روبه‌رو شد، چه باید کرد (و چگونه باید از این

شکست در امان ماند)

هنگامی که سنجه‌ها نتوانند به شیوه‌های مورد انتظار همبستگی متقابل داشته باشند، معمولاً به منزله شواهد مایوس‌کننده تلقی می‌شوند. اما پژوهشگر از نبود چه چیز مایوس می‌شود: از اعتبار سنجه‌ها، یا تا حدی از کارایی مفهوم یا (در مورد اعتبار بخشی پیش‌بینی‌کننده) از واقعیت فرضیه مورد مطالعه؟ ممکن است سنجش، به دلیل وجود سنجه‌ها و همچنین ایده‌های ضعیف شکست بخورد. ممکن است سنجه‌ها معرف مفهومی کاملاً تجربی نباشند، زیرا آن مفهوم قابل معرف بودن نیست. این مفهوم ممکن است

1. Bollen

2. Paxton

3. Danziger

شماری از رفتارهای بسیار ناهمخوان را که به لحاظ تجربی در یک جا جمع نمی‌شوند، در قالب عنوانی مفهومی^۱ در کنار هم قرار داده و پدیده‌ای موهوم را نامگذاری و تعریف کرده باشد، گو اینکه ممکن است یک نظریه‌پرداز میان آنها ارتباط‌های منطقی و مهمی دیده باشد. یا شاید آن مفهوم بسیار مبهم‌تر و بسیار بی‌دقت‌تر از آن تعریف شده باشد که اجازه سنجش دقیق را بدهد.

هنگامی که قابل اعتماد بودن سنجه‌ها مشخص شد، یک فرض آن است که آنها «چیزی» را می‌سنجند، زیرا در غیر این صورت سنجش آنها بسیار تصادفی خواهد بود. از این‌رو هنگامی که بسیاری از سنجه‌های قابل اعتماد همگرا نیستند (چنانکه در مطالعه تورک و بل اتفاق افتاد [۱۹۷۲])، معمولاً فرض بر این است که مشکل از مفهوم کانونی است؛ که برای مثال، حتی یک پدیده قدرت در خانواده وجود ندارد (درباره جرم در فصل یک دیدیم)، و اینکه باید مفهوم اصلی بازنگری شود تا شماری از عناصر مستقل و کاملاً مشخص تعیین گردد. چنانکه بلیلاک (۱۹۷۹) خاطر نشان می‌سازد، اغلب این نتیجه‌گیری موجه است، زیرا دانشوران اجتماعی بیشتر با مفاهیم پیچیده‌ای سروکار دارند که رفتارهای گوناگون بسیاری را دربرمی‌گیرند، و درواقع، کمک مهمی که از اعتبار بخشی منفی حاصل می‌شود آن است که نیاز به مفهوم سازی مجدد را مورد اشاره قرار می‌دهد. اما، از سوی دیگر، این روش به داشتن بسیاری از مفاهیمی که قابل اعتمادند، اما سنجه‌های آنها به لحاظ تجربی نامرتب هستند، منتهی می‌شود. بنابراین، ما باید احتیاط‌های لازم را در برابر شکست سنجش و راه‌های به دست آوردن ایده‌های بالقوه ارزشمندی که به ظاهر تاب مقاومت در برابر سنجش را نداشته‌اند، به عمل آوریم.

سنجش و معنا

گفته می‌شود معمولاً اعتبار بخشی ظاهری و محتوایی بیشتر مستلزم به کارگیری عقل سلیم و دقت در تعریف مفاهیم و ساختن سنجه‌های مناسب است. برای مثال، بیلی می‌نویسد «اعتبار ظاهری صرفاً به وسیله فردی ارزشیابی می‌شود که مفهوم مورد سنجش را

1. conceptual heading

مطالعه می‌کند، و این ارزشیاب با بهترین داوری خود تعیین می‌کند که آیا ابزار [سنجش] به طور رضایت‌بخشی آن مفهوم را می‌سنجد یا خیر». (۱۹۷۸: ۵۸). اما چنانکه بلیلاک روشن می‌سازد، تعیین اینکه کدام رفتارهای قابل مشاهده کدام مفاهیم (و برعکس)، کدام مفاهیم به درستی کدام رفتارهای قابل مشاهده را دربرمی‌گیرد، معمولاً کار تحلیلی بسیار پیچیده‌تری را نسبت به کار ساده اعتبار بخشی ظاهری و محتوایی می‌طلبد.

اگر دانشوران اجتماعی مفاهیمی را به کار گیرند که هر کدام تنها برای یک رفتار کاملاً قابل تشخیص تعیین شده است، آنگاه ممکن است مفهوم‌سازی و سنجش علاوه بر مشکلات اولیه تعریف و مشاهده، اندک مشکلات دیگری نیز به بار آورد. با این حال، این رویکرد دانشوران اجتماعی، مسائل دیگری را نیز به وجود خواهد آورد. چنانکه بلیلاک خاطر نشان می‌سازد: «رفتارهای انسان بسیار متنوع هستند، آنقدر متنوع که اگر قرار بود ما هر یک از این رفتارها را جداگانه تبیین کنیم، وضع مایوس‌کننده می‌شد». (۱۹۷۹: ۸۸۳) بنابراین، به جای آنکه به هر نوع رفتار مشاهده‌پذیری به طور جداگانه پردازیم، معمولاً با سازه‌های نظری کار می‌کنیم: مقوله‌های گسترده‌ای که رفتارهایی را که به لحاظ مفهومی با یکدیگر مشابهند، اما ویژگی‌های آنها آشکارا و مستقیم شباهت کمی با هم دارند با هم گروه‌بندی می‌کنند. برای مثال، «یک نفر ممکن است از راه‌های گوناگونی مانند کشتن دشمنان، نجات انسان‌ها روی تخت عمل^۱، پشت پا زدن به حریفان در میدان فوتبال، یا دادن وعده‌های سیاسی مبهم منزلت به دست آورد». (بلیلاک، ۱۹۷۹) سازه‌های فوق به این معنی «واقعی» نیستند که کشتن، یک عمل جراحی، پشت پا زدن یا سخنرانی سیاسی «واقعی» است. در مقابل، «آنچه استفاده از این مفاهیم می‌رساند، آن است که آنها اموری هستند که گفتگو درباره آنها و استفاده از آنها برای تبیین پدیده‌ها آسان است». (ویلر، وبستر، ۱۹۷۰: ۷۵۱). و چنانکه در اوایل این فصل دیدیم، اعتبار سنجش‌های سازه‌ای سرانجام با این قابلیت داوری می‌شود که اجازه دهند تا سازه نقش تبیینی خود را ایفا کند.

هرچند ممکن است استفاده از سازه‌ها برخی مسائل تبیینی را حل کند، اما شاید این کار باعث به وجود آمدن مسائل دیگری در مفهوم‌سازی و سنجش شود، زیرا پدیده‌هایی که با

سازه‌ها تعریف می‌شوند، معمولاً اشکال بسیار مختلفی به خود می‌گیرند. (برای مثال، رفتارهای متنوع و مشهودی مانند کژروی جنایی تا پدیده‌هایی مانند «کسب منزلت»^۱، «بیگانگی» یا «آنومی» که کمتر قابل تجسم و قابل مشاهده‌اند را مدنظر قرار دهید. مسئله اصلی این است که پژوهشگران برای ابداع سنجش‌های معین باید از میان رفتارهای بسیار گوناگون چند مورد را انتخاب کنند. هیچ سنجش معینی نمی‌تواند تمام رفتارهایی را که یک سازه نظری متضمن آن است، در خود جای دهد. حتی اگر رفتارهایی که یک سنجش پیچیده و بلند پرواز دربردارد، به لحاظ تعداد بسیار زیاد باشد، در مقایسه با رفتارهای بسیار زیادی که بسیاری از سازه‌ها دربردارند، بسیار اندک است. برای غلبه بر این مشکل، ما (چنانکه اغلب بلیلاک به طور تلویحی می‌گوید [۱۹۷۹]) از راهبردهای تعریفی^۲ یا مدل‌ها استفاده می‌کنیم تا پدیده‌های پیچیده‌ای را که با سازه‌ها از آنها یاد می‌کنیم، بسنجیم.

مشخص کردن مدل‌های سنجش

این راهبردهای تعریفی یا مدل‌های سنجش، مجموعه فرض‌هایی هستند که پژوهشگران آنها را برای توجیه محدود کردن میدان رفتاری که به منظور تعیین شاخص‌ها برای سنجش برمی‌گزینند، به کار می‌گیرند. بلیلاک (۱۹۷۹) چهار راهبرد را که عموماً به آنها استناد می‌شود، مورد بحث قرار می‌دهد. راهبرد نخست («رفتارهایی که بر حسب حالت‌های درونی تعریف می‌شوند») بین رفتار مناسب و نامناسب (به لحاظ مفهومی) براساس ادراکات و نگرش‌های کنشگران اجتماعی تمایز قایل می‌شود. راهبرد دوم («رفتارهایی که بر حسب پیامدها تعریف می‌شوند») تعاریف ذهنی کنشگران از موقعیت را کنار می‌گذارد و به جای آن تنها درباره پیامدهای عینی رفتار می‌پرسد. راهبرد سوم («رفتارهایی که بر حسب استانداردها تعریف می‌شوند») هنجارها و ارزش‌های اجتماعی فرضی را به منزله یک نقطه مرجع^۳ در نظر می‌گیرد و راهبرد چهارم («رفتارهایی که بر حسب تکرار تعریف می‌شوند») در جستجوی پیوند مفروض بین رفتار و متغیرهای دیگری است که باعث تکرار این رفتار می‌شوند و تکرار، عنصر اصلی تعریف است (برای مثال، اگر سگ پاولف بزاق ترشح کرد،

1. status attainment

2. definitional strategies

۳. reference point، مقطعی که یک رویداد، سنجیده، ثبت و مشاهده می‌شود - م.

شاید این رفتار نشان دهنده وجود «پاسخ شرطی» باشد و شاید هم نباشد. برای تعیین این مطلب، باید دانست آیا اول غذا به سگ عرضه شد و بعد بزاق دهان او ترشح کرد، ارائه غذا با به صدا درآمدن یک زنگ همراه بود، یا فقط با به صدا درآمدن زنگ بزاق دهان سگ ترشح کرد. تنها در مورد آخر با اطمینان می‌توان گفت که ترشح بزاق دهان پاسخی شرطی است. اگر در موارد بعد نیز هنگامی که در غیاب غذا زنگ به صدا درآمد و بزاق دهان سگ ترشح کرد - تکرار - آنگاه پاسخ شرطی صورت گرفته است).

نظر بلیلاک (۱۹۷۹) آن نیست که باید از این راهبردهای تعریفی و ساده‌سازی‌های آن پرهیز کرد و برای دستیابی به واقعیت‌گرایی تام به مشاهده هر چیز همت گماشت؛ چنین چیزی غیرممکن است. بلکه نظر او این است که پژوهشگران باید راهبردهای سنجش خود را هر چه روشن‌تر سازند تا هنگام تفسیر نتایج مختلف سنجش بتوان به طور منظم از انواع سوگیری‌ها آگاه شد.

تحلیل دقیق راهبردهای سنجش، بویژه در پژوهش چند روشی حایز اهمیت است. با پیروی از این حکم راهبردی چند روشی، مبنی بر اینکه سنجه‌های کاملاً متفاوتی را برگزینیم تا خطاهای روش شناختی آنها با هم تداخل نداشته باشند، این فرصت بسیار خوب فراهم می‌شود که روش‌هایی را انتخاب کنیم که در آنها نیز مدل‌های سنجش کاملاً متفاوتی به کار گرفته می‌شود. اگر چنین باشد، مسئله اصلی در تفسیر نتایج این سنجه‌های متفاوت آن است که تعیین کنیم آیا تفاوت بین سنجش‌های آنها مربوط به فنون مختلف به کار رفته است یا مربوط به مدل‌هایی که هر سنجه روی آن بنا شده است. برای مثال، پیمایش‌های مربوط به بزه‌دیدگی، جرم را با درک و تعبیر پاسخگویان از جرایم یکسان تلقی می‌کنند؛ در حالی که آمارهای پلیس، جرم را با واکنش‌های مقامات رسمی پلیس نسبت به جرایم ادعا شده یکسان می‌پندارند. بنابراین، این پرسش مطرح است که آیا سنجه‌های مختلف جرم به علت آنکه فنون آنها یافته‌ها را به جهت‌های مختلف منحرف می‌کنند نتایج مختلفی به دست می‌دهند، یا به این دلیل که هر سنجه مجموعه مختلفی از رفتارها را به منزله نشانه‌ای از جرم نام می‌برد.

در فصل یک گفته شد، اگر دو سنجه، با وجود استفاده از فنون مختلف، پدیده‌ای را که به لحاظ مفهومی تعریف شده است، واقعاً بسنجند، باید پس از اصلاح خطاهای

روش‌شناسی هر سنجه، سنجش آنها همگرا شود. حال پیشنهاد می‌کنیم اگر خطاها برطرف شدند، اما سنجش‌ها همچنان واگرا بودند، پژوهشگر حق دارد فرض کند هر سنجه پدیده متفاوتی (یا شاید به طور مستقل جنبه‌های مختلف یک پدیده) را می‌سنجد. تحلیل بلیلاک (۱۹۷۹) به ما اجازه می‌دهد با ارائه امکان سوم، این معیارهای تفسیری را بیشتر پالایش کنیم. سنجه‌ها ممکن است، با وجود اصلاح خطاهای روش شناختی، نتوانند همگرا شوند، نه به این علت که آنها مفاهیم مختلف را می‌سنجند، بلکه به این دلیل که سنجه‌ها از مدل‌های سنجش متفاوت یک مفهوم استخراج می‌شوند.

این یک پالایش مهم است. بدون داشتن ایده مدل‌های سنجش که معنای مفهومی مجرد را به سنجش‌های عینی تبدیل می‌کنند (و برعکس)، مجبور به این نتیجه‌گیری خواهیم بود که هرگاه خوانش دو سنجه به شدت ناهمگرا باشد، در واقع آنها دو چیز کاملاً متفاوت را می‌سنجند، صرف‌نظر از اینکه رویدادهای سنجیده شده تا چه حد ممکن است به لحاظ تحلیلی ارتباط نزدیکی با هم داشته باشند (جرم گزارش شده و گزارش نشده هر دو به لحاظ تحلیلی، آشکارا جرم محسوب می‌شوند، حتی اگر برآوردهای میزان جرم، بسته به اینکه کدام نوع جرم مورد مطالعه قرار می‌گیرد، بسیار متفاوت باشد). با در نظر گرفتن همبستگی به نسبت پایین بین سنجه‌های مختلف «یک» پدیده اجتماعی، ممکن است این روش به سرعت نظریه اجتماعی را مبدل به امری پیش پا افتاده کند. اصل مفاهیم جاری علوم اجتماعی که پدیده‌های عمده اجتماعی را تعریف می‌کنند، به مجموعه بسیار بزرگی از ایده‌های بسیار کوچک کاهش خواهد یافت که هر کدام با مجموعه منحصر به فردی از روش‌های سنجش تعریف عملیاتی خواهد شد، و امتیازی که سازه‌های نظری دارند از بین خواهد رفت.

البته رویکرد متفاوتی به سنجش وجود دارد که عملیات‌گرایی نامیده می‌شود. براساس رویکرد عملیات‌گرایی، هر مجموعه از روش‌های مختلف سنجش یک مفهوم مختلف را می‌سنجد. پژوهش چند روشی این بحث را رد می‌کند، زیرا این بحث امکان سنجش یک مفهوم را با عملیات کاملاً متفاوت مردود می‌داند و همچنین این مسئله را که سنجه‌های متفاوت ممکن است همگرا شوند، نمی‌پذیرد، زیرا آنها در واقع یک چیز را می‌سنجند. اما، پژوهش چند روشی این بینش عملیات‌گرا را می‌پذیرد که سنجش و معنا لازم و ملزوم یکدیگرند.

بنابراین، از این بینش دو استنباط به دست می‌آید. استنباط نخست آن است که عملیات‌گرایی چندگانه^۱ مستلزم دانستن معنای یک مفهوم است و استنباط دوم این است که مقایسه بین سنج‌ها نیازمند آگاهی از این مطلب است که کدام یک از نتایج گوناگون یک مفهوم، که با استفاده از مدل‌ها و شیوه‌های سنجش آشکار می‌شود، در واقع به لحاظ تجربی و نیز تحلیلی به اندازه کافی با هم ارتباط دارند تا به طور ثمربخشی به تنهایی در یک سازه گنجانده شوند.

1. multiple operationism

فصل هفت

تبیین علی پدیده‌های اجتماعی

مسائل پژوهشی به رویدادهایی اشاره دارند که برای اهداف عملی، یا به منظور پیشرفت دانش نظری یا برای هر دو نیازمند تبیین‌اند. براون می‌نویسد (۱۹۶۳)، «تمام تبیین‌ها، تلاشی برای توجیه نوعی از موانع است. تبیین‌ها کوشش‌هایی برای رفع ابهام‌ها و اسرار، ایجاد مانع در برابر نیروی این ابهام‌ها و اسرار و سرانجام برطرف کردن این موانع است» (ص ۴۱). با این معنای گسترده، حتی شک‌گرایی روش‌شناختی (موضعی که براساس آن همه یافته‌های پژوهشی مورد تردیدند زیرا همه روش‌های پژوهشی ناقص هستند) نیز نوعی تبیین برای پدیده‌های مسئله‌آمیز ارائه می‌دهد. این گفته فرضیه‌ای را پیشنهاد می‌کند مبنی بر اینکه هر روش پژوهش اجتماعی یک ضعف ذاتی دارد که مانع تلاش‌های ما برای دانستن علل حقیقی رویدادها و نیز تبیین رخداد آنهاست.

اما شک‌گرایی روش‌شناختی مسائل پژوهشی را به شیوه‌ای اصولی حل نمی‌کند، بلکه اعتبار یافته‌های پژوهشی را در زمینه‌های روش‌شناختی به چالش می‌کشد و موانع اصلی در برابر دستیابی به راه‌حل‌های بنیادی را شناسایی می‌کند. رویکرد چند روشی به پژوهش، با بهره‌گیری از این واقعیت که هر چند همه روش‌ها کامل نیستند، ضعف‌های آنها متفاوت است، و نقاط قوت متفاوتشان فرصت بازبینی و اصلاح اشتباهات گوناگون آنها را فراهم می‌سازد، راهبردی برای غلبه بر این مشکل ارائه می‌دهد. در فصل پیش کاربرد راهبرد چند روشی در سنجش و تحلیل داده‌های چند روشی برای ارزیابی اعتبار سنجش مورد بحث قرار گرفت. در این فصل، کاربرد راهبرد استنتاج علی و تحلیل داده‌های چند روشی برای تعیین اعتبار تبیین‌های علی ارزیابی می‌شود.

علت و تبیین علی

علت‌ها نوع خاصی از پدیده‌ها هستند؛ رویدادهایی که یا موجب ایجاد رویدادهای دیگر می‌شوند یا به ایجاد آنها کمک می‌کنند، که آنگاه ما آنها را تأثیرات یا پیامدها می‌نامیم. علت کافی عاملی است که بدون شک نتیجه خاصی دارد. علت لازم شرطی است که برای وقوع یک معلول باید وجود داشته باشد، گرچه ممکن است برای ایجاد آن معلول کافی نباشد. علت محتمل^۱ عاملی است که تنها گاهی اوقات (یا با احتمال معین) موجب به وجود آمدن معلول می‌شود. علت یاری‌دهنده^۲ شرطی است که هر چند برای وقوع یک پدیده لازم نیست با وجود این، احتمال وقوع آن را افزایش می‌دهد. اگر یک فرضیه، یک علت کافی، لازم، محتمل یا یاری‌دهنده را برای پدیده‌ای شناسایی کند، نوعی تبیین علی ارائه داده است.

معیارهای اصلی علیت

برای تعیین اینکه یک پدیده علت پدیده دیگری است، باید سه معیار وجود داشته باشد. نخست اینکه هر دو پدیده باید هم‌تغییر باشند، یعنی تغییرات همزمان در مقادیر آنها باید بیش از حد انتظار رخ دهد (اگر دو متغیر با هم ربط داشته باشند، به احتمال زیاد یک متغیر می‌تواند علت دیگری باشد. اما بدیهی است که اگر تأثیر یک علت به قدری ضعیف باشد که از تأثیر شمار زیادی از علت‌های کوچک و بی‌نظم، یا تصادفی، قابل تشخیص نیست، ارزش تبیینی چندانی ندارد). دوم، باید نشان داده شود که تغییرات در علت مفروض (X، به اختصار) پیش از تغییرات در معلول مفروض (Y، به اختصار) رخ می‌دهد، زیرا هم‌تغییری ساده، یا با فرضیه‌ای که در آن X علت Y بوده سازگار است یا با فرضیه معکوسی که Y علت X بوده است. سوم، باید نشان داده شود که تغییر در علت مفروض می‌تواند باعث تغییر در معلول مفروض شود، حتی وقتی دیگر علت‌های ممکن Y ثابت یا بی‌اثر^۳ باشند (به عبارت دیگر، برای مشاهده تأثیر هر علتی لازم است به نحوی تأثیر علت‌های دیگر را کنترل کرد). این مورد آخر، به تمایز بین هم‌تغییری مرتبط با علیت (هم‌تغییری «خالص»)^۴

1. probable cause

3. inoperative

2. contributing

4. genuim covariation

از همبستگی صرف (یا هم‌تغییری «کاذب»^۱) که به ارتباط غیر علی بین متغیرها اطلاق می‌شود، کمک می‌کند. (برای مثال، امروز ماماها عموماً در به دنیا آوردن نوزادان سوابق بهتری از دیگر کارکنان پزشکی دارند؛ اما همبستگی بین مامایی و تولد نوزادان سالم کاذب است، زیرا پزشکان از مادران بارداری که پیش‌بینی می‌شود با مشکل روبه‌رو شوند، مراقبت بیشتری می‌کنند).

برای این سه معیار علیت، معمولاً اصطلاحات ساده‌تر هم‌تغییری، نظم علی^۲ و غیر کاذب بودن^۳ را نیز به کار می‌برند. به لحاظ منطقی، معیار دوم (نظم علی) شاید مقدم بر معیار نخست (هم‌تغییری) باشد، زیرا اگر پدیده‌ها تنها در نظم علی تغییر کنند، هم‌تغییری دال بر علیت است. اما از دیدگاه پژوهشی، هم‌تغییری مقدم بر نظم علی است. از آنجا که هر رویدادی پس از شمار زیادی از رویدادهای گذشته رخ می‌دهد، و هر یک از رویدادهای گذشته می‌تواند علت آن رویداد باشد، همبستگی‌های فراتر از تصادف بسیار نادرند و نشان می‌دهند که علت‌های محتمل درست‌تر و دقیق‌تر از واقعیت صرف تقدم موقتی [یک رویداد بر رویداد دیگر] هستند.

اما در حالی که همبستگی‌ها علت‌های^۴ احتمالی را نشان می‌دهند، آنها [همبستگی‌ها] علیت‌ها^۵ را ثابت نمی‌کنند - حتی اگر متغیرها در ترتیب علی تغییر کنند. معیار غیرکاذب بودن این را روشن می‌سازد. در همبستگی کاذب، دو پدیده علی نامرتبط، به دلیل یک یا چند «متغیر سوم» (به اختصار، T) هم‌تغییر می‌شوند. این امر ممکن است به دو طریق صورت گیرد. نخست اینکه، ممکن است دو پدیده منبع مشترکی داشته باشند که توهم نوعی ارتباط علی را بین آنها ایجاد کند. بنابراین، ممکن است X و Y هم‌تغییر باشند، نه به این دلیل که X علت Y است، بلکه به دلیل آنکه T هم علت X و هم علت Y است. (برای مثال، اگر پیش‌بینی تولد دشوار منجر به این شود که زن باردار به جای ماما خواستار پزشک شود، و نیز این فرایند انتخاب باعث [علت] میزان بیشتری از انجام زایمان‌های سخت از سوی پزشکان شود، آنگاه شاید به نظر برسد که پزشکان علت زایمان‌های سخت

1. spurious covariation

2. causal order

3. non - spuriousness

4. causes

5. causation

هستند). دوم اینکه، طی دوره زمانی که نوعی همبستگی بین دو پدیده مشاهده شد، ممکن است یک علت واقعی دیگر برای وقوع Y به طور تصادفی همراه با X تغییر کند. اگر X و T در این شیوه جابه‌جا متصور شوند، ممکن است به اشتباه تأثیر علی T به جای تأثیر علی X استنتاج شود. (برای مثال، اگر در مطالعه‌ای برای تعیین اثربخشی نسبی ماماها و پزشکان، یک بیماری مسری، بیمارستان‌ها را فرا گیرد، اما در اجتماع خارج از بیمارستان‌ها که ماماها فعالیت می‌کنند، این بیماری وجود نداشته باشد، این امر ممکن است به این استنتاج غلط منجر شود که پزشکان علت آن بیماری بوده‌اند).

هر چند این موارد، انواع مختلفی از ارتباط‌های کاذب هستند، آزمون غیرکاذب بودن در هر مورد یکسان است. اگر تغییری ثابت بماند یا تأثیر متغیر مشکوک سوم را از میان ببرد و هم‌تغییری همچنان ادامه یابد، آنگاه آن هم‌تغییری، دست‌کم در خصوص آن متغیر، واقعی است. در مقابل اگر هم‌تغییری از بین برود، آنگاه ارتباط اولیه کاذب است. (بنابراین، اگر ارتباط بین نوزادان سالم و مامایی کاذب باشد، پیش‌بینی می‌شود در صورت مقایسه سوابق ماماها و پزشکان، تنها در مورد زنانی که انتظار زایمان عادی آنان می‌رود، این ارتباط [کاذب] از میان برود). اما، از آنجا که همیشه و در هر لحظه احتمال وجود منبع کاذب بودن بیشتر از آن است که پژوهشگر بتواند به بازنگری پردازد، او باید از اطلاق «علیت مسلم» برای یک یافته غیر کاذب خودداری ورزد و از آن یافته غیر کاذب تنها به عنوان «یافته‌ای که فاقد منابع کاذب بودن است» نام ببرد.

تفسیر ارتباط‌های علی

نسبت دادن وقوع یک پدیده به یک علت به ما می‌گوید «چگونه» آن پدیده رخ می‌دهد، اما نمی‌گوید «چرا» آن علت معلول خود را دارد. تفسیر ارتباط علی، یعنی تشریح فرایند، یا توالی رویدادها که از طریق آنها یک پدیده علت پدیده دیگر می‌شود. تفسیر شامل شناسایی متغیرهایی است که چنان عمل می‌کنند که گویی هم معلول‌های X و هم علت‌های Y هستند. اینها، متغیرهای سوم مداخله‌گر (به اختصار، I) هستند: متغیرهایی که با X و Y هم‌تغییرند، بین آنها مداخله می‌کنند و وقتی تأثیر آنها از میان رفت باعث می‌شوند ارتباط بین X و Y ناپدید شود.

این نکته را می‌توان با مثال ماماها و پزشکان ترسیم کرد. اگر پیشینه ماماها از زایمان سالم با این واقعیت سنجیده شود که زنان خود خواستار زایمان توسط ماما بوده‌اند، یا اینکه کارکنان پزشکی برای زایمان آنان ماما انتخاب کرده‌اند، آنگاه سوابق ماماها درباره اثربخشی کاذب خواهد بود، زیرا خود ماماها تفاوتی بین عملکرد خود و عملکرد پزشکان ایجاد نکرده‌اند. اما اگر کسی بخواهد بداند که ماماها مسئول ارجاع زنان مستعد بیماری به پزشکان بوده‌اند، آنگاه می‌توان گفت در واقع ماماها علت تفاوت بین خود و پزشکان بوده‌اند، اما نه به شیوه‌ای که در آغاز به نظر می‌رسید (یعنی نه با عملکرد برتر پزشکی آنان). به عبارت دیگر، پژوهشگر با ارائه این نظریه که این، نوعی فرایند اجتماعی ارجاع زنان مستعد بیماری به پزشکان بوده است و نه فرایند درمان پزشکی که می‌تواند سطوح موفقیت انواع مختلف کارکنان پزشکی را تبیین کند، به جای آنکه ارتباط بین X (نوع مراقبت پزشکی) و Y (زایمان سالم) را رد کند، این ارتباط را از نو تفسیر کرده است.

این مسئله دقیقاً می‌تواند مانند شکل دیگری از کاذب بودن باشد و در واقع، برخی از پژوهشگران بدین‌گونه رفتار می‌کنند. برای مثال، کوک و کمپل (۱۹۷۹) می‌گویند: «در واقع وقتی مدل $C - B - A$ درست است، اگر نتیجه‌گیری کنیم که A علت B است، باعث نتیجه‌گیری غلط درباره «علت» شده‌ایم. اما دیدگاه دیگری نیز وجود دارد. بلیلاک (۱۹۶۴) می‌نویسد، «پژوهشگر از طریق تفسیر، به تعبیری کیک را با خامه می‌پوشاند. او با این عقیده که X (یا A) علت Y (یا B) است، امر غلطی را کشف نمی‌کند. او با یافتن ارتباط‌های واسطه‌ای، در واقع صرفاً باعث می‌شود این کار قابل قبول‌تر به نظر برسد» (ص ۸۵). و پیش از او همین (۱۹۵۵) تأکید کرده بود، یافتن یک یا چند ارتباط واسطه می‌تواند باب معیار چهارمی را برای علیت بگشاید و ارتباطی بنیادی بین علت و معلول مفروض برقرار سازد و از این‌رو ارتباط آنها را پذیرفتنی‌تر کند.

در اینجا فرضیه مورد آزمون موضوع مورد بحث است. اگر قرار است X علت غایی Y باشد (علتی که به طور مستقیم این معلول را به وجود می‌آورد)، آنگاه در واقع یافتن یک ارتباط واسطه آن فرضیه را رد می‌کند. برعکس، اگر تصور شود X و Y در زنجیره علی صرفاً ارتباط‌های نهایی هستند، آنگاه کندوکاو درباره پیوندهای علی ممکن، با آزمون تأثیرات متغیرهای مداخله‌گر گوناگون الزامی است. زیرا چنانکه هرشین و سلوین می‌گویند

(۱۹۶۷)، «انواع مختلف متغیر مداخله‌گر بین یک نظریه با نظریه دیگر تفاوت ایجاد می‌کنند (ص. ۹۵)». بنابراین، در حالی که ممکن است تفسیر برای ایجاد علیت ضرورتی نداشته باشد، اما برای تعیین اینکه چگونه علت‌ها موجب معلول‌ها می‌شوند، از اهمیت اساسی برخوردار است، و از همین رو، برای تبدیل مجموعه‌ای از فرضیه‌های علی به یک نظریه، حایز اهمیت است.

قوانین علی و گفتارهای قانون‌وار

یک قانون علی، فرضیه‌ای علی و به لحاظ تجربی تأیید شده است که از یک نظریه به دست آمده است. قانون علی، روایت عموماً پذیرفته شده از شرایطی را به دست می‌دهد که باعث رخداد یک پدیده می‌شوند. گفتار قانون‌وار^۱ گزاره‌ای است که از هر جهت شبیه قانون است، جز اینکه اثبات نشده است. یک مثال معروف درباره قانون علی، فرضیه دورکیم (۱۹۵۱-۱۸۹۷) است مبنی بر اینکه کاهش همبستگی اجتماعی منجر به افزایش میزان خودکشی می‌شود. نتیجه‌گیری منطقی از نظریه دورکیم چنین است که همبستگی اجتماعی پایین فضای اجتماعی فردگرایی را به وجود می‌آورد که در آن رفتار هر شخص بیشتر با حس و روحیه شخص خود او هدایت می‌شود و نه از طریق ارزش‌های اجتماعی به دقت تعریف شده و تحمیل شده، مانند هنجارهایی که خودکشی را ممنوع می‌سازد.

قوانین علی و گفتارهای قانون‌وار نسبت به فرضیه‌های عادی و تعمیم‌های تجربی امتیازهای بیشتری دارند. از آنجا که آنها از نظریه‌ها پیروی می‌کنند، درباره چرایی و چگونگی رخداد پدیده‌ها سخن می‌گویند و بنابراین تبیین‌های کامل‌تری به دست می‌دهند. به علاوه، هر چند درستی یک فرضیه یا یک تعمیم تجربی تنها متکی به شواهدی است که در حمایت از آن اقامه می‌شود، یک گفتار یا گفتار قانون‌وار نیز به وسیله شواهدی که برای فرضیه‌های استخراج شده از نظریه مادر ارائه شده‌اند، مورد حمایت قرار می‌گیرد و بنابراین، آن قانون یا گفتار قانون‌وار به کمک آن شواهد، تکیه‌گاه تجربی قوی‌تری خواهد داشت. سرانجام، آزمون گفتارهای قانون‌وار به جای فرضیه‌هایی که مورد توجه قرار نمی‌گیرند، به

اعتباربخشی نظریه‌ها کمک می‌کند، زیرا نظریه‌ها با آزمون توانایی‌شان سنجیده می‌شوند تا تبیینی برای پدیده‌های خاص، به دست دهند و به طور کلی، هر قدر یک نظریه بتواند از طریق فرضیه‌های استخراج شده از آن، پدیده‌های متنوع‌تری را تبیین کند، آن نظریه ارزشمندتر و معتبرتر خواهد بود.

در اینجا تعریفی از یک قانون علی ارائه می‌شود (که استینچ کامب^۱ پیشنهاد داده است [۱۹۶۸]) و بویژه سودمند است، زیرا این تعریف بر جنبه دیگری از تبیین علی تأکید می‌ورزد: اهمیت مشخص کردن محیطی که در آن علیت رخ می‌دهد. «قانون، گفتار یا گزاره‌ای در یک نظریه است که می‌گوید محیط‌هایی وجود دارند (هر قدر محیط‌ها بهتر توصیف شوند، قانون کامل‌تر خواهد بود) که در آنها تغییر در مقدار یک متغیر با تغییر در مقدار متغیر دیگر مرتبط است و می‌تواند این تغییر را بدون تغییر در متغیرهای دیگر در آن محیط ایجاد کند.» (ص ۳۱)

مشخص کردن محیط‌هایی که در آنها علیت رخ می‌دهند (یا محیط‌هایی که در آنها علیت نمی‌تواند رخ دهد) به تعریف شرایط حدی^۲ یک قانون علی، شرایطی که در آنها انتظار می‌رود قانون اعتبار به کار رود، کمک می‌کند. ایجاد شرایط حدی از آن رو اهمیت دارد که هیچ قانونی جهان‌شمول نیست. برای مثال، استینچ کامب (۱۹۶۸) خاطر نشان می‌سازد که حتی یک «قانون فیزیکی» ابتدایی مانند اینکه «تابش خورشید باعث افزایش دما می‌شود... در خلاء کامل مصداق ندارد، زیرا دما در چنان محیطی مشخص نشده است» (ص. ۳۲-۳۱). و حتی مهم‌تر اینکه دورکیم (۱۹۵۱-۱۸۹۷) تصریح کرد کاهش همبستگی اجتماعی در محیط‌های اجتماعی «نوعدوستانه» (محیط‌هایی مانند ارتش اروپاییان در قرن نوزدهم، که زندگی جمعی ارزش بسیار و زندگی فردی ارزش کمی داشت) منجر به افزایش خودکشی نمی‌شود. وی خاطر نشان کرد، در چنین محیطی‌هایی، کاهش همبستگی، از میزان خودکشی‌ها می‌کاهد. دورکیم در تأیید این نظر، به یافته‌هایی اشاره می‌کند که در آنها میزان خودکشی در ارتش اروپا (خودکشی نوعدوستانه) و در میان غیر نظامیان (یا خودکشی خودخواهانه) به طور معکوس تغییر می‌کند (افزایش میزان خودکشی غیر نظامیان، کاهش میزان خودکشی نظامیان).

1. Stinch Combe

2. boundary conditions

بنابراین، پژوهشگران در ساختن تبیین علی برای یک پدیده، نه تنها به هم‌تغییری، نظم علی، غیر کاذب بودن، و تفسیر، بلکه به تصریح شرایطی که در آن، علت، معلول خود را داشته است، می‌پردازد و شرایطی را می‌سازد که در آن شرایط ممکن است آن معلول تعدیل یا شاید حتی معکوس شود، در واقع هرشی و سلوین (۱۹۶۷) می‌گویند، «معمول‌ترین پیامد وارد کردن متغیر سوم در ارتباط دو متغیری، نه پافشاری بر ارتباط اولیه است و نه محو کردن ارتباط اولیه، بلکه تحلیلگر درمی‌یابد که مقدار تأثیر متغیر مستقل بر متغیر جدید [متغیر سوم] با مقدار تأثیر آن بر متغیر دیگر متفاوت است.» (ص ۴۷)

اشکال تحلیل علی

پژوهشگران اجتماعی از سه شکل اصلی تحلیل علی استفاده می‌کنند: مشاهده طبیعت‌گرایانه، آزمایش، و تحلیل چند متغیری پیمایش و داده‌های بایگانی شده. هر یک از این اشکال نیز انواع گوناگونی دارند که روش‌های خاص هر یک در بخش‌های زیر توصیف شده‌اند.

مشاهده طبیعت‌گرایانه

مشاهده طبیعت‌گرایانه مستلزم قرار گرفتن پژوهشگران در محیط‌های اجتماعی طبیعی است که در آنها یا نمونه‌هایی از پدیده مورد تبیین آشکارا رخ می‌دهد یا اینکه نمونه‌هایی از علت مفروض آن پدیده بروز می‌کند. در مورد نخست هدف از مطالعه طبیعت‌گرایانه آن است که آن نوع فرایند علی مورد مشاهده قرار گیرد که پدیده را در شرایط خاصی ایجاد می‌کند و از داده‌های حاصل از مشاهده، فرضیه علی تبیینی کلی‌تری شکل می‌گیرد. کلیسر و اشتراوس (۱۹۶۷) می‌گویند: در این شیوه، «روابط کلی اغلب در آزمایشگاه کشف می‌شوند؛ یعنی پژوهشگر میدانی دقیقاً رخداد آنها را مشاهده می‌کند» [ص ۴۰]. و هدف از مشاهده طبیعت‌گرایانه در مورد دوم عبارت است از آزمون فرضیه ارائه شده برای معلوم کردن اینکه آیا در موارد مشاهده شده خاص، علت مفروض واقعاً معلول پیش‌بینی شده را دارد یا خیر. هنگامی که فرضیه‌ای از پشتیبانی تجربی - مشاهده مستقیم - برخوردار می‌شود، آنگاه این فرضیه همچنین با مجموعه‌ای از مقایسه‌های بین موقعیت‌های انتخاب شده برای

بررسی وجود منابع احتمالی کاذب بودن، یافتن ارتباط‌های علی مداخله‌گرانه، و مشخص کردن محدودیت‌های قابلیت کاربرد فرضیه‌ها، مورد کندوکاو قرار می‌گیرد. در این مقایسه‌ها، معمولاً به یافتن و مطالعه موارد «کژروی» (مواردی که در آنها X و Y به گونه‌ای که فرضیه پیش‌بینی می‌کند، هم تغییر نمی‌شوند) توجه ویژه‌ای می‌شود. بنابراین، با مقایسه موارد کژروی و سازگاری تلاش می‌شود تحلیل اصلاح شود تا بتوان گفتاری قانون‌وار (فرضیه‌ای علی، توصیفی از شرایط حدی آن، و تفسیری نظری) درباره وقوع طبیعی پدیده مورد بررسی ارائه کرد.

آزمایش

آزمایش، برخلاف مشاهده طبیعت گرایانه، همیشه با فرضیه شروع می‌شود. ایده‌آل آن است که فرضیه از نظریه استخراج شود. آنگاه آزمایشگر با رهنمود شناخت شرایط حدی آن (محیطی که در آن انتظار می‌رود ثابت باقی بماند)، موقعیتی را خلق می‌کند که در آن بتواند با دستکاری عمدی وقوع علت فرضی و سپس سنجش معلول، آن موقعیت را بیازماید. عاملی علی^۱، که به منزله یک عمل آزمایشی عملیاتی می‌شود، به طور منظم بر روی گروهی از آزمودنی‌ها اعمال می‌شود (گروه آزمایشی) و از اعمال آن بر دو گروه مشابه (گروه کنترل) خودداری می‌گردد. مقایسه‌پذیری یا با هم‌تاسازی آزمودنی‌ها یا با انتخاب تصادفی آنان به گروه آزمایشی و گروه کنترل صورت می‌گیرد. (انتخاب تصادفی، مقایسه‌پذیری را نه با مشابه‌سازی گروه‌ها که با جلوگیری از تفاوت‌های منظم بین آنها تضمین می‌کند).

برای برخورد با تأثیر متغیرهای سومی که ممکن است بر ارتباط علی مفروض تأثیر بگذارند، منوط به اینکه متغیر خاصی با نظریه‌ای که از آن فرضیه استخراج شده است مرتبط یا نامرتب باشد، یک یا دو راه وجود دارد. متغیرهایی که به لحاظ نظری مرتبط هستند، با تغییر منظم مقادیر آنها همراه با آزمایش و تعیین تأثیرات آزمایش در شرایط مختلف مورد مطالعه قرار می‌گیرند. (برای مثال، اگر نظریه پیش‌بینی کند که تأثیر متغیر مستقل بر غیر نظامیان با تأثیر آن بر نظامیان متفاوت است، آنگاه فرضیه برای هر گروه به

1. causal factor

طور جداگانه آزمایش می‌شود.) در این شیوه، آزمایشگران تفسیرهای نظری جایگزین را مورد آزمون قرار می‌دهند. اما تأثیر متغیرهای نامربوط نظری هم از طریق انتخاب تصادفی (که در اصل هرگونه تأثیرات منظم ویژگی‌های مسبوق آزمودنی‌ها را زایل می‌سازد) و ایجاد رادع و مانع (مانند استفاده از اتاق‌های ضد ورود صدا برای آزمایش) و هم با ثابت نگاه داشتن آنها (فقط با مطالعه دانشجویان سال دوم و رفتار مشابه با همه آزمودنی‌ها به جز متغیرهای آزمایش) از میان می‌رود. در این شیوه، آزمایشگران تأثیر منابع احتمالی گوناگون کاذب بودن را مستثنی می‌کنند و این امکان را فراهم می‌آورند تا هر تفاوتی را که در انجام آزمایش می‌یابند، به آن تأثیر نسبت دهند. (هر چند کوک و کمپل [۱۹۷۹] می‌گویند همیشه این امکان وجود دارد که تفاوت‌های بین گروه آزمایشی و گروه کنترل به دلیل عوامل مربوط به روش، مانند دلخواهی بودن انتخاب تصادفی یک گروه آزمایشی به جای یک گروه دیگر، قابل اسناد به آزمودنی‌های کنترل نشده باشد).

تحلیل چند متغیری

تحلیل چند متغیری روشی برای استنتاج علی از داده‌های مربوط به رویدادهای مشاهده نشده گذشته است که پژوهشگر هیچ نظارتی بر آنها نداشته است. در تحلیل چند متغیری، همبستگی‌های آماری بین سنج‌های پیمایشی یا اسنادی متغیرها، جایگزین مشاهده دست اول فرایندهای اجتماعی، مقایسه خرده گروه‌هایی که به لحاظ آماری درون یک نمونه برای مقایسه کار میدانی محیط‌های طبیعی مختلف ایجاد می‌شوند، و کنترل آماری بر متغیرهای مستقل سوم برای کنترل آزمایشی می‌شوند. دستکاری آزمایشی متغیرهای مستقل شبیه مقایسه کردن تغییرات طبیعی است و هنگامی که متغیرهای سومی که معرف منابع کاذب بودن هستند، ثابت نگه داشته می‌شوند، علیت از همبستگی‌ها استنتاج می‌گردد. نظم علی، که پژوهشگر میدانی آن را به طور مستقیم مشاهده و آزمایشگر آن را با دستکاری متغیر مستقل ایجاد می‌کند، یا با تعیین تاریخ مشاهده‌ها، یا با مطالعه تنها متغیرهایی که در هر نظم دیگری تغییر نمی‌کند (برای مثال، محل تولد، جنسیت، نژاد و غیره، که تقریباً بر همه متغیرهای جامعه‌شناسی دیگر مقدم هستند)، یا - به ندرت - با گردآوری داده‌ها برای یک پاسخگو در طول زمان تحقق می‌یابد.

تحلیل چند متغیری را می‌توان هم برای ایجاد گفتارهای قانون‌وار و هم برای آزمون آنها به کار برد. بنابراین، طرحواره تشریحی^۱ (نوعی از تحلیل چند متغیری) منطق تحلیل همبستگی‌های بین متغیرها را به دست می‌دهد و به طور آماری متغیرهای سوم را برای آزمون کاذب بودن، تفسیر یک ارتباط، و مشخص کردن شرایطی که براساس آن این ارتباط شکل می‌گیرد، ارائه می‌دهد. نتیجه آن نیز تعمیم علی است که با شناسایی متغیرهای مداخله‌گر، و فراهم کردن مجموعه‌ای از شرایط حدی با مشخص کردن متغیرهایی که در تحلیل کشف می‌شوند، به یک نظریه متصل می‌گردد.

از سوی دیگر، مدل‌سازی علی^۲ - شکل دیگری از تحلیل علی - یک نظریه را به مجموعه‌ای از فرضیه‌های علی مرتبط با هم تبدیل می‌کند. به طور کلی، این فرضیه‌ها به توصیف فرایندی علی می‌پردازند که از طریق آن یک پدیده ایجاد می‌شود. این مدل‌ها با استفاده از معادله‌های همزمان، منابع کاذب بودن را مدنظر قرار می‌دهند و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل و مداخله‌گر را بر پدیده مورد مطالعه ارزیابی می‌کنند.

ارزیابی اعتبار پژوهش علی

پژوهشی که برای ایجاد و آزمون فرضیه‌های علی صورت می‌گیرد، معمولاً با دو معیار سنجیده می‌شود: اعتبار درونی و بیرونی. اعتبار درونی در آزمایش، ارتباط یا عدم ارتباط علی X و Y را با نمونه خاصی از افراد، محیط اجتماعی و زمانی که مطالعه را دربرمی‌گیرد، مشخص می‌سازد. سطح اعتبار درونی به دست آمده، بستگی به این دارد که اطمینان حاصل کنیم که پژوهشگران، بود (یا نبود) هم‌تغییری را به اثبات رسانده‌اند، و برای ما روشن شده باشد که آنان نظم موقت متغیرها را تشخیص داده‌اند، و دقت داشته باشیم که آنان منابع احتمالی کاذب بودن را بررسی کرده‌اند. بنابراین، اعتبار درونی پایین به فرضیه نادرست مربوط نمی‌شود، بلکه با درستی یا نادرستی استنتاج علی روشن از داده‌ها یا ناتوانی در انجام این امر ارتباط دارد.

اعتبار بیرونی زمانی وجود دارد که یک ارتباط علی که در یک مطالعه یافت شده است،

1. elaboration schema

2. causal modeling

به مطالعات دیگری که در آنها سنجه‌های مختلف متغیرهای یکسان به کار رفته‌اند و شامل نمونه‌ها، جمعیت‌ها، محیط‌ها و دوره‌های زمانی متفاوت می‌شوند، تعمیم یابد. بنابراین، میزان اعتبار بیرونی به دست آمده بستگی به اعتبار سنجه‌های به کار رفته و معرف بودن نمونه، مکان پژوهش، و دوره زمانی مطالعه شده، و نیز بستگی به دقتی دارد که پژوهش فرضیه را با سنجه‌های مختلف و برای انواع افراد، محیط‌ها، و زمان‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین هنگامی که نمی‌توان یک استنتاج علی را با اطمینان تعمیم داد، این امر حاکی از آن است که اعتبار بیرونی آن استنتاج پایین است.

برای ارزیابی اعتبار پژوهشی که هدف آن ایجاد و آزمون گفتارهای قانون‌وار است (نه فقط فرضیه‌های علی ساده) باید نوع سومی از اعتبار را معرفی کنیم؛ اعتباری که به موفقیت در دستیابی به تفسیرهایی از اعتبارهای علی می‌پردازد که زمینه تجربی دارند تا حدسی^۱. اعتبار تفسیری^۲ را می‌توان به منزله اطمینان به نسبت دادن ارتباط علی بین دو متغیر به عملکرد یک فرایند علی مداخله کننده به جای عملکرد یک فرایند علی مداخله کننده دیگر تعریف کرد. سطح اعتبار تفسیری به دست آمده به بررسی کامل تأثیر متغیرهای مداخله‌گر گوناگونی بستگی دارد که با تفسیرهای دیگر درباره ارتباط مورد بحث ارائه شده است. بنابراین، پایین بودن اعتبار تفسیری بدان معناست که پیش از آنکه بپرسیم «چگونه»، «برای چه کسی»، «کجا» و «چه زمان» یک پدیده علت دیگر است، بر «چرایی» علت یک پدیده تمرکز کنیم. چنانکه گفتیم، اعتبار درونی، اعتبار بیرونی و اعتبار تفسیری پایین هیچ‌یک ضرورتاً یک فرضیه نادرست را نشان نمی‌دهند، بلکه این شرایط، نشان‌دهنده انواع مختلف ابهام، یا تردید درباره معنای یافته‌های پژوهش است. اما، چون پژوهشی که اعتبار درونی، بیرونی و تفسیری اندکی دارد، مبهم است، نمی‌توان این اتهام را رد کرد که ایده‌های آن نادرست است. این کاملاً در مورد اعتبار درونی پایین صدق می‌کند، و درباره اعتبار بیرونی و تفسیری نیز صادق است. بنابراین، ضعف یک استنتاج علی تعمیم‌ناپذیر تنها به واسطه بدون استفاده بودن نسبی آن نیست، بلکه باید در دقت آن نیز تردید کرد. چنانکه پیشتر دیدیم، هر چند برخی از تحلیلگران، آزمون تأثیر متغیرهای مداخله‌گر را «تشریفات

1. conjectural

2. interpretive

غیر ضروری» می‌دانند (و آن را تنها برای کاوش نکات ظریف‌تر نظریه ضروری می‌شمارند)، ناتوانی در شناسایی و محقق کردن تأثیر ارتباط‌های علی واسط ممکن است باعث شود که شک‌گرایان، درباره اعتبار ارتباط علی دو متغیری اصلی تردید کنند. برای مثال، با وجود شواهد متقن آزمایشی و غیر آزمایشی درباره ارتباط بین کشیدن سیگار و ابتلا به سرطان، بسیاری از مردم (بویژه و نه منحصرأ کسانی که با صنعت توتون سروکار دارند) همچنان این ارتباط را مورد تردید قرار داده و ادعا کرده‌اند سازوکار نوعی بیماری را (به عنوان متغیر مداخله‌گر) در سال ۱۹۹۶ کشف کرده‌اند که در صورت وجود آن در بدن فرد سیگاری، او به بیماری سرطان مبتلا می‌شود.

نقاط قوت و ضعف کلی روش‌های پژوهشی

روش پژوهش آرمانی برای ایجاد و آزمون تبیین‌های علی شامل ویژگی‌های زیر است. نخست؛ روش آرمانی برای رساندن اعتبار درونی به بالاترین حد، فنون آزمایشی‌ای را که به طور عمدی علت‌های ممکن را دستکاری می‌کنند با هم ترکیب، متغیرهای نامربوط را کنترل و آزمودنی‌ها را برای گروه آزمایشی و گروه کنترل به طور تصادفی انتخاب می‌کند و موقعیت‌ها را تحت کنترل درمی‌آورد. دوم؛ برای تسهیل تفسیر نظری واقع‌گرایانه، این روش به پژوهشگر امکان می‌دهد تا توالی رویدادهایی را که از طریق آنها پدیده مورد تبیین به طور طبیعی رخ می‌دهد، آن‌گونه که گاهی پژوهشگران میدانی می‌توانند انجام دهند، مشاهده کند. سوم، برای بالا بردن اعتبار بیرونی، این روش برای انواع گوناگون اشخاص، محیط‌های اجتماعی، و زمان‌های مربوط به فرضیه‌ها، آن‌گونه که پژوهشگران پیمایشی می‌کوشند با نمونه‌گیری از جمعیت برای اشخاص انجام دهند، داده‌ها را فراهم می‌سازد و سرانجام، این روش، برای بالا بردن اعتبار سنجش و آزمون تعمیم‌پذیری از روی سنجش‌ها (جنبه دیگری از اعتبار بیرونی) روش مشاهده کاملاً بدون مزاحمت و بدون واکنش و سنجش بدون واکنش دگرگونی‌ها و تغییر در مقادیر متغیرها در تمام مراحل تجربی ممکن آنها را فراهم می‌کند. متأسفانه، هیچ یک از روش‌های پژوهش همه این صفات را ندارند. در مقابل، هر یک از این روش‌ها در یک یا چند جنبه به این «روش آرمانی» نزدیک، اما در جنبه‌های دیگر از آن دور هستند.

پژوهش میدانی، که در آن مشاهده طبیعت‌گرایانه به کار می‌رود، برای کشف فرضیه‌های علی در محل^۱ و برای ساختن نظریه‌ها درباره توالی‌های علی طبیعی بسیار مناسب است. همچنین، این روش برای آزمون و پالایش فرضیه‌هایی که بر علت‌های لازم یا کافی برای پدیده‌ها تأکید دارند، از قدرت قابل توجهی برخوردار است، زیرا فرضیه‌هایی از این نوع ممکن است حتی با یک مورد تأیید شده، که در آن تأثیر نبود عامل علی که قرار است برای ایجاد آن یا لازم باشد یا کافی پیش‌بینی شده است، رد شود. اما مشاهده طبیعت‌گرایانه که معمولاً به دلیل اقتصادی بودن، از جمعیت به نسبت محدودی استفاده می‌کند، از دستکاری و کنترل عمدی آزمایشی می‌پرهیزد، و بنا به تعریف، لازم است مشاهده‌گری در صحنه رویدادها حاضر باشد. این موارد، منابع بالقوه خطای مشاهده طبیعت‌گرایانه را افزایش می‌دهد. نمونه‌های کوچک تنها مبنای ضعیفی برای استنباط هم‌تغییری را به دست می‌دهند و بنابراین تشخیص همزمانی را از علیت محتمل دشوار می‌سازد. نمونه‌های کوچک با به کارگیری کنترل آماری داده‌ها استنباط می‌شوند و در غیاب کنترل‌های آزمایشی، بسیاری از منابع احتمالی کاذب بودن، و نیز تفسیرهای نظری جایگزین مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. سرانجام، هم نمونه‌های کوچک و هم حضور یک مشاهده‌گر مسائلی را درباره تعمیم‌پذیری (یا اعتبار خارجی) یافته‌ها مطرح می‌سازند. بنابراین، باید پرسید آن موارد اندک تا چه حد معرف گوناگونی دنیای اجتماعی بزرگ‌تر است؛ و تا چه حد می‌تواند قابل تعمیم به موقعیت‌های تحقیق نشده باشد.

آزمایش، روش بسیار مناسبی برای آزمون انواع فرضیه‌های علی است. (فرضیه‌هایی که علت‌های محتمل و علت‌های تأثیرگذار و نیز علت‌های لازم یا کافی را مورد تأکید قرار می‌دهند). دستکاری و کنترل متغیرها، همچنین انتخاب تصادفی آزمودنی‌ها برای شرایط آزمایشی و کنترل اعتبار درونی بالا، فرصت‌های مناسبی را برای آزمون تفسیرهای نظری جایگزین فراهم می‌سازد، اما دامنه محدود افراد، محیط‌ها، زمان‌ها برای افراد و موضوع‌های مورد آزمایش و همچنین واکنشی بودن و تصنعی بودن بسیاری از روش‌های آزمایشی، همگی مسائلی را درباره اعتبار بیرونی نتایج آزمایشی مطرح می‌سازند.

1. In situ

پژوهش پیمایشی که در آن تحلیل چند متغیری به کار می‌رود، از اعتبار به نسبت بالایی درونی و بیرونی برخوردار است، زیرا پژوهشگر قادر است تأثیر متغیرهای سوم را در نمونه‌هایی که برای معرفت بودن جمعیت‌های متنوع استخراج شده‌اند، به طور آماری کنترل کند؛ همچنین، داده‌های پیمایشی را می‌توان هم برای کشف و هم برای آزمون فرضیه‌ها و نظریه‌ها به کار برد. اما پیمایش با آزمایش و پژوهش میدانی دارای نقطه ضعف مشترکی هستند و آن به کارگیری روش‌های سنجش واکنشی است که مسئله تعمیم‌پذیری یافته‌ها را مطرح می‌سازد. همچنین، گرچه در پژوهش پیمایشی برای تعمیم دادن نمونه به جمعیت، آزمودنی‌ها به صورت تصادفی انتخاب می‌شوند، در این روش پژوهش، آزمودنی‌ها مانند روش آزمایش در معرض عامل‌های علی قرار نمی‌گیرند، بلکه تأثیرات موقعیت طبیعی مطالعه می‌شود که ممکن است در بسیاری از موارد به شدت انتخابی باشد. این احتمال، پرسشی اساسی درباره اعتبار درونی مطرح می‌سازد: آیا همبستگی‌های مبتنی بر پیمایش در زمینه عملیات فرایند انتخاب غیر تصادفی، مانند فرایندی که در مثال پیشین درباره ارتباط کاذب بین مامایی و تولدهای سالم ارائه شد، حقیقی یا کاذب است.

نقطه قوت پژوهش بدون واکنش، توانایی آن در شکل دادن و آزمون فرضیه‌ها با داده‌های به دست آمده از طریق روش بدون مزاحمت یا داده‌هایی است که در محیط طبیعی رخ می‌دهند. گردآوری داده‌های بدون مزاحمت شامل مشاهده غیرمستقیم، آزمایش‌های پنهان یا (به ندرت) پیمایش‌های پنهان است که از واکنش احتمالی آزمودنی‌ها نسبت به مشاهده و سنجش می‌کاهد. اما پنهان‌کاری، دسترسی به اطلاعات را محدود می‌سازد، و لذا احتمال کنترل متغیرهای سوم را کاهش می‌دهد. استفاده از داده‌هایی که از رخدادهای در محیط طبیعی به دست می‌آیند، از احتمال واکنش‌ها نسبت به گردآوری داده‌ها به میزان زیادی می‌کاهد، اما این داده‌ها به علت سوگیری‌های اجتماعی طبیعی به ندرت کاملند و اغلب از دقت لازم برخوردار نیستند (برای مثال، در جوامع مختلف سوابق و حتی واقعیت‌های اساسی مانند تولد و مرگ افراد متعلق به پایگاه‌های اجتماعی بالا و پایین به طور متفاوتی نگهداری می‌شود) و در واقع عموماً برای کاهش سوگیری، کمتر از مطالعه گذشته یا رویدادهای گذشته که تنها می‌توان آنها را به طور غیرمستقیم مورد مطالعه قرار داد، استفاده می‌شود. در مطالعاتی از این دست اغلب تحلیل چند متغیری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در مجموع، نقطه قوت کار میدانی آن است که فرضیه‌ها و نظریه‌های آن توالی طبیعی رویدادها را که از چشم مشاهده‌گر بی‌طرف در محل دیده می‌شود، توصیف می‌کند و این، حایز اهمیت است؛ زیرا در حالی که تلاش همه پژوهش‌های اجتماعی تا حدی به سمت واقعیت‌گرایی است، هیچ‌کدام به اندازه کار میدانی چنین کاری را به طور مستقیم انجام نمی‌دهند. پژوهشگران پیمایشی دنیا را از طریق چشمان پاسخگویانشان می‌نگرند و می‌کوشند تا توالی‌های علی‌طبیعی را از آن اطلاعات بازسازی کنند. اگرچه نگاه آزمایشگران مستقیم‌تر است، اما آنچه آنان می‌بینند محیط کوچکی است که به طور مصنوعی ساخته شده و ممکن است در آن فرایندهای علی با فرایندهایی که در دنیای خارج از آزمایشگاه عمل می‌کنند، متفاوت باشد. پژوهشگرانی که داده‌های حاصل از رخدادهای طبیعی را تحلیل می‌کنند، می‌کوشند فرایندهای علی طبیعی را با داده‌هایی بازسازی کنند که در عین واقعی بودن، به طور بالقوه هر چه بیشتر سوگیری‌های گوناگون زندگی اجتماعی روزمره را منعکس می‌کنند که داده‌ها را ایجاد کرده‌اند. اما، هر یک از این روش‌های پژوهشی مختلف، مشاهده مستقیم علیت اجتماعی را فدای هدفی می‌کند که دستیابی به آن از طریق کار میدانی دشوار است. هدف آزمایش آن است که به سطح بالایی از اعتبار درونی نایل شود و هدف پژوهش پیمایشی آن است که با تعمیم ارتباط‌های علی از نمونه‌ها به جمعیت‌ها اعتبار بیرونی بالایی به دست آورد. هدف پژوهش بدون واکنش نیز آن است که اعتبار بیرونی را به نوع دیگری به دست آورد: تعمیم‌پذیری به موقعیت‌هایی که در آنها مشاهده آشکاری صورت نگرفته است یا شاید انجام مشاهده در آنها امکان‌پذیر نباشد.

ارزیابی‌های چند روشی اعتبار درونی و بیرونی

چنانکه در بحث پیشین اشاره شد، هر روش پژوهش اجتماعی به طور معمول مستلزم نوعی توازن بین اعتبار درونی و بیرونی است. در آزمایش‌ها استدلال علی به دقت رعایت می‌شود، اما نتایج به دست آمده از آزمایش را نمی‌توان به محیط‌های اجتماعی طبیعی و جمعیت‌ها تعمیم داد و نیز نمی‌توان از سوگیری ناشی از سنجش آزمودنی‌ها که احتمالاً نسبت به پرسش‌ها واکنش نشان می‌دهند، رهایی یافت؛ از سوی دیگر، مطالعات غیر آزمایشی از امتیازهای استنتاج علی روش آزمایشی برخوردار نیستند و بنابراین نمی‌توان علیت را در

محیط‌های طبیعی (مانند کار میدانی)، یا در نمونه‌هایی که دقیقاً معرف جمعیت هستند (مانند پژوهش پیمایشی)، یا با سنج‌های حاصل از داده‌های به دست آمده از رخدادهای طبیعی (مانند پژوهش بدون واکنش) مورد مطالعه قرار داد.

مطالعه‌ای که کنترل‌های آزمایشی دقیقی را به کار می‌گیرند اما این آزمایش‌ها تنها روی دانشجویان انجام می‌شود، در مقایسه با پیمایش عمومی جمعیت که در آن تنها کنترل آماری کمی به کار رفته است، اعتبار بیرونی به نسبت پایین و اعتبار درونی به نسبت بالایی دارد. اما واقعیت امر این است که پیشداوری از این دست، اغلب ممکن است نادرست باشد، زیرا ارزیابی ما از نقاط قوت و ضعف مختص روش‌های پژوهش بیشتر به منابع بالقوه خطا^۱ برمی‌گردد تا به منابع لازم خطا^۲. بنابراین، اگر به طور اتفاقی، با توجه به فرضیه مورد تحقیق، دانشجویان واقعاً تفاوتی با جمعیت آماری گسترده نداشتند، و نیز اگر متغیرهای کنترل‌نشده در پیمایش تأثیر ناچیزی داشته باشند، آنگاه ممکن است یافته‌های دو مطالعه در مثال پیشین به طور یکسان دقیق باشند. البته مسئله، تعیین این نکته است که آیا منبع بالقوه خطا مربوط به مورد خاصی است یا خیر.

رویکرد چند روشی به این مسئله، عبارت است از ارزیابی تجربی اعتبار درونی و بیرونی (به جای اتکا به ارزیابی‌های پیشین) با مقایسه نتایج آزمون‌های مختلف از فرضیه‌ها که هر آزمون با یک روش انجام می‌شود و به دلیل توانایی آن، برای بازبینی دیگری به کار می‌رود. در این راه، پژوهشگر می‌تواند تعیین کند که آیا یک منبع بالقوه خطا واقعاً مهم است یا خیر. برای مثال، می‌توان مطالعات آزمایشی و غیرآزمایشی را با هم ترکیب کرد و اعتبار درونی یکی و اعتبار بیرونی دیگری را مورد بازبینی قرار داد (و البته می‌توان به طور کلی‌تر، هر دو روشی را که در اعتبار درونی و بیرونی ویژه خودشان با هم متفاوتند، برای این منظور به کار برد، هر چند با وجود نقاط قوت خاص هر روش، قدرت ارزیابی متفاوت است).

آزمون چند روشی از یک فرضیه ممکن است یکی از این چهار نتیجه را به دست دهد: هر دو روش فرضیه را تأیید یا رد کنند، یا ممکن است یکی تأیید و دیگری رد کند. بهتر است فرض کنیم که در آزمون شماره ۱ روشی به کار می‌رود (مانند پیمایش) که اعتبار

1. potential sources of error

2. necessary sources of error

بیرونی به نسبت بالا، اما اعتبار درونی به نسبت پایینی دارد؛ در حالی که آزمون شماره ۲ مدلی را به کار می‌گیرد (برای مثال، آزمایش) که الگوی نقاط قوت و ضعف را دارد - یعنی اعتبار درونی بالا، اما اعتبار بیرونی آن پایین است. (البته در عمل، پژوهشگر نمی‌تواند به تنهایی بر ارزیابی‌های کلی روش‌ها برای تعیین نقاط قوت و ضعف آنها در موارد خاص تکیه کند. همچنین داوری، مبتنی بر ارزیابی مهارت و کامل بودن روشی است که به کار گرفته می‌شود). شکل ۷-۱ خطوط اصلی ابعاد این آزمون روشن‌کننده و نتایج احتمالی آن را نشان می‌دهد.

آزمون ۱. یک پیمایش		
(داوری پیشاپیش: اعتبار بیرونی بالا و اعتباری درونی پایین)		
(-)	(+)	آزمون ۲. یک آزمایش
۲. واگرا	۱. همگرا	(داوری پیشاپیش: اعتبار درونی بالا و اعتبار بیرونی پایین)
۴. همگرا	۳. واگرا	(+ = تأیید فرضیه (- = رد فرضیه)

شکل ۷-۱. ارزیابی چند روشی اعتبار درونی و بیرونی

هدف از این آزمون چند روشی تعیین دقت پیشداوری‌ها درباره هر روش با توجه به فرضیه خاصی است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که ممکن است یک روش در کل تا حدی ضعیف باشد، اما احتمال اینکه یافته‌های درستی را در یک مورد خاص به دست دهد، وجود دارد. رهیافت چند روشی منجر به درگیری میان روش‌های مختلفی می‌شود که هر یک از این روش‌ها با احتمال‌های مختلفی مرتکب خطای یکسانی می‌شوند. بنابراین در شکل ۷-۱ نتایج ۱ و ۴ اطمینان به یافته‌های هر روش را افزایش می‌دهد، زیرا یافته‌ها با وجود تفاوت روش‌ها، همگرا هستند. اما نتایج ۲ و ۳ به طور تجربی تردیدهای پیشاپیش درباره اعتبار درونی «آزمون شماره ۲» و اعتبار بیرونی «آزمون شماره ۱» را اثبات می‌کند.

هیث^۱ (۱۹۸۴) نمونه‌ای از این نوع پژوهش چند روشی را در مطالعه‌ای درباره تأثیر گزارش‌های روزنامه‌ها بر ترس از جنایت به دست می‌دهد. وی نخست پیمایشی تلفنی از ۳۲۶ خواننده روزنامه‌هایی که جنایت را به روش‌های مختلف گزارش می‌کردند، انجام داد - خواننده‌های روزنامه‌ها به طور تصادفی انتخاب شده بودند - تا ترس آنان در موقعیت‌های مختلف تعیین شود. نتایج این پیمایش، فرضیه‌های خانم هیث را که از نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی استخراج شده بود، تأیید کرد. اما با وجود این واقعیت که او توانست تأثیر متغیرهای سومی را که ممکن است با متغیر مستقل اشتباه گرفته شوند، به طور آماری بررسی و کنترل کند، نگران اعتبار درونی این مرحله از مطالعه خود بود.

گرچه اعتبار بیرونی پژوهش شبه آزمایشی که عموماً در محیط‌های میدانی انجام می‌گیرد، بیش از آزمایش‌های آزمایشگاهی است، نگرانی پژوهشگر شبه آزمایشی این است که برخی از این شبه آزمایش‌ها توجیهی برای تأثیرات کاذب متغیر ندارند. برای برطرف کردن این نگرانی، نوعی آزمایش آزمایشگاهی انجام شد که در آن متغیرهای مفهومی یکسان تحت شرایط کنترل شده مورد بررسی قرار گرفتند. (ص. ۲۷۱).

آزمایش، برخلاف پیمایش، به هیث امکان داد تا با تعیین تصادفی آزمودنی‌ها که مطالب مختلف طرح شده را خوانده بودند، در واقع آنها معرف مقادیر مختلف متغیر مستقل باشند و نیز امکان داد برای آزمون درستی روش انتخاب تصادفی، درک آزمودنی‌های خود را از جنایت پیش‌آزمون کند. او برای دستیابی به این امتیازها، آزمایشی را با ۸۰ نفر از دانشجویان کارشناسی در مورد یک داستان جنایی انجام داد. نتایج آزمایشی هیث یافته‌های پیمایشی او را تأیید کرد و نشان داد که فرضیه‌های او می‌توانند در برابر این آزمون علی دقیق‌تر مقاومت کنند، در حالی که یافته‌های پیمایشی پیشین وی اثبات کردند که فرضیه‌های تأیید شده آزمایشی به طور قابل اعتباری به خوانندگان واقعی روزنامه و نیز به دانشجویانی که مطالب جنایی را می‌خواندند، قابل تعمیم بود.

هیث، علاوه بر آزمون فرضیه‌هایی که از نظریه استخراج شده بودند، در نظر داشت توصیه‌های راهبردی تجربی و نظری نیز برای انتشار اخبار مربوط به جرم در مطبوعات ارائه دهد. به این دلیل، پیکربندی روش‌هایی که به ترتیب اعتبار بیرونی و درونی بالایی را نوید می‌دادند، در مطالعه او اهمیت ویژه‌ای داشت. در پژوهشی در یک زمینه اجتماعی خاص، اعتبار بیرونی در خصوص آن زمینه (یا جمعیت هدف) آشکارا از اهمیت بالاتری برخوردار است. چنانکه کوک و کمپل (۱۹۷۹: ۸۵-۸۲) به طور ضمنی اشاره می‌کنند، در پژوهش یک روشی این کار ممکن است بین نمونه‌گیری تصادفی جمعیت هدف برای تضمین تعمیم‌پذیری در برابر آزمودنی‌هایی که به طور تصادفی تعیین می‌شوند تا اعتبار درونی را تضمین کنند، ابهام ایجاد کند. اما چنانکه مطالعه هیث (۱۹۸۴) نشان می‌دهد، طرح چند روشی ممکن است این ابهام آشکار را برطرف سازد. (در فصل هشت خدمات مطالعات چند روشی به پژوهش اجتماعی کاربردی به طور مفصل‌تر مورد بحث قرار خواهد گرفت).

اعتبار چند آزمونی

تا اینجا درباره اعتبار درونی و بیرونی پژوهش علی بحث کردیم. اعتبار درونی به میزان اطمینان درباره ارتباط علی به دست آمده بین متغیرها در مطالعه‌ای خاص اطلاق می‌شود و منظور از اعتبار بیرونی، قابلیت تعمیم‌پذیری ارتباط علی به دست آمده به فراسوی سنجه‌های اصلی، نمونه‌هایی از اشخاص، محیط‌ها و زمان‌های مورد مطالعه است. ما همچنین رهیافت چند روشی را برای ارزیابی تجربی اعتبار درونی و بیرونی مطالعه و بررسی کردیم. چنانکه نشان دادیم، این رویکرد شامل مقایسه آزمون فرضیه‌هایی است که با روش‌های مختلف انجام شده و انتخاب هر روش نیز به دلیل توانایی آن برای بررسی همه جانبه یافته‌های روش‌های دیگر بوده است. هدف از این مقایسه‌ها، بررسی تأثیری است که نقاط قوت و ضعف روش‌های پژوهشی گوناگون در تحلیل علی، بر یافته‌ها می‌گذارد. اکنون موضوع تقریباً متفاوتی را مورد توجه قرار می‌دهیم: جایی که اعتبار درونی یا بیرونی مجموعه یافته‌های یک پژوهش مطرح نیست، بلکه موضوع، درستی یا نادرستی فرضیه‌های مربوط به این یافته‌هاست.

اعتبار یافته‌های پژوهشی مشخص، و اعتبار فرضیه‌های مربوط به آن، با یکدیگر در ارتباط هستند؛ زیرا قدرت شواهد له یا علیه یک فرضیه علی به شدت بستگی به اعتبار درونی و بیرونی مطالعاتی دارد که آن شواهد را به وجود آورده‌اند. اما برای تصمیم‌گیری درباره پذیرش یا رد یک فرضیه، برخلاف یک یافته خاص درباره آن، ملاحظات دیگری وجود دارد که ما آن را «اعتبار چند آزمونی»^۱ می‌نامیم. منظور از اعتبار چند آزمونی اطمینان به یک فرضیه براساس تعداد دفعاتی است که آن فرضیه تأیید (یا رد) شده است. این مطلب به این واقعیت مربوط می‌شود که، در شرایط مساوی (مانند اعتبار نتایج آزمون معین)، ما معمولاً فرضیه‌هایی را که پی‌درپی مورد آزمون قرار گرفته و تأیید شده‌اند، بر فرضیه‌هایی که شواهد پراکنده یا آشفته‌ای دارند، ترجیح می‌دهیم.

منطق آزمون چندگانه و منطق قائل بودن اعتبار بیشتر برای فرضیه‌هایی که آزمون‌های چندگانه را پشت سر می‌گذارند، دو گونه است: (۱) حذف فرضیه‌های رقیب، (۲) گردآوری شواهد معرف بیشتر. نخست، چنانکه استینچ کامب (۱۹۶۸ ص ۲۰-۱۸) می‌گوید، هر قدر شمار آزمون‌های فرضیه‌ها بیشتر و متنوع‌تر باشد، احتمال کمتری دارد که هر فرضیه رقیبی بتواند همان یافته‌ها را توجیه کند. دوم اینکه، چنانکه والاس می‌نویسد (۱۹۷۱)، «آزمون هر فرضیه نمونه‌ای است که از جمعیت [هدف] آزمون‌های موجه استخراج، و در خصوص هر نمونه، مسئله معرف بودن آن مطرح می‌شود. روال پاسخ دادن به این پرسش معمولاً شامل آزمون‌های مکرر یک فرضیه است. یعنی تعریف عملیاتی مختلف در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، و گاهی با پژوهشگران متفاوت. تا آنجا که شواهدی که به سود یا علیه فرضیه مفهومی گردآوری می‌شود، 'قانع‌کننده' و 'سرانجام متقن' گردند.» (ص ۸۳)

تکرارها در برابر امتدادها

ممکن است آزمون‌های فرضیه‌ها نخست به منزله تکرارهای دقیق یا اصلاح شده طبقه‌بندی شوند. تکرار دقیق، چنانکه از نام آن پیداست، تکرار مطالعه پیشین با بیشترین میزان شباهت به مطالعه اصلی است. از دیدگاه چند روشی، مناسب‌ترین ابعاد شباهت و

1. multitest validity

تفاوت عبارتند از: (۱) روش پژوهشی به کار رفته که روال تحلیل علی و فنون گردآوری داده‌ها را تعیین می‌کند؛ و (۲) عملیاتی کردن فرضیه‌ای که مورد آزمون قرار می‌گیرد. روال‌های اصلی آزمون و گردآوری داده‌ها عبارتند از: روش میدانی که مشاهده طبیعت‌گرایانه را به کار می‌گیرد؛ پیمایش‌ها که از تحلیل چند متغیری سود می‌برند؛ آزمایش؛ و پژوهش بدون واکنش که یا شامل مشاهده بدون مزاحمت، آزمایش‌ها و پیمایش‌ها، و یا شامل تحلیل چند متغیری داده‌های حاصل از رخدادهای طبیعی است. عملیاتی کردن فرضیه به تعاریف عملیاتی خاص و سنجه‌های متغیرها و نیز به انتخاب جمعیت‌ها و نمونه‌های افراد، محیط‌های اجتماعی، و زمان‌هایی که در آن فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد، اطلاق می‌شود. تکرار اصلاح شده، امتدادی از پژوهش اصلی است که روش‌های پژوهشی مختلف و عملیاتی کردن متفاوت فرضیه یا هر دو را به کار می‌گیرد.

تمایزهای یاد شده به طبقه‌بندی ظریف‌تری اشاره دارد که شامل چهار نوع آزمون چندگانه است: تکرار دقیق به علاوه سه نوع امتداد؛^۱ امتداد یک روشی که فرضیه‌ها را به طور متفاوت عملیاتی می‌کنند (نوع ۱)، مطالعات چند روشی که فرضیه‌ها را به طور مشابه عملیاتی می‌کنند (نوع ۲)، و مطالعات چند روشی که فرضیه‌ها را به طور متفاوت عملیاتی می‌کنند (نوع ۳). شکل ۲-۷ این گونه‌شناسی را ارائه می‌دهد.

با توجه به منطق آزمون چندگانه (حذف فرضیه‌های رقیب و ارائه شواهد معرف‌تر) هر نوع آزمون چندگانه جنبه متفاوتی را می‌آزماید. نخست، تکرارها و سه نوع امتداد، انواع مختلفی از فرضیه‌های رقیب را مورد توجه قرار می‌دهند. تکرار، قابلیت اعتماد را می‌آزماید تا این امکان را رد کند که یافته‌های اصلی صرفاً نوعی حسن تصادف بوده است. امتدادهای یک روشی (نوع ۱) به دنبال آزمون این فرضیه است که یافته‌های پیشین منتج از ویژگی‌های خاص مجموعه‌ای بخصوص از تعاریف عملیاتی و سنجه‌ها یا جنبه‌های منحصر به فرد جمعیت، نمونه، یا محیط آزمون اولیه بوده است. امتدادهای چند روشی نوع دوم به فرضیه‌های رقیبی توجه می‌کنند که یافته‌های اولیه محصول روش بخصوصی از پژوهش به کار رفته است و امتدادهای چند روشی نوع سوم ضمن توجه به همه این

امکانات به طور همزمان، این امکان دیگر را نیز آزمایش می‌کنند که نتیجه هر آزمونی معرف کنش متقابل بین روش پژوهش و عملیاتی کردن فرضیه است.

دوم اینکه هر نوع آزمون چندگانه بعد متفاوتی از مجموع همه آزمون‌های ممکن را بررسی می‌کند. هنگامی که پژوهشگر می‌کوشد در هر مطالعه همه عامل‌ها را ثابت نگه دارد، تکرارها عوامل آزمون متفاوت را نمونه‌گیری می‌کنند. امتدادهای یک روشی (نوع ۱) از عملیاتی کردن‌های احتمالی نمونه‌گیری می‌کنند. نوع دوم تم‌دیده‌های چند روشی از آزمون‌های ممکن با روش‌های پژوهشی مختلف نمونه‌گیری به عمل می‌آورند و تم‌دیده‌های نوع سوم، هم از روش‌های پژوهشی و هم از عملیاتی کردن‌ها نمونه‌گیری می‌کنند. این نوع اخیر ممکن است کاملاً پیچیده به نظر برسد، اما چنانکه خواهیم دید، پیچیدگی آن امتیازهایی دارد.

برای مثال، خانم کورل^۱ (۲۰۰۴) مسئله تأثیر پندارهای قالبی جنسیتی درباره توانایی‌های کاری را «بر آرزوهای شغلی در حال پیدایش» مردان و زنان جوان مورد پژوهش قرار داد. وی این فرضیه را ارائه داد که این پندارهای قالبی از طریق تأثیرگذاری بر ارزیابی‌های افراد از توانایی‌هایشان، صرف‌نظر از توانایی‌های واقعی آنها، بر آمال و آرزوهایشان اثر می‌گذارند. کورل نخست با تحلیلی چند متغیری از داده‌های حاصل از نمونه‌ای احتمالی از دانشجویانی که گمان می‌رفت با پندارهای فرهنگی قالبی آشنایی دارند، این فرضیه را مورد پژوهش قرار داد. متغیرهای دیگر در این فرضیه بر حسب شاخص‌هایی مانند خود ارزیابی ریاضی و توانایی کلامی؛ ثبت نام در یک کلاس حساب در دبیرستان؛ و ترجیحات آنان برای رشته ریاضی، مهندسی، یا علوم در دانشگاه عملیاتی شدند. توانایی ریاضی دانشجویان با نمره‌های کلاسی و آزمون‌های آنان سنجیده شد. نتایج این مطالعه فرضیه او را ثابت کرد، اما تردیدهایی را در ذهن او باقی گذاشت: «ما باید فرض کنیم که نمونه دانشجویان از باورهای فرهنگی و نیز توانایی‌های ریاضی، و توانایی‌های کلامی آگاه بودند و این آگاهی باعث تفاوت‌های جنسیتی مشاهده شده در خود ارزیابی شایستگی آنها شده است. از آنجا که ما نمی‌توانستیم قرار گرفتن دانشجویان را در معرض باورهای جنسیتی مرتبط با این

1. Correll

توانایی‌ها جداگانه بررسی و دستکاری کنیم، نمی‌توانستیم تبیین‌های دیگر برای یافته‌ها را رد نماییم» (ص. ۹۶). کورل بویژه «نگران این احتمال بود که خودسنجی درباره ریاضیات شایستگی دیگری از توانایی «واقعی» ریاضیات را بروز دهد که در رتبه‌ها و نمره‌های آزمون ریاضی که به منزله کنترل توانایی ریاضی عمل می‌کرد، اضافه نشده بود.» (ص. ۹۶). وی استدلال کرد، این احتمال وجود دارد که نمره‌ها و رتبه‌های آزمون ناقص باشند، زیرا ممکن است ارزیابی بالای مردان از خود ناشی از توانایی بیشتر آنها در ریاضیات باشد تا باورهای فرهنگی.

روش پژوهش (روال آزمون و گردآوری داده‌ها)		
عملیاتی کردن فرضیه	یکسان در هر متن	متفاوت در هر آزمون
یکسان در هر متن	تکرار دقیق	تمدید چند روشی
		(نوع ۲)
متفاوت در هر آزمون	تمدید یک روشی	تمدید چند روشی
	(نوع ۱)	(نوع ۲)

شکل ۲-۷. انواع آزمون‌های چندگانه

کورل (۲۰۰۴) برای پاسخ به این پرسش‌ها، پژوهش دیگری را انجام داد که فرضیه او را به طور متفاوت هم عملیاتی و هم آزمون کرد. طرح آزمایشی او، به طور خلاصه شامل کنترل [آزمایشی] توانایی [ریاضی] با اجرای «آزمون حساسیت تقابلی»^۱ (نوعی ابزار آزمایشی متداول که در عمل پاسخ‌های درست و غلط ندارد) بر روی آزمودنی‌ها و تعیین نمره یکسان برای آزمودنی‌ها بود. پیش از آزمون به آزمودنی‌ها یا گفته می‌شد توانایی ریاضی مردان بیش از زنان است، یا گفته می‌شد جنسیت در توانایی ریاضی نقشی ندارد، و پس از آزمون از آزمودنی‌ها خواسته می‌شد توانایی‌های خود را ارزیابی کنند و بگویند چقدر احتمال دارد فعالیت‌هایی را برعهده بگیرند که نیاز به توانایی بالا در وظایف سنجیده

1. contrast sensitivity test

شده دارد. با وجود تفاوت در عملیاتی کردن و روال آزمون یافته‌های آزمایشی و یافته‌های پیمایشی، به‌طور کلی یافته‌های آزمایشی، یافته‌های پیمایش قبلی را تأیید کردند. به‌علاوه، کورل (۲۰۰۴) نتیجه گرفت که آزمایش، «آزمونی قوی از استدلال علی^۱» به دست می‌دهد و وقتی با یافته‌های پیمایش ترکیب می‌شود «فرایند علی در محیط و دنیای واقعی، مشابه نتایج پژوهش عمل می‌کند.» (ص. ۱۱۰).

همگرا و واگرا

تنها دو آزمون را در نظر بگیرید (از هر نوع)، موارد زیر عمده‌ترین نتایج احتمالی آزمون‌های چندگانه فرضیه‌ها هستند. نخست، ممکن است هر دو آزمون فرضیه را تأیید یا رد کنند (همگرا). دوم، ممکن است یک آزمون قوی‌تر از آزمون دیگر فرضیه را تأیید کند (همگرا با واگرای باقی‌مانده^۲). سوم، ممکن است یک آزمون فرضیه را تأیید کند در حالی که آزمون دیگر آن را رد کند (واگرا). در شکل ۳-۷ این احتمال‌ها خلاصه شده است.

آزمون ۱			
	(+)	(-)	
	تایید همگرا	واگرا	(+)
آزمون (۲)	تایید همگرا با	رد همگرا با	(+ -)
	واگرای باقیمانده	واگرای باقیمانده	
	رد واگرا	همگرا	(-)
	(+)= تایید فرضیه اصلی		
	(-)= رد فرضیه اصلی		
	(+ -)= تایید ضعیف یا رد ضعیف در آزمون ۲ پیش از آزمون ۱		

شکل ۳-۷. نتایج احتمالی آزمون‌های چندگانه

1. causal argument

2. residual divergence

به طور کلی، هر قدر آزمون‌های یک فرضیه تعدد و تنوع بیشتری داشته باشد و نتایج آنها به طور نزدیک‌تری همگرا باشند، می‌توان از اعتبار هر آزمون و نیز از حقیقت (یا کذب) فرضیه‌ای که همگی آنها به آن مربوط هستند، اطمینان بیشتری حاصل کرد. در مقابل، هر قدر آزمون‌ها کمتر و مشابه‌تر، و نتایج آنها واگراتر باشند، باید نسبت به فرضیه، آزمون‌های معین، یا هر دو، بیشتر تردید کرد. به عبارت دیگر، نیروی آزمون‌های چندگانه در تصمیم‌گیری برای پذیرش یا رد یک فرضیه نه تنها به تعداد آزمون‌ها، بلکه به کثرت و همگرایی آنها نیز بستگی دارد.

نخست نیاز به کثرت را مورد توجه قرار می‌دهیم. نتایج هر آزمونی به دلایل گوناگون مسئله‌آمیز است، و از تردیدها درباره قابلیت اعتماد گرفته تا بدگمانی‌ها از سوگیری نظام‌مند ادامه دارد. اما آزمون‌های چندگانه تنها تا حدی این مشکل را حل می‌کنند، زیرا هر آزمون، مستعد نوع یکسانی از خطای غیر تصادفی^۱ است. اگر فرض کنیم تنها پژوهش قابل اعتماد نتایج پایداری به دست دهد، تمام آزمون‌های چندگانه قابلیت اعتماد را می‌آزمایند؛ اما هر چه آزمون‌ها بیشتر شبیه یکدیگر باشند، تنها می‌توانند به میزان بیشتری قابلیت اعتماد را بیازمایند و احتمال سوگیری‌های منظم را که تهدیدکننده اعتبار هستند، نادیده می‌گیرند.

چنانکه پیشتر گفتیم، آزمون‌ها دو جنبه دارند: یکی روش آزمون و گردآوری داده‌ها، و دیگری عملیاتی کردن فرضیه. هر جنبه ممکن است به طور منظم آن را به سود یا علیه یک فرضیه دچار سوگیری کند. برای مثال، در خصوص روش، مشاهده نمونه‌ای کوچک در مطالعه‌ای میدانی، ممکن است این مطالعه را علیه پذیرش همه چیز مگر فرضیه‌های علی لازم و کافی (یا دست‌کم بسیار قوی و کلی) دچار سوگیری کند؛ در حالی که سوگیری نمونه‌های پیمایشی بزرگ ممکن است در جهت پی بردن به علت‌های مهم باشد. یا همان‌گونه که سوگیری آزمایش‌ها ممکن است در جهت پذیرفتن فرضیه‌هایی باشد که تنها تحت شرایط مصنوعی کار می‌کنند؛ بسیاری از مطالعات بدون واکنش تنها با توجه به عمل فرایندهای انتخابی اجتماعی که داده‌های جامعه‌شناسی حاصل از رخدادهای طبیعی را تولید و غربال می‌کنند، ممکن است در جهت فرضیه‌هایی که درست هستند، دچار سوگیری

1. non random error

شوند. همچنین در خصوص جنبه دوم آزمون کردن، اعتبار و بنابراین توانایی سنجه‌ها و تعاریف عملیاتی متغیرها (چنانکه در فصل شش دیدیم) برای معرف بودن دقیق متغیرهای نام برده شده در فرضیه، متفاوت است. و (چنانکه در فصل پنج دیدیم) جمعیت‌ها، نمونه‌ها و زمان‌های مختلف، زمینه‌های کاملاً متفاوتی برای آزمون فرضیه‌ها به دست می‌دهند. این یکی از دلایل اساسی بودن گفتارهای دقیق شرایط حدی برای قوانین علی است.

احتمال بیشتر سوگیری‌های مشترک در آزمون‌های مشابه فرضیه‌ها، به معنای آن است که همگرایی بین این آزمون‌ها ممکن است بیشتر ناشی از سوگیری‌ها باشد تا قدرت فرضیه‌ها. این امکان همگرایی کاذب، و ابهامی که در تفسیر همگرایی ایجاد شده، به وضوح در تکرارهای دقیق بسیار حایز اهمیت است، اما این مسئله در امتدادهای یک روشی^۱ نیز وجود دارد. همگرایی در موقعیت نوع ۱ (امتدادهای یک روشی) ممکن است در شرایط عملیاتی مختلف (برای مثال، سنجه‌ها، اشخاص، محیط‌ها، زمان‌ها) تعمیم‌پذیری بالایی را نشان دهد یا در مقابل، ممکن است تأثیر تعیین‌کننده‌ای از روال عمومی مطالعات مربوط به آزمون کردن و گردآوری داده‌ها را منعکس سازد.

کار دانزگر^۲ (۱۹۷۵) این مسئله تفسیری و چگونگی استفاده از روش دوم را (در این مورد، مصاحبه با اطلاع‌رسان‌ها) که ممکن است به حل این مشکل کمک کند روشن می‌سازد. دانزگر نتایج دو مطالعه درباره کشمکش نژادی را که به طور مستقل انجام گرفته بود، تحلیل کرد. هر دو مطالعه به طور آماری داده‌های مربوط به کشمکش را که از گزارش‌های روزنامه‌ها به دست آمده بود، تحلیل کرده بودند، اما هر کدام از آنها متغیر وابسته کشمکش را با استفاده از شاخص‌های بسیار متفاوتی عملیاتی کرده بود. اما با وجود این تفاوت‌ها، نتایج آنها به طور قابل توجهی همگرا بود. مسئله این است که وقتی آزمون‌های همگراشونده فرضیه‌ها در جنبه‌های عملیاتی مهم متفاوت باشند، اما منبع یکسانی از داده‌ها را به کار گیرند (در این مثال روزنامه‌ها)، آنگاه تعمیم‌پذیری و سوگیری روش‌شناسی مشترک ممکن است همچنان تفسیرهای قابل قبولی به دست دهند.

برای حل مسئله همگرایی کاذب در این مورد، دانزگر (۱۹۷۵) هم به پژوهش‌های

1. same – method extentions

2. Danzger

پیشین که در مطبوعات منعکس شده بود رجوع کرد و هم با روزنامه نگارانی که درباره حقوق مدنی و کشمکش نژادی گزارش تهیه کرده بودند، مصاحبه کرد. آنگاه دانزگر فرضیه‌هایی را که از این مرحله در برابر داده‌های خبری به دست آمده بود، مورد آزمون قرار داد. وی از این طریق معلوم کرد که یافته‌های حاصل از پژوهش مربوط به کشمکش براساس گزارش‌های خبری، درواقع ممکن است ناشی از گردآوری اخبار و فرایند انتشار باشد؛ بویژه آنکه معلوم شد همبستگی‌های بین شهرها و کشمکش، ناشی از محل استقرار دفاتر روزنامه‌های پرخواننده بود. اما، وی همچنین دریافت که اگر پژوهشگر تنها شهرهایی را مطالعه کند که به تازگی در آنها وقوع کشمکش گزارش شده است، به نظر می‌رسد این منبع آلودگی زدوده شود. وی با کشف این مطلب، فرضیه را بر داده‌های درست استوار کرد و دریافت که هر چند یک فرضیه اصلی همچنان تأیید می‌شود، برخی دیگر از فرضیه‌ها باید بار دیگر بررسی شوند.

کنجکاوی و کاوش دانزگر (۱۹۷۵) درباره سوگیری در گزارش خبری از رویدادها، به‌شدت بر پژوهش‌های بعدی تأثیر گذاشت. این کنجکاوی و کاوش به کندوکاو بیشتر و نیز رعایت احتیاط هرچه بیشتر در کاربرد این داده‌ها منجر شد (برای مثال، اسنایدر و کلی، ۱۹۷۷؛ جنکینز^۱ و پرو^۲، ۱۹۷۷؛ جنکینز و اکرت^۳، ۱۹۸۶؛ اولزاک^۴، ۱۹۸۹؛ مک کارتی و مک‌فیل^۵ و اسمیت، ۱۹۹۶؛ مولر^۶؛ اولیور و مایرز^۷، ۱۹۹۹؛ اولیور و مانی^۸، ۲۰۰۰؛ اسمیت، مک کارتی، مک‌فیل و آگوستین، ۲۰۰۱؛ مک‌آدام و سو^۹، ۲۰۰۲). در نتیجه عواملی مانند شدت و زمینه رویدادها، حساسیت رسانه‌ها، منابع خبری چندگانه و مقایسه گزارش‌های خبری با منابع پلیس و دیگر داده‌های رسمی به‌طور روزمره مورد توجه قرار می‌گیرند.

آزمون‌های چند روشی این مسئله را حل می‌کند، زیرا این آزمون‌ها از روش‌های مختلف سود می‌برند. با تنوع این آزمون‌ها (انواع ۲ و ۳ در شکل ۲-۷)، موضوع میزان همگرایی آنها مطرح می‌شود؛ یا اگر آنها واگرا هستند، چگونگی تفسیر این واگرایی مورد پرسش قرار می‌گیرد. پژوهشگران چند روشی بیشتر بر اهمیت همگرایی تأکید دارند؛ در

- | | |
|-------------|------------|
| 1. Jenkins | 2. Perrow |
| 3. Eckert | 4. Olzak |
| 5. Mc Phail | 6. Mueller |
| 7. Myers | 8. Maney |
| 9. Su | |

نتیجه، ممکن است واگرایی تنها شکلی از شواهد منفی از آب درآید که یا با اعتبار روش‌های به کار رفته، یا عملیاتی کردن‌های فرضیه، یا با خود فرضیه به چالش برخیزد و گاهی اوقات، مانند زمانی که تکرارهای دقیق به ثمر نرسیدند، چنین خواهد بود. اما باید تأکید کرد که برخلاف عدم تأیید نشدن همگرایی، واگرایی (و بویژه واگرایی باقی مانده در میان آزمون‌های همگرا شونده) ضرورتاً نبود اعتبار را نمی‌رساند.

بویژه با آزمون‌های چندگانه‌ای که عملیاتی کردن‌های بسیار مختلف را به کار می‌گیرند، در مقابل، واگرایی ممکن است نشان‌دهنده یک نیاز باشد و فرصتی به دست دهد تا شرایط دقیقی را که در آن انتظار می‌رود فرضیه درست باشد، بهتر مشخص کرد. به علاوه، واگرایی باقی مانده در میان آزمون‌های همگرا شونده ممکن است به واقع اعتبار بهبود یافته را به نمایش بگذارد. برای مثال، ممکن است یکی از روش‌ها در خصوص قابلیت اعتماد یا کنترل بر متغیرهای نامربوط قوی‌تر باشد و در واقع درست به همان دلیل، این روش به کار گرفته شده است. در این حالت، همگرایی همراه با واگرایی باقی مانده ممکن است نشان دهد که قابلیت اعتماد یا کنترل بیشتر در آزمون‌های بعدی به دست آمده است.

همچنین، چنانکه لور^۱ (۱۹۸۱) خاطر نشان می‌سازد، می‌توان واگرایی باقیمانده را در برخی از موارد و شاید در همان چهارچوب نظری که فرضیه از آن استخراج می‌شود، به میزان زیادی تفسیر کرد. برای مثال، لور در مطالعه چند روشی برای آزمون این فرضیه که فعالیت‌های بازی پسران و دختران از این جهت با هم متفاوتند که شیوه جامعه‌پذیری زن و مرد براساس نقش جنسیتی آنان صورت می‌گیرد، دریافت که هر چند داده‌های حاصل از همه روش‌های به کار گرفته شده (مصاحبه، پرسشنامه، روزنگاشت‌های فعالیت‌های بازی خصوصی و مشاهده بازی عمومی) فرضیه‌های او را مورد تأیید قرار می‌دهند، اما برخی از این داده‌ها قوی‌تر از برخی دیگر، از فرضیه‌های او پشتیبانی می‌کنند. وی نتیجه گرفت که تا حدی می‌توان این واگرایی باقیمانده را همراه با گرایش برخی از روش‌ها به استخراج پاسخ‌های بیشتر مربوط به قالبی بودن نقش و نیز با این واقعیت که تفاوت در جنسیت معمولاً در برخی از محیط‌های اجتماعی بیشتر از محیط‌های اجتماعی دیگر به زبان آورده می‌شود، تبیین کرد.

1. Lever

همچنین، لئورنارد (۱۹۹۵)، هم از طریق گزارش مادران درباره کنش‌های متقابل خود با کودکان در خانه و هم از طریق یک نیمه آزمایش با استفاده از ایفای نقش نمایشی، گفتگوهای بزرگسالان با کودکان را مورد مطالعه قرار داد و دریافت که هر چند نتایج دو روش او به میزان زیادی با هم توافق داشتند، اما تفاوت‌هایی بین آنها به چشم می‌خورد. وی این پرسش را مطرح کرد که این یافته‌های متفاوت در پژوهش چند روشی را چگونه باید تفسیر کرد؟ وی سه احتمال را در نظر می‌گیرد: نخست اینکه، در واقع، یک روش بر روش دیگر برتری دارد؛ دوم اینکه، تفاوت‌ها، معرف خطاهای مرتبط با هر روش است و سوم اینکه، هر روش دیدگاهی متفاوت ولی احتمالاً معتبر را درباره اساس مسئله پژوهش به دست می‌دهد. وی سومین احتمال را انتخاب می‌کند: «تفاوت بین دو روشی که در مطالعه حاضر از آنها استفاده شد، به منزله خطای سنجش نگریسته نمی‌شود، بلکه به منزله فرصت‌هایی برای نگریستن به موضوع به شیوه‌های جدید است.» (ص ۲۶). لئورنارد آنگاه با این فرض که چگونه دو محیط و روش پژوهشی متفاوت ممکن است حس عمل فعال کودکان را در گفتگوهایشان با بزرگسالان تغییر دهد، به تفسیر تفاوت‌های پژوهش‌ها در چهارچوب‌های نظری اساسی پرداخت.

تا اینجا درباره اعتبار چند آزمونی^۱ بحث‌های بسیاری شد. این، مفهومی اساسی برای ارزیابی فرضیه‌ها با توجه به نتایج آزمون چندگانه است. در این بحث، چند آزمون چندگانه مختلف، بویژه تکرارها در برابر تمدیدهای یک روشی و چند روشی مورد توجه قرار گرفت. همچنین به این مطلب توجه شد که تفاوت تفسیر نتایج آزمون همگرا شونده و واگرا شونده با توجه به آزمون‌های به کار رفته، چگونه است. بحث ما آشکارا چند مسئله پیچیده را مطرح می‌سازد که مستلزم تحلیل بیشتری است. اما نتیجه‌گیری کلی ما در اینجا این است که اعتبار بخشی چند آزمونی^۲ فرضیه‌ها مستلزم آزمون‌های چند روشی است. آزمون‌های چند روشی، از احتمال همگرایی کاذب بین یافته‌ها به دلیل سوگیری تک‌روشی پرهیز می‌کند و این آزمون‌ها هنگام واگرایی ممکن است منجر به شناخت جزئیات مهم فرضیه‌های مورد آزمون و اصلاحات در روش‌های آزمون شود.

1. multitest validity

2. multitest validation

پی‌نوشتی درباره پسامدرنیسم

بحث اصلی این کتاب تا اینجا در چهارچوب مدرنیستی سنتی قرار داشته است. به عبارت دیگر، ما به طور کلی بیشتر فرض‌های الگوی تبیینی تجربی پوزیتیویستی «مدرنیستی» علم، و بویژه علوم اجتماعی را درباره انواع مسائل روش‌شناسی که باید مورد توجه قرار گیرد، پذیرفتیم. برای مثال، ما به طور جدی به موضوعاتی مانند اعتبار سنجش و خطای سنجش، مسائل نمونه‌گیری به منظور تعمیم‌پذیری، و مباحث علیت در آزمون فرضیه‌ها پرداختیم. همه این پرسش‌های کلاسیک نشان‌دهنده تلاش علمی برای یافتن حقیقت درباره دنیای عینی است. دنیای بیرون از ذهن. ولی ما به این پرسش‌ها از دیدگاه الگوی تبیینی پوزیتیویستی توجه می‌کنیم. در اینجا نیز سه مسئله را از همان دیدگاه مورد توجه قرار خواهیم داد که نقادان پسامدرن پژوهش اجتماعی مطرح ساخته‌اند. روایت^۱، سخنوری^۲ و ساخت اجتماعی. می‌خواهیم بدانیم توجه به هر یک از این مسائل ممکن است چه چیزی به فرایند انجام پژوهش اضافه کند و رهیافت چند روشی چگونه ممکن است برای بررسی این ابعاد تازه کندوکاو به کار رود یا تاکنون چگونه به کار رفته است و سرانجام، تأثیر و اهمیت احتمالی برخی از تحولات فناوری را بر پژوهش اجتماعی مورد توجه قرار خواهیم داد. در مجموع، حرکت پسامدرن تنها نوعی بازنگری فرهنگی^۳ از چگونگی تفکر دانشمندان نیست، بلکه شامل ترکیبی فنی از توسعه ابزارهای جدید برای کمک به کاری است که آنها انجام می‌دهند.

1. narrative

2. rhetoric

3. cultural revision

نقد پسامدرن

در چند دهه گذشته روش‌های پوزیتیویستی و مدرنیستی علوم اجتماعی در چند زمینه، مورد انتقاد فزاینده و حمله کوبنده قرار گرفته است. بسیاری از این نقدها نیز بر پایه این اتهام صورت گرفته که علوم اجتماعی در گیر نوعی «تجربه‌گرایی ساده‌لوحانه»^۱ بوده است. امروزه نسبت به فرض اصلی سنت پوزیتیویستی (برای مثال، پذیرش انتقادناپذیر فرضیه‌ها درباره مفروض دانستن یک دنیای عینی خارج از پدیده‌های اجتماعی، اعتبار سنجش آن پدیده‌ها و قابلیت انجام تعمیم‌های تجربی و صورت‌بندی گزاره‌های نظری انتزاعی فزاینده) تردید جدی وجود دارد. انتقادهای نیز اشکال مختلفی به خود گرفته‌اند، و ما تنها به سه شکل مهم‌تر آن اشاره می‌کنیم: ایده‌های روایت، سخن‌سرایی، و ساخت اجتماعی واقعیت‌های علمی.

این نقدها اغلب به صورت نوعی پرسش «ساخت‌شکنا» یا «پسامدرن» از علم خلاصه می‌شوند. از آنجا که نقادی تا حدی بازتاب نظر خود فرد است و درهای آن بر روی شمار زیادی از معناها و تفسیرهای مختلف گشوده است، ما ترجیح می‌دهیم رهنمود دانلد کمپل را دنبال و از آن به عنوان نقد «پوزیتیویستی» یاد کنیم. دیدگاه چند روشی با هجوم همه جانبه نقد نمی‌جنگد، بلکه از آن استقبال می‌کند و می‌کوشد آن را درون بحث اصلی پژوهش چند روشی جای دهد. این بحث اصلی که برای دستیابی به حقیقت بهترین راه یگانه‌ای وجود ندارد و مستلزم روش‌های مختلفی است، هم پیش از نقدهای پسامدرنیستی وجود داشته و هم با این نقدها هم‌آوا بوده است. از این زاویه، پژوهش چند روشی در برابر برداشت‌های تند مدرنیته پوزیتیویستی-علمی برداشت ملایم‌تر پست مدرن را ارائه می‌دهد، و در عین حال، این نقدی پساپوزیتیویستی است که همچنان هدف نهایی مدرنیته یعنی جستجوی معنادار حقیقت علمی را حفظ کرده است.

نقد پسامدرنیستی اغلب مربوط به چالشی با علم است که ریشه در رشته‌های علوم انسانی مانند زیبایی‌شناسی و نقد ادبی دارد. به معنای دقیق کلمه، نقد پسامدرنیستی معرف نظریه «دو فرهنگ» سی. پی. اسنو^۲ (۱۹۷۱)، و نمونه‌ای از کشمکش بین رشته‌های علمی و انسانی در دوره معاصر است که اولی [رشته‌های علمی] بر شناخت عینی و دیگری

1. naive empiricism

2. Snow

[رشته‌های انسانی] بر شناخت تفسیری تأکید می‌ورزد. تصادفی نیست که جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی مرتبط، هم باید نسبت به بحث‌های فرهنگی که بین آنها قرار گرفته است حساس باشند، و هم باید به تناسب، سازش یا ترکیبی از این دو را بیابند.

از جمله تلاش‌ها برای ترکیب [شناخت عینی و شناخت تفسیری]، داعیه «تلفیق»^۱ است. یعنی وحدت کل شناخت در میان همه رشته‌ها - که به تازگی در کارئی. ا. ویلسون ایجاد شد (۱۹۹۸). اساس کاربرد این اصطلاح محدود به «حقیقت» در حیطه علم بود و ویلیام ویول^۲ نخستین بار آن را در قرن نوزدهم به منزله اصطلاحی برای اعتبار فزاینده وابسته به تبیین‌های نظری پیشنهاد کرد و توانست مشاهدات به ظاهر ناهمگون میدان‌های مختلف را تبیین کند. ویلسون کوشید تا این اصطلاح را به دو شاخه انسانیات^۳ و علم، و حتی به حیطه اخلاق، بسط دهد و از تقلیل‌گرایی و وحدت جبری تمامی شناخت دفاع کند. استفان جی گولد^۴ (۲۰۰۳) با اشاره به ایده‌های دوگانه پیدایش^۵ و تداوم^۶ با این تلفیق به چالش برخاست. ویلسون می‌گفت، «حقایق» و نظریه‌های مختلف در مقیاس‌های مختلف واقعیت و در حیطه‌های گوناگون پدیدار می‌شوند، چنانکه اخلاقیات فیلسوف را نمی‌توان به عناصر فیزیکدان تقلیل داد: و به علاوه، جهان به گونه‌ای اداره می‌شود که پیش‌بینی‌های علمی کلاسیک درباره نظام‌های بسیار پیچیده واقعیت، به علت وابستگی خط سیر احتمال‌گرایانه‌ای که تاریخ در ذات خود دارد و به همین دلیل نمی‌تواند تکرارپذیر باشد، شکست می‌خورد.

در پیگیری پژوهش چند روشی ما یک سنتز اندک متفاوت را پیشنهاد می‌کنیم - سنتزی که بیشتر در ترکیبی از روش‌ها برای شناخت ریشه دارد تا در وحدت بنیادی خود شناخت. به طور خلاصه، پرسش‌های معرفت‌شناختی درباره اینکه «چگونه» یک نفر می‌داند، و درک راه‌های چندگانه شناختن، هسته مرکزی پژوهش چند روشی را تشکیل می‌دهند، نه یک وحدت تجسم یافته^۷، بلکه انتزاعی است از «آنچه» یک نفر می‌داند. در این معنا، پژوهش

1. consilience

2. Whewell

3. humanities

4. Jay Gould

5. emergence

6. contingency

7. reified

چند روشی در نقد خود نسبت به تمام روش‌ها لا ادری^۱ و به طور همزمان در طلب استفاده از بسیاری از روش‌های مختلف آزادمنش^۲ است.

چنانکه استفان جی گولد (۲۰۰۳) به نقل از ولادیمیر نابوکف می‌نویسد، هم در علم و هم در انسانیات بین ایده دقت مشاهده و ثبت آن همبستگی وجود دارد: «لذت قابل لمس بازنمایی دقیق، بهشت آرام دوربین لیبوسیل^۳، و دقت شعر در توصیف ردگانی^۴ نماینده بخش هنری شور و شعفی است که انباشت شناخت جدید، که به نظر فرد عادی مطلقاً بی‌فایده است، به پدیدآورنده آن می‌دهد هیچ علمی بدون تخیل و هیچ هنری بدون واقعیت‌ها وجود ندارد». (ص. ۱۶۷).

ادغام روش‌ها در پژوهش چند روشی به درستی می‌تواند به فراسوی مفاهیم کلاسیک علم برود و انسانیات و علوم را در دیدگاهی مابعد پوزیتیویستی متحد سازد. گولد (۲۰۰۳) نیز به سه رهیافت مابعد پوزیتیویستی پیشنهادی ما- روایت، سخن‌سرایی، و ساخت اجتماعی- به منزله کمک انسانیات به راه‌های شناخت علمی اشاره کرده است. چنانکه او می‌نویسد:

من در اینجا فهم عالی انسانیات را در سه حوزه ستایش می‌کنم: (۱) تأیید و تحلیل تأثیرات اجتماعی و سوگیری‌های شناختی در درون و در پشت آثار خلاقانه، از جمله مطالعات تجربی؛ (۲) تأکید بر اهمیت علاقه‌مندی‌های سبکی و سخن‌سرایی در ارائه و پذیرش هر بحث خوب؛ و (۳) توسعه روال‌های معین شناخت [پیشامد و روایت تاریخی] که علم به آن نیازمند است، اما به دلایل تصادفی بودن تاریخ آن، هرگز مورد تأکید قرار نگرفته یا حتی بی‌اهمیت شمرده شده است. (ص ۱۳۸)

روایت

نخستین نقد از پوزیتیویسم چیزی است که می‌توان آن را قالب‌بندی روایتی^۵ پدیده‌های اجتماعی نامید. این دیدگاه که تا حدی از تاریخ‌گرایی شدید^۶ سرچشمه می‌گیرد، اندکی

1. agnostic

2. catholic

۳. camera lucida ابزاری اپتیکی که در کشیدن نقاشی به نقاشان کمک می‌کند تا آنچه را که در ذهن دارند به دقت به تصویر بکشند. دانشمندان این دوربین را به میکروسکوپ متصل می‌کنند تا آنچه را که مطالعه می‌کنند به تصویر بکشند. م.

4. taxonomic

5. narrative framing

6. hyper historicism

شیوه اندیشه‌نگارانه^۱ دارد که ماهیت به نسبت ایستا، همزمان^۲، یا مقطعی^۳ بیشتر پژوهش‌های اجتماعی می‌توانند نظریه‌هایی را ایجاد کنند که به لحاظ درونی منسجم و پایدار باشند (مثلاً نظریه‌هایی متشکل از فرضیه‌های آزمون‌پذیری که به لحاظ منطقی با یکدیگر ارتباط دارند) و همچنان پژوهشگر را برای تبیین پدیده مورد مطالعه مشتاق‌تر سازند. نقد روایی^۴ در ساده‌ترین صورت‌بندی خود مستلزم صرف زمان بسیار زیادی است.

یک رویکرد روایی، درباره نیاز به روشن کردن مجموعه به هم پیوسته‌ای از عوامل موقتی بحث می‌کند که ممکن است خاستگاه‌های کوچک، مشخص و جداگانه‌ای داشته باشند که در طول زمان در کنار هم قرار می‌گیرند یا درهم می‌آمیزند و شرایطی را می‌آفرینند که پدیده مورد مطالعه را ایجاد می‌کنند. رویکرد روایی بر ایده‌هایی مانند «پیشامد»، «وابستگی مسیر»^۵ و «توالی» تأکید دارد که روی سخن آن بیشتر به چندگانگی بالقوه نتایج است تا نوعی جبرگرایی مکانیکی که اغلب حاوی تبیین‌های پوزیتیویستی است. رویکرد روایی دعوتی است از جامعه‌شناسان برای متوقف کردن تعمیم‌سازی مفرط پدیده‌های شیئیت یافته‌ای^۶ که از زمینه زمانی-مکانی خود بیرون کشیده شده‌اند.

مهم‌ترین تلاش پوزیتیویستی اخیر برای ثبت «زمان» تا حدی از طریق فنونی مانند «تحلیل تاریخ رویداد»^۷ است که (با وجود نام آن) می‌کوشد «رویدادها» را به منزله «واحدهایی» مستقل و جدای از قرار داشتن‌شان در یک زمینه تاریخی غنی و پیچیده تحلیل کند. نقد روایی در پی بیان استدلالی و دقیق انواع رویدادها به صورت شفاهی است، در حالی که تحلیل تاریخ رویداد بر کنترل‌های آماری کمی و پیچیده تأکید می‌کند و تاریخ و زمان را به عنوان متغیر «تبیین» به شمار می‌آورد و نه به عنوان خصلت ذاتی^۸ آن. به طور خلاصه، روایت، متغیری براساس رگرسیون خطی نیست، بلکه آشکارکننده خطی^۹ دوطرفه و به هم پیوسته است.

1. edeographic

3. cross sectional

5. path dependency

7. event history analysis

9. liner unfolding

2. synch

4. narrative critique

6. reified phenomena

8. intrinsic property

همه روایت‌های خوب، دربردارندهٔ آغاز، وسط، و پایان، (و اغلب) یک آموزه-درسی که باید آموخت، بینشی که باید به آن دست یافت- و گاهی یک شگفتی‌اند که با یک کشف به وجود می‌آیند. دیوید لاج، داستان‌نویس و منتقد (۱۹۹۶) خاطرنشان می‌سازد که «روایت به فرایند یعنی به تغییر در یک وضعیت معین مربوط می‌شود؛ یا مسائل و تناقض‌های تجربه‌های بشری را به فرایند تبدیل می‌کند تا آنها را بفهمد یا با آنها کنار بیاید. روایت، با طرح پرسش در ذهن مخاطبان درباره فرایندی که توصیف می‌کند، ضمن جلب علاقه مخاطبان، پاسخ به این پرسش‌ها را به تأخیر می‌اندازد. هنگامی که به یک پرسش به شیوه‌ای پاسخ داده شود که هم غیر منتظره و هم قابل قبول و موجه باشد، تأثیری به دست می‌آید که از زمان ارسطو به *Peripeteia* یا «تغییر ناگهانی» معروف بوده است. (ص ۱۸۲)

یکی از انواع روایت، «شرح حال» یا به زبان امروز «زندگینامه» است که می‌تواند به منزله روایت زندگی تعبیر شود و بنا به تعریف کلاسیک سی. رایت میلز، «جامعه‌شناسی، فصل مشترک شرح حال و تاریخ است» - تداوم مشترک دو مقیاس متفاوت زمان روایت (فردی و جمعی). زندگینامه‌ها ممکن است به لحاظ روشی شکلی از مصاحبه عمیق یا (اگر آزمودنی‌ها تاریخچه زندگی خود را بنویسند) شکلی از سند بایگانی شده باشد. زندگینامه‌ها که در تلاقی تاریخ و جامعه‌شناسی به منزله «تاریخ» اجتماعی اهمیت یافته‌اند، به عنوان یک رشته فرعی مشخص پدیدار گشته‌اند. تاریخ اجتماعی، تنها مطالعه زندگی پادشاهان، فرماندهان و دیگر حاکمان و نخبگان نیست، بلکه مطالعه زندگی مردم کوچک و بازار در دوره‌های تاریخی مختلف را نیز شامل می‌شود. جامعه‌شناسان اولیه، این نوع زندگینامه‌ها از قبیل مطالعات مکتب شیکاگو با عنوان‌های جک رولر، وایوارد گرل، و هوبو (کرسی، ۱۹۵۳؛ تامس و زایتسکی، ۱۹۱۸/۱۹۵۸؛ اندرسون ۱۹۶۱/۱۹۲۳) را بر سر زبان‌ها انداختند. چنانکه جیمز بنت خاطرنشان کرده است، این «شرح حال‌ها» اغلب روش پیچیده‌ای بودند که از ملغمه‌ای از چند زندگینامه مختلف تشکیل می‌شدند. در مورد صحت آنها نیز ادعا می‌شد که هیچ چیز در آنها جعل نشده است.» (۱۹۸۱)

زندگینامه‌نویسان همچنین از پوزیتیویسم به دلیل پیروی آن از نظریه‌های کمابیش جبرگرایانه انتقاد می‌کنند. این نقد مربوط به نقش «عاملیت»^۱ یا توانایی فرد برای ارتقای

1. agency

شرایط اجتماعی و تاریخی خود، با اعمال اراده برای دگرگونی زندگی خود، مسیر رویدادها و سرانجام مسیر تاریخ است. ایده عاملیت به طور عمیق در یک فرضیه فلسفی در تفکر مدرن غربی ریشه دارد که به طور مستقیم در مقابل فرضیه‌های پیش‌بینی‌کننده علم جامعه که بر رفتار عینیت یافته آزمودنی‌ها متمرکز است، قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد مفهوم روایتی تبیین فرضیه قوانین قابل تعمیم را به چالش می‌طلبد، اما دیدگاه چند روشی اذعان می‌دارد که معنا و ایده آنچه یک «تبیین» را تشکیل می‌دهد، خود روش خاصی است.

روش‌های پژوهشی مختلفی که برای [بررسی] یک پدیده به کار می‌روند، ممکن است به نتایج یکسان برسند و یکدیگر را تأیید کنند یا برعکس. اما امکان یک جایگزین سوم نیز وجود دارد و آن انواع متمایز تبیین است که در روش‌های متمایز ریشه دارد. برای مثال شماری از فیزیکدان‌ها که از این دیدگاه علی‌قدیمی استفاده می‌کنند که می‌گویند یافته‌های «نظریه آشوب» و هندسه پیچشی - که می‌تواند نماینده یک شیوه، صورت و شکل ساده، آراسته و احتمال‌گرایانه کوه‌ها، ابرها، و درختان پرشاخه باشد - نه درگیر تبیین بلکه درگیر توصیف هستند. به طور خلاصه، این روش‌های تحلیلی متنوع، دربردارنده مفاهیم گوناگونی از آن چیزی هستند که «تبیین» را تشکیل می‌دهند.

این مطلب، این امکان را مطرح می‌سازد که پژوهش چند روشی نه تنها به ترکیب‌های نظری^۱ بلکه به ترکیب‌های بزرگ‌تر مفاهیم مختلف علم نیز کمک می‌کند. در بحث بین دانشمندان طرفدار «منطق علی» تبیین علمی، در برابر کسانی که نظریه آشوب را پیش می‌برند، گروه نخست گروه دوم را درگیر مشخصات ناکافی ساز و کارهای علی می‌دانند، در حالی که گروه دوم معتقد است آنچه ما داریم، دو نوع مختلف «پرسش‌ها» و دو نوع مختلف تبیین است. به طور خلاصه، نظریه‌های آشوب با اضافه کردن روش‌های جدید «روایت» احتمال‌گرایانه و اتفاقی به سلاح چند روشی می‌کوشند تا مفهوم علم معتبر را گسترش دهند. این نیاز به روش‌های روایتی برای دستیابی به نوعی گناه اتفاقی تاریخی در برابر دیدی جبرگرایانه و تقلیل‌گرایانه نسبت به زندگی را استوارت کافمن (۲۰۰۰) عضو مؤسسه «سانتافه» در بحث خود درباره «پیدایی»^۲ به منزله مفهومی بر ضد «جبرگرایی» بیان

1. theoretical synthesis

2. emergence

کرده است. وی می‌نویسد: «و پیدایی و داستان؟ این چه ادا و اصول حماقت‌آمیزی است؟ داستان؟ مطمئناً داستان خمیرمایه علم نیست. من چندان اطمینان ندارم. داستان شیوه طبیعی‌ای است که ما عاملان خودمختار درباره ادامه زندگی و امرارمعاش خود صحبت می‌کنیم. اگر داستان خمیرمایه علم نیست، اما درباره نحوه ادامه زندگی‌های در حال تغییر ماست، پس علم، و نه داستان، باید تغییر کند. زندگی‌های در حال تغییر ما بخش آشکار دنیای فیزیکی است.» (ص. ۱۱۹۰)

سخنوری

به گفته ارسطو، هنر سخنوری شامل سه شکل اصلی طرز سخن گفتن است. دادگاهی^۱ (قانونی-جدلی)، سیاسی (سنجیده)، و همه‌جاگیر^۲ (آیینی). سخنوری دادگاهی یا جدلی (چنانکه در گفتمان‌های قانونی و علمی دیده می‌شود) به قانع کردن دیگران نسبت به حقیقت مطالبات و تأکیدات یک نفر مربوط می‌شود. توسعه منطق علم مدرن سر فرانسیس بیکن در قرن شانزدهم را می‌توان به منزله واکنشی به جایگاه رو به زوال سخنوری به منزله «سخنوری صرف» تلقی کرد. زیرا چنانکه بیکن می‌گوید، او پرسش‌هایی را برگزید که سخنوران مدرسی^۳ سده‌های میانه برای یکدیگر مطرح می‌ساختند و سپس آن پرسش‌ها را برای طبیعت مطرح می‌کردند. گفتگوی مدرسی در دوره بیکن با گفتگوی علمی بین پژوهشگر تجربی و دنیای طبیعی صورت می‌گرفت.

با وجود این، گزارش پژوهش هنوز عملی سخنورانه بود که در آن دانشمندان باید همقطاران و دیگران را درباره حقیقت تأکیدات خود قانع می‌کردند. در این حالت، روش علمی نوعی «ابزار» بود؛ مجموعه‌ای از قواعد که اگر به درستی به کار گرفته می‌شدند، دیگران به احتمال زیادتری متقاعد می‌شدند که به نتایج معتبری دست یافته‌اند. (هانتر، ۱۹۹۰ الف)

دیدگاه سخنوری درباره نقد علمی، این پوزیتیویسم ساده‌لوحانه و ابتدایی را به دلیل نقاب زدن^۴ بر عناصر سخنوری یا نامرئی ساختن این عناصر مورد انتقاد قرار می‌دهد. نقد سخنوری خواستار آگاهی بیشتر از چیزی است که در پژوهش علمی در حال انجام گرفتن

1. forensic
3. scholastic

2. epidemic
4. masking

است و مهم‌تر از همه، خواستار حقیقت بیشتر و صراحت در گزارش‌کاری است که دانشمندان به واقع انجام می‌دهند.

شکل گزارش علمی مدرن به صورت استاندارد آن - نوشتن نوعی ژانر که تا حدی به خود نیوتن نسبت داده می‌شود- از این نقاب زدن ناآگاهانه و نیندیشیده بر تصمیمات بی‌شمار، سازش‌ها، و اجرای درهم و برهم پژوهش‌های علمی جلوگیری می‌کند.

این نقد سخنوری در شماری از کتب علوم اجتماعی از جمله در کتاب سخنوری درباره اقتصاد نوشته دانلد مک کلووسکی (۱۹۸۵)؛ و کتاب شاعرانه‌ای برای جامعه‌شناسی نوشته ریچارد هاروی براون (۱۹۷۷) و کتاب دیگر او جامعه‌شناسی به مثابه متن (۱۹۸۷)، به کار رفته است. پرسش‌ها به صورت زیر درآمده است:

چگونه این کیفیت سخنورانه به طور مستقیم بر استفاده از روش‌های پژوهش مختلف تأثیر می‌گذارد؟ و، به طور خاص‌تر برای کار ما، کیفیت سخنوری چه کمکی می‌تواند به رهیافت چند روشی عرضه دارد؟ به نظر ما، کمک اصلی سخنوری، در نظر گرفتن فرایند پژوهش نه تنها به منزله پرسشی از پژوهش برای دریافت حقیقت به معنایی عینیت یافته، مجرد، و پوزیتیویستی، بلکه به منزله پرداختن به انواع ابزارهایی است که ممکن است برای قانع کردن بهتر افراد مسئول نسبت به حقیقت تأکیدات یک نفر به کار رود. اگر یافته‌های پژوهش نتیجه روش‌های ترجیحی مشخص آنها باشد، مخاطبان مختلف، با علایق بنیادی متفاوت و، بالاتر از همه، با پیش‌بینی‌های روش شناختی مختلف به احتمال بیشتر متقاعد می‌شوند. نتیجه آن نیز، حمایت گسترده‌تر مخاطبان و تعهد عمیق‌تر و استوارتر و توافق جدی با تأکیدات سخنور است. از دیدگاه یک سخنور، هر قدر توافق‌ها (روش‌ها) بیشتر باشد، بهتر است.

چنین رهیافتی که با لبه تیز علم مدرن هماهنگ است، با نکات زیر درباره فیزیکدان نظری کیهان‌شناس برایان گرین به اثبات رسیده است:

دقیقاً همان‌گونه که در جستجوی عقیده دومی برای تأیید یک تشخیص پزشکی هستید، فیزیکدانان نیز هنگامی که با داده‌ها یا نظریه‌هایی روبه‌رو می‌شوند که به نتایج گیج‌کننده اشاره دارند، به جستجوی عقاید دیگر می‌پردازند. در میان این عقاید دیگر، متقاعدکننده‌ترین

آنها عقایدی هستند که به نتیجه‌گیری‌های یکسانی می‌رسند و با تحلیل اولیه کاملاً متفاوت هستند. هنگامی که پیکان‌های تبیین از زوایای مختلف به یک نقطه می‌رسند، شانس خوبی وجود دارد که آنها به خال هدف علم اشاره داشته باشند. (ص ۲۹۶-۲۹۷)

ساخت اجتماعی

هنگامی که علم را به منزله فرایندی اجتماعی و نهادهای علمی را به مثابه نوعی فضای نهادی مساعد برای پژوهش اجتماعی تلقی می‌کنیم، منظورمان بسط بیشتر نقد روایت و سخنوری مفهوم پوزیتیویستی- مدرنیستی از علم است. دیدگاه ساخت باوری اجتماعی^۱ پسامدرن در نهایت بر این نکته تأکید دارد که تمامی حقیقت نوعی «توافق اجتماعی» است و کمتر بر بُعد تجربی و پوزیتیویستی حقیقتی که در «توافق» بین فرضیه‌ها (نظریه) و داده‌ها از یک دنیای عینیت یافته واقعی (پژوهش)- «گفتگوی» کلاسیک بیکن- وجود دارد، پافشاری می‌کند. حتی این پرسش به ظاهر روشن و ساده که «واقعیت» چیست، مانع بررسی دقیق می‌شود و به عنوان نتیجه فرایندی اجتماعی به شمار می‌آید که گاهی در آن نتایج مبهم و متناقض پژوهش دستخوش بحث و کنکاش می‌گردد (لاتور^۲ و ولگار^۳، ۱۹۷۹). واقعیت‌ها، یعنی سنگ‌های بنای یک علم تجربی به عنوان محصول مذاکره اجتماعی و هر آن چیزی هستند که این مذاکره می‌رساند. تفاوت‌ها در قدرت، منزلت، و موقعیت‌ها در شبکه‌های اجتماعی، نه از طریق حقیقتی که با سنجش بدون ابهام و قابل اعتماد تعریف شده است، بلکه هنگامی برجسته می‌شوند که پذیرش یک واقعیت معین را بر ملا می‌سازند.

نتایج این امر برای راهبرد چند روشی دو گونه است؛ نخست افزایش آگاهی‌ای که به پژوهشگر امکان می‌دهد به پژوهشگر دیگر حساس شود که چگونه فرایندهای اجتماعی دخیل در پژوهش او (از بزرگ‌ترین جنبه‌های ساختی نابرابری تا تفاوت ظریف روزمره در تأیید کردن^۴) ممکن است بر ماهیت نتایج پژوهش تأثیر بگذارد. دوم، این آگاهی می‌تواند از طریق استفاده از روش‌های مختلف پژوهشی که ممکن است جایگیری اجتماعی فرایند

1. social constructivist view

2. Latour

3. Woolgar

4. approbation

پژوهش را تعدیل، اما نه زایل کند، به نوعی راهبرد پژوهشی پیشتاز منجر شود. برای مثال، جایی که تماس رودررو ممکن است منجر به سنجش سوگیرانه شود، بایگانی‌ها که با تماس مستقیم بین فردی تفاوت بسیار دارند، این سوگیری‌ها را دفع می‌کنند. بحث با همپالگی‌ها درباره سلامت فنون پژوهش یک پژوهشگر، باید با نوعی شک‌گرایی سالم درباره تهدیدات گریزناپذیر نسبت به اعتباری که ممکن است هنگام تدوین طرح اولیه آن پیش‌بینی نشده باشد، توأم شود. استفاده هشیارانه از بیش از یک روش به پژوهشگر امکان می‌دهد؛ (۱) به تهدیداتی که در فرایند پژوهش بر آن مترتب است پاسخ گوید؛ و (۲) گفتگوها را با دیگرانی که درگیر ساختن واقعیت‌های علمی هستند گسترش دهد. باز هم گولد (۲۰۰۳) این را به منزله سود اولیه در داوری خود عرضه می‌دارد «که دانشمندان می‌توانند آن را از همقطاران‌شان در علوم انسانی کسب کنند: نمایش اسطوره عینیت با تأیید (نه شانه بالا انداختن بدبینانه و مایوسانه به دلیل زیان گریزناپذیر) تأثیر ویژگی‌های منحصربه‌فرد ذهنی و اجتماعی [پژوهشگر] روی مطالعه مبتنی بر واقعیت دنیای طبیعی- زیرا تنها شناخت صادقانه می‌تواند خودآگاهی و ظرافت عملی بیشتر درباره فرایندهای ذهنی را که دانشمندان برای رسیدن به نتیجه‌گیری‌های دقیق خود باید به کار گیرند، پرورش دهد.» (ص ۱۳۲)

چند مثال پژوهشی

بحث پیشین درباره پژوهش اجتماعی پسامدرن بر سه موضوع تأکید می‌ورزد: روایت، سخنوری و ساخت اجتماعی واقعیت‌های علمی. بهتر است اکنون به برخی از نمونه‌های پژوهشی معاصر توجه کنیم که در آنها رهیافت چند روشی به کار رفته و تأثیر سه موضوع فوق بر روش پیمایش تشریح شده است که به طور متداول آن را به عنوان پوزیتیویستی ساده توصیف می‌کنند.

نخستین نمونه که از سوی دایکما^۱ و شیفرا^۲ انجام گرفته است، این پرسش را مطرح می‌سازد که چگونه الگوپذیری پاسخگویان از تجربه‌های زندگی‌شان منجر به اشتباه آنان در درک پرسش‌های پیمایش‌ها و نیز اشتباه در یادآوری تجربه‌هایشان می‌شود. (ص ۶۱۹)

1. Dykema

2. Schaeffer

متغیرهای روایتی (در اصطلاح ما، نه اصطلاح آنان) که مورد توجه آنان است، عبارتند از: «پیچیدگی (پرداخت‌ها چقدر مرتب، منظم و مشابهند)، وضوح (چقدر پرداخت‌ها در رویدادهای مشابه، متمایزند) و شدت علاقه به بحث حمایت از کودکان» (ص ۶۱۹). آنان فرض کردند که گزارش‌ها «هنگامی که رویدادها پیچیده، ناهمخوان با رویدادهای مشابه، و به لحاظ عاطفی بی‌طرف هستند، باید کمتر دقیق باشند» (ص ۶۱۹). به طور خلاصه، یادآوری رویدادهای مهم، وابسته به ماهیت جایگیری آنها در روایت معناداری است که جریان زندگی روزمره را تنظیم و یکنواخت می‌کند.

آنان با پیمایش تلفنی از والدین مطلقه خواستند تا وجوه پرداختی خود را برای حمایت از کودک گزارش کنند، سپس نتایج این گزارش با نتایج گزارش‌های واقعی ارائه شده از سوی دادگاه درباره وجوه پرداختی این والدین برای حمایت از کودک مقایسه شدند. آنان نتیجه‌گیری کردند که «ابزارهای پیمایشی که الگوپذیری رویدادها را در نظر می‌گیرند، ممکن است به طور بنیادی دقت گزارش‌ها را افزایش دهند». (۶۲۸)

دومین مثال مطالعه‌ای است که کریسان^۱ (۱۹۹۹)، در آن برخی از یافته‌های شگفت‌انگیز پیمایشی درباره نگرش‌ها نسبت به برابری نژادی را مورد توجه قرار داده است. یافته‌ها بدین قرارند که در پیمایش‌هایی که در ایالات متحد در طول زمان انجام گرفته است، جمعیت این کشور درباره مسئله ادغام سکونتگاه‌های پذیرایی رایگان^۲ و ایجاد فرصت‌های شغلی یکسان، تعصب کمتری نشان داده‌اند. وی چنین فرض می‌کند که در واقع این امر ممکن است به علت تفاوت بین درک پژوهشگران پیمایشی با درک پاسخگویان پیمایش از پرسش‌های پرسشنامه بوده باشد. وی برای بررسی فرضیه خود با ۱۴ نفر از پاسخگویان یک پیمایش گسترده در دیترویت، درباره پاسخ‌های پیشین آنان به پرسش‌های مربوط به سکونتگاه‌های پذیرایی رایگان و استخدام عادلانه، مصاحبه کیفی انجام داد. یافته‌های او نشان داد که تفاوت در درک [پرسش‌ها] ممکن است به یافته‌های عجیب و غریبی بینجامد، و همین یافته‌ها باعث شد که او پیشنهاد انجام این نوع روش کیفی را به دنبال پیمایش‌ها ارائه دهد.

1. Krysan

۲. residential integration منظور نویسندگان، ادغام سکونتگاه‌های پذیرایی رایگان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان است. م.

کریسان نتیجه‌گیری می‌کند، «اگر ندانیم که پاسخ‌های پیمایش ما چه معنایی برای پاسخگویان دارد، این پاسخ‌ها برای ما معنایی نخواهد داشت» (ص. ۲۱۷). بدیهی است که این، دست‌کم تا حدی، مربوط به معانی و بیان است: چگونه دریچه پژوهش را به معانی و بیان‌های رقیب از جمله معانی و بیان آزمودنی‌های پژوهش بگشاییم که شاید با معانی و بیان پژوهشگر، به گونه‌ای که گفتگوی زیر نشان می‌دهد، بسیار متفاوت باشد:

پاسخگو: منظور شما از رفتار منصفانه در کار چیست؟

مصاحبه‌گر: هر معنایی که برای شما داشته باشد.

پاسخگو: ای بابا، اذیت نکن! (ص. ۲۱۷).

در مثال سوم، جويا و تامس (۱۹۹۶) به تازگی از راهبردی چند روشی برای بررسی یک مسئله سازمانی جالب که مورد علاقه بیشتر دانشگاهیان است، استفاده کردند: راهبرد مدیران دانشگاهی در پیگیری برای ارتقای رتبه دانشگاهی. آنان به طور اخص به بررسی این موضوع پرداختند که چگونه مدیران مسائل معینی را به طور نمادین یا (۱) با جهت‌گیری کار روزمره و عادی، و نه تأثیرگذار بر رده‌بندی حیثیتی، یا (۲) راهبردی و تأثیرگذار بر این گونه رتبه‌ها، تلقی یا تعریف می‌کنند. آنان مطالعه موردی کیفی اولیه‌ای از یک دانشگاه را با یک تحلیل رگرسیون کمی مبتنی بر نمونه‌ای از بیش از ۳۰۰ دانشگاه ترکیب کردند. جويا و تامس نشان دادند که چقدر «هویت» با «تصویر ذهنی» از هم متمایزند، زیرا «هویت» به ادراک از خود و «تصویر ذهنی» به ادراک از دیگران مربوط می‌شود. و اینکه این دو [مفهوم]، الگوهای متمایزی از توجه متفاوت را نشان می‌دهند زیرا آنان انواع مختلف مسائل را روزمره یا راهبردی قلمداد می‌کردند. مطالعه موردی کیفی، مسائل مختلفی را مطرح می‌سازد، در حالی که تحلیل کمی از این یافته‌ها برای یک جمعیت بزرگ حمایت می‌کند و آن را تعمیم می‌دهد. به طور خلاصه، این مطالعه آشکارا نشان می‌دهد که رهیافت چند روشی بهترین بینش‌های ذهنی و عینی را جلوه‌گر می‌سازند. پژوهشگران با استفاده از نقاط قوت مطالعات موردی کیفی عمیق و پژوهش پیمایشی، و ارزش این دو روش برای درک واقعیت سرسخت دگرگونی سازمانی و تصمیم‌گیری مسئله ساخت اجتماعی «مسائل» و «هویت» مطرح در [مکتب] کنش متقابل را به زیبایی نشان می‌دهند. مثال پایانی شامل سلسله مطالعاتی است که رفتن به کلیسا در ایالات متحد را - که

به طور گسترده‌ای درباره آن تبلیغ می‌شود. با کشورهای مشابه مقایسه می‌کند. عنوان نخستین مطالعه از این گروه، پژوهش جنجالی هاداوی^۱، مارلر^۲ و چاوز^۳ (۱۹۹۳) است: «آنچه را که نظرسنجی‌ها نشان نمی‌دهند: نگاهی نزدیک‌تر به رفتن به کلیسا در ایالات متحد» است. نظرسنجی‌های ملی که طی ۳۰ سال گذشته انجام گرفته‌اند عموماً گزارش کرده‌اند که ۴۰ درصد یا بیشتر مردم در ایالات متحد هر هفته به کلیسا می‌روند. این برآورد رفتن به کلیسا به طور گسترده، هم در انتشارات دانشگاهی و هم در رسانه‌ها پذیرفته شده است. سردبیر نشریه *American Sociological Review* که مقاله در آن منتشر شد، به نحو شایسته‌ای کار «هاداوی» و همکارانش را مطالعه «ساخت اجتماعی واقعیت‌های تصنعی» نامید. مسئله پژوهشی که از این عبارت استنباط می‌شود آن است که «واقعیت‌های» پذیرفته شده درباره زندگی اجتماعی تا چه حد بازتاب روش پژوهش و گزارشی است که این «واقعیت‌ها» آشکار می‌سازند و نه واقعیت اجتماعی که این پژوهش‌ها و گزارش‌ها مدعی معرف بودن آنها هستند. هاداوی و همکارانش با استفاده از انواع منابع داده‌ها از جمله پیمایش‌ها، گزارش‌های کلیسا، شمارش افراد حاضر [در کلیساها]، و شمارش اتوموبیل‌ها در پارکینگ کلیساها، این مسئله را با مطالعه پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در یک شهرستان در ایالت اوهایو مورد توجه قرار دادند. یافته‌های آنان نشان داد که میزان واقعی افرادی که به کلیسا می‌روند، بسیار کمتر از میزانی بود که نظرسنجی‌های پیشین نشان می‌دادند؛ شاید پنجاه درصد کمتر. نتایج آنان بعدها با پژوهشی که در یک سمپوزیم گزارش شد و سپس در نشریه *American Sociological Review* انتشار یافت. (۱۹۸۸) هم مورد چالش و هم مورد حمایت قرار گرفت. از مطالعه چند روشی هاداوی و همکارانش به شدت انتقاد شده است. اما اسمیت (۱۹۸۸) در بازنگری سنج‌ها و پیمایش‌های ملی باز طراحی شده^۴ مبتنی بر آزمایش‌های پیمایشی^۴ بعدی درباره میزان شرکت در کلیسا نتیجه گرفت که رفتن به کلیسا در ایالات متحده بیش از اندازه برآورد شده است و پرسر و استیلسون (۱۹۹۸) نتیجه می‌گیرند که «پاسخگویان در پیمایش‌های متداول، حضور مذهبی خود را بیش از اندازه

1. Hadaway

2. Marler

3. Chaves

4. redesigned

5. survey experiments

گزارش می‌کنند. به نظر می‌رسد این گزارش‌های غلط بیشتر ناشی از فشارهای مطلوبیت اجتماعی مرتبط با تکمیل پرسشنامه از سوی مصاحبه‌گر است. میزان خطا را می‌توان از طریق تکمیل پرسشنامه از سوی پاسخگو یا پرسیدن از او درباره مدت زمان صرف شده برای تکمیل پرسشنامه به حداقل رساند. (ص ۱۴۵)

جالب اینکه پرسر و استیلسون (۱۹۹۸) نیز دریافتند که هر چند امریکاییان اغلب به شدت مذهبی توصیف شده‌اند، «گزارش‌های غلط طی ۳۰ سال گذشته [در این باره] افزایش یافته و بنابراین میزان گرایش به مشارکت مذهبی تحریف شده است. هر چند پاسخ‌ها به پرسش‌های مستقیم مصاحبه‌گر نشان داده‌اند که مشارکت مذهبی در طول زمان تغییر اندکی داشته است، سنجه‌ها کمتر در معرض پاسخ غلط هستند (پرسش‌هایی که از سوی پرسشگر از پاسخگو پرسیده و تکمیل می‌شود و سؤال‌هایی که خود پاسخگو تکمیل می‌کند) و از نیمه دهه ۶۰، کاهش مداومی را در مشارکت مذهبی آشکار می‌سازد و این فرضیه‌ها را که امریکا بیشتر سکولار شده است، تأیید می‌کند.» (ص ۱۴۵)

پژوهشی که مستعد تأثیرات جامعه‌پسندی است (مثلاً مبالغه در گزارش رفتاری که مورد تأیید جامعه است) به وضوح در برابر این انتقاد که [چنین پژوهشی] مصنوعی از ساخت اجتماعی است نه کشف «واقعیت‌ها»، آسیب‌پذیر است. اما، چنانکه مثال پیشین نشان می‌دهد، پژوهش چند روشی در دسته‌بندی این مسائل بسیار سودمند عمل می‌کند. در واقع، ماریر و هاداوی (۱۹۹۹) در مطالعه مربوط به یک انجمن پروتستان‌های انجیلی در حاشیه جنوب [آمریکا] موضوع را دنبال کردند. نتایج به دست آمده، مطالعه قبلی آنان را که پیشتر مورد بحث قرار گرفت، تأیید می‌کند، اما بیشتر به دنبال کندوکاو عمیق علل پاسخ نادرست پاسخگویان است. آنان دریافتند که «بیشتر پاسخ‌های نادرست را آن دسته از اعضای کلیسا داده بودند که خود را جزء فعال‌ترین اعضای انجمن می‌دانستند. ... پاسخ نادرست به ظاهر ناشی از خطای حافظه نیست، بلکه ناشی از اعضای فعال کلیساست که رفتاری را از خود گزارش می‌کنند که مطابق ادراکشان از خود به عنوان کلیساروهای فعال است. آنان می‌گویند، این خودپنداری^۱ حتی ممکن است مهم‌تر از تلاش برای تظاهر به

1. self affirmation

مذهبی بودن در برابر یک مصاحبه‌گر باشد» (ص ۵۰). بدیهی است دیدگاه ساخت اجتماعی برای پژوهش و کندوکاو چند روشی قابل بررسی است.

فناوری روش

نقدهای پسامدرن از پژوهش تجربی، همراه با گسترش و رشد علاقه به روش پژوهش کیفی (دنزین و لینکلن، ۱۹۹۴، ۲۰۰۰)، به علاوه توسعه پی‌درپی فنون پژوهشی کیفی پیشرفته، از هر نظر تضمین می‌کند که جامعه‌شناسی در آینده نزدیک مانند گذشته، دست‌کم به لحاظ روشی، متنوع و بحث‌انگیز خواهد بود. این گوناگونی و بحث‌انگیزی روش‌شناختی پی‌درپی نشانه سالمی است. البته شک‌گرایی یکی از جنبه‌های اساسی کاوش علمی است و روش‌های رقیب به وضوح معرف دیدگاه‌های انتقادآمیز مهمی نسبت به یکدیگر و نسبت به واقعیت اجتماعی هستند. اما این واقعیت نیز حایز اهمیت است که روش‌شناسی‌های تازه‌وارد نیز ممکن است راه‌حلی را ارائه دهند که هنوز برای مسائل روش‌شناختی موجود و فرصت‌های شگفت‌انگیز حاضر برای افزایش عمق و دامنه پژوهش اجتماعی متصور نشده است.

دانستن روش‌های علوم اجتماعی به منزله «ابزارها» و «فناوری» علم، میراث قابل احترامی است. جان مَج^۱ (۱۹۶۵-۱۹۵۳) حتی کتاب خود درباره روش تحقیق را از دهه ۱۹۵۰ با این عنوان منتشر کرد، *ابزارهای علوم اجتماعی: توصیف تحلیلی فن علوم اجتماعی*. نگرستن به روش‌ها به عنوان ابزارها و فنون، چند ویژگی مهم را برجسته می‌سازد که برای رهیافت چند روشی مناسب است. نخست یک پرسش عملگرایانه وجود دارد: آیا آنها «به کار می‌روند؟» آیا فناوری و ابزار، به شما اجازه می‌دهد تا کار را انجام دهید و در این حالت نوع داده‌های مورد نیاز برای انجام تحلیل مناسب و پاسخ به پرسش خود را به دست آورید؟ البته پژوهشگر می‌تواند (چنانکه در سراسر این کتاب به آن اشاره شده است) روش‌های مختلف را براساس فرضیه‌های معرفت‌شناختی آن روش‌ها مورد انتقاد قرار دهد، اما نقد عملگرایانه نقدی عینی‌تر است و مجموعه‌ای از پرسش‌های دقیق و اساسی را بدین شرح مطرح می‌سازد: آیا می‌توانید آن را به لحاظ اخلاقی تحت آن شرایط

1. Madge

مورد استفاده قرار دهید؟ آیا می‌توانید با توجه به زمان و منابع محدود معینی که در اختیار دارید، کار را به انجام برسانید؟ آیا در صورت لزوم می‌توانید در جریان پژوهش بی‌درنگ مسیرها را تغییر دهید؟ اگر نتوانید داده‌هایی را که می‌خواهید به دست آورید، از چه راه‌های دیگری می‌توانید به آنها دست یابید؟ یا چه داده‌های دیگری را می‌توانید به دست آورید؟

مج (۱۹۶۵-۱۹۵۳) توجه موزی از این رهیافت عملگرایانه کلی به دست می‌دهد: «حقیقت قدرتمند در جهان، حقیقتی است که آنقدر دقیق باشد که بتوان از طریق آن کارها را به خوبی انجام داد» (ص ۳۲۵). وی در بعد گسترده‌تری اضافه می‌کند: «می‌توانیم در اطراف خود شمار زیادی از مشکلات واقعی که عمل را می‌طلبند، و شمار کثیری از مردم را بنگریم که با درک نادرست از موقعیتی که باید در آن عمل کنند، از هم گسیخته‌اند. آنچه آنان نیاز دارند، حقایق مطلق و نظریه‌های دقیق نیست، بلکه مهارت هدایت خود به سوی تصمیمات واقع‌گرایانه و خردمندانه است. در این جهان پیچیده، شفاف‌سازی آنچه که علوم اجتماعی لایق آن است، به یقین باید به طور سازنده‌ای درگیر مقیاس‌ها باشد. (ص ۳۳۹)

دانشوران اجتماعی درست مانند یک نجار، لوله‌کش، یا دیگر صنعت‌کاران برای گردآوری و تحلیل داده‌ها به ابزارهای مختلف نیازمندند. این ایده به طور عام مورد اشاره قرار می‌گیرد که پرسش‌ها و کارهای مختلف مستلزم روش‌ها یا ابزارهای متفاوت است. اما، مهم‌ترین جنبه استعاره جعبه ابزار یک دیدگاه چند روشی، آن است که پاسخ دادن به هر پرسش معین به طور معمول به بیش از یک روش یا ابزار نیاز دارد، هر چند که این واقعیت اغلب ناشناخته مانده یا اشاره‌ای به آن نشده است. پژوهشگران معمولاً تفکر و گزارش عمومی پژوهش خود را بر روش اولیه متمرکز می‌سازند و روش‌ها یا ابزارهای به کار رفته برای پرداختن به این یا آن جنبه از پژوهش را تنها در پراثر مورد اشاره قرار می‌دهند. استفاده از چند ابزار در یک پژوهش در کانون دیدگاه چند روشی قرار دارد. به همین علت، کارگر نه یک ابزار منفرد بلکه کل جعبه ابزار کارش را به کار می‌گیرد و می‌داند که به بیش از یک ابزار نیاز دارد و باز هم جان مج (۱۹۶۵-۱۹۵۳) به طور تلویحی بر این نظریه چند روشی گواهی می‌دهد: «ما در عمل باید بیاموزیم که هیچ فن واحدی برای درک یک موقعیت با هر میزان عمق و پیچیدگی کافی نیست و سرانجام می‌آموزیم که این روش‌ها را می‌توان به طور بسیار کارآمد و مقرون‌به‌صرفه در زنجیره‌ای کم و بیش منظم ترکیب کرد.» (ص ۳)

پرسش کلیدی دوم این است که «ابزارها را از کجا بیاوریم؟» ابزارها، مانند هر فناوری، به طور فزاینده‌ای از سوی کاربران آن در طول زمان تغییر می‌کنند و اصلاح می‌شوند. پالایش و اصلاح در علوم اجتماعی در طول زمان برای مثال می‌تواند شامل پیشرفت در ساخت پرسشنامه، روش‌های نمونه‌گیری، گزارش و بازیافت مشاهدات، دستکاری متغیرهای آزمایش و غیره باشد. این اصلاحات را کارورزان دنیای واقعی هنگام پرداختن به انجام کار پژوهشی‌شان در محیط‌های معین - با سازگاری‌های اندک در اینجا و تنظیم کردن در آنجا - آن‌گونه که پیشامدهای زمان دنیای واقعی می‌طلبند، انجام می‌دهند. درست همان‌گونه که ما با انباشت دانش علمی بنیادی درباره موضوع‌های معین روبه‌رو هستیم، انباشت خرد عملی^۱ در فناوری پژوهش علمی نیز وجود دارد. این نوآوری‌ها و سازگاری‌ها اغلب ناشی از به کارگیری فن یا مهارت کوچکی است که کسی در جای دیگر آموخته است تا مسئله پیچیده‌ای را که با آن روبه‌روست، حل کند. آشنایی با روش‌های دیگر - حاصل یک حساسیت چند روشی - احتمال این نوآوری‌ها و پیشرفت‌های روش‌شناسی کوچک را افزایش می‌دهد. پیدایش روش‌های جدید پژوهش می‌تواند ناشی از تغییرات و پیشرفت‌های فنی مادی و اجتماعی جدیدی باشد که در خارج از قلم و پژوهش اجتماعی به وجود می‌آید. استفاده از دوربین‌های فیلمبرداری در گروه‌های کوچک آزمایشی و در پژوهش مربوط به گروه‌های کانونی، یا برای مشاهده منظم رفتار افراد در خیابان، یکی از ابزارهای مورد استفاده در دوران معاصر است (سمپسون و راودن باش، ۱۹۹۹). اصلاح و کوچک‌سازی مداوم ارتباط‌گرهای پردازنده ریز احساسگر تلفیقی یعنی «موت‌ها»^۲ (Scientific American, 2006) را که برای ثبت شبکه‌های ارتباطی، دارای توانایی زیادی برای دانشمندان علوم اجتماعی هستند، می‌توان به واحدها در محیط‌های میدانی ضمیمه کرد.

برای مثال، حرکت از فناوری مادی به حیطه فناوری جدید پژوهش پیمایشی اجتماعی، حاصل فناوری سازمان اجتماعی «مرکز پژوهش پیمایشی» است که از کارکنان تحلیلگر و کارکنان مصاحبه‌گر میدانی حرفه‌ای و کارکشته برخوردار است. این مثال‌های دانشگاهی را «مرکز پژوهش‌های پیمایشی میشیگان»، «دفتر پژوهش‌های اجتماعی کاربردی دانشگاه

1. practical reason

2. Motes

کلمبیا» و «مرکز پژوهش‌های افکار عمومی شیکاگو»، و نیز مراکز تجاری‌تری مانند «سازمان‌های نظرسنجی هریس و راپر» ارائه کرده‌اند. بسیج منابع در مورد مقیاس بزرگی از سازمان اجتماعی برای اهداف پژوهش اجتماعی شامل انواع روش‌ها، به وضوح محصول تلاش‌های «متفکین» طی جنگ جهانی دوم بود. (استوفر و همکاران، ۱۹۴۹)

به تازگی ترکیب فناوری مادی و فناوری اجتماعی در یک روش جدید خلاقانه عبارت است از استفاده از اینترنت، هم به منزله یک ابزار پیمایش (ویت، ۲۰۰۴) و هم به منزله یک پایگاه داده‌ها برای پژوهش مبتنی بر منابع بایگانی شده (ولمن^۱ و هیتورن توئیت^۲، ۲۰۰۲). جیمز ویت (۲۰۰۴)، پیشگام استفاده از پیمایش‌های اینترنتی، در مقاله خود با عنوان «جعبه‌ای برای پژوهش چند روشی» نیاز به محاسبه هزینه و سود پژوهش را که اینترنت فراهم می‌سازد، مورد اشاره قرار می‌دهد. مسئله نمونه‌گیری و حجم نمونه، ساخت پرسشنامه، کارآیی گردآوری داده‌ها و اعتباربخشی تعمیم‌ها همگی ممکن است مستلزم بازاندیشی امتیازهای مقایسه‌ای راهبردهای مختلف نمونه‌گیری با توجه به فناوری جدید اینترنت باشد. یک مشاهده و یک مسئله مرتبط، از کارآیی این روش‌های جدید در ایجاد کمیت‌های بزرگ داده‌های کیفی و کمی پدید می‌آید. برای مثال، پیمایش اینترنتی ویت نمونه‌ای از بیش از ۲۰۰۰۰ پاسخگو به وجود آورد، و سمپسون در مشاهده اجتماعی منظم خود، از نمای بیرون تعداد ۲۸۳۱۶ بلوک مورد مشاهده خود فیلمبرداری کرد. بسیاری از این فنون جدید، کارآیی چهار طبقه عمده روش‌هایی را که نکات عمده آنها در این کتاب تشریح شده است - روش آزمایشی، مشاهده میدانی، پیمایش و روش بدون مزاحمت اسنادی - افزایش می‌دهد، اما اینها به تنهایی روش‌های جدیدی نیستند. برای مثال، نویشتات^۳، رابینسون و کستن باوم^۴ (۲۰۰۲)، در بحثی درباره «انجام پژوهش در علوم اجتماعی از طریق آن لاین» بر اینترنت به منزله ابزاری برای انجام پژوهش و به کارگیری مقوله‌ها یا روش‌های سنتی متمرکز می‌شوند: «پیمایشی»، «آزمایشی»، «کیفی - مشاهده‌ای»^۵، «اسنادی»، به اضافه مقوله «جدید» دیگری به نام «شبکه‌های اجتماعی».

1. Wellman

3. Neustadth

5. qualitative - observational

2. Haythorn Thwaite

4. Kestnbaum

مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که چه زمان و چگونه فناوری‌های جدید، با گردآوری داده‌های بزرگ و کارآمد خود، به طور آشکار از روش‌های کاملاً یکسان به روش‌های جدید تبدیل می‌شوند. یعنی چه زمان یک افزایش کمی آنقدر بزرگ می‌شود که به تغییری کیفی و ایجاد روشی جدید می‌انجامد؟ تاریخ تخصصی شدن و تفکیک روش‌شناسی به چهار سبک مسلط جاری پژوهش، که خطوط اصلی آنها در فصل‌های پیشین تشریح شد، می‌گوید که روش‌های جدید از درون یکدیگر تکامل یافته‌اند تا به شیوه‌ای دقیق‌تر به پرسش‌های مشخصی پاسخ دهند که روش‌های دیگر در پاسخگویی به آنها تا حدی ناتوان بوده‌اند. بنابراین، احتمال دارد روش‌ها یا سبک‌های جدید در فرایند مداومی از اصلاح و پیشرفت و تخصصی شدن از روش‌های موجود سر برکشند، اما روش‌های جدید به‌نوبه خود پیوسته بازتاب منشأ روش‌شناسی خود هستند و با آن ارتباط دارند و برخی از این روش‌های جدید، آمیزه‌ای از چهار روش غالب را در یک ترکیب چند روشی حقیقی منعکس می‌سازند: مانند، «جامعه‌شناسی تاریخی» به منزله روشی متمایز که اسکاکپول (۱۹۸۴) و استینچ کامب (۱۹۷۸) مطرح کردند، یا «منطق فازی» چارلز ریجین^۱ (۲۰۰۰) که بخشی از منطق پژوهش پیمایش نمونه‌ای بزرگ را با منطق تطبیقی که در روش «مطالعه موردی» پژوهش میدانی ریشه دارد، ترکیب می‌کند.

به طور کلی، این چهار روش عمده که خطوط اصلی آنها را در این کتاب ترسیم کردیم، بازتاب اجماع انواع مشخص گردآوری داده‌ها و انواع مشخص تحلیل داده‌هایی است که در کنار هم به تعریف روش‌های مشخص کمک می‌کنند. اما ترکیب انواع گوناگون گردآوری داده‌ها و تحلیل داده‌ها نیز نوعی دیدگاه چند روشی را منعکس می‌سازد. یکی از این مثال‌ها، نمونه‌گیری پیشرفته و تحلیل آماری داده‌های مشاهده‌ای در چیزی است که سمپسون و رودن بوش (۱۹۹۹) به آن عنوان «مشاهده اجتماعی منظم» اطلاق می‌کنند. این کار با یادداشت‌های میدانی دقیق پژوهشگر قوم‌نگار درباره یک مورد یا محیط منفرد یا با کار پژوهشگر پیمایشی که داده‌های گسترده‌ای از پاسخگویان را تحلیل می‌کند، بسیار متفاوت است.

بحث را با این مطلب به پایان می‌رسانیم که فناوری‌های جدید ممکن است به طور همزمان حاکی از نوآوری و تخصصی شدن روش شناختی و نیز حاکی از وحدتی باشد که زیربنای روش‌های پژوهشی گوناگون و پیشرفت سریع‌تر راهبردی چند روشی را تشکیل می‌دهد. برای مثال، با توجه به فناوری جدید اینترنت، ویلیام، رایس و راجرز (۱۹۸۸) می‌گویند، «هر چند ما روش‌های پژوهشی احتمالی را برای رسانه‌های جدید به منزله گسترش اصلی روش‌های موجود مورد توجه قرار می‌دهیم، پیشنهاد می‌کنیم پژوهشگر رسانه‌ای جدید به روش‌های جایگزین، یا حتی روش‌های چندگانه توجه کند و نوعی سه سویه‌نگری از روش‌ها را ملاک کار خود قرار دهد.» (ص ۱۵)

در اینجا مسئله این نیست که با یادآوری فناوری روش‌های علوم اجتماعی، درگیر خیال و پندار و آینده‌نگری علوم اجتماعی شویم و درباره نیاز به آزاداندیشی نسبت به نوآوری با ذهنیتی پیش پا افتاده نتیجه‌گیری کنیم، بلکه مسئله این است که آشنایی پیشین با یک دیدگاه چند روشی، شناخت این روش و یادگیری آن، کاوش آزمایشی و ارزیابی فناوری‌های جدید روش‌های علوم اجتماعی را در پرتو روش‌های جا افتاده آسان می‌سازد. به علاوه، فناوری‌های جدید ممکن است استفاده همزمان از روش‌های کیفی و کمی را چنانکه در خصوص اینترنت تشریح شد، واقعاً آسان سازد. (ص ۱۵)

ابزارها، روش‌ها و فناوری فی‌نفسه هدف نیستند، بلکه وسایلی برای دستیابی به حقایق بنیادی هستند. برای مثال، در علوم اجتماعی اگر کسی به یک فناوری علاقه‌مند شد، به این دلیل است که برای او نفع شخصی دارد، یعنی کسی که برای توسعه مهارت‌های روش شناختی معین، زمان و منابع و تخصص سرمایه‌گذاری می‌کند، به آن روش متعهد است و برای به کارگیری آن روش ممکن است عرصه‌های بنیادی مختلفی را جستجو کند. یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «یک چکش به یک بچه بده و دنیا را تبدیل به چکش‌کاری کن.» اگر، هم شیوه تک روشی نوآور و اغلب گستاخ و هم روش‌شناسی‌های جا افتاده و بیشتر تدافعی هر یک محدودیت‌ها و خدمات مثبت منحصر به فرد دیگری را بشناسند، این پل زدن‌های روش شناختی می‌تواند منتهی به توسعه چند روشی مثبت شود. وانگهی، برای ارج نهادن به بینش‌های [روش‌های] نو و تعالیم [روش‌های] قدیم باید یک حساسیت چند روشی را اتخاذ کرد.

انتشار پژوهش

زمینه اجتماعی پژوهش چند روشی

پژوهش در علوم اجتماعی تنها درباره جامعه نیست، بلکه در جامعه تولید می‌شود. آنچه مطالعه می‌کنیم و چگونگی مطالعه آن پدیده‌هایی هستند که می‌توان آنها را به لحاظ تحلیلی از یکدیگر متمایز کرد، اما با وجود این، آنها بخش جدایی‌ناپذیر یک دنیای اجتماعی هستند. موضوع مورد مطالعه علوم اجتماعی پرسش‌هایی درباره در هم تنیدن علم و جامعه است. برخی از پرسش‌های اصلی که با این دیدگاه مطرح می‌شوند، عبارتند از: چگونه شناخت ایجاد می‌شود، نحوه شکل‌گیری محتوای شناخت از طریق چگونگی ایجاد آن به چه صورت است و چگونه شناخت بر افراد و گروه‌های گوناگون جامعه تأثیر می‌گذارد.

در اینجا پرسش‌هایی از این دست را که مربوط به پژوهش چند روشی هستند و نیز اینکه چگونه پژوهش چند روشی ممکن است برخی از تنگناها را از میان بردارد، مورد توجه قرار می‌دهیم. نخست، سیاست داخلی پژوهش اجتماعی را بررسی می‌کنیم، سپس به طور اجمال بر ساختار رشته‌ها و سپس بر انتشار پژوهش متمرکز می‌شویم، سرانجام، تأثیر سیاست خارجی پژوهش در علوم اجتماعی را بر تعاریف سیاستگذاران اجتماعی و دیگران از مسائل اجتماعی و بر ارزشیابی برنامه‌های اجتماعی طراحی شده برای پرداختن به آن مسائل مورد توجه قرار می‌دهیم و مسائل اخلاقی مربوط به انجام پژوهش در علوم اجتماعی را بررسی می‌کنیم.

سیاست داخلی

ضرب‌المثل «شناخت، قدرت است» و «عکس آن» «قدرت، شناخت ایجاد می‌کند» را می‌توان به طور شایسته‌ای برای توسعه علوم اجتماعی به کار برد. «سبک‌های» مختلف روش شناختی و نیز نظری برای جذب و نیز برای دستیابی به منابع کمیاب رشته‌ها، که نه تنها بودجه‌های پژوهشی و جایگاه اعضای هیئت علمی بلکه باهوش‌ترین دانشجویان و فضای انتشار در نشریات را شامل می‌شود، با هم رقابت می‌کنند. این رقابت را می‌توان به طور استعاری به منزله نبردی توصیف کرد که در آن بهترین و قوی‌ترین اندیشه‌ها باقی می‌مانند. اما، تاریخ علوم اجتماعی امریکا به مثابه تاریخ اجتماعی رقابت بین «گروه‌های نظریه»، «خوشه‌های روش شناختی»، و «مکتب‌ها» است، زیرا این تاریخ، تاریخ فکری اندیشه‌های رقیب است. (مولینز^۱، ۱۹۷۳)

در این رقابت اجتماعی، ظاهراً جایگاه درون شبکه منزلتی دانشمندان و نهادها در احراز جذب و تسلط روش‌های مختلف کار، از اهمیت اساسی برخوردار است. سلسله مراتب تسلط نظری و روش شناختی، نخست به طور منطقه‌ای در دانشگاه‌های مهم محقق شد. اما گسترش عظیم فرهنگستان در دهه‌های ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ به «دموکراتیزه کردن منزلت» انجامید، زیرا اعضای هیئت علمی و دانشجویان فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های بزرگ برای گرفتن شغل در مؤسسه‌های جدید یا در حال رشد در سراسر کشور پراکنده شدند. در نتیجه، روش‌های کاری که زمانی به چند دانشگاه برتر اختصاص داشت، اکنون به مؤسسات راه یافته بود. امروزه، شبکه‌های دانشمندان علوم اجتماعی که با روش‌های مختلفی کار می‌کنند، با نمایندگانی از هر شبکه در دانشگاه‌های یکسان، در سراسر کشور پراکنده شده‌اند، و اگر همیشه با یکدیگر همکاری نکنند، لاقلاً با یکدیگر همزیستی دارند.

این توسعه ساختاری، بیش از گذشته آگاهی از تنوع روش شناختی در حوزه علوم اجتماعی را به دست می‌دهد. بخش‌های علوم اجتماعی در دانشگاه‌ها ممکن است هنوز به روش‌های مسلط نظری و روش شناختی «ستارگان» خود نامگذاری و شناخته شوند، اما

بیشتر این بخش‌ها از دانشجویان خود انتظار دارند دست‌کم با روش‌های دیگر نیز آشنا گردند. بنابراین، بیشتر بخش‌های دانشگاهی اکنون دارای اعضای هیئت علمی‌ای هستند که در هر روشی آموزش دیده‌اند و آموزش می‌دهند و به پژوهش می‌پردازند. به همین دلیل، اکنون پیش شرط‌های ساختاری برای انجام پژوهش‌های چند روشی گروهی و نیز فردی بسیار کامل‌تر از گذشته برآورده می‌شود.

در عرصه این دیدگاه‌های رقیب، پژوهشگران چند روشی از پل زدن میان تفاوت‌ها و ایجاد درک مشترک بهره‌مند می‌شوند. ممکن است آنان نقش سفیری را ایفا کنند که در معرض فشارهای مضاعف و در موقعیت‌های دیگر آلوده به سیاست است. آنان به لحاظ ساختاری بین دنیا‌های اجتماعی قرار دارند و هرچند ممکن است دستخوش کشمکش درونی باشند، ولی در کل، کشمکش درون نظام را کاهش می‌دهند. گرچه کاهش کشمکش هدف علم نیست و ضرورتی برای پایان دادن آن وجود ندارد، در این مورد، کاهش کشمکش می‌تواند فرایند پژوهش را آسان سازد و دستیابی به درک کلی‌تر از واقعیت اجتماعی را ترغیب کند.

رقابت برای دستیابی به منابع کمیاب، ارتباط نزدیکی با رقابت ایده‌ها دارد. ساختارهای گوناگون و پیچیده نظام پاداش در علوم تضمین می‌کند که پیشرفت کاری دانشمندان براساس توان تولیدی و خلاقیتشان منجر به توسعه و اشاعه ایده‌های جدید شود. شخص باید برای دستیابی به امتیازها و ایده‌ها، کار خود را از دیگران متمایز سازد. نیاز به متمایز کردن کار برای ممتاز و شاخص بودن، دو پیامد به ظاهر متناقض برای پژوهش چند روشی دربردارد. نخست اینکه، در جهت تفارق و تخصصی شدن فزاینده، فشاری وجود دارد که به نظر زیانبار می‌رسد. هنگامی که پژوهشگران برای مسائل و انتخاب روش‌های دنبال کردن آن مسائل تعاریف متفاوتی ارائه دهند، به احتمال زیاد کمتر می‌توانند با یکدیگر کنش متقابل داشته باشند و کار یکدیگر را درک کنند، چه رسد به اینکه به طور انفرادی وارد پژوهش چند روشی شوند. به علاوه، پژوهش گروهی به دلیل وجود رقابت در آن به احتمال بسیار کم در میان کسانی رخ می‌دهد که بسیار به هم شبیه‌اند و به صورت موازی درباره مسائل و روش‌های یکدیگر کار می‌کنند. اما دوم آنکه، افتراق فزاینده [در میان پژوهشگران] نیاز بیشتری را برای هماهنگی در تلاش‌های پژوهشی و نتایج آن ایجاد کرده

است. بسیاری از دانشوران علوم اجتماعی اکنون به شدت به این نیاز آگاهند و می‌کوشند تا آن را از راه‌های گوناگون از جمله ترکیب‌های نظری جدید و فرا نظریه‌های مجموعه‌های خاصی از پژوهش برآورده سازند. پژوهش چند روشی، گزینه دیگری از ساختن یک سنجه مهم از وحدت نظر در فرایند اولیه پژوهش عرضه می‌دارد.

اما یکی از پیامدهای فشار بر روی پژوهش متمایز عبارت است از کاوش فزاینده برای رهیافت چند روشی به مسائل پژوهش. در این زمینه، رهیافت چند روشی این امتیاز را دارد که ممکن است نوآوری‌های بیشتری را ایجاد کند، نه تنها به این دلیل که این روشی به نسبت تازه است، بلکه به این علت که دروازه آن به روی ایده‌ها و گردآوری اطلاعات از منابع بیشتر گشوده است. به علاوه، سیاست داخلی و ساختارهای پاداش رقابتی که خودها^۱ را به ایده‌ها متصل می‌سازد، پژوهشگران را ترغیب می‌کند که نه تنها از راه‌حل‌های مبتکرانه برای مسائل پژوهشی موجود استفاده کنند، بلکه همچنین قالب‌های کهنه را بشکنند و قطعه‌های آنها را با دیدگاه‌های جدید ترکیب سازند. شگردهای چند روشی مانند سنجش سه سویه نگرانه، آزمون چند روشی فرضیه‌ها، نمونه‌گیری چندگانه و ساختن نظریه‌ها با داده‌های گوناگون می‌تواند به حل مسائل در حوزه‌های پژوهشی جاافتاده و ترغیب بیشتر برای نظریه‌پردازی نوآورانه - مانند کاربرد استعاری ایده‌ها از یک حوزه به حوزه دیگر (نگاه کنید به فصل ۳) - که حوزه‌های پژوهشی جدید را تعریف می‌کند یا، به اصطلاح کپلان (۱۹۶۴)، بر رشد شناخت تأثیر می‌گذارد، کمک کند. (ص ۳۰۵)

انتشار پژوهش

اگر نتایج پژوهش منتشر نشود یا به صورتی دیگر (مانند در خفا ماندن یا سانسور شدن) از بده و بستان کاوش علمی برکنار بماند، پژوهش ارزش چندانی نخواهد داشت یا دست‌کم به شدت از اهمیت آن کاسته خواهد شد.

سهیم بودن نتایج پژوهش در میان دانشمندان برای نظارت اجتماعی خارجی دو معیار علمی اساسی یعنی قابلیت اعتماد و اعتبار، اهمیت زیادی دارد. به علاوه، بحث‌ها و

1. egos

مجادلات، فرایندی هستند که به وسیله آن دقت مسائل، روش‌ها، تحلیل‌ها و نظریه‌ها افزایش می‌یابند و به نوعی پالایش می‌شوند. کشمکش عمومی ایده‌ها برای فرایند علمی جمعی اهمیت اساسی دارد. به علاوه، انتشار [پژوهش] نیز برای همکاری علمی از اهمیت شایانی برخوردار است، زیرا پژوهشگران اگر بدانند دیگران چه کرده‌اند، کار خود را براساس کار دیگری بنا می‌نهند.

علم انگیزه‌های گوناگونی را برای پژوهشگران فراهم می‌سازد تا آنان این گام نهایی، یعنی نوشتن گزارش پژوهش و عرضه کردن آن را تکمیل کنند. این انگیزه‌ها از رضایت از دیدن نام یک نفر بر روی یک کتاب تا منزلت خدمت به علم را دربرمی‌گیرد. انتشار، مستلزم انگیزه‌های ویژه است، زیرا این کار می‌تواند بسیار توانفرسا باشد. عامل توانفرساری که پژوهشگر را دچار سرخوردگی و ناکامی می‌کند آن است که کار او را رد کنند و سپس او مجبور شود آن کار را بازنگری، بازنویسی و تسلیم کند. در زیر توصیف موفق اما خشمگینانه یک روان‌شناس از فرایند چاپ در نشریه‌های تخصصی ارائه می‌شود.

در شناخت ماهیت علمی کسب و کار روان‌شناختی، روند جدید به سمت فهرست کردن تعداد ایرادها و جایگزین‌های مفهومی است که می‌تواند به یک مطالعه معین نسبت داده شود... بنابراین نویسنده باید با ۱۰ تا ۱۴ صفحه نقد روش شناختی، آماری و مفهومی سروکار داشته باشد و باید طول مقاله را به یک سوم کاهش دهد... این نخستین چالش از چندین چالشی است که معمولاً بین ویراستار و نویسنده رخ می‌دهد. در امتداد راه، نویسندگان که دست‌نوشته برتری نداشته باشند، به تدریج کنار گذاشته می‌شوند و تنها بهترین دست‌نوشته‌ها برای انتشار باقی می‌ماند. البته این دست‌نوشته‌ها سرانجام با تمام انتقادهای روش شناختی و مفهومی ممکن و با کنار گذاشتن گسترده ملاحظات نظری سروکار دارند که باعث مطالعه شده‌اند. (نیسبت، ۱۹۷۸، ص ۵۲۰-۵۱۹)

این امید وجود دارد که بیشتر پژوهش‌های ارائه شده برای انتشار نه به اندازه آنچه در بالا گفته شد، آزاردهنده‌اند و نه طاقت‌فرسا. اما با وجود این، اظهارات نیسبت نویسنده (۱۹۷۸)

نکته مهمی را روشن می‌سازد. انتشار علمی شامل قرار گرفتن اثر یک پژوهشگر در معرض نقد همکارانی است که دیدگاه‌ها، اولویت‌ها و حتی معیارهای امتیاز دادن آنان ممکن است با دیدگاه‌ها، اولویت‌ها و معیارهای آن پژوهشگر متفاوت باشد. دیدگاه‌های نسبت همچنین در ارزیابی پژوهش اتمام یافته، بر اهمیت پرهیز از نگرش شک‌گرایانه لجام گسیخته-نگرشی که به طور انتقادآمیزی به تمامی عیوب روش شناختی و جایگزین‌های مفهومی ممکن متوسل می‌شود- تأکید می‌کند و به جای آن رهیافت به شدت منطقی را، چنانکه در فصل دو درباره شک سالم مطرح شد، برمی‌گزیند.

فریز و راکیچ (۱۹۷۹) رهنمودهای زیر را برای نقد مسئولانه مطالعات منحصر به فرد ارائه کرده‌اند. آنان می‌گویند، برای تفسیر جایگزین یافته‌های یک پژوهشگر که زمینه‌های معتبری برای رد آن یافته‌ها باشد، یک یا چند شرط زیر باید تحقق یابد:

(۱) یک دست ساخته آماری باید شناسایی شود؛ (۲) یک طرح پژوهشی نادرست باید شناسایی گردد؛ (۳) یک متغیر کنترل نشده که به لحاظ نظری مناسب است، شناسایی شود که (الف) با توجه به مسئله معین یک بررسی و نقش بررسی در درون یک برنامه پژوهشی بزرگ‌تر، یا (ب) با توجه به مجموعه مستقلی از نظریه‌ها و داده‌ها که ثابت می‌کنند پدیده یا فرایند تحت بررسی با محیطی که بررسی در آن صورت می‌گیرد آلوده شده است، کنترل می‌شود. (ص ۲۰۰)

فریز و راکیچ (۱۹۷۹) باز هم تأکید می‌کنند که «ارزیابی اهمیت عوامل آلوده‌کننده را باید با نتایج کلی برنامه پژوهشی که بررسی آلوده شده مفروض در آن قرار می‌گیرد، تعدیل کرد» (ص ۲۰۰). اگر برنامه‌های پژوهشی چند روشی که به لحاظ آماری محکم و مستدل هستند، از این دریچه نگریسته شوند، این امتیاز را دارند که پاسخگوی انتقادهایی باشند که در میان پژوهش‌های انجام گرفته یا طراحی شده مطالعاتی وجود خواهند داشت و به آلودگی‌هایی می‌پردازند که ممکن است در پژوهش تک روشی پرداختن به آن ناممکن باشد. با این حال، این فقط مسئله ساکت کردن نقادان (که ممکن است در میان آنان خود پژوهشگران تندتر از همه باشند) نیست. می‌توان با گسترش زمینه روش شناختی پژوهش و بویژه متعهد کردن خود به برنامه‌های پژوهشی یا به عبارتی مطالعاتی که انواع روش‌های

مناسب برگزیده را در برمی‌گیرد، حوزه تردید پیرامون هر پژوهش معین را کاهش داد. ما در مقاطع مختلف علاوه بر استعاره «مبارزه تکاملی» ایده‌ها و بقای «اصلح»، به استعاره دیگری به نام دنیای هنر اشاره کردیم که در آن معیارهای زیبایی شناختی مطرح می‌شوند و مورد بحث قرار می‌گیرند و روش‌های مختلف برای پذیرش در چهارچوب آن معیارها با هم به رقابت برمی‌خیزند. ترکیب دیدگاه‌های «تکاملی» و «زیبایی شناختی» به ما امکان می‌دهد تا نقش انتشار [پژوهش] را در فرایند علمی بهتر بشناسیم. انتشار پژوهش از سوی دانشمند علوم اجتماعی معادل نمایش دادن اثری هنری از سوی هنرمند است؛ بیانی که ادعای منابع کمیاب لازم برای نمایش عمومی را دارد. این پرسش اصلی که «چیز دندان‌گیری هست؟» «نه فقط» «آیا از آن خوشتان می‌آید» می‌گوید که در هر دو دنیا [دنیای علم و دنیای هنر] داوری‌ها برای صرف این منابع کمیاب براساس دنیای بزرگ‌تر اجتماعی و فرهنگی انجام می‌گیرند نه فقط براساس رجحان شخصی. اغلب در میان منتقدان شنیده می‌شود که یک اثر به لحاظ فنی شایسته، اما سطحی و بی‌مایه است. در علم، مانند هنر، چیره‌دستی فنی نوعی ضرورت است - اما کافی نیست. منتقدان و ارزیابان، انتشار اثری را که بدون اشتباه اما از دیدگاه آنان معمولی و بی‌محتواست، بدون عیب است اما اندیشمندانه نیست، به ندرت توصیه می‌کنند.

در سال‌های اخیر، شمار نشریه‌هایی که پژوهش‌های علوم اجتماعی را به چاپ می‌رسانند، به شدت افزایش یافته‌اند. این افزایش، بازتاب رشد و تفاوت‌گذاری در علوم اجتماعی است، زیرا رشته‌های فرعی بنیادی، نظری و روش شناختی جدیدی پدیدار شده‌اند. برای مثال، نشریات تخصصی بنیادی برای آموزش و پرورش، بهداشت، مسائل شهری، و خانواده به منصفه ظهور رسیده‌اند؛ تفاوت‌های نظری در نشریات مختلف بازتاب می‌یابد؛ و نشریات تخصصی روش شناختی به منظور پژوهش کمی، ریاضی، پژوهش میدانی و پژوهش ارزشیابی رواج یافته‌اند.

با توجه به این تفاوت‌گذاری و تخصصی شدن، گنجاندن روش‌های چندگانه در گزارش یک پژوهش منفرد، هم یک نوید و هم مسئله‌ای اجتماعی را مطرح می‌سازد. آن نوید عبارت است از پل زدن بر روی این تخصصی شدن فزاینده و عبور از نخستین معضل نشان دادن روش‌های مختلف پژوهش به کسانی که بیشتر به یک روش علاقه‌مندند. البته اگر فرض کنیم که پژوهش چند روشی براساس معیارهای متفاوت هر روش به خوبی

انجام می‌گیرد، این می‌تواند سودمندی رهیافت‌های جایگزین به مسائل را به کسانی که در ابتدا به یکی از روش‌ها معتقد بوده‌اند، نشان دهد. اما متخصص پژوهش چند روشی ممکن است با معضل منتقدانی روبه‌رو شود که منطق گنجاندن دو یا چند پژوهش در یک گزارش پژوهشی منفرد را زیر سؤال می‌برند. پیشنهاد رایج برای بازنگری عبارت از آن است که بر روشی که منتقدان نسبت به آن تمایل بسیار کمی دارند، تأکید نکنیم یا آن را کنار بگذاریم و روشی را که آنان بیشتر به آن علاقه‌مندند، تقویت کنیم. به طور خلاصه، نویسنده پژوهش چند روشی ممکن است خود را به خطر بیندازد و به جای جذب طرفداران روش‌های خاص پژوهشی، آنان را دفع کند. کمترین پاسخ به این مسئله، پیشنهاد انتشار نشریه‌ای است که برای انتشار پژوهش چندروشی طراحی شده باشد! پاسخ بهتر آن است که انتشار کار یک پژوهشگر به نشریات مختلفی واگذار شود (هر چند شاید در مقالات جداگانه) که پژوهش‌های متکی بر شماری از روش‌های مختلف را منتشر می‌کنند.

اهل مطالعه و نویسندگان به انتشار پژوهش‌ها علاقه‌مندند، و قابلیت دسترسی و جذابیت عمومی انتشارات علوم اجتماعی بسیار متفاوت است. از نظر بسیاری از پژوهشگران، چنین موقعیتی، مشکل اندکی را به وجود می‌آورد، زیرا در واقع مخاطبان هدف، حلقه به نسبت کوچکی از همکاران در یک رشته فرعی هستند که در اصل تنها خوانندگان کارآمد و گوش به زنگ به شمار می‌روند. اما ورای چنین مخاطبان مهم ولی محدودی، اغلب خوانندگان دیگری نیز وجود دارند که ممکن است یا به طور سودمندی مورد خطاب باشند یا - در برخی از موارد مهم - باید مورد خطاب کار یک پژوهشگر قرار گیرند تا آن کار حداکثر تأثیر مطلوب را داشته باشد. برای مثال، بسیاری از پژوهش‌ها درباره مسائل اجتماعی نه تنها همکاران نزدیک بلکه سیاستگذاران، رسانه‌ها و مردم را نیز هدف قرار می‌دهند.

می‌توان این مخاطبان گسترده را به نحو بهتری با شیوه‌های مختلف ارائه، مورد خطاب قرار داد و ممکن است این شیوه‌ها در برخی روش‌های پژوهشی نسبت به برخی دیگر پذیرنده‌تر و تحسین‌آمیزتر باشند. برای مثال، پژوهشی که شامل تحلیل کمی پیشرفته است، بدون شک برای ارائه به عموم اندیشمندان یا مخاطبان عادی دشوارتر از پژوهش کیفی است. در مقابل، کارهای دشوار فنی ساده شده و خلاصه شده که ممکن است مورد توجه عام قرار گیرند، به طور معمول نمی‌توانند همکاران حرفه‌ای نویسنده را که این کارها را

صرفاً عوام‌پسند می‌دانند و آنها را جدی نمی‌گیرند، راضی کنند. پژوهش چند روشی راه‌حلی مناسب برای این معما عرضه می‌دارد. در پژوهشی که باید توجه هر دو مخاطب حرفه‌ای و عام را جلب کند، می‌توان برخی از روش‌ها را برای جذب آنان به پژوهشی که دارای روش پیشرفته است به کار برد، در حالی که برای دسترسی به گروهی وسیع‌تر می‌توان از روش‌های دیگر (به همان نسبت دقیق اما کمتر پیچیده و رمزآلود) استفاده کرد. روش‌ها، بدون اینکه ضرورتاً در دقت علمی و مناسبت با هم تفاوت داشته باشند، ممکن است در میزان جذب مخاطبان گوناگون و سهولت دسترسی آنان متفاوت باشند. به طور کلی، دقت و مناسبت بستگی به مهارت و داوری درست پژوهشگر دارد نه به آزمودگی و باریک‌بینی خواننده. به علاوه، اگر خلاصه‌های ساده شده پژوهش‌های کمی مشکل دور از دسترس همگان باشند، ممکن است به منزله کار علمی جدی تلقی نشوند، اما هنگامی که با گزارش مشروح یک فاز کیفی یا کمی ساده از یک برنامه پژوهشی که شامل هر دو نوع مطالعه است همراه گردند، ممکن است کاملاً پذیرفته شوند.

سیاست بیرونی

بحث بر سر نقش مناسب شناخت علوم اجتماعی در جامعه از آغاز تاکنون به شدت ادامه داشته است. مسئله اصلی این است که آیا علوم اجتماعی می‌تواند یا باید دانشی «فارغ از ارزش»^۱ و هدف آن دانش صرف باشد یا دانشی «ارزش محور»^۲ با مرکزیت نیکی و خوبی. واقعیت این است که صرف‌نظر از موضع مشخص درباره این مسئله، گاهی اوقات به شیوه‌هایی که نه دانشمندان و نه عموم مردم پیش‌بینی کرده یا آرزوی آن را داشته‌اند، علوم اجتماعی دنیای بزرگ‌تر اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است.

تعریف مسائل

ما در سرتاسر این کتاب برای پرداختن به مسائل مربوط به نظریه اجتماعی بر اهمیت روش‌های پژوهش تأکید ورزیده‌ایم. این دیدگاه شاید پژوهش برای «علم محض» را که با

1. value – free

2. value – focused

پرسش‌ها و مسائل درونی رشته علوم اجتماعی روبه‌رو می‌شود، مورد توجه قرار دهد. کاربرد شناخت علمی در مسائل و امور اجتماعی مستلزم دیدگاهی گسترده‌تر است؛ دیدگاهی که علم را در درون و نه در بالای چشم‌انداز اجتماعی می‌بیند. پرسش‌ها و مسائلی که از جامعه پدیدار می‌شوند، به طور خلاصه، «مسائل اجتماعی»- نیز پژوهش اجتماعی را به وجود می‌آورند. از شناخت علوم اجتماعی نیز انتظار می‌رود که به پرسش‌های مربوط به تأثیر ادغام نژادی^۱ در مدارس بر موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان یا تأثیر برنامه‌های مسکن یارانه‌ای بر بهبود کیفیت مسکن برای فقیران، پاسخ دهد. اینها مسائل اجتماعی هستند که باید با علم کاربردی مورد پژوهش قرار گیرند نه با مباحث نظری یک علم محض. اما تمایز بین علم «محض» و علم «کاربردی» خود «نوع آرمانی» هستند که اغلب طرح‌های پژوهشی واقعی را لکه‌دار می‌کنند. یک پژوهش ممکن است به طور همزمان هم مسائل اجتماعی را که در رشته [جامعه‌شناسی] شناسایی شده‌اند و هم مسائل تعریف شده به وسیله جامعه را مورد توجه قرار دهد. در بیشتر تلاش‌های انسان، انگیزه‌های ترکیبی و پیامدهای چندگانه در هر عمل عینی تجسم می‌یابد، و در پژوهش اجتماعی نیز چنین است.

یکی از جالب‌ترین راه‌هایی که از طریق آن، مسائل اجتماعی در هدایت مسیر پژوهش علوم اجتماعی اهمیت اساسی پیدا کرده است، عبارت است از تأمین بودجه این پژوهش‌ها از سوی دولت و سازمان‌های خصوصی. بودجه‌های پژوهشی معمولاً در خدمت عرصه‌های سیاست‌گذاری خاص به کار می‌روند؛ عرصه‌هایی که با مسائل اجتماعی موجود و در حال شکل‌گیری ارتباط دارند. دانشوران اجتماعی خود برای ایجاد شناختی که منجر به بهبود کارشان شود، اغلب نقش مهمی در تعریف مسائل و تنظیم دستور کارهای پژوهش ایفا می‌کنند. در این مقطع می‌توان تیغ برنده روش‌ها و نظریه‌های علوم اجتماعی را برای تعریف مسائل اجتماعی به نحوی به کار برد که آنها نیز به منزله مسائل مرتبط با علوم اجتماعی مطرح شوند. راهبردها برای حل مسائل اغلب به طور ضمنی حاوی اشتیاق‌های نظری و روش‌شناختی هستند. روش‌های مختلف پژوهش در علوم اجتماعی در تعریف

1. desegregation

مسائل، طراحی برنامه‌ها و ارزشیابی تأثیرات، اغلب زیر ذره‌بین افراد خارج از این رشته قرار می‌گیرند و ممکن است باعث بروز مشکلات سیاسی در جامعه بزرگ‌تر شوند. (برای مثال، «چهره تاریک جرم» که با مقایسهٔ پیمایش‌های بزه‌دیدگی در آمارهای رسمی آشکار شد، نه تنها مسائلی دربارهٔ دامنه جرم بلکه موضوعاتی نیز دربارهٔ دامنه اثربخشی پلیس در برخورد با آن مطرح کرد).

مفهوم علم، در عمومیت بخشیدن رویکردی منطقی-علمی به مسائل اجتماعی، اغلب هم به عنوان آنچه روش‌های مناسب علمی را تشکیل می‌دهد و هم به عنوان آنچه معرف نتایج علمی معتبر است، تحریف شده است. علمی‌گرایی مسلط آشکارا بر روش‌های آزمایشی و تمایل به کمی کردن تأکید می‌ورزد. جمله قصار تجربه‌گرای انگلیسی لرد کلونین در ذهن سیاستگذارانی که در جستجوی مشروعیت و عقلانیت برنامه‌ها هستند، کاملاً جالفتاده است: «اگر نتوانی اندازه‌گیری کنی، شناخت تو کافی و رضایت‌بخش نیست». در اینجا اندازه‌گیری به معنای کمی کردن است.

اما، دانشمندان علوم اجتماعی می‌دانند که اعتبار اعداد به خوبی طرز کارها و روش‌های مورد استفاده برای ایجاد آنهاست و پاسخ امروز به لرد کلونین آن است که «اعداد بد داوری‌های خوب را دفع می‌کنند». همچنین کارمندان پذیرش دانشجو در دانشگاه به خوبی آگاهند که نمرات آزمون استعداد تحصیلی^۱ تنها یک نوع اطلاعات است که باید محتاطانه و همگام با دیگر داده‌های کیفی (برای مثال، توصیه نامه‌های استادان) برای ارزشیابی کیفیت متقاضیان ورود به دانشگاه، تفسیر شود. علوم اجتماعی، در نتیجه شناخت نسبی و انتخابی روش‌های خاص آن، در جلسات بحث و تبادل نظر سیاسی، با عنوان «بازی با آمار» یا هدر دادن بودجه‌های عمومی در راه امور بی‌ارزش و پیش پا افتاده، یا اجرای نقشه‌های پیچیده برای کشف چیزی که همه از آن اطلاع دارند، به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

این جزء بدیهیات است که نحوه پرسیدن پرسش‌ها می‌تواند شکل پاسخ‌های آنها را تعیین کند. همچنین، نحوه تعریف مسائل اجتماعی بر شکل برنامه‌های طراحی شده برای پرداختن به آنها تأثیر می‌گذارد. برای مثال، اگر جرم از این بُعد که مرتکب شونده آن از

1. Scholastic Aptitude Test (SAT)

نظام عدالت قضایی می‌گریزد، به منزله یک مسئله تعریف شود، آنگاه ممکن است برنامه‌هایی برای افزایش دستگیری، سرعت در تشکیل دادگاه، و لزوم مجازات معین برای مجرمین محکوم شده طراحی شود. اما در مقابل، اگر جرم از بُعد مشکلات پیش آمده برای قربانیان آن تعریف شود، آنگاه می‌توان برنامه‌ها را برای کاهش بزه‌دیدگی از طریق استقرار ایست‌های فرعی و تامین ماموران گشت در بلوک‌ها، ایجاد موانع با نصب زنگ خطر و زدن قفل، از طریق آموزش دفاع از خود، یا از طریق کمک روانی و اقتصادی به قربانیان طراحی کرد. نحوه تعریف گزینشی مسئله از سوی افراد و گروه‌ها بر این امر تأثیر می‌گذارد که سرانجام کدام یک از بسیاری از برنامه‌های ممکن، برای پرداختن به آن انتخاب شود.

ممکن است روش‌های مختلف پژوهش اجتماعی نیز تعریف مسائل را تحت تأثیر قرار دهند. روش‌های خاص، واحدهای تحلیل و متغیرهای اصلی را که ممکن است در مطالعات مربوط به مسائل اجتماعی خاص مورد سنجش قرار گیرند، به طور گزینشی شناسایی می‌کنند. دانشمندان و سیاستگذارانی که در جستجوی داده‌ها و تحلیل‌هایی هستند که به آنان در تعریف یک مسئله کمک می‌کند، معمولاً موضوع را بر حسب واحدها و متغیرهای پژوهش موجود قالب‌ریزی می‌کنند. برای مثال، پژوهش‌های اولیه درباره جرم که بر مرتکبین دستگیر شده متمرکز شده بودند، به اشکال مختلف می‌کوشیدند تا رفتار مجرمانه را از طریق آزمون روان‌شناختی و شناسایی ویژگی‌های اجتماعی خلافکاران علت‌یابی و اصلاح کنند. به تازگی پیمایش‌ها درباره بزه‌دیدگان (انیس^۱، ۱۹۶۷)، مانند مشاهده مشارکتی پلیس در حین مأموریت، (بلک^۲، ۱۹۷۰)، مسئله جرم را بر حسب واحدها و متغیرهای مختلف و بر حسب پاسخ‌های پاسخگویان تعریف کرده‌اند (هانتر و ماکس فیلد). بنابراین، رهیافت‌های چند روشی به تعریف مسائل اجتماعی، به منزله راهی برای افزایش تعداد تعریف‌های مناسب برای یک مسئله، و در نتیجه، ارائه دامنه گسترده‌تری از برنامه‌هایی که سیاستگذاران ممکن است از میان آنها دست به انتخاب بزنند، برای سیاستگذاران سودمندند. افزایش این گزینه‌ها علاوه بر اینکه باعث اصلاح مسئله می‌شود، امتیازهای سیاسی و اقتصادی مهمی نیز دربردارد. همچنین سودمندی روش‌های

1. Ennis

2. Black

پژوهش برای مطالعه جنبه‌های مختلف مسائل اجتماعی متفاوت است. بیشتر تحلیل‌های کمی که یا بر پیمایش یا بر سرشماری و مطالب بایگانی شده متکی هستند، اغلب در شناخت میزان و دامنه مسائل مشخص بسیار سودمندند. بنابراین، این روش‌ها بویژه ممکن است برای تعریف شاخص‌هایی که درون آنها راه‌حل‌های بالقوه گوناگون وجود دارند، مورد بحث قرار گیرند. از سوی دیگر، پژوهش‌های میدانی و مطالعات موردی جمعیت‌ها و محیط‌های خاص، در تعریف فرایند اجتماعی که به وسیله آن مسائل پدیدار می‌شوند، و برای ارائه نکات راهبردی برنامه‌ای به منظور پرداختن به مسائل خاص، بسیار سودمندند.

باورهای دانشمندان درباره نقش علم در سیاستگذاری اجتماعی را می‌توان تا حدی با تأیید مثبت نقاط قوت و نقاط ضعف روش‌های مختلف در خزانه پژوهشی دانشمندان علوم اجتماعی اصلاح کرد. به علاوه، در این بحث‌های سیاستگذاری ادغام روش‌های چندگانه در یک پژوهش (با توجه به ارائه دقیق و کیفیت‌های مناسب) دیدگاه واقع‌گرایانه‌تر و متعادل‌تری را درباره نقش علوم اجتماعی به دست می‌دهد. تا زمانی که دانشمندان علوم اجتماعی ایدئولوژی را بالاتر از کسب و کار خود قرار می‌دهند، به جای اینکه به عنوان پژوهشگران منطقی با هم کار کنند و از طریق تعهدشان، در فرایند سیاستگذاری به اهداف علم کمک نمایند، یکدیگر را به عنوان سخنگویان مواضع مختلف به چالش می‌طلبند. موازنه‌ای که پژوهش چند روشی فراهم می‌سازد می‌تواند به سیاستگذاران اجتماعی کمک کند تا نتیجه‌گیری‌های معتبرتر و قابل اعتمادتری را ارائه دهند و همچنین شناخت پیشرفته‌تری از پژوهش اجتماعی فراهم سازند.

ارزشیابی نتایج

یکی از مهم‌ترین استفاده‌های عرصه‌های سیاستگذاری از پژوهش در علوم اجتماعی که به تازگی رواج یافته، کار ارزشیابی اثربخشی برنامه‌هاست. پژوهش ارزشیابی ابزار «جدیدی» است که سیاستگذاران و دانشمندان علوم اجتماعی را با یکدیگر مرتبط می‌سازد، اما، هر چند این برچسب جدید است، این نوع پژوهش (برای مثال مطالعات انجام گرفته در جنگ جهانی دوم که در آن مطالعات اثربخشی تبلیغات متفقین به صورت ابتدایی

ارزشیابی شد)، تازگی ندارد. اما از آنجا که مسئولیت صرف هزینه‌های دولتی افزایش یافته، پژوهش ارزشیابی از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شده است. مسئولیت، که در گذشته بر مبنای مراقبت از منافع سیاسی رقیب یا رسانه‌ها بود، با عقلانیت علمی احتمالی پژوهش در علوم اجتماعی تکمیل شده است. اما بیشتر پژوهشگران ارزشیابی بی‌درنگ اذعان می‌دارند که کار آنان علم دقیق نیست و در این فرایند، سوگیری‌ها و داوری‌های ارزشی اغلب تأثیر سوء می‌گذارد.

به علاوه، چنانکه کمپل (۱۹۶۹) خاطر نشان ساخته است، «جامعه آزمایشی» ما باید با این درک توأم شود که (الف) همه آزمایش‌ها کارگر نمی‌افتند، و (ب) برنامه‌های تازه اجرا شده اغلب به دور از آزمایش‌های علمی دقیق هستند. این مسئله پژوهشگران ارزشیابی را وادار کرده است تا انواع روش‌های پژوهش جایگزین را بررسی کنند؛ اعم از قوم‌نگاری‌های کلاسیک قدیم مشاهده‌کنندگان مشارکتی تا فنون جدید و پیشرفته کمی مانند «دوره‌های زمانی گسسته با تکرارهای جابه‌جا شونده».

چنانکه وایس^۱ خاطر نشان می‌سازد:

ارزشیابان برای گردآوری اطلاعات از طیف گسترده‌ای از روش‌های پژوهش - مصاحبه‌ها، پرسشنامه‌ها، آزمون‌های شناخت و مهارت، آزمون‌های نگرش، مشاهده، تحلیل محتوای اسناد، سوابق، آزمون شواهد فیزیکی - استفاده می‌کنند. ارزشیابان خلاق می‌توانند راه‌های مناسب بررسی طیف وسیعی از تأثیرات را بیابند. نوع طرح‌واره‌ای که برای گردآوری داده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، بستگی به نوع اطلاعات مورد نیاز برای پاسخ دادن به پرسش‌های مشخصی دارد که ارزشیابی ایجاب می‌کند. (ص ۸۹)

یکی از جاذبه‌های مهم پژوهش ارزشیابی چند روشی هماهنگی آن با رهیافتی عملی در جهان واقعی است. ارزشیابان که با برنامه‌های مشخص در محیط‌های عینی سروکار دارند و نگران نیازهای دیوان‌سالارانه تصمیم‌گیری هستند، بویژه از محدودیت‌های زمانی و منابع و

1. Weiss

همچنین نیاز به ایجاد تحلیل‌های سودمند از داده‌های موجود آگاهند. این محدودیت‌ها و نیازها اغلب برای پژوهشگران دانشگاهی که بیشتر گرایش نظری دارند، و بنابراین بیشتر می‌توانند درباره روش‌ها و فرضیه‌های هستی‌شناختی^۱ گرایش نظری داشته باشند، شدت کمتری دارد. شاید به این دلیل، پژوهشگران ارزشیابی در صف مقدم پژوهش چند روشی قرار دارند.

شناخت اینکه برخی از امور تأثیرگذارند، مسئله مهمی است که هم روش پژوهش آزمایشی و هم پژوهش ارزشیابی به آن توجه دارند. بنابراین، به نظر می‌رسد بین این دو روش نوعی خویشاوندی طبیعی وجود دارد. اما پژوهش ارزشیابی عمدتاً در خارج از آزمایشگاه انجام می‌گیرد، جایی که آزمایش‌های «حقیقی» یا آرمانی اغلب به لحاظ اخلاقی یا عملی میسر نیستند. به علاوه، دامنه پژوهش ارزشیابی فراتر از نمایش ساده تأثیرات است که مجموعه‌ای از پرسش‌های پژوهشی را که زنجیروار مرتب شده‌اند، در خود جای دهد. به گفته روسی^۲، فریمن و رایت^۳ (۱۹۷۹) اینها شامل (۱) پرسش‌های مربوط به طرح‌ریزی برنامه^۴، (۲) پرسش‌های مربوط به نظارت بر برنامه، (۳) پرسش‌های مربوط به ارزیابی تأثیر^۵ و (۴) پرسش‌های مربوط به اثربخشی اقتصادی است. و روش‌های غیر آزمایشی اغلب برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها مستعدترند.

پژوهشگران ارزشیابی به دلیل عیوب طرح آزمایشی در دنیای واقعی از کار میدانی منصرف نمی‌شوند، بلکه پرسش‌های پژوهش خود را برای تطبیق دادن با روش‌های مناسب‌تر و داده‌های موجود به گونه‌ای که لازمند، قالب‌ریزی می‌کنند. آنان با آگاهی از اینکه برای طراحی سیاستگذاری اجتماعی به پاسخ‌های عینی‌تر نیاز است، برای فراهم ساختن طرز کارهای منظم و دستیابی به این پاسخ‌ها به سبب روش‌های دانشمندان علوم اجتماعی رجوع می‌کنند. پژوهشگران ارزشیابی نقاط قوت و ضعف مشترک انواع مختلف روش‌ها را به طور روزافزونی تشخیص داده و به پژوهش چند روشی روی آورده‌اند. برای مثال، کوک و رایشارت^۶ (۱۹۷۹) به شدت بر استفاده ترکیبی از روش‌های کیفی و کمی

1. ontological assumptions
3. Wright
5. impact assessment

2. Rossi
4. program planning
6. Reichart

تأکید کرده‌اند. چنانکه ما در این کتاب در خصوص پژوهش نظریه محور بحث کردیم، آنان نیز می‌گویند پژوهش ارزشیابی اهداف چندگانه‌ای دارد که روش‌های مختلف به بهترین نحو این اهداف را برآورده می‌سازند و هنگامی که این روش‌ها برای یک هدف به کار روند، ممکن است بینش‌های منحصر به فرد و بررسی‌های همه جانبه‌ای از نتایج یکدیگر به دست دهند. گرین، کاراچلی^۱ و گراهام (۱۹۸۹) و رالیس و راسمن (۲۰۰۳) به تفصیل درباره انواع کاربردهای روش‌های چندگانه‌ای که در مطالعات ارزشیابی جای گرفته‌اند، بحث کرده‌اند.

به طور خلاصه، پژوهش چند روشی واقعیتی عملی و مناسب و مجرب در دنیای تحلیل سیاستگذاری و پژوهش برای سیاستگذاری است. پژوهش‌هایی که تحت شرایط محدودیت‌های زمان و منابع انجام می‌گیرند و با برنامه‌های عملی در جامعه آزمایشی هماهنگ هستند. جایی که تصمیم‌گیران به تحلیل‌هایی برای ارزیابی عینی جایگزین‌ها نیاز دارند، بهترین نتیجه، در سایه بیشترین تلاش دانشمندان علوم اجتماعی به دست می‌آید.

ملاحظه اخلاقیات در پژوهش

شیوه کار دانشمندان و اهداف مورد نظر آنها، به وسیله هنجارها و ارزش‌های کاوش علمی هدایت می‌شود. اما، هنجارها و ارزش‌های علمی بالاتر و فراتر یا جدای از هنجارها و ارزش‌های جامعه بزرگ‌تر نیستند. همان‌طور که مثال ژنتیک آلمانی در دوره نازی روشن می‌سازد، بین آرمان علم و واقعیت دانشمندی که سرگرم مطالعات مشخصی هستند که به لحاظ اجتماعی در مکان‌ها و زمان‌های خاصی ریشه دارد، تنش قابل توجهی به چشم می‌خورد. منتقدان درون و بیرون اجتماع علمی از تنش بین آرمان علم و واقعیت علمی استفاده کرده‌اند تا به ترتیب یا (الف) نیاز به محافظت و استقلال علم در جامعه عقلانیت محور؛ یا (ب) نیاز به محتاط بودن نسبت به ادعاهای علمی در خصوص شناخت را مورد تأکید قرار دهند. از نظر این منتقدان، نسبی بودن ادعاهای علمی در خصوص شناخت، حاکی از وجود مواضع ایدئولوژیک و احتمالاً فرضیه‌ها و قضایای معرفت شناختی

1. Caracelli

سؤال برانگیز در آنهاست.

این مجادلات (از جمله بحث‌های جاری بر سر نظریه تکاملی) اغلب به فرآورده‌ها و اهداف پایانی علم - یعنی نتیجه‌گیری بنیادی، نظری که از پژوهش تجربی به دست می‌آید - می‌پردازند. اما به تازگی در نقد روش‌هایی که دانشمندان در پژوهش‌های خود به کار می‌برند، همین مسائل در سطح دیگری مطرح شده است. هنجارهایی که دانشمندان را به انجام پژوهش ملزم می‌سازند، اکنون از طریق مجموعه‌ای از هنجارها و ارزش‌هایی که در خارج از قوانین محدودتر علم و در مسئله اخلاقیات فعالیت‌های علمی نهفته است، مورد دقت و توجه قرار می‌گیرند. این مسائل اخلاقی عموماً برای علوم زیستی^۱ (که در نگاه گسترده به آن به مطالعه همه موجودات زنده مربوط می‌شوند) و علوم انسانی (که به مطالعه اندام‌های انسان مربوط می‌شوند) مناسب هستند. دانشمندی که برای یونیزه کردن اتم‌های دوتریوم (ثیدروژن سنگین) مولکول‌های آب را بمباران می‌کند، با این مسائل اخلاقی روبه‌رو نمی‌شود، مگر آنکه آب در سلول‌های سرطانی بیماری باشد که آن بیمار در درمان آزمایشی با تشعشع به مثابه نوعی آزمودنی مورد آزمایش قرار گیرد.

اکنون حقوق جهانی دانشمندان برای پژوهش در برابر حقوق کسانی که ممکن است آزمودنی آن پژوهش باشند، مورد چالش و سنجش قرار گرفته است. از جمله این حقوق متضاد حق زندگی خصوصی، حق مطلع بودن [از ماهیت پژوهش]، حق آزاد بودن در مشارکت [در پژوهش] و حق محفوظ بودن از آسیب جسمی، روانی، اجتماعی و تعمّدی از سوی دیگران است. اتهامات علیه سوءرفتار پزشکی و علمی در پژوهش درباره درمان بیماران سفلیسی (روربای^۲، ۲۰۰۰) و درباره تأثیرات تشعشع بر روی آزمودنی‌های انسانی (فادن^۳، ۱۹۹۶) تصاویری از دکتر فرانکشتاین و دکتر استر نجلالو را مطرح کرده است. عده‌ای از دانشمندان اجتماعی به عنوان افرادی بی‌احساس و بدون تعهد و شماری از مطالعات اجتماعی نیز به علت رعایت نکردن اصول اخلاقی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. برخی از این مطالعات عبارتند از: مطالعه میلگرام (۱۹۷۴) درباره پیروی مردم از درخواست یک شخصیت صاحب قدرت برای وارد کردن درد بر یک انسان دیگر؛ مطالعه همفری

1. life sciences
3. Faden

2. Reverby
4. Camelot

(۱۹۷۰) درباره رویارویی همجنس‌گرایان در دستشویی‌های عمومی و سپس مصاحبه‌های به ظاهر نامرتبط در خانه‌های مردان؛ و پروژه «کیملات»^۴ که تلاش پژوهشی گروهی از دانشمندان اجتماعی برای شناخت شورش در کشورهای جهان سوم به منظور سرکوب آنهاست که از سوی دولت نیز حمایت می‌شود. (هوروویتز، ۱۹۷۰)

نتیجه عمده این رسوایی‌ها تصویب قوانین دولتی و مقررات اداری بوده است که استفاده از آزمودنی‌های انسانی را در پژوهش‌های علمی دربرمی‌گیرد. هیئت‌های امنای بررسی و نظارت سازمانی در دانشگاه‌ها مستقر شده‌اند تا بر پژوهش‌های پیشنهادی نظارت کنند و پیروی این پژوهش‌ها را از قواعد اخلاقی مورد ارزیابی قرار دهند. معیار اصلی در این بررسی‌ها ارزیابی خطر-سود و اطمینان از رضایت داوطلبانه و آگاهانه آزمودنی‌هایی است که برای شرکت در پژوهش دعوت شده‌اند. با وجود این، این استانداردهای بالای اخلاقی ممکن است مانع رهیافت‌های روش‌شناختی معین به برخی از موضوع‌های پژوهشی باشد. چنانکه کاسل^۱ (۱۹۷۸) خاطرنشان می‌سازد، معیارها و ضرورت‌های کاوش‌های علمی اخلاقی عمدتاً با یک روش مدلی^۲ و جمعیت هدف در ذهن-آزمایش‌های پژوهشگران پزشکی-ترسیم می‌شود. در نتیجه پژوهشگران اجتماعی که بر کار میدانی، پیمایش‌ها یا داده‌های بایگانی شده تأکید می‌کنند، ممکن است با معیارهای نامناسب ارزیابی شوند.

ارزیابی مناسب سودهای حاصل از پژوهش، در برابر خطرات احتمالی، به طور گریزناپذیری مستلزم قضاوت‌های ارزشی در دادن وزن‌های نسبی به سودها و خطرات مشخص است. برای مثال، برای کاهش دردهای فقر، چند واحد سود بالقوه باید در برابر خطر از دست دادن گمنامی یک فرد در مصاحبه پیمایشی وزن شود؟ این قضاوت‌ها نه تنها مستلزم مقایسه گلابی و هلو هستند، آنها همچنین به نمایش فرضی بدترین سناریوها نیازمندند، طرز کاری که منطبق آن هم‌تراز با پژوهش ارزشیابی و ارزیابی تأثیر است. بدون داده‌های کافی از پژوهش‌های پیشین برای ساختن مدل‌هایی از پیامدهای محتمل^۳ - نه فقط ممکن^۴ - قضاوت‌های متفاوتی که ارزش‌های مختلف را منعکس می‌سازند، سرانجام به

1. Cassel

3. Probable consequences

5. strength

2. model method

4. possible

6. power

توان^۵، منزلت یا قدرت^۶ دسته‌بندی‌های مختلف اجتماع علمی تکیه می‌کنند تا حمایت قانونی را برای ادعاهای منافع و خطرات مشخص فراهم سازند. در چنین مباحثاتی، علوم اجتماعی، هنگامی که با علوم پزشکی، زیست‌شناسی و دیگر علوم طبیعی مقایسه می‌شوند، سربلند نیستند. اینکه پژوهش اجتماعی همچنان تحت این ارزشیابی‌های هزینه - سود، مجاز شمرده می‌شود، شاید بیشتر مربوط به این واقعیت باشد که سودهای آن به خوبی مشخص شده‌اند. در واقع، موضوع مورد توجه مستثنی کردن اکید بیشتر پژوهش‌های علوم اجتماعی از فرایند بررسی آزمودنی‌های انسانی است که تحت سرپرستی دولت هستند. این کار به معنای آن نیست که دانشمندان علوم اجتماعی ترغیب شوند تا پژوهش‌های غیر اخلاقی انجام دهند، بلکه به معنای آن است که خطر ارزیابی‌های نامناسب و محدودیت در حوزه‌های بسیار حساس پژوهش اجتماعی کاهش یابد.

پژوهش چند روشی ممکن است به پژوهشگران کمک کند تا برخی مسائل را به یک شیوه عملی حل کنند و نیز به لحاظ علمی دقیق و به لحاظ اخلاقی قاطع باشند. پژوهش چند روشی به پژوهشگر اجازه می‌دهد در صورت بروز مسائل اخلاقی، چه از سوی پژوهشگر و چه از سوی دیگران، روش‌ها را تغییر دهد. این کار ممکن است مستلزم تغییر واحدهای تحلیل، تعریف دوباره جمعیت یا نمونه مورد مطالعه و تغییر اندک ماهیت مسائل، پرسش‌ها یا گزاره‌های اولیه‌ای باشد که قرار بوده است مورد پژوهش قرار گیرند. برای مثال، اگر پژوهشگری برای مشاهده مشارکتی نتواند به مکان مورد نظر دسترسی پیدا کند، آنگاه می‌تواند مصاحبه با استفاده از اطلاع‌رسان‌ها را بررسی کند. همچنین، اگر دستیابی به داده‌های پیمایش، مربوط به یک موضوع خاص و دشوار باشد، آنگاه پژوهشگر می‌تواند به دنبال منابع چاپ شده درباره آن موضوع برود یا به مشاهده رفتار عمومی که ممکن است به طور استنباطی با آن موضوع حساس مرتبط است، بپردازد. با استفاده از طرح‌های چند روشی، ممکن است مسائل اخلاقی به طور مستقیم و در ذات خود به منزله چالشی با پژوهش‌های خلاقانه‌تر تلقی شوند. کمتر پژوهشگرانی هستند که برای تغییر یک طرح پژوهشی «بسیار برازنده» با یک طرح جایگزین خلاقانه که در آن جوانب اخلاقی رعایت شده است، مورد سرزنش قرار گرفته باشند.

به علاوه، با ترکیب دو یا چند روش که به لحاظ اخلاقی مناسبند، پژوهشگر می‌تواند

اعتبار پژوهش را به سطح یک کار بسیار برازنده خاص ارتقا دهد.

همچنین می‌توان برای ارزشیابی گام‌های برداشته شده به منظور اصلاح اعمال اخلاقی از رهیافت چند روشی استفاده کرد و ممکن است این کار ضروری باشد. برای مثال، رضایت آگاهانه چه تأثیراتی بر نتایج پژوهش پیمایشی دارد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، چنانکه استینگر نشان داده است (۱۹۷۸) به چیزی بیش از پیمایش متداول نیاز است. پاسخ به این پرسش نیازمند پیمایشی است که در چهارچوب طرحی آزمایشی انجام گرفته است تا تأثیرات ماهیت که به طور منظم دستکاری شده است و متغیر رضایت آگاهانه طی مراحل گوناگون گردآوری داده‌ها، مورد آزمون قرار گیرد.

سرانجام، باید به یک مسئله اخلاقی که پژوهش چند روشی به وجود می‌آورد، اشاره کرد. این مسئله از توانایی پژوهش چند روشی برای شناسایی و ترکیب انواع داده‌های مجزای روش‌های مختلف و در نتیجه، ترکیب اطلاعات درباره افراد و گروه‌ها سرچشمه می‌گیرد که در صورت استفاده جداگانه از آن روش‌ها، امکان مرتبط ساختن آنها با یکدیگر وجود نداشت. این همان تهدید به تجاوز به حریم خصوصی است که با تلاش برای ترکیب فایل‌ها درباره افرادی شکل می‌گیرد که اکنون به طور جداگانه در رایانه‌های سازمان‌های مختلف خصوصی و دولتی وجود دارد. این جنبه از پژوهش چند روشی به مسائل اخلاقی که در پژوهش همفتری به آن اشاره شد، کمک کرد. اگر او تنها از یکی از دو روش خود استفاده کرده بود (مشاهده و پیمایش)، مسائل اخلاقی چنین آشکارا مطرح نمی‌شدند. این تنگنای اخلاقی همچنین مشکل طراحی عملی برای پژوهش چند روشی است که بر برخی از مباحث مهم که در فصل ۴ مطرح شد، تأثیر سوء می‌گذارد. برای پرهیز از سوگیری‌های آلوده‌کننده چه وقت و تا چه حد باید روش‌های مختلف را از هم جدا کرد یا در کنار هم قرار داد تا سه سویه‌نگری درباره واحدهای معین مشاهده و تحلیل افزایش یابد؟ برای مسائل اخلاقی در پژوهش اجتماعی، راه‌حل‌های آسان یا کاملی وجود ندارد. اما، رهیافت چند روشی می‌تواند برای پژوهشگرانی که نگران اخلاقیات هستند، چند امکان تازه و نیز میزانی علاقه‌مندی تازه فراهم سازد.

پژوهش چند روشی در ارتباط با جامعه

بحث پژوهش چند روشی را با این موضوع به پایان می‌رسانیم که دیدگاه چند روشی تا چه حد می‌تواند خدمات بزرگ علوم اجتماعی را به جوامعی که این پژوهش‌ها در آنها انجام می‌گیرد، ارزانی دارد. چنانکه از «بحران» کنونی بینش‌های چندگانه پژوهش و نظریه حاکی است، در نظر گرفتن مأموریتی منفرد برای علوم اجتماعی کار دشواری است. به علاوه، علوم اجتماعی به لحاظ تاریخی نقشی دو وجهی در جامعه داشته است. این دو وجهی بودن امروزه در بحث‌های مداوم بر سر اینکه آیا علوم اجتماعی در اساس کاری انسان‌مدارانه یا علمی است، منعکس می‌شود. (گولدنر، ۱۹۷۰)

علوم اجتماعی انسان‌مدارانه در ایده‌های نسبی‌گرایانه اجتماعی و فرهنگی ریشه دارد که تفاوت در رفتار انسان را معطوف به ساختارها و فرایندهای متفاوت جوامع می‌داند، نه تفاوت‌های اساسی در ماهیت انسان. این ایده‌ها، رویکردی را در زندگی اجتماعی ترغیب می‌کنند که می‌توان آن را بردباری شکاکانه^۱ نامید. این شک‌گرایی، تمام ادعاهای افرادی را که برخی از انسان‌ها را برتر، دارای فضایل بیشتر، و شریف‌تر از برخی انسان‌های دیگر می‌دانند و انسان بودن انسان‌های دیگر را خوار می‌شمارند یا انکار می‌کنند، زیر سؤال می‌برد، اما این شک‌گرایی در برابر ادعای تفاوت میان انسان‌ها با اتکا به شناخت علمی اجتماعی- تفاوتی که ناشی از شرایط اجتماعی قلمداد می‌شود- از خود بردباری نشان می‌دهد.

دیدگاه چند روشی درباره پژوهش، بر بردباری شکاکانه مشابهی درباره جستجوی شناخت تأکید می‌ورزد؛ شک‌گرایی نسبت به همه ادعاهای مبتنی بر کشف حقیقت، اما بردباری نسبت به همه روش‌های منطقی جستجو. اگر ما این رویکرد را به همان شیوه‌هایی که جوامع را به طور فردی و جمعی مطالعه می‌کنیم، با موفقیت حفظ نماییم، آنگاه می‌توانیم پیام‌های انسان‌مدارانه مهم علوم اجتماعی را نیز به طور کارآمدتری انتقال دهیم. این کار را می‌توان نه تنها با مثال بردباری نسبت به تفاوت‌های درون رشته‌هایمان بلکه مهم‌تر از آن، می‌توان با علاقه و مهارت در نشان دادن این تضمین که محتوای کار ما بر تمام اشخاص و گروه‌ها تأثیر می‌گذارد، انجام داد.

1. skeptical tolerance

به کارگیری انواع مختلف روش‌های پژوهش نه تنها برای تعیین اعتبار علمی پژوهش در حالتی عادی، بلکه همچنین برای تعیین و حذف هر سوگیری اجتماعی بنیادی که ممکن است با استفاده مفرط از یک نوع روش مطرح شود، اهمیت اساسی دارد. همه انواع مشخص روش‌های پژوهش در ذات خود نمی‌توانند به سود یا به زیان افراد یا گروه‌های خاص سوگیری کنند، اما چنانکه پژوهش درباره ارتباط بین طبقه اجتماعی و جرم نشان می‌دهد (نگاه کنید به فصل سه) بی‌تردید استفاده از یک روش خاص برای یک موقعیت خاص ممکن است کار ما را دچار سوگیری کند. اگر برای آن موقعیت از یک روش دیگر استفاده شود، شاید این سوگیری‌ها آسان‌تر کشف و اصلاح شوند.

بخش علمی علوم اجتماعی که از تلاش «روشنگری» در جهت شناخت عقلانی و تجربی همه پدیده‌های طبیعی سرچشمه می‌گیرد، رویکردی موازی شک‌گرایی تجربی را می‌رساند. این رویکرد با داعیه دستیابی به شناخت، با زیر سؤال بردن مبناهای تجربی آنها به چالش برمی‌خیزد. آنچه می‌گویی که می‌دانی، با این پرسش که چگونه آن را می‌دانی، مورد پرسش قرار می‌گیرد. پرسش‌های شک‌گرایانه که در سراسر این کتاب مطرح شده است، و این تأکید که هر روش پژوهش باید آنها را مورد توجه قرار دهد، همه‌گویای این رویکرد هستند.

دیدگاه چند روشی درباره پژوهش بر انواع راه‌های رسیدن به شناخت تأکید می‌ورزد، اما در همه این راه‌ها احتمال خطا وجود دارد. این دیدگاه در برابر این روش‌های مختلف کاملاً مقاوم است، زیرا این دیدگاه رهیافت‌های چند روشی را به منزله ضرورت علمی می‌بیند و خطاپذیری روش‌ها را جزء شروط کاوش علمی می‌داند. اما همچنین اتکای بیش از حد بر یک رهیافت خاص یا رد بدون مطالعه رهیافت‌های جایگزین، شک‌برانگیز خواهد بود و تحمل نکردن کامل ابهامات، ناشی از اعتماد بیش از حد به یک نوع روش منفرد یا ناتوانی در لحاظ کردن جایگزین‌هاست. اگر بتوان درباره این دیدگاه چند روشی به طور گسترده اطلاع‌رسانی کرد، آنگاه می‌توان قرائتی پیشرفته‌تر و معقول‌تر از شناخت علمی درباره جوامع انسانی حکمفرما نمود.

در دهه‌های اخیر بسیار تأکید شده که علوم اجتماعی دیدگاهی است که به تخیلی خاص نیاز دارد. ما اغلب تنها به دیدگاه‌ها و شناخت نظری خود رجوع می‌کنیم. اما،

دیدگاه علمی اجتماعی نشان می‌دهد که پژوهشگر چگونه به مطالعه جامعه می‌پردازد، چگونه درباره جامعه می‌اندیشد و درباره آن چه می‌داند؟ نظریه‌ها و یافته‌های علوم اجتماعی به طور گسترده‌ای در رشته‌های دیگر و در نهادهای جامعه بزرگ‌تر پراکنده شده‌اند. پراکنش روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی نیز به همان نسبت حایز اهمیت است. یکی از نتایج این پراکنش آن است که اکنون شمار زیادی از متخصصان و مصرف‌کنندگان جدید پژوهش در علوم اجتماعی به منصف ظهور رسیده‌اند.

برای تازه‌واردان، شناخت دیدگاه چند روشی ممکن است به ابهام‌زدایی پژوهش در علوم اجتماعی و ممانعت از گرایش‌ها به سوی علم‌گرایی خام در استفاده از روش‌های علوم اجتماعی و در تفسیر داده‌های علوم اجتماعی کمک کند. دانشمندان علوم اجتماعی به تفسیر یافته‌های پژوهشی که به لحاظ روش شناختی متنوع و اغلب متضاد هستند، عادت کرده و در آن ورزیده شده‌اند. آنان که پی‌درپی با تنوع و تناقض روبه‌رو هستند، همچنین به درستی آگاهند که پژوهشگر، هر مجموعه‌ای از داده‌ها را به ندرت با ارزش ظاهری آن می‌سنجد. تجربه ثابت کرده است آزمون به اصطلاح مرغابی از شناخت (اگر چیزی مانند یک مرغابی راه برود، مانند مرغابی کواک کواک کند و... آنگاه یک مرغابی است) به ندرت قابل اجراست. واقعیت این است که یافته‌های پژوهش، هم با واقعیتی که ما می‌کوشیم درک کنیم و هم با الگوهای تفکر و رفتار درگیر در کاوش تعیین می‌شوند و از آنجا که روش‌های مختلف پژوهش مستلزم الگوهای مختلف تفکر و رفتار هستند، ممکن است آن روش‌ها الگوهای بسیار متفاوتی از نتایج پژوهش را به دست دهند. این می‌تواند آغازگرانی را که با امیدهای زیادی وارد پژوهش می‌شوند، دلسرد و سرخورده کند، اما سود بزرگ دیدگاه چند روشی این است که این روش هم فروتنی و هم اعتماد به نفس را می‌آموزد. پژوهشگر باید آشکارا خطر خطا و برداشت نادرست را بپذیرد، اما او همچنین می‌تواند تأکید کند که شانس کشف حقیقت را نیز داشته است؛ زیرا در اصل به وجود آمدن شیوه‌های چند روشی برای افزایش این احتمال بوده است که پژوهشگر به حقیقت دست یابد.

فهرست اعلام

۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۹۶

اکرت، ۲۱۶

اندرسون، ۲۲۴

انیس، ۴۵، ۲۵۲

اولزاک، ۲۱۶

اولیور، ۲۱۶

اونز، ۹۸

ب

باتلر، ۱۳۰

بارنز، ۲۷

ببی، ۵۴

برات، مندل، ۱۶۲

برانون، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰

براون، هاروی، ۲۲۷، ۱۸۹

برنشتاین، ۹۱

برنن، ۹۸ و ۱۰۰، ۹۹

برور، ۱۳۰، ۱۲۱

بروم، ۸۴

بکر، ۳۴، ۲۷، ۱۰۵

بل، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶

آ

آرچر، ۶۲، ۵۷

آرنولد، ۱۵۹

آگوستین، ۲۱۶

آندرسون، ۱۱۱، ۷۷

الف

اریکسون، ۱۴۳

اسپنسر، ۱۰۶

اسپیت، ۱۴۶

استنلی، ۱۰۰، ۷۹، ۶۴، ۶۲

استوفر، ساموئل، ۱۰۷

استیلسون، ۲۳۳، ۲۳۲

استینچکام، ۸۸

استینگر، ۲۶۰

اسکاکپول، ۲۳۸

اسکوگان، ۴۰، ۳۹

اسمیت، کارل، ۲۳۲، ۲۱۶، ۱۱۱، ۷۷

اسنو، سی. بی.، ۲۲۰

اسنیژک، ۱۳۰

اشتراوس، ۱۰۹، ۱۰۱، ۸۹، ۸۶، ۸۵

تارو، لستر، ۱۰۶	بلا، ۱۴۶
تامس، ۲۲۴	بلاک، ۴۶، ۴۵
تدلی، ۱۱۴	بلک، ۲۵۲
ترایس، هاریسون، ۱۳۱	بلوک، مارک، ۱۵
ترنر، ۳۲، ۲۹	بلوم، ۱۲۳
ترو، مارتین، ۴۸، ۲۲، ۱۷	بلیلاک، ۱۸۳، ۱۸۲، ۷۸، ۷۰، ۴۹
تسایسل، ۲۷، ۲۶، ۲۴، ۱۷	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳
تشکری، ۱۱۴	بورگس، ارنست دبلیو، ۳۲، ۲۸
توئیت، هیتورن، ۲۳۷	بولر، کارل، ۲۶
تویاس، ۱۲۳	بولن، ۱۸۱
تورک، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶	
تیتل، ۹۷	
	پ
	پارک، ۳۲
ج	پاکستون، ۱۸۱
جنکینز، ۲۱۶	پرسر، ۲۳۳، ۲۳۲
جونز، ۱۹	پرو، ۲۱۶
	پروچی، ۱۰۲
چ	پلات، ۱۰۳، ۳۲، ۲۹
چاوز، ۲۳۲	پلت، ۱۶
	پنینگز، ۱۸۰، ۱۷۹
خ	پوپ، ۱۳۵
خیه، ۲۸	پیلی سوک، ۱۰۲
د	
دال، ۱۶۰	
داناوی، ۹۸	ت

رورباری، ۲۵۷	دازگر، ۲۱۵، ۱۸۱، ۱۴۱
روسی، ۲۵۵	دانکن، ۱۴۷
ریجین، ۲۳۸	دایکما، ۲۲۹
رینسون، ۴۴، ۴۳	دزین، ۲۳۴، ۴۱
رین هارتز، ۲۹	دورکیم، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۰۶
ف	دویچ، ۸۷
زایتسکی، ۲۲۴	دویچر، ۹۴، ۹۳، ۹۲
زشرست، ۳۸، ۳۴	دویل، ۹۱
زلدیچ، ۷۸، ۳۴	دیکسون، ۱۸، ۱۷
	دیویس، ۱۴۶
ژ	و
ژونک، ۳۳	رابرت، ۱۶۱
س	راجرز، ۲۳۹
سایفرز، ۹۹	راسمن، ۲۵۶
سشرست، ۱۶۷، ۱۴۰	راکیچ، ۲۴۶
سلتیز، ۱۶۸، ۸۷	رالیس، ۲۵۶
سلوین، ۱۹۶، ۱۹۳	رانگ، ۴۹
سمپسون، ۲۳۶، ۱۴۷	راودن بوش، ۲۳۶، ۱۴۷
سندول، ۱۰۴	رایت، ۲۵۵، ۱۱۷، ۹۹
سو، ۲۱۶	رایتزمان، ۱۶۸
سیبر، سام د، ۸۸، ۸۰، ۷۹، ۳۵، ۳۲	رایس، ۲۳۹
سیفرز، ۱۱۷	رایشارت، ۲۵۵
سیکورل، ۱۰۴	رند، ۴۴، ۴۳
	روتلیزبرگر، ۱۸، ۱۷

کاسل، ۲۵۸	ش
کافمن، استوارت، ۲۲۵	شاتزمن، ۱۱۰، ۸۶، ۸۵
کالين، ۹۸	شسرت، ۵۹
کامب، استينچ، ۲۳۸، ۲۰۹، ۱۹۵	شوارتز، ۱۶۷، ۱۴۰، ۵۹، ۳۸، ۳۴
کامیک، ۲۸	شودر، ۱۴، ۱۳
کانیگلیا، ۱۴۱	شومان، ۹۹
کپلان، ۲۴۴، ۱۰۹، ۶۷	شومن، ۱۱۷
کرسى، ۲۲۴	شیفر، ۲۲۹
کریسان، ۲۳۰	
کلارك، ۱۶۰، ۱۲۳	ف
کلمن، جيمز، ۲۲، ۱۷	فادن، ۲۵۷
کلى، ۹۱	فريتز، ۱۶۰
کمپل، ۶۲، ۵۹، ۴۱، ۳۸، ۳۴، ۱۴، ۱۴۰، ۱۰۰، ۷۹، ۷۶، ۷۴، ۶۹، ۶۴، ۲۵۴	فريز، ۲۴۶
۲۰۸، ۱۹۸، ۱۹۳، ۱۶۷	فريس، ۱۰۲
کملا، ۳۳	فريمين، ۲۵۵
کورتنز، ۳۰	فولى، دانلد، ۱۳۱
کورل، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱	فيسک، ۴۱، ۳۴، ۱۴، ۱۳
کورن بلوم، ۱۲۳	فيليس، ۱۶۸
کوک، ۲۵۵، ۲۰۸، ۱۹۸، ۱۹۳، ۱۶۸	ک
۸۷	کاپلان، ۶۵
کون، ۱۷	کاترل، ۸۴
کونن، ۱۰۶	کادوشين، ۱۴۴
کين، ۱۱۷، ۹۹	کاراچلى، ۲۵۶
	کاساردا، ۱۴۴

- گ**
- گارتنر، ۵۷، ۶۲
- گراهام، ۲۵۶
- گلیسر، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۹۶
- گولد، استفان جی.، ۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲
- گیر، ۳۴
- ل**
- لئونارد، ۲۱۸
- لاتور، ۲۲۸
- لاج، دیوید، ۲۲۴
- لازارسفلد، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۶
- لانت، ۲۱
- لور، ۲۱۷
- لوندبری، جورج، ۳۱
- لوین، ۴۰، ۴۲
- لیپست، سیمور مارتین، ۱۷، ۲۲، ۸۸
- لیتون، ۱۴۴
- لیک، ۷۰
- لیندز، ۲۰
- لینکلن، ۲۳۴
- م**
- مارلر، ۲۳۲
- ماریر، ۲۳۳
- مانی، ۲۱۶
- مایرز، ۲۱۶
- مچ، جان، ۲۳۴، ۲۳۵
- مک آدام، ۲۱۶
- مک فیل، ۲۱۶
- مک کارتی، ۲۱۶
- مک کلوسکی، ۲۲۷
- ملین، ۱۰۵
- مولر، ۲۱۶
- مولینز، ۲۴۲
- میرز، ۱۴۱
- میلگرام، ۲۵۷
- ن**
- نورتراب، ۸۴
- نیست، ۲۴۵
- و**
- وارنر، دبلیو لوید، ۱۷، ۲۱
- والاس، ۵۸، ۲۰۹
- والتن، ۱۲۲
- والتون، ۱۰۲
- وایت، ویلیام فوت، ۱۶۱
- وایز، ۹۶

هاولند، ۹۴	وایس، ۲۵۴
هایریش، ۱۵۳	وب، ۷۵، ۶۷، ۶۰، ۵۹، ۳۸، ۳۴، ۱۶۷،
هرشی، ۱۹۶، ۱۵۷، ۹۶	۱۵۲، ۱۴۰، ۱۲۷
هرشین، ۱۹۳	وبر، ماکس، ۱۳
هسلبارت، ۱۱۷، ۹۹	وبستر، ۱۸۳
هسه، ۱۱۷، ۹۹	ولگار، ۲۲۸
هلن لیند، ۱۶۱	ولمن، ۲۳۷، ۱۴۴
همفری، ۲۵۷	ویت، جیمز، ۲۳۷، ۱۵۵
هوبر، ۸۶	ویکارو، ۱۱۷، ۹۹
هوتورن، ۱۷	ویلر، ۱۸۳
هودسن، ۱۴۶	ویلسون، ئی.ا.، ۲۲۱
هوروویتز، ۲۵۸	ویلمز، ۹۷
هیث، ۲۰۸، ۲۰۷	ویلیام، ۲۳۹
هیلی، دبلیو، ۲۹	ویول، ویلیام، ۲۲۱، ۱۶
هیندلانگ، ۱۰۰، ۹۸، ۹۷	
هیوز، ۱۰۵	ه
	هاداوی، ۲۳۳، ۲۳۲
ی	هاس، ۱۵۶
یونکر، ۳۱	هاگود، مارگارت، ۲۹
یهودا، ماری، ۸۷، ۲۶، ۲۴، ۱۷	هاموند، ۱۴۶
	هانتر، فلوید، ۱۶۰، ۱۴۴، ۱۳۱، ۲۰،